

مجله



بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - بخش تحقیقات تاریخی



اهدائی

امرداد - شهریور ۱۳۴۹

اوت - سپتامبر ۱۹۷۰

شماره ۳ سال پنجم

شماره مسلسل ۲۷



گراورها و کلیشه‌های چاپ شده در این شماره (۱۴ قطعه رنگی و ۱۰۷ قطعه سیاه)
در گراورسازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی تهیه و آماده شده است



« ذکر تاریخ گذشته از واجباتست بخصوص در
مورد ملتہائی کہ افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
جو انان باید بدانند کہ مردم گذشته چه فداکاریہا
کرده و چه وظیفہ حساس فوق العادہ بہمدہ آنها
است . »

از نمان شاہنشاه آریامہر

بفرمان مطاع علیحضرت همایون شایسته آریامه بزرگ ارشاداران ارکان مدیره

مجله بررسی های تاریخی شرح زیر می باشد

الف بهیت ریشه افخاری:

جناب آقای دکتر علینقی عالیقانی
رئیس دانشگاه تهران

تیمسار ارشد فریدون جم
رئیس ستاد بزرگ ارشاداران

تیمسار سپهبد اسدالله صنیعی
(وزیر جنگ)

ب بهیت مدیره:

جانشین رئیس ستاد بزرگ ارشاداران
معاون هم آهنگ کننده ستاد بزرگ ارشاداران
رئیس اداره کمترو لرتاد بزرگ ارشاداران

تیمسار سپهبد غلامرضا ازهراری
تیمسار سپهبد علی کرملیو
تیمسار سرلشکر حسین دستگار نامدار

پ - بهیت تحریریه

استاد تاریخ دردانشگاه تهران
رئیس گروه تاریخ دردانشگاه ادبیات تهران
استاد باستانشناسی
مدیرسول سردسیر مجله بررسی های تاریخی

آقای دکتر خانابابسیانی
آقای دکتر عباس زریاب خنی
آقای سید محمد تقی مصطفوی
سرزنگت دکتر جهانگیر قائم مقامی

نویسنده ، مترجم	عنوان مقاله	صفحه
	پیام‌های شاهنشاه آریامهر	—
تیمسار ارتشبد فریدون جم	پیام مجله	—
علی سامی	بافتگی و بافته‌های ایرانی از دوران کهن	۳۸-۱
	فرمانی از دوران ابوالمظفر جهانشاه	۵۲-۳۹
رکن‌الدین همایون فرخ	قره قویونلو	
محمدجواد مشکور	پهلواها یا پهلوانان	۶۸-۵۳
	بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال	۸۸-۶۹
بانو شیرین بیانی	جامع‌التواریخ رشیدی	
نوشته : پروفیسور واندنبرگ	مفرغهای لرستان	۱۳۲-۸۹
ترجمه : سرهنگ ۲ یحیی شهیدی		
محمد گلبن	اسنادی در باره تاریخ مشروطه ایران	۱۸۰-۱۳۳
	نقش بزکوهی بر روی سفالهای پیش از	۲۱۲-۱۸۱
غلامرضا معصومی	تاریخ ایران	
نظام‌الدین مجیر شیبانی	روابط ایران و عثمانی	۲۳۸-۲۱۳
سرهنگ جهانگیر قائم مقامی	توقیع و طغرا و تطور آنها	۲۸۶-۲۳۹
ایرج افشار	شصت و چهار سند درباره وقایع هرات (بقیه)	۳۶۰-۲۸۷

بخش دوم :

خوانندگان و ما	۳۷۶-۳۶۳
گزارش کنگره‌های تاریخی	۳۹۶-۳۷۷
کتاب‌های تازه	۳۹۸-۳۹۷

TABLE DES MATIERES


PREMIÈRE PARTIE

	Pages
	Message du Chahinchah Arya-Mehr.
	Message de la revue Barrasihâ-yé Tarikhi.
<i>SAMI (a.)</i>	: Industrie du textile et les Tissus Iraniens des époques anciennes. 1-38
<i>HOMAYOUN- FARROKH (r.)</i>	: Un firman de l'époque d'Abolmozaffar Djehan-Chah Qarâqoyunlu. 39-54
<i>MACHKOUR (m.dj.)</i>	: Pahlevâha ou Pahlevanan 55-68
<i>Mme BAYANI (ch.)</i>	: Recherche sur la situation sociale de l'Iran à travers le livre de Djamé-o- Tavarikh. 69-88
<i>VANDENBERGHE (l.)</i>	: Les bronzes du Loristan traduit par: Colonel Y. Chahidi. 89-132
<i>GOLBON (m.)</i>	: Quelques documents sur l'histoire cons- titutionnelle de l'Iran. 133-180
<i>MASSOUMI (gh.)</i>	: Dessins de bouquetins sur les Poteries Préhistoriques de l'Iran. 181-212
<i>MODJIR- CHAYBANI (n.)</i>	: Les relations Irano-Ottoman. 213-238
<i>QAEMMAQAMI (colonel dj.)</i>	: Towqi' et Toqra et leurs évolutions. 239-286
<i>AFCHAR (i.)</i>	: Soixante-huit documents sur les évé- nements d'Herat. (suite). 287-360

DEUXIÈME PARTIE

Les lecteurs et nous.	363-376
Rapports sur les congrès historiques.	377-396
Les nouveaux livres.	397-398





پیام های

شاهنشاه آریامهر

و

کنگره ایران شناسی دانشگاه تهران

و کنگره ابوالفضل بیمهقی

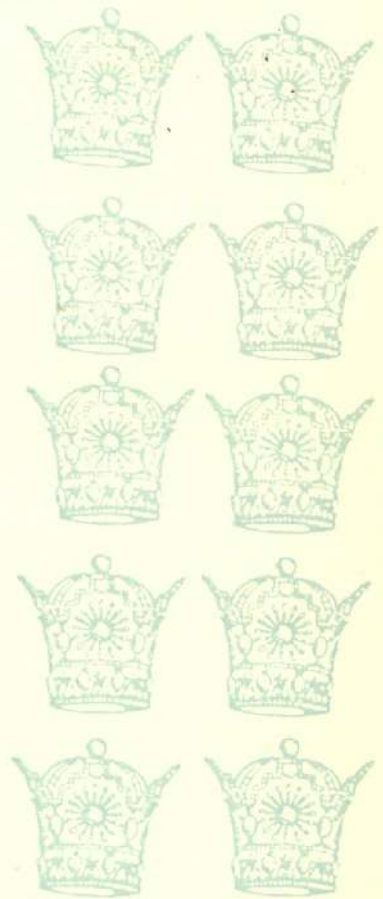
در دانشگاه مشهد



پیام شاهنشاه آریامهر

در نخستین کنگره ایران‌شناسی

تشکیل کنگره ایران‌شناسی دانشگاه تهران که با مشارکت عده زیادی از محققان و دانشمندان ایرانی و چند تن از ایران‌شناسان خارجی برگزار میشود مایه خوشبختی ماست و برای دانشمندان عضو این کنگره کمال توفیق را در کاری که در پیش دارند خواستاریم. پس از کنگره جهانی بزرگ ایران-شناسان که تحت سرپرستی خود ما در سال ۱۳۴۵ در تهران تشکیل گردید و در آن مسائل ایران‌شناسی در سطح بین‌المللی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، طبعاً شایسته بود که محافل علمی و دانشگاهی ایران از جنبه‌های مختلف تخصصی این مطالعات را بصورتی دقیق‌تر ادامه دهند، تا از این راه جامعه





علمی ایران همواره در صف مقدم پژوهشهای
بین‌المللی مربوط به فرهنگ و تمدن ایران
قرار داشته باشد ، و دانشمندان ایرانی هر بار
با توشه علمی غنی تری در کنگره های آینده
جهانی ایران شناسان شرکت ورزند .

تشکیل کنگره ایران شناسی کنونی
از طرف دانشگاه تهران ، نشان میدهد که
دانشگاهها و سایر مؤسسات علمی ایران و نیز
محققان و فضایی برجسته کشور بوظیفه خود
در این مورد بخوبی توجه دارند و آگاهانه
میکوشند تا در زمینه های مختلف مطالعات
ایران شناسی پژوهش هائی نوین عرضه کنند
و بسیاری از مباحث تحقیقی مربوط به فرهنگ
و تمدن کهن ایرانی را خود مورد بررسی
قرار دهند و از نتایج این پژوهشها دیگر
محافل علمی جهان را نیز بهره مند سازند .
تحقیقات و مطالعات ایرانی در سالهای
اخیر پیشرفت نمایانی کرده و خوشبختانه
سهم و مقام واقعی رشته ایران شناسی در محیط
کلی مطالعات خاور شناسی جهان مشخص
شده و این رشته بعنوان شعبه ای مستقل و

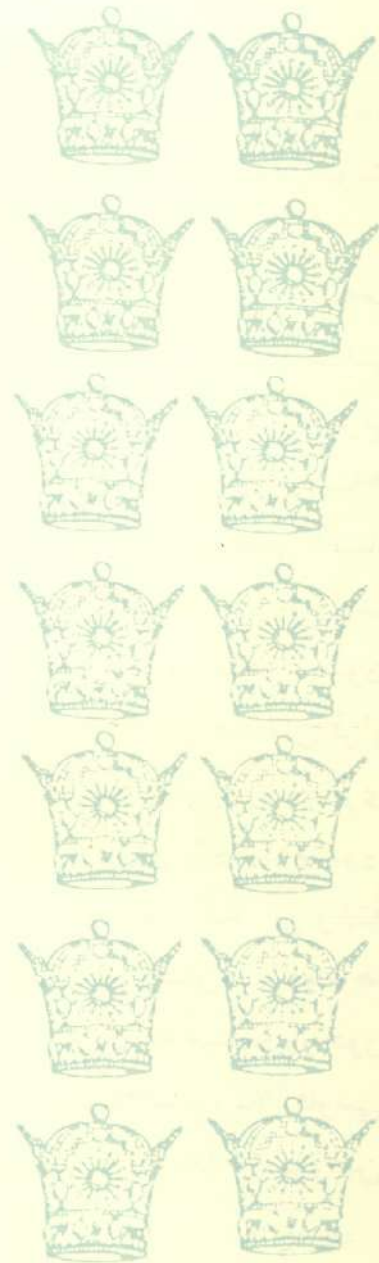




اساسی مورد توجه قرار گرفته است، بطوریکه اکنون عدۀ کثیری از دانشمندان و دانش پژوهان در کشورهای مختلف جهان به تحقیق در مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن گذشته و حال ایران اشتغال دارند و هرروز آثار کوششها و پژوهشهای آنان بصورت کتابها و مقاله‌ها منتشر میشود و در دسترس تمام محافل علمی جهان قرار میگیرد.

در این زمینه، بخصوص تذکر این حقیقت را باخوشوقتی لازم میدانیم که امروزه بسیاری از این آثار با ارزش از طرف خود دانشمندان ایرانی تألیف و منتشر میشود، و از آن گذشته در تعداد زیادی از دانشگاهها و مراکز علمی کشورهای خارجی، مطالعات ایران شناسی توسط دانشمندان و محققان ایرانی اداره میشود.

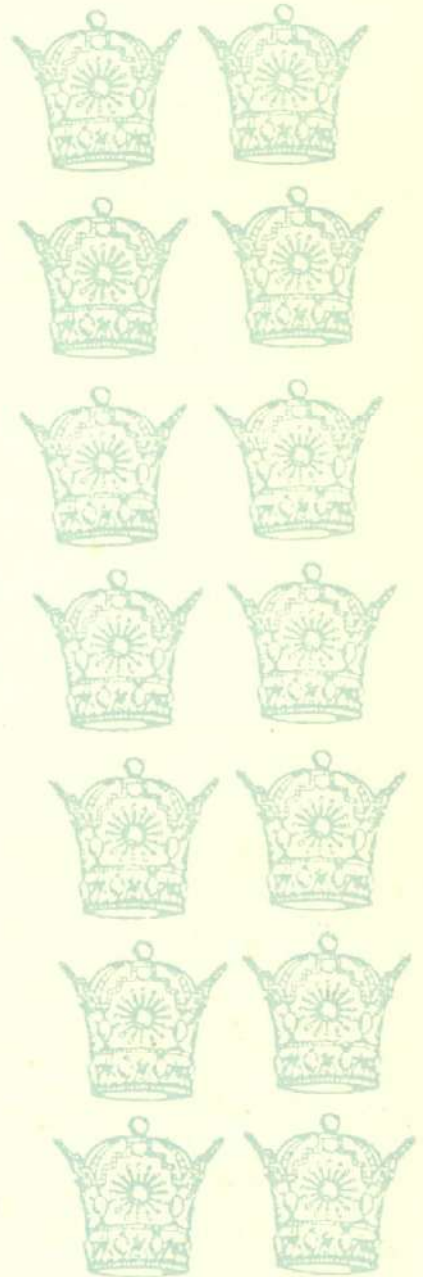
بدیهی است با توجه به توسعه روزافزون این رشته از مطالعات در مراکز علمی و دانشگاهی جهان، ضرورت ارتباط میان دانشمندان ایران شناس و مراکز ایران شناسی دنیا پیوسته محسوس تر می شود، و هرروز





این الزام بیشتر احساس می شود که این دانشمندان میباید بطور منظم حاصل مطالعات تخصصی خود را با همکاران بین المللی خویش در میان گذارند .

تحقیقات ایرانی در بعضی از زمینه ها، مخصوصاً در باستان شناسی و زبان شناسی سرشار از تازگی ها است. کشور ما مخزنی بسیار غنی برای محققانی است که در این زمینه ها کار میکنند و هر روز با حفاریات علمی آثار نو و بدیع که زاده اندیشه و هنر ایرانی است از زیر خاک پهنه تمدن ایرانی ظاهر میشود، و نکته های جدید در اختیار محققان قرار میگیرد و پرده های تاریک یکی پس از دیگری از چهره تاریخ درخشان ایران برداشته میشود. تتبعات و مطالعاتی که در رشته زبان شناسی و گردآوری زبان ها و لهجه ها در قلمرو زبانهای ایرانی انجام میشود در خور استفاده علمی و از لوازم نگاهبانی زبان فارسی یعنی یکی از ودایع گرامی و مقدس سرزمین و ملت ماست .

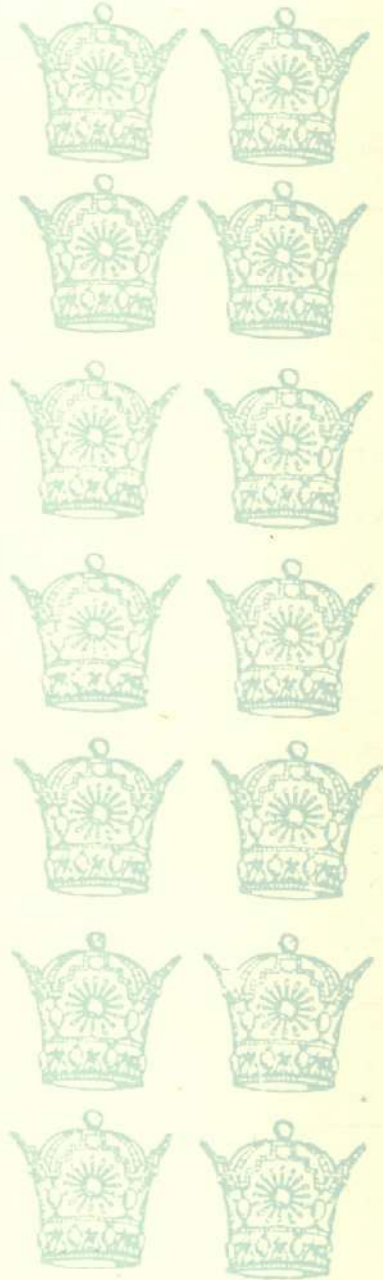


پژوهش در ادیان کهن و سیر افکار درین



مرزوبوم و نیز شناخت فلسفه و علوم ایرانی
روز بروز ما وجهانیان را بیشتر با تأثیر تمدن
و نفوذ فرهنگ ایرانی در دنیای قدیم آشنا
میسازد و بخوبی ملاحظه میشود که سهم
ایرانیان خصوصاً در دوره تاریخ اسلامی در
پیشرفت علوم عقلی عظیم بوده است.

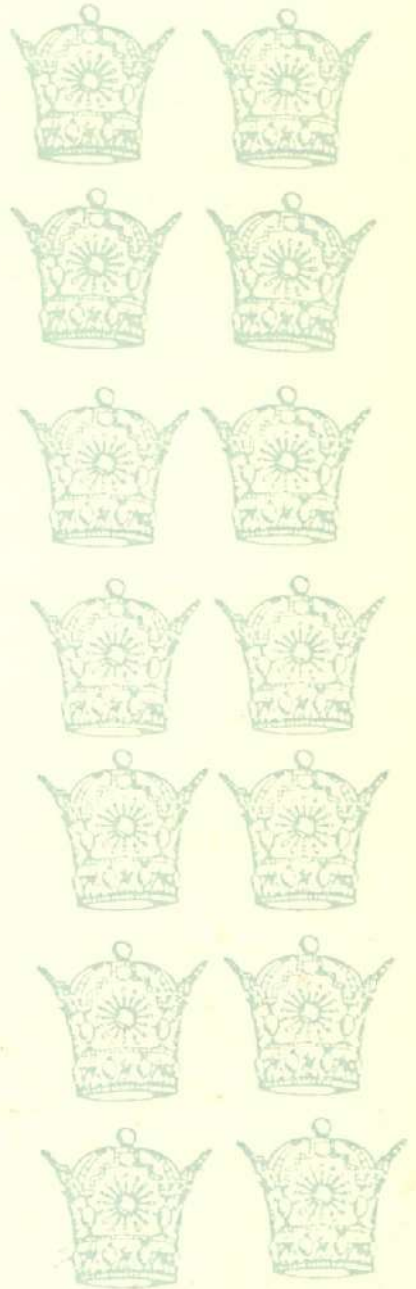
بسیاری از تحقیقات جدید ایران شناسی
مبتنی است بر نسخ خطی و اوراق و اسناد قدیمی
که تا چندی قبل در خانواده ها و گوشه مدارس
و بقاع قدیم فراموش شده مانده بود و درین پنجاه
سال و مخصوصاً در سالهای اخیر به اهتمام
مؤسسات علمی و دانشگاه ها و کتابخانه ها از
گزند حوادث به در آمده و به اسلوب صحیح
در گنجینه های کتاب حفظ شده و مورد استفاده
محققان قرار گرفته است و تأکید میشود که با
دلسوزی و مراقبت بیشتر و توجه دقیق تر و
عاجل تر این نوع آثار فکری و تاریخی ایرانیان
جمع آوری و مورد بررسی و سنجش واقع شود.
مطالعات مربوط به تاریخ و جغرافیای
تاریخی ایران مورد علاقه خاص ماست و طبعاً
تحقیقات و تتبعاتی که در زمینه های مختلف





ایران شناسی میشود کمک به روشن شدن تاریخ واقعی ایران در ادوار مختلف خواهد کرد. امید است کنگره حاضر بتواند بسا نشر مجموعه سخنرانی‌های خود در این کار اساسی منشاء اثر واقع شود. مایه خوشوقتی است که محافل علمی کشور، عمیقاً هدفهای مندرج در منشور انقلاب آموزشی را در مدنظر دارند و بخصوص پژوهندگان جوان با آرزوهای بلند و باشوقی که مسلماً همپایه این آرزوها است در این نوع مجالس علمی شرکت میجویند.

اکنون که با تشکیل کنگره حاضر، این نوع اجتماعات داخلی ایران شناسان آغاز شده است، لازم است دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی و تحقیقی کشور در آینده با همکاری و همفکری دائمی، این اجتماعات را هر چند یکبار ادامه دهند تا بتوانند بطور منظم آخرین نتایج مطالعات و بررسی‌ها و پژوهش‌های خود را در رشته‌های مربوط به تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران با اطلاع یکدیگر و با اطلاع سایر مراجع ایران شناسی جهان برسانند.

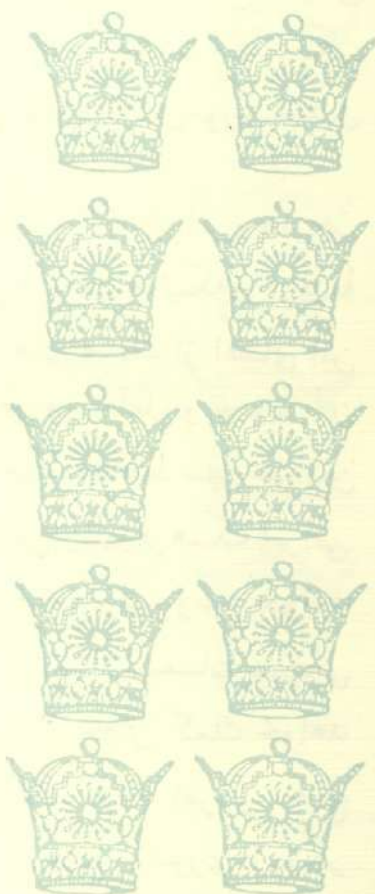




پیام شاهنشاه آریامهر

در کنگرة بزرگداشت بیهقی

تشکیل مجمع بین‌المللی بزرگداشت
ابوالفضل بیهقی دانشمند ، مورخ و نویسنده
نامی ایران که بابتکار دانشگاه مشهد صورت
میگیرد مایه خوشوقتی ما است . زیرا بیهقی
یکی از مردان بزرگ‌گیت که عالم دانش و
فرهنگ ایران پرورده است . تاریخ معروف
بیهقی که سالهاست در سراسر جهان از آثار
درجه اول فرهنگ ایرانی و اسلامی بشمار
می‌رود با آنکه ۹ قرن پیش نوشته شده هنوز
یکی از بهترین آثار فن تاریخ نویسی در
جهان است . ودقت نظر و حقیقت پژوهی و
روش خاص تدوین مطالب این کتاب حقاً
آنها بصورت یکی از نمونه های بدیع کتب
تاریخ در آورده است. مضافاً باین که نشر شیوا

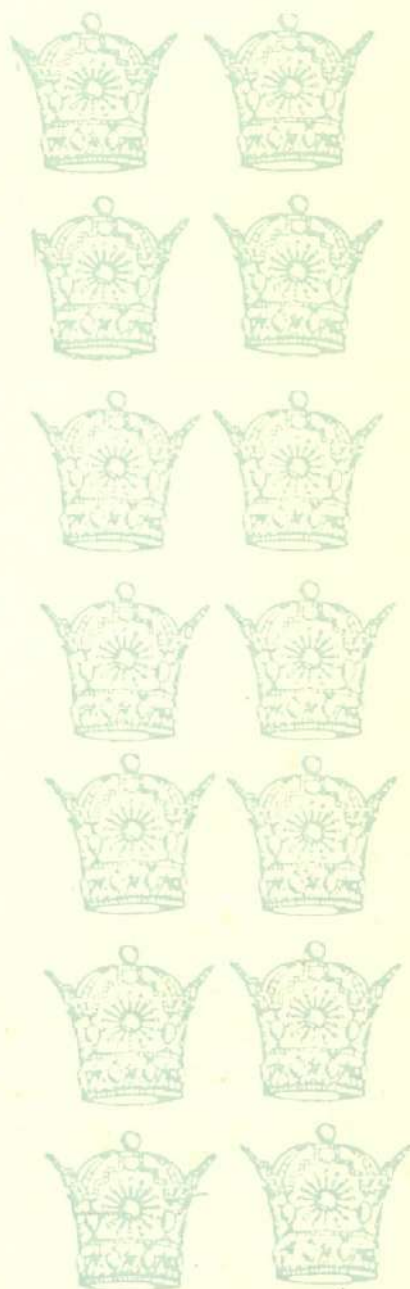




وفصیح کتاب، آنرا شایسته این امتیاز نیز
قرار داده است که از نمونه‌های عالی نشر
فارسی بشمار آید.

جای خوشوقتی است که پس از تجلیلی
که در چند ماه پیش از یکی از فرزندان
عالیقدر خطه خراسان یعنی از شیخ طوسی
بعمل آمده اکنون بابزر گذاشت بیهقی یکی
دیگر از بزرگان گذشته خراسان مورد تجلیل
قرار می‌گیرد.

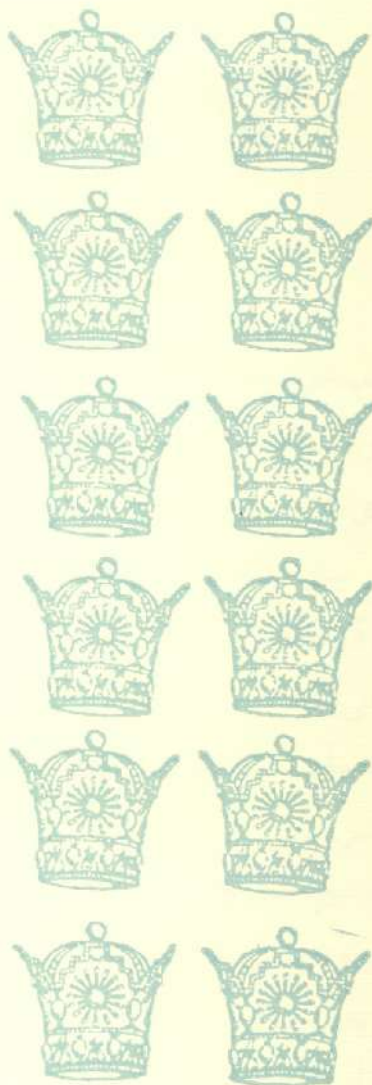
گرد آمدن دانشمندان ایرانی و خارجی
در این مجمع علمی و بحث‌هایی که در زمینه
تحقیقات و پژوهش‌های هر یک از اعضای این
مجمع در باره بیهقی و تحلیل و تجربه آن
بعمل خواهد آمد مسلماً نه فقط سهم مهم این
مورخ و نویسنده نامی را در فرهنگ ایرانی
و اسلامی به صورت جامع تری روشن خواهد
کرد بلکه به پیشرفت رشته تتبعات تاریخی
و تاریخ نگاری سراسر جهان کمک خواهد
نمود. زیرا همه میدانند که امروز، هیچ
علمی از علوم دیگر و هیچ کشوری از دیگر





کشورهای جهان در زمینه امور فرهنگی و تحقیقی جدا نیست و شاید براساس همین واقعیت است که کنگره‌ها و مجامع علمی روز بروز بیشتر جنبه بین‌المللی پیدا میکنند امید ما اینست که این روح تفاهم و همکاری علمی که در این مجامع نمودار است در همه زمینه‌های دیگر توسعه پیدا کند .

و بصورت اساس استواری برای حل همه مشکلات دنیای امروز درآید از کوشش دانشگاه مشهد که برای تشکیل این مجمع و سایر مجامعی که بمنظور پژوهش درباره تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران ترتیب یافته و مییابد تقدیر میکنیم و توفیق همه دانشمندان ایرانی و خارجی عضو این مجمع را در کار پرارزش علمی آنان خواستاریم.



سیام مجله


موجب خرسندی بسیار است
که شماره سوم سال پنجم مجله
بررسیهای تاریخی همزمان با آغاز
سی‌امین سال سلطنت فرخنده
شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران
انتشار می‌یابد.


قدر مسلم این است که انتشار
چنین نشریاتی ارتباط مستقیم
با پیشرفت در تحولات اجتماعی،
اقتصادی و سیاسی هر جامعه دارد
و امکان چنین پیشرفت‌هایی هم‌نیز،
خودمستلزم وجود ثبات وضع و نظم
و آرامش کامل در جوامع می‌باشد
که خوشبختانه در ایران ما،
این آرامش و ثبات وضع بر اثر
درایت، نیروی خلاقه و رهبریهای

خردمندانه شاهنشاه بزرگ ما، در طی این ۲۹ سال سلطنت
پرافتخار، حاصل گردیده است چنانکه اگر کارنامه
تلاشهای این ۲۹ سال را ورق بزیم می بینیم بخوبی
روشنگر و قسوف و احاطه کامل شاهنشاه آریامهر
بر نیازمندیهای جامعه ایرانی و بر سیاست جهان و
همچنین حاکی از شهامت ها و از خود گذشتگیهای
معظم له می باشد که توأم با درایت و دوراندیشی خاص،
ایران را در راه اعتلا و پیشرفتی سریع رهبری فرموده اند
و این پیشرفت سریع با انقلاب شاه و مردم در سال ۱۳۴۱
نیز بیک جهش بزرگتر مبدل شد، جهشی که عمیق و
سازنده بود و تحریک و امیدهایی برای پیشرفت اقتصاد،
عدالت اجتماعی، آزادی و مساوات کامل و بهبود وضع
اجتماعی برای ملت ایران در بردارد و اثرات آن را،
هم اکنون که هنوز دیرگاهی از آغاز آن نمی گذرد
بخوبی میتوان مشاهده کرد.

باذعان باین حقایق، اینک که در آستانه سی امین
سال سلطنت پرافتخار اعلیحضرت همایون شاهنشاه -
آریامهر بزرگ ارتشتاران می باشیم، مجله بررسیهای
تاریخی افتخار دارد صمیمانه ترین تبریکات خود را
به خوانندگان گرامی تقدیم دارد و آرزو مندست در
اجرای منویات خاطر خطیر ملوکانه بتواند گامهای
مؤثری در راه شناساندن تاریخ و فرهنگ و تمدن کهن
ایران برداشته و افتخار این خدمت بزرگ را
برعهده گیرد.

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ارتش فریدون جم





بافندگی

و

بافته های ایرانی

از

دوران کهن

بقلم

علی سامی

بافتندگی و بافته های ایرانی از دوران کهن

هنر ریسندگی و بافتن پارچه و فرش از سایر هنرهای ظریفه قدیم و جدید این کشور در دنیا معروفتر است. بافتن قالی و مفروش ساختن خیمه ها و کاخها و تالارهای بزرگ و باشکوه از دوزان خیلی پیش یکی از هنرهای ویژه ایران بوده و پارچه ها و قالیهای پشمی و ابریشمی و زربفت کار این سرزمین شهرت جهانی داشته و دارد.

ساکنان قدیم پهنه ایران بر حسب نیازی که به پوشاک و فرش زیر پا داشته بفتن و ریسندگی و پارچه بافی و قالی-بافی آشنا بوده، از پشم و موی گوسفند و گاو و بز، فرش و

بقلم :

علی سامی

(استاد دانشگاه پهلوی)

تن پوش درست میکردند که نشانه و آثار آن در اشیاء پیدا شده از دوران پیش از تاریخ نمودار میباشد. ضمن اشیائی که در غار کمر بند نزدیکی به شهر بدست آمده، و سائلی دیده شده که تصور کرده اند در حدود شش هزار سال پیش از میلاد از پشم گوسفند و موی بز نخهائی بطور ابتدائی تهیه کرده اند.

در بین آثار پیدا شده در تپه سیلک کاشان از قدیمترین دوره دسته چاقوئی از استخوان یافته اند که مردی را می نمایاند. بر این پیکر استخوانی پارچه ای شبیه به لنگ نقش شده که بکمر بسته است و شئی نامبرده، قدیمترین نقش انسانی است که بین اشیاء ما قبل تاریخی دیده شده است. پارچه پوشانده شده بر این مجسمه استخوانی، نمودار لباس بخشی از مردمان فلات ایران در شش هزار سال پیش است که کننده کار با ذوق و سلیقه ای آنرا برای دسته چاقوی سنگی برگزیده است همچنین در بین اشیاء پیش از تاریخ تپه شوش باز در کهنترین طبقه تبری پیدا کردند که آنرا در پارچه پیچیده بودند و پوشیده پارچه با ذره بین کاملاً محسوس و مشهود یابندگان آن قرار گرفته است. بعلاوه پیدایش دو کهای نخ ریزی سنگی و سفالی در بسیاری از تپه های ما قبل تاریخی نقاط مختلف ایران، نمایشگر آگاهی مردم بفن ریسندگی و پارچه بافی است. يك میله مسی در تپه حصار دامغان مربوط بحدود سه هزار سال پیش از میلاد پیدا شده که کاوشگران آن تپه آنرا میله مخصوص ریسندگی دانسته که با آن نخهائی نازک را می تابیدند. در همین هزاره فن بافندگی با تارهای سیم و زر و با پشم گوسفند و موی بز پیشرفت بیشتری کرده بصورت ظریفتری در آمده بود. از دوران بعدتر هم نقشهائی برجسته کورانگون ممسنی، نقش رستم، مرودشت و سرپل ذهاب و نواحی کرمانشاهان، مربوط با واسط هزاره سوم پیش از میلاد با لباسهای محلی کوتاه و بانند حجاری گردیده است.

۱ - ایران از آغاز تا اسلام تألیف دکتر گیرشمن ترجمه آقای دکتر محمد معین صفحه ۱۲

آریاها نیز که در خلال هزارهٔ دوم پیش از میلاد باین سرزمین آمدند و متوطن شدند، خود از هنر پارچه بافی وقالی بافی اطلاع داشتند و کثرت دامهایشان بالطبع مواد اولیه کافی و خوب برای این منظور فراهم ساخته بود. علائم و آثار دیگری که از وجود فرش و روپوش بافته شده مربوط به هزارهٔ دوم و اوائل هزارهٔ اول پیش از میلاد حکایت میکنند دو اسب سفالی کوچک است که یکی در ماکو پیدا شده و مربوط بحدود سدهٔ ۱۲ پیش از میلاد و دیگری در شوش و متعلق به حدود سدهٔ هشتم پیش از میلاد تشخیص داده شده است. روی اسب سفالی ماکو که سی سانتیمتر درازا و بیست سانتیمتر بلندی و یازده و نیم سانتیمتر پهنا دارد، شکل زین و برگ با تصاویر حیواناتی مانند سگ بزرگ شکاری، آهو، پرنده گان شکاری گل و بوته نقش گردیده است و روی اسب سفالی پیدا شده در شوش بسال ۱۳۲۸ خورشیدی که ۳۲ سانتیمتر درازا و ۲۲ سانتیمتر بلندی و ۱۱ سانتیمتر پهنا دارد، تصویر دو گراز در حال دویدن و مرغ ماهیخوار و چند تصویر دیگر نقش گردیده است این نقشها مربوط بروپوش روی اسب بود و سفال-ساز چیره دست عین آن تصاویر را که روی روپوش اسب بوسیله بافندهٔ خوش سلیقه نقش شده، بروی اسب کوچک سفالی نمایانده است.

قالیهای عهد هخامنشی

در عهد درخشان هخامنشی، ذوق سرشار و سلیقه متین هنروران ایرانی، برای بافت پارچه‌های پشمی نرم و لطیف و طراحی قالیها و ظرافت و زیبایی و رنگ-آمیزی این مصنوع دست بافت، مانند سایر هنرها مؤثر افتاد و قالیهای خوش بافت و خوش نقش ایرانی شهرهٔ آفاق گردید و باطراف و اکناف دنیای آن روز مخصوصاً بمصر که در آن زمان خود بخشی از این شاهنشاهی را تشکیل میداده، و بیونان صادر می شده است.

تاریخ نویسان یونانی نوشته اند که بطلمیوس مجلس جشنی در اسکندریه برپا ساخته بود که تالارهای آن با فرشهای خوش نقش و زیبای ایرانی زینت داده شده بود، و همچنین نوشته اند که اسکندر مقدونی هنگامی که به پاسارگاد رفت تابوت زرین آرامگاه کوروش بزرگ را با فرش ظریف و نفیسی که آنرا پوشانیده بودند دید. گزنفن نوشته است که در شهر سارد يك کارگاه قالی بافی سلطنتی بود که فرشهای مخصوص و منحصر برای دربار شاهنشاهی میبافته است و بعلاوه فرشها و قالیههای پشم چیده فراوانی در آنجا تهیه و بتمام نقاط صادر میگردد است و در دربار ایران سزاوار شاهنشاه بوده است که روی آن قالیها راه برود. همین تاریخ نویس در جای دیگر مینویسد که: «پارسیها در لباس و تجمل و شکوه از مادیها پیروی کرده و قالیههای آنها را بکار میبردند.» شاهان هخامنشی بموجب آنچه که از نوشتههای تاریخ نویسان برمیآید، بداشتن لباسهای فاخر مشهور بوده اند.

در تورات باب استر آیه ۶ ضمن توصیف ضیافت شاهنشاه هخامنشی در کاخ شوش، چنین نوشته شده است: «پردهها از کتان سفید و لاجورد باریسمانهای سفید و ارغوانی در حلقههای سیم برستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرش از سنگ سماق و مرمر سفید و سیاه بود.»

کنت کورث تاریخ نویس عهد باستان درباره لباسها و فرشها و پارچههای عالی که در آتش سوزی تخت جمشید طعمه آتش گردیده مینویسد:^۲

«... ایرانیان خزائن تمام کشور را در این شهر (تخت جمشید) گرد آورده بودند، طلا و نقره در اینجا بروی هم تل شده بود. پارچههای نفیس و قالی و اثاثیه پر قیمت که فقط برای تجمل و شکوه و بساط عمارات سلطنتی اینجا گسترده بودند، خارج از حساب بود باین واسطه در سر غارت آنها بین خود فاتحان جنگ وجدال در گرفت و با هر يك از افرادی که چیز گران

2 - Ovinte Curce : Oefuvres de la Cilection , Panckovcke

قیمتی را به غنیمت برده بودند، مثل دشمن معامله میکردند و چون نمی‌توانستند تمام این اشیاء گرانبها را ببرند در انتخاب آنها باهم دست بگریبان می‌شدند.

در طی این کشمکش‌ها لباسهای فاخر سلطنتی بدست یغماگران پاره پاره میشد»^۳

این روایات معلوم میدارد که هنر پارچه‌بافی و قالی‌بافی قرن‌های پیش از عهد هخامنشی در ایران زمین رواج داشت تا توانسته بودند در آن روزگار، نمونه‌هایی آنچنان که تاریخ نویسان یونانی نوشته‌اند، پدید آورند که شهره آفاق گردد. هنرمندانی که جنبش بی‌مانند و شگرفی را در جهان هنر و حجاری و معماری بوجود آوردند و کاخهای باشکوه و عظیمی در تخت جمشید، پاسارگاد، استخر، مسجد سلیمان، شوش، هگمتان و سایر مراکز مهم شاهنشاهی ایجاد نمودند، در راه اعتلاء و تکمیل این صنعت ظریف نیز کوشیده، تالارهای آن‌کاخها را با پرده‌های زربفت و فرشهای عالی خوش طرح تزیین و مفروش ساخته بودند.

در نقوش درگاه کاخ صد ستون و کاخ مرکزی تخت جمشید بالای سرشاه نمونه‌ای از پرده‌ها حجاری شده و همینطور در بالای دو مجلس حجاری داریوش و خشایارشا که در عمارت معروف به خزانه پیدا شده، نقش پرده حجاری شده است (یکی از این دو حجاری در موزه ایران باستان و دیگری در جای خود نگهداری میشود).

رنگهای جذاب و زیبائی که گاهی بروی آثار مکشوفه، دیده شده است و مخصوصاً کاشیهای رنگین نفیس شوش و تخت جمشید، معرف رنگ آمیزی ثابت و طراحی دل‌انگیز فرشها و پرده‌ها میباشد.

۳ - ترجمه همه این نوشته در صفحه ۳۶۹ کتاب تخت جمشید نشریه دانشگاه پهلوی ضمن فصل مربوط به «سرانجام کاخهای هخامنشی» از صفحه ۳۵۳ تا ۳۸۰ بقلم نویسنده این مقاله شرح داده شده است.

جامه سربازان جاویدان که در کاشیهای شوش نشان داده شده، دارای طرحها و نقشهای مفصلی است که از آنجمله شکلهای مربع مستطیلی است که از اطراف آن شعله سر میزند و ستاره هشت پری روی زمینه زرد و صفحه گردی نقش شده است و گلهائی برنگ سبز و زرد، روی زمینه سفید کشیده شده است. این کاشیها که ۲۷ سرباز جاویدان را با تجهیزاتشان نمودار ساخته، در موزه لوور غرقه اشیاء شوش گذارده شده است که خود سند و مدرک گرانبهائی از رنگ لباس و تجهیزات سربازان خوزستانی در آن عهد بشمار میرود.

با اینهمه شواهد و روایات، چیزی از پردهها و فرشهای کاخها بدست نیامد زیرا هر چه بود یغماگران وحشی مقدونی بردند، یغماگرانی که از سنگ جامد نمی گذشتند بطور قطع نمیتوانسته اند از بردن پردههای زربفت و تاراج فرشهای خیره کننده چشم بپوشند و اگر هم میماند بسبب گسترش قالی بر روی زمین و کثرت استعمال بتدریج فرسوده گردیده از بین میرفت. فقط گاهی در بعضی از کاخهای تخت جمشید سوخته هائی از فرش و پارچه و پرده که یغماگران فرصت گردآوری آنرا نکرده و در آتش سوزی سوخته اند، در خلال کاوشها دیده شده است.

از حسن اتفاق چند پارچه فرش و نمونه های دیگر بافندگی عهد هخامنشی در خلال کاوشهای باستان شناسان شوروی در تپه پازیریک دامنه کوه آلتائی بدست آمد که اکنون زینت بخش موزه ارمیتاژ لنینگراد میباشد. چون شرح کامل پیدایش و خصوصیات و سایر اطلاعات مربوط بدانها در کتاب «آثار مکشوفه در آلتائی کوهستانی و قوم سکاها چاپ لنینگراد سال ۱۹۵۲» و کتاب «تمدن مردم ناحیه آلتائی در عهد سکاها» از انتشارات فرهنگستان علوم شوروی مسکو در ۱۹۵۳ چاپ و منتشر گردیده است، از ذکر مطالب مشروح تری در باره این فرشها خود داری مینماید و بطور اجمال توضیح میدهد که هیئت علمی روسی از سالهای بین ۱۳۰۳ تا ۱۳۲۸ خورشیدی در تپه

پازیریک^۴ در دامنه کوه آلتائی ۱۹ کیلو متری مرز مغولستان تحت ریاست باستان شناس شهیر روسی س.آ. رودنکو^۵ کاوش مینمودند و در سال ۱۳۲۸ در یکی از قبور سران سکائی آلتائی که در عهد هخامنشی زیر سلطه شاهنشاهی ایران بوده‌اند، در زیر یخ، یک تخته بسیار ظریف و عالی قالی بدرازی دو متر و پهنای ۱/۸۳ متر که فقط قسمت‌های مختصری از آن ضایع شده و بقیه سالم است، بانضمام قطعات کوچکتری قالی و نم و گلیم و گبه و ارابه و اشیاء دیگری بدست آمد که از کشفیات بسیار مهم‌سده اخیر میباشد. سکاها که این قبرها متعلق بآنان است، اقوامی بوده‌اند که از حدود جیحون تا قفقاز و دریای سیاه پراکنده بودند و در سنگ نبشته‌های داریوش بزرگ در تخت جمشید و نقش رستم از سه دسته آنها بنام سکا هومورکا^۶ (سکاهائی که برگ‌ها نومه استعمال میکرده‌اند) سکاهای تیز خود «سکا تیگر حئودا»^۷ و سکاهای آنور دریا «سکا تی ایارادر یا»^۸ یاد شده است که تحت اطاعت دربار شاهنشاهی هخامنشی بوده‌اند. این قوم را یونانیهای باستان سکوت و اروپائیان اسکیت^۹ و سکا نامیده‌اند. هرودت و کتزیاس ژوستی و دیودور مسکن اولیه آنها را آسیای مرکزی نوشته‌اند. تا پیش از پیدایش این چند پارچه فرش کهنه گرانبها، قدیمترین نمونه قالی پیدا شده همان بود که در سال ۱۹۲۴ در نوین اولا^{۱۰} مغولستان توسط هیأت علمی موزه ارمنیاز کشف گردیده بود.

4 - Pazirik

5 - S.A. Rodenko

6 - Saka Hauma Varka

7 - Saka Tigra Xauda

8 - Saka Tyaiyra Draya که دیسباخ آنها را سکاهای کنار بسفور و دریای

9 - Scythe

سیاه دانسته است

10 - Noin Ula

اشیاء جالب تپه پازیریک در پنج گور بزرگ که بزرگترین آنها هفده متر مربع وسعت داشته است بدست آمد و در میان آنها چهار جسد مومیائی شده و بیست و سه اسکلت دیگر انسان، ۳۴ اسکلت اسب و مقداری وسایل پوشاک و تزئینات و پارچه‌های مختلف و لوازم خانه و اسباب هنری و مذهبی و زین و ابزار اسب و چند پارچه قالی و گبه و نم‌د روی اسب و پارچه موجود بود که در اثر نفوذ آب بدرون گورها در همان سالهای نخستین پس از دفن و یخ بستن آنها، حدود دو هزار و چهار صد سال این اشیاء در زیر یخها مدفون و در نتیجه از ضایع شدن و پوسیدن، در امان مانده است. باستان شناسان روسی برای دسترسی باین اشیاء بوسیله آب گرم یخها را آب کردند. قبرها با چوبهای قطور سر و ته یکی بهم وصل شده محصور و در حدود چهار متر درازا و ۲/۵ متر پهنا و حدود دو متر بلندی دارد که عیناً بموزه ارمیتاژ منتقل شده است. جسدی که درون قبر بوده مومیائی شده و جای بخیه‌هایی که روی شکم آن شخص پس از خالی کردن محتویات درون سینه و شکم زده شده، هنوز مشهود است.^{۱۱}

در متن يك قالی آن ۲۴ شکل مربع (۶×۴) و در وسط مربع‌ها گلها طراحی گردیده است. اطراف متن يك حاشیه از مربع‌های کوچک و سپس يك ردیف گوزن و پس از آن ردیف دیگری سوار کاران ایرانی که يك درمیان پیاده هستند، دیده میشود این حاشیه را حاشیه باریک دیگری منقش به - مربعهای کوچک که بلبه قالی ختم میشود احاطه کرده است، بافت قالی بسیار ریز و ظریف و طبق تشخیص کاشف آن در هر دسیمتر مربع ۳۶۰۰ گره بکار رفته است.

۱۱ - نویسنده قالیه‌ها و سایر اشیاء درون قبرها را در شهریور ماه ۱۳۴۷ که بر حسب دعوت انستیتوی خاور شناسی شوروی برای شرکت در کنگره خاور شناسی کوشان و آسیای میانه بدان کشور مسافرت کرده بود درموزه ارمیتاژ از نزدیک دیده است.

قطعه دیگر قالی از چهارمربع تشکیل یافته که در هر مربع شکل دو ملکه رو بروی هم ایستاده و آتشدانی در وسط و دو نفر دیگر از بانوان حرم سرا در پشت سر آنها حوله بدست دیده میشوند. نکته قابل اهمیت و توجه زیاد، طرز تاج و کلاه ملکه‌هاست که بشکل کنگره و نظیر تاج پیکره لاجوردی است که در کاوشهای سال ۱۳۲۶ خورشیدی تخت جمشید بدست آمد و آن پیکر جوانی خشایارشا تشخیص داده شد. (موزه ایران باستان). در یکدست ملکه‌ها گلی است شبیه به گاهائی که در دست شاهان هخامنشی در تخت جمشید ضمن حجاریها نقش شده است و دست دیگر را بلند کرده و برابر یکدیگر قرار داده‌اند. طرز لباس و آرایش مویکی دیگر از نکاتی است که شایان دقت است و قسمتی از رنگ لباس زنانه و شکل جامه و آداب لباس پوشیدن و رسوم زنان را در عهد هخامنشی که تقریباً تا پیش از پیدایش این نقش مبهم و تاریک بود روشن می‌سازد بروی تکه فرش دیگر شکل دو شیر رونده همانند شیرهایی که بروی حاشیه حجاریهای تخت جمشید و در حاشیه لباس شاه حجاری شده، نقش گردیده است که حاشیه‌های مثلث شکلی در بالا و پائین آنرا مزین می‌سازد. تاریخ این تکه‌های فرش باستانی را پژوهندگان و یابندگان آنها نیمه سده پنجم پیش از میلاد دانسته‌اند.

س. آ. رودنکو دانشمند شهیر شوروی و کاشف قالیها در کتاب دوم خود بنام «تمدن مردم ناحیه کوهستانی آلتائی در عهد سکاها» چاپ مسکو-لنین گراد ۱۹۵۳ در باره گره‌های قالی و جای بافت و تاریخ آن چنین اظهار نظر نموده است:

«..... این قالی چند رنگ داشته که بیشتر آن قرمز سیر، آبی، سبز و زرد کم رنگ است. طرز گره زدن قالی در هر دسیمتر مربع ۳۶۰۰ گره است. پس در تمام قالی ۱۲۵۰۰۰۰ گره وجود دارد. اگر یک کارگر خوب در روز دو تا سه هزار گره از این فرش را می‌زده، برای بافتن تمام آن یکسال و نیم وقت لازم بوده است. هنگامی که قالی را از دار پائین می‌آوردند تارهای

آنرا می چیدند. بطوریکه يك ریشه ، يك تا ۱/۵ سانتیمتر باقی بماند. بلندی پشم چیده آن دو میلیمتر بود .

..... تاریخ این قالی از روی شکل اسب سواران معلوم میشود . طرز نشان دادن اسبهای جنگی که بجای زین ، قالی بر پشت آنها گسترده اند و گردن برگشته اسبها و قطعه پارچه روی سینه اسب ، دم اسب و چگونگی گره مزبور آشوری نیست ، بلکه مربوط و متعلق بدوران پارسیان است . گره شبیه گره های دم اسب های روی فرش را در نقوش برجسته تخت جمشید می بینیم .

..... نقش اشخاصی که پهلوی اسب راه میروند ، مانند نقشهای تخت جمشید است ، در هر دو نقش مزبور ، مرد در طرف چپ اسب راه می رود و دست راست را به پشت اسب نزدیک گردن تکیه داده است . این مرد جامه کوتاه و شلوارتنگ در بر دارد .

بدون اینکه بطور حتم بتوانیم بگوئیم این فرش کار کدام يك از سرزمین های پارس ، ماد یا پارت است . تاریخ فرش مزبور و پارچه هایی که در پازیريك کشف شده است قرن پنجم یا اوائل قرن چهارم پیش از میلاد تشخیص داده میشود »

آقایان بارنت و واتسون ، رؤسای بخشهای اشیاء باستانی ایران و مصر و آشور و آثار خاور زمین در موزه بریتانیا هنگام پیدایش این فرشها و انتشار نوشته های رودنکو ، مقاله ای در مجله اخبار لندن مورخه ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۳ نوشته اند که تأیید تاریخ و محل بافت این قالیها را نشان میدهد. آنان نوشته اند: « مهمترین اشیاء مکشوف در کور گانه های پازیريك قطعه فرشی است با نقشهای مختلف که كرك آنرا از پشت گره زده و از سمت رو چیده و صاف نموده بودند . این فرش ضمن زین و برگهائی که همراه اسبها در کورگان پنجم نهاده بودند ، بدست آمد و برای زین یکی از اسبها بکار میرفته است ...

..... نقش روی فرش عبارت است از حاشیه مشتمل بر تصویر حیوانات افسانه بالدار . پس از آن ردیف سواران ایرانی که به ترتیب یکنفر براسب سوار و پشت سراو یکنفر دهانه اسب را گرفته است و میبرد . سواران مزبور کلاه مخصوص ایرانیان را بر سر نهاده‌اند فرشهای ایرانی در مراکز مختلف کشور ایران تهیه و بکار برده میشد نویسندگان یونان قدیم اینگونه فرشها را در شمار تجملات مشرق زمینی آورده‌اند و ترجمه فرش در زبان کنونی فرانسه هنوز اثر اصطلاح یونانی آن بمعنی مزبور میباشد .

این دو خاورشناس درباره نقش قطعه‌قالی دیگر مینویسند «..... نقش روی هر مربع صحنه ایست مشتمل بر تصویر دو ملکه که چادر بر سردارند و دو ملکه کم اهمیت تر که مراسم مذهبی را در برابر آتشدان انجام میدهند . اینگونه صحنه‌ها بر روی نقوش مهرهای پارسی عهد هخامنشی دیده شده است . لباس بانوان زرد و قهوه‌ای و موی ایشان برنگ آبی میباشد . به آتشدانها رنگ آبی یا قهوه‌ای داده‌اند»

«..... سومین نمونه عمده پارچه که در کاوشهای پازیریک بدست آمد ، قطعه پارچه‌ای بود که بر قسمت سینه همان زین اسبی که قطعه پارچه اشکال ملکه‌ها را در برداشت ، دوخته شده بود . این قطعه پارچه ردیف شیرهای غران را نشان میدهد که یال آنها برنگ آبی یا قهوه‌ای یا قرمز است کنار پارچه مزبور مانند پارچه قبلی حاشیه‌ای مشتمل بر اشکال مثلث شکل قرار دارد . مثلثهای آن قهوه‌ای و آبی رنگ است . نقش برجسته سنگی همین حیوان برپوش سلطنتی بالای تخت اردشیر و بر روی لباس خشایارشا در نقوش تخت جمشید هم نموده شده است . این قطعه پارچه با پارچه‌ای که قبلاً توصیف شده از لحاظ طرز بافت ، عیناً یکجور معرفی گردیده و شاید واقعاً هم ساخت یک کار گاه باشد .»

بطور قطع تمام این قطعات نفیس ، ساخت کارگاههای مخصوص شاهنشاهان ایران و مربوط بحدود ۴۵۰ سال پیش از میلاد است که ضمن غنائم بصورت

هدیه جهت تزئین لوازم آرامگاه یکی از پادشاهان مردم صحرائنشین به آنجا برده شده است. کشف این آثار هم برای صنعت مشرق زمین و هم از لحاظ بررسی ظروف منقوش قدیم یونان دارای اهمیت فوق العاده ای است. چه از مدتها پیش از این بنظر میرسد نقوش ظروف یونان قدیم از روی پارچه هائی که از کشورهای مشرق به آنجا برده بودند اقتباس شده است. ۱۲

بافتگی در عصر اشکانی

ضمن صادرات ایران در شاهنشاهی اشکانی بروم، منسوجات گوناگون و قالی و قالیچه های ابریشمی را نوشته اند مخصوصاً پارچه های ابریشمی ایران مورد استفاده خواص و محترمین روم بوده است. ابریشم و بافت پارچه از اوائل پادشاهی اشکانیان از چین بایران آمده است.

پلین تاریخ نویس رومی مینویسد: که قالیچه های ایران از رنگهای مختلف به بهای گزاف فروخته میشد و زینت بخش کاخهای روم بوده است ۱۳ از فحوای روایات تاریخ نویسان عهد اشکانی، چنین برمی آید که ایران اشکانی واسطه تجارت بین مشرق و غرب بوده و تجارت ابریشم چین با رومیها از راه ایران صورت میگرفته است.

چند تکه پارچه ابریشمی مربوط بزمان اشکانیان در سوریه پیدا شده است. در ناحیه لولان منتهی الیه مشرق ایران چند تکه مليله دوزی و قلابدوزی پیدا کرده اند که شاید متعلق باین دوره باشد و مقداری پارچه های ابریشمی دیگر بافته اند که دارای مشخصاتی است منتسب بنواحی تحت تصرف شاهنشاهی اشکانی ۱۴.

۱۲- نقل و اقتباس از مجلد سوم گزارشهای باستان شناسی- فصل سوم نگارش سید محمد تقی مصطفوی ص ۶۰ تا ۷۹

۱۳- تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا صفحه ۲۶۹۸

۱۴- کتاب ایران شهر نشریه یونسکو صفحه ۱۷۹۶

در عهد اشکانی چینی‌ها و قبایل آسیای میانه از بافتن پارچه‌های ابریشمی و استفاده از ابریشم اطلاع داشتند و در ایران نیز بافت پارچه با ابریشم معمول و رایج گردید و چون این پارچه خریداران فراوانی در نواحی آسیای غربی و روم داشت ایرانیان سعی داشتند که خرید ابریشم چین و نواحی آسیای میانه را در دست خود بگیرند و آنها را تبدیل به پارچه کرده بفرستند. این رویه در قرن چهارم میلادی و زمان شاهنشاهی ساسانی بمنتهی ساحد تصور رسید و حتی مصنوعات چینی‌ها را ایرانیان خریده بکشورهای دیگر صادر میکردند.

جاده معروف با ابریشم که از زمان اشکانیان بین چین و ایران و کشورهای باختری احداث گردید، بهمین مناسبت بدین نام معروف شده بود. این جاده سه شعبه بوده است. مهمترین آن شاهراهی بود که از مرزهای چین آغاز و از ترکستان چین (سین کیانگ) و سپس فلات ایران گذشته به بین‌النهرین میرسید. شهرهای بلخ و مرو و هرات و هکاتم پیلس (شهر صدر و اوزه) وری و هگمتانه و سلوکیه به تیسفون در مسیر این شاهراه بود. این راه از تیسفون دو شعبه میشد یکی از طریق آشور قدیم، نصیبین و دیگری از راه «دورا اورپوس» از طریق «پالمیرا» بشام می‌پیوست.

پارچه‌ها و قالیه‌های عهد ساسانی

از جامه‌های زربفت و دانه‌نشان بیاقوت و مروارید و سایر دانه‌های گرانبها مربوط به شهریاران ساسانی مخصوصاً جامه خسرو پرویز که در خزانه‌شاهی نگاهداری میشده و همچنین از فرشهای پر بهای بارگاه و کاخها و آستانها، روایات فراوانی در کتابهای تاریخ مورخان رومی و اسلامی ضبط گردیده است که نقش همه آنها در این گفتار موردی ندارد و بذکر یکی دو نوشته آنها اکتفا مینمایم^{۱۵}. ابن خلدون نوشته است: «عادت بر این جاری بوده است

۱۵- در کتاب تمدن ساسانی جلد دوم تألیف نویسنده از صفحه ۱۸ تا ۲۴ درباره لباس و زینت‌های شاهان ساسانی بحث شده است

که در پارچه‌های حریر و دیبا و ابریشم که برای جامه سلاطین تهیه میشد، با رشته‌های زر یارشته‌های غیر زر که رنگ آن بارنگ زمینه تفاوت داشت، نام شاهان یا علامت‌هائی را که مختص بایشان بود می‌بافتند. از این جامه‌ها باشخاصی که شاه میخواست ایشان را تشریف دهد، یابیکی از وظایف دولت بگمارد اجازه پوشیدن اعطا میشده است. و نیز میگویند که پیش از اسلام شاهان ایران میفرمودند که در پارچه جامه ایشان، خواه صورتها و تمثالهای خودشان و خواه برخی صورتها و اشکالی را که بجهت اینکار معین شده بود نقش کنند^{۱۶} تنوفیلاکت^{۱۷} مورخ قرن هفتم میلادی در وصف جامه هر مزدچهارم مینویسد:

«... شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بود که آنرا بادست گلابتون دوزی کرده بودند و بهائی گزاف داشت...» مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف و حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوک الارض والانبیاء بطور مشروح از جنس و رنگ پارچه شاهان ساسانی بحث کرده‌اند.

در باره فرشهای زمان ساسانی از فرش بارگاه خسرو یا قالی بزرگ بهارستان بیش از همه صحبت شده است این فرش تاریخی را قالی بافان زمان از ابریشم و گلابتون و تارهای سیم و زر بافته بودند. نقشه متن قالی، باغی را مینمایانده با گل‌های قشنگ بهاری و درخشان میوه و مرغان زیبا، برای هر رنگی گوهری بدان رنگ در میان تار و پود قالی به نخ کشیده بودند.

هنگام زمستان که بی‌باغ رفتن ممکن نبود، جشنهای شاهنشاهی را روی این فرش ترتیب میدادند و بهمین جهت آنرا «بهار خسرو» و تازیان «بساط الشتاء» مینامیدند. رنگ خاک در زمینه فرش بارنگ طلا زینت یافته و آبهای حوض را باخطها و نقشها معین و مخصوص، مشخص و میسان آنرا باجواهراتی که

۱۶- وضع دربار و دولت و ملت در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن ترجمه آقای مجتبی

مینوی صفحه ۱۴۰

بسفیدی بلور بود پر کرده و این جواهرات رنگ‌آب را مینمایانده است و سنگریزه ته جویهای آب را با مرواریدها نشان داده بودند. تنه و ساقه درختها از طلا و نقره و بر گها و گلها از ابریشم و میوه‌ها نیز از سنگهای رنگسارنگ گران بها بوده است.

طبری نخستین تاریخ‌نویس که از فرش نفیس بهارستان توصیف کرده است مینویسد که متن فرش از نسجهای زرین و رنگ سبز درخشان از زمرد و رنگ آب را با نگینهای نفیس و رنگ سنگریزه را با مروارید و شاخه‌های درختان را با زروسیم نمودار ساخته بودند.

بلعمی وزیر سامانیان هم نوشته است که: «اندر خزینه فرش بساطی بود دیبا، سیصد ارش بالا اندر شصت ارش پهنا و آنرا زمستانی خواندندی و ملکان عجم آنرا باز کردند و بدان نشستندی بدانوقت که اندر جهان سبزی و شکوفه نماندی و بر لبه‌های آن گردا گرد کرانه زمرد بافته بود و هر ده ارش از آن بگوه سفید، و ده ارش بیاقوت سرخ و ده ارش بیاقوت کبود و ده ارش بیاقوت زرد چنانکه هر که در آن نگریست پنداشت که همه شکوفه است.»

پروفسور کاراباسک آلمانی در کتاب خود درباره فرش بافی و نقش‌دوزی ایران نوشته است^{۱۸}: «در سال ۱۶ هجری (۶۳۷ میلادی) مدائن مقرر شاهنشاهی ساسانیان بدست اعراب افتاد و آنجا کاخ معروف به قصر سفید را تصرف کردند» که خرابه‌های آن تا امروز باقی است. در میان خزائن بی‌حد و حساب پادشاهی که بدست آوردند، فرش فوق‌العاده نفیسی که شصت متر مربع درازا و پهنا داشت موجود بود. این فرش را اصلاً برای خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ میلادی) بافته بودند و جانشینان او نیز تا یزدگرد سوم آنرا در مواقع مخصوصی استعمال میکردند. وقتیکه باغ و بیرون رفتن از شهر ممکن نبود، جشنهای پادشاهی را روی آن فرش ترتیب میدادند. چونکه نقشه آن باغی را در فصل بهار نشان

18-Kurabacek و Persish Nadal Malerei Suands Chish

میداد، اعراب آنرا بمناسبت اینکه بیشتر در فصل زمستان استعمال میشد، بساط الشتاء و خود ایرانیان «بهار خسرو» مینامیدند. جنس آن خیلی مهم و پیر قیمت و از ابریشم و طلا و نقره و جواهر یک پارچه و خردوریز ساخته شده بود. زمینه فرش باغی را مینمایاند با حوضها و جویها و درختها و گلهای قشنگ بهاری، در حاشیه و کناره‌های آن نقش گلهای رنگارنگ دلکش را در شکل سنگهای پر قیمت نشان داده و رنگ خاک را در زمینه فرش باطلای زرد تقلید کرده و آبهای حوض را با خطهای مخصوص مشخص ساخته و میان آنها را با سنگهایی بسفیدی بلور پر کرده بودند. این سنگهای گرانبها آب حوضی را نشان میداد تنه و ساقه‌های درختان از زروسیم و بر گهای گل و درختها و سایر نباتات از ابریشم و میوه‌های آنها هم از سنگهای رنگارنگ قیمتی ساخته شده بود قیمت فرش سه میلیون و ششصد هزار درهم یعنی بیش از سه میلیون فرانک تخمین زده میشد..»

مؤلف روضة الصفا مینویسد: «در فتوح سیف مذکور است که از جمله غنائم مدائن بساطی زربفت در خزانه کسری یافتند که شصت گز مربع اندازه آن بود و استادان ماهر به یاقوت و جواهر آنرا مرصع ساخته بودند و بحد اقتطابع اشجار و ریاحین بر آن پرداخته، چون در زمستان هوس شراب و نشاط و ذوق انبساط بر خاطر کسری استیلا یافتی بر آن بساط نشستنی و در نظر بیننده چنان نمودی که آن فرش با گلهای بهار آراسته است و باصناف ازهار پیراسته «سعد» بی آنکه دست تصرفی بدان بساط دراز کند، آنرا بمدینه فرستاده امر فرمود تا آن بساط را قطعه قطعه کرده بنوبت بر مهاجر و انصار قسمت نمایند.»

هنر پارچه بافی در عهد ساسانی

در عهد ساسانیان بافتن پارچه های ابریشمی و پشمی و صدور کالا و فرآورده‌هایی که از این راه در تمام حوزه پهناور شاهنشاهی بدست می‌آمد برای کشورهای خاور و باختر خود یک منبع مهم درآمد اقتصادی بود. بویژه آنکه

ایران علاوه بر فرآورده‌های تولیدی قابل اهمیت خود، واسطه و رساننده مصنوع و کالاهای مشرق و غرب آسیا نیز بود و از این لحاظ موقعیت بسی ممتاز و معتبری داشته است. مصرف ابریشم روم از ایران تأمین میشده است.

امیانوس مارسلینوس^{۱۹} تاریخ‌نویس رومی معاصر دودمان ساسانی می‌نویسد که در سده چهارم میلادی عادی‌ترین مردم روم لباس ابریشمی میپوشیدند و تمام ابریشمهای مصرفی روم از کشور ایران صادر میشده زیرا ابریشم چین و هند در انحصار ایران بوده است.

فرآورده‌های عمده و کالاهای صادره آن دوره اعم از آن نهائی که در ایران زمین موجود بود و ساخته میشده و یا آن نهائی که در سایر نقاط تهیه از راه ایران توسط بازرگانان ایرانی بسایر کشورها میرفته غیر از طلا و نقره و مس و بلور و مرجان و سمه و پوست و پرم مرغ و مواد مخدره شرق نزدیک و جواهرات سوریه، انواع پارچه‌های ابریشمی و قالیه‌های کار ایران و بابل و زری و دیبای شوشتری و منسوجات شام و مصر، رقم عمده‌ای از صادرات را تشکیل میداده است.

بر حسب نوشته سیدوینوس^{۲۰} اسقف کلرمن^{۲۱} منسوجات بافت ایران در سده پنجم میلادی بتمام مغرب زمین تاسرزمین گل^{۲۲} میرفته است و با آنکه مشکل است که پارچه از آن زمان باقی مانده باشد با وجود براین بیش از شصت تکه پارچه نمونه‌های پارچه‌های عهد ساسانی در موزه‌ها و کلیساهای جهان موجود است که نمایاننده پیشرفت و اهمیت این صنعت در آن دوره بود و برای کارشناسان فن راهنما و نمونه‌های خوبی بشمار میرود. علت ماندن این تکه‌های پارچه در کلیساهای اروپائی که بعداً بموزه‌ها منتقل گردیده اینست که

19 - Amanius Marselinus

20 - Sidonius

21 - Clermon

22 - Gaule

چون در آن ایام اغلب از اشیاء متبرک و مقدس در کلیساها نگاهداری میشده و همچنین پارچه‌هاییکه آن اشیاء در آن پیچیده و فرستاده میشده، بهمراه همان اشیاء در معابد و کلیساها نگاهداری گشته است. بعلاوه پارچه‌های بافت و طرح ایران بقدری در اروپا شهرت داشت که اغلب برای روپوش قبرهای پادشاهان و بزرگان اروپا از پارچه‌ها و قالیه‌های ایرانی استفاده میکردند که قطعاتی از آنها باقی مانده و زینت بخش موزه‌ها و کلیساها گردیده است.

در موزه ارمیتاژ لنینگراد قطعه پارچه قلابدوزی است که از عالی‌ترین نوع پارچه زمان ساسانی میباشد و روی این پارچه حروفی بزرگی بارنگهای مختلفی درون دایره‌ای نقش گردیده است. قطعه دیگری مربوط بهمین دوره در موزه گونت گورب ۲۳ برلن بوده است که قبلا در یکی از کلیساهای برلن برای بستن اشیاء مقدس بکار میرفته و روی آن دو ایرمنقوشی است که سرگراز درون آنها ترسیم گردیده است. قطعه پارچه‌ای نیز در موزه سوت کن سینگتن ۲۴ میباشد.

روی پارچه‌های بافت عهد ساسانی گاهی مجالس شکار و پذیرائی شاهان طراحی شده است. اینگونه طراحی‌ها از خاورزمین آغاز شده و سپس بافندگان رومی از آن تقلید کرده‌اند.

در موزه واتیکان تکه پارچه ایست که شکل پرنده خیالی بنام سیمرغ یا عنقادر يك دایره حاشیه داری روی آن نقش گردیده و تمام روی پارچه را با این تصویر و نقوش دیگر تزئین نموده‌اند. در روی پارچه موزه فلورانس شکل عنقا که تنه آن بشکل نیم تنه شیر است طراحی گردیده، ولی روی پارچه‌های دوره ساسانی در موزه ویکتوریا آلبرت (لندن) همان پرنده با دمی مثل دم طاووس نقش گردیده است. پارچه ابریشمی که در گورستان شیخ عباده واخمیم ۲۵ (در مصر)

23 – Guntgeverbe

24 – Saut Kensington

25 – Akhmim

بدست آمده و مربوط بزمان ساسانی است تاریخ آنرا بین سده سوم تا ششم میلادی دانسته‌اند دورنگ بوده رنگ زرد را بر روی زمینه سیاه یاسبز یا قرمز یا ارغوانی بافته‌اند.

پارچه‌های زربفت دوره ساسانی بسیار مشهور و مورد تقلید سایر کشورها نیز قرار گرفته بود در موزه‌های بزرگ جهان قطعاتی از این نوع پارچه‌های زربفت وجود دارد. از آن جمله در موزه لیون يك قطعه پارچه زری ساسانی موجود است. طراحی و نقوش پارچه‌های ایرانی قرن‌ها در طرح و نقشه پارچه‌های روم نافذ و مقام برجسته و ممتازی داشته است. طرح پرتاووس مربوط بقرن ششم میلادی که در پاناگیا انگلوک تیسستا^{۲۶} در جزیره قبرس و جاهای دیگر مشاهده شده یکی از طرح‌های معمولی ایرانی بوده است. همچنین پارچه‌ای که کنسانتین پنجم امپراتور بیزانس (۷۵۰-۷۴۱ م) باسقف موزاک^{۲۷} هدیه کرد و بپارچه موزاک شهرت دارد دارای طرح و نقش ایرانی است. پارچه دیگری بنام کفن سنت ویکتور در ناحیه سانس، یکی دیگر از پارچه‌های رومی است که از طرح‌های ایرانی تقلید گردیده است.

در موزه متروپلیتن نیویورک چند قطعه پارچه مربوط بدوره ساسانی موجود میباشد که يك قطعه آن دارای نقش ارد کی است که گردن بندی در منقار دارد، علاقه ایرانیان باستان به تصویر حیوانات و پرندگان در بافتنی‌های آنان نیز نمایان و اشکال عنقا و خروس و غاز و مرغابی و اسب و گاو بالدار و گراز وحشی و قوچ ضمن نقوش طراحی گردیده است.

در همین موزه تکه حریری بافت سوریه است که طرح و نقش ساسانی دارد، نقش روی این تکه حریر مناظر شکار است. دو شکارچی سواره با تیرو کمان که هر کدام جدا گانه شیر را مورد هدف قرار داده‌اند دورن دایره

26 — Panaghia Angelok Tite

27 — Mozac

نقش شده حاشیه اطراف این دایره‌ها با گل و بر گهای زیبایی زینت یافته است
د کتر موریس دیماندا^{۲۸} مدیر قسمت صنایع خاورمیانه موزه متروپلیتن
متذکر گردیده است که بعضی از پارچه‌های ابریشمی باقی مانده در کلیساهای
اروپا را با تطبیق بلباس نقوش طاق‌بستان مربوط بدوره ساسانیان میدانند.

بانو د کتر فیلیس اکرمان^{۲۹} همسر دانشمند شادروان پرفسور پوپ که
مطالعات و اطلاعات عمیقی روی پارچه‌های دوره ساسانی دارد ضمن کتاب
«صنایع ایران» تحت عنوان «بافتندگیهای ایران» اقسام مختلف پارچه‌های
زمان ساسانیان را مورد بررسی قرار داده است.

از صنایع عمده بعضی از نواحی ایران بافتن پارچه‌های متنوع چهارفصل
از قبیل پارچه‌های بهاره شاهگانی و دبیقی از مروشاهجهان، پارچه‌های
پائیزی دوپودی و ابریشمی مرو و پارچه‌های توزی خز مصنوعی پشمی
بوده است.

ثعالبی درغررالسیر نوشته است: «خسرو از ریدك غلام دانای خود پرسید:
بهترین جامه کدام است، گفت اما در بهار شاهجانی و دبیقی و در تابستان
توزی و شطوی و در پائیز منیر رازی^{۳۰} و ملحم مروزی^{۳۱} و در زمستان خز و
حواصل و در سرمای سخت خز آستر دار که میان آنرا از قز^{۳۲} انباشته باشند.
توز شهری بود در حدود خوزستان و بهمهان و پارچه‌ای که در آنجا
بافته میشده توزی میگفتند اند. انوری گوید:

قائم و قندز بسرما پنج و شش توزی و کتان بگرما هفت و هشت
بعضی نوشته‌اند که شهر کوچک توج یا توزبین کازرون و گناوه از لحاظ

28 — Maurice Daimond

29 — Fliseakremon

۳۰ — منیربروزن معظم جامه دوپود

۳۱ — پوست جانوری مانند سمور که اغلب سیاه است

۳۲ — جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتلد ترجمه حمزه سردادور صفحه ۲۱۷

پارچه‌های کتانی معروف بوده و بهمین نام اشتهار جهانی داشته‌است بنام کتان توجی یا توزی^{۳۳}. حمداله مستوفی در قرن هشتم هجری این شهر را ویرانه یافته و از لحاظ بافت پارچه سینیچ یا سینیزد در نزدیکی مصب رود تاب (سرحد بین فارس و خوزستان) گرفته بود^{۳۴}. شهرت پارچه بافی این شهر تا ماوراءالنهر کشیده شده و در سمرقند پارچه‌ای میبافتند بنام سینیزی. پارچه دبیکی (دبیقی) رانیز در کازرون میبافته‌اند دبیگ نام شهری در مصر بود و از اینجهت بهمان نام دبیکی یا دبیقی نامیده شده است.

برهان قاطع در معنی واژه مینویسد: «توز نام پوست درخت خدنگ است و آن پوستی است که کمانها و سپرها را بدان میپوشیدند و آن پوست را توز می‌نامیدند». ابن الندیم در باب انواع کاغذ گوید: «برای آنکه نوشته جاودان بماند در روی توز که کمانها را بدان پوشند چیزی می‌نوشتند. درخت خدنگ همان است که از آن تیر خدنگ و زین خدنگ را می‌گرفته‌اند، پس پوست آن بجای کاغذ و نیز برای پوشیدن روی کمان و سپر و زین اسب بکار میرفته است و از الیاف آن پارچه‌ای میبافته‌اند که توزی خوانده میشود است و آن از لباسهای تابستانی بود مانند کتان. یاقوت حموی اشتباه میکند که اسم این پارچه را از شهر توز (توج) خوزستان دانسته است.

تجارت ابریشم چین و هند منحصراً بایران بود و علاوه بر آن دستگامهای بافندگی پارچه‌های ابریشمی برای مصرف داخلی و صدور بخارج دایر شد که از روی آن متدرجاً در تمام کشورهای آسیای غربی مانند سوریه ایجاد گردید. دستگام عمده پارچه ابریشمی و حریر در شوشتر از زمان شاپور اول پس از فتح انطاکیه توسط بافندگان آرامی و مهاجران دایر گردید. در دزفول و گنبدیشاپور انواع گوناگون حریر بافته میشود.

ابریشم هند از راه دریائی دریای هند و دریای عمان و دریای پارس و ابریشم چین از راه آسیای مرکزی و سندبایران وارد میشده است. رومیان ابریشم را از ایرانیان می خریدند. مینویسند که ژوستی نین امپراطور روم شرقی با حبشیان سازش کرد تا از راه عربستان و دریای سرخ با هندوستان بدون واسطه بازرگانان ایرانی باب معامله را مفتوح سازد. پادشاه حبشه با و پاسخ داد که: « مبارزه کردن با بازرگانان ایرانی در بازار هندوستان برای او امکان پذیر نخواهد بود. »

پارچه بافی و قالی بافی ایران در عهد اسلامی

پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی در دوران خلفا از قالی ابریشمین و زرینی که بدستور هشام ابن عبدالملک (۱۲۰ هـ ق) خلیفه اموی بتوسط بافندگان ایرانی ساخته بودند در تواریخ سخن گفته اند. درازای این فرش را نود متر و عرض آنرا ۳۲ متر نوشته اند. بر حسب نوشته مسعودی تاریخ نویس قرن چهارم هجری در زمان المستضر خلیفه عباسی نیز فرشهایی با تصاویر مراسم تاجگذاری پادشاهان ساسانی وجود داشت که نوشته ای هم مربوط به شیرویه فرزند خسرو پرویز روی آن بوده است

هوان تسانگ سیاح معروف چینی که کمی پس از هجرت بایران آمده در خاطرات خود از قالی بافی و پارچه بافی عالی ایران وصف کرده است ۳۵. در قرن هفتم آذربایجان بزرگترین مرکز بافت قالی ایران بوده است و بر حسب نوشته ابن خلدون مردم طبرستان سالی ۶۰۰ طاقه قالی برای دربار خلفای عباسی ضمن مالیاتهای خود میفرستاده اند و در گیلان قالیهای سجاده ای می بافته اند.

در کتاب حدود العالم که حدود سال ۲۷۹ هـ ق (۸۹۲ میلادی) تألیف

۳۵- کتاب هنر ایران تألیف پروفیسور گدار صفحه ۴۷۱ ترجمه دکتر بهروز حبیبی از انتشارات دانشگاه ملی ایران

شده است مینویسند : که در آن زمان در فارس و سیستان قالیه‌های خوب بافته می‌شده و مقدسی که بخراسان مسافرت کرده از قالی و سجاده بافت قائنات و همچنین از قالیه‌های بافت خوزستان توصیف کرده است در سایر نقاط ایران چون خراسان و بخارا و فسا و دارابگرد و جهرم و کرمان و اصفهان و جوشقان نیز این هنر در همه جا با طرح و شکل مخصوص بخود رواج داشته است.

در یکی دو قرن اولیه اسلامی بواسطه دگرگونی عظیمی که در اداره کشور ایران پدید آمد شاید این هنر از سیر طبیعی پیشرفت خود بازمانده باشد ولی از دوران دودمان بویه بر حسب روایات تاریخ نویسان آن روزگار از نور و بترقی گذارده و در اکثر از شهرهای ایران بطوریکه گفته شد بافتنی‌های مخصوص آن شهر اعم از پارچه یا گلیم و قالی تهیه می‌شد و معروفیت داشته است.

در موزه صنایع اسلامی قاهره قطعاتی از دوره خلفای عباسی موجود می‌باشد که محل بافت آنرا مرو و نیشابور دانسته‌اند. در موزه متروپلیتن نیویورک قطعه پارچه کتانیه مضبوط است که تاریخ بافت آن سال ۲۶۶ ه.ق (۸۷۹ م) در روی آن قید شده و بافت نیشابور می‌باشد. دستمالی که تصویر حضرت مسیح بر آن نقش شده و در کلیسای سنت ویکتور است و پارچه‌ای که شکل فیل روی آن نقش شده است و آنرا متعلق به قرن هفتم تا نهم میلادی حدس زده‌اند نمونه‌هایی از منسوجات ایران در قرنهای نخستین اسلامی است. پارچه دیگری نیز در موزه کوپریونیون نیویورک وجود دارد. پارچه‌های ابریشمی که ذکر آنها گذشت از لحاظ طرح و رنگ آمیزی شبیه منسوجات ساسانی می‌باشند و حدس زده‌اند که در نواحی باختری ایران بافته شده است ۳۶.

ضمن کاوشهای تجارتنی در گورهای تپه گبری و حدود نقاره‌خانه شهری

باستان حدود سال ۱۳۰۰ خورشیدی برحسب نوشته «دونالدویلبر» در حدود پنجاه قطعه پارچه ابریشمی نفیس مربوط بدوره دیلمیان پیدا شده که با تصاویر انسانی و حیوانی منقوش است^{۳۷}. در تاریخ عمومی هنرهای مصورهم ذکر شده که زریهائی که در گورستان ری باستان بدست آمده متعلق بدوره دیالمه و نقش روی آنها انسان بالرداری را نمایش میدهد که بر عقابی سوار است و با آسمان میروود^{۳۸}.

آقای سید محمد تقی مصطفوی در مجلد سوم گزارشهای باستان شناسی چاپ سال ۱۳۳۴ خورشید (ص ۲۸۲ و ۲۸۳) ضمن فصلی در باره بقعه بی بی شهربانو صفحه ۲۹ مینویسد: «..... مسافت قریب ۵۰ متری جنوب شرقی قبرهائی که ابتدا در نقاره خانه ظاهر گشته بود قبری هویدا میگردد که در آن علاوه بر مقداری پارچه های کفن و روپوش و لباس و غیره فرشی هم از نوع گلیم وجود داشته است. فرش مزبور دارای زمینه سفید و حاشیه قرمز با کتیبه های کوفی بوده است. ضمناً علاوه بر مقبره اصلی، دهلیزها و سردابه های در آن ایجاد کرده اجساد دیگری در آنها نهاده بودند. پارچه های که در بر مردگان بود یا لباس مخصوص اموات بود یا بصورت شهداء لباس اصلی را بر تن داشتند ۰۰۰ بر روی بعضی قطعات پارچه ها کلمات « العفو والرحمة » بخط کوفی خوانده میشد.....»

از این بافتنی ها در اثر گذشت زمان درازی بیش از یک هزار سال، آثار مهم دیگری جز آنچه ذکر شد باقی نمانده و تا کنون بدست نیامده است. در تأیید این مطالب، نوشته های چند تاریخ نویس معروف اسلامی و خاور شناس را که نمایاننده پیشرفت و توسعه این صنعت در دوران اسلامی است نقل مینماید:

۳۷ - ایران از نظر خاور شناسان صفحه ۳۸

۳۸ - تاریخ عمومی هنرهای مصور تألیف آقای علینقی وزیر ص ۲۶۴

خاورشناس فقید روسی استاد. و. بارتلد نوشته است^{۳۹}: «بم هر کز صنعتی کرمان بوده و پارچه‌های نخ‌ی که در بم می‌با‌فته‌اند، بتمام عالم اسلام تامصر میرفت. پارچه‌های مزبور دارای دوام فوق العاده بود و لباسی که از آن میدوختند از پنج الی بیست سال دوام داشت. در آن زمان با‌فتن شالهای کرمان که تا با‌مروز معروف است، در بم تمرکز یافته بود و در همان دوره بود که بنا بگفته ابن حوقل قیمت يك طاقه شال به‌سی دینار میرسید. (دینار معادل يك مثقال طلا بها داشت) در این زمان علاوه بر شالهای کرمان، قالیه‌های کرمان نیز اشتهار خاصی دارد. جغرافی نویسان قرن دهم از قالیه‌های کرمان ذکر می‌کنند ولی این طرز صنعت با‌فندگی در قرن چهاردهم میلادی در زمان تیمور دائر بود. استادان فارس و کرمانی برای مسجد جامعی که تیمور در سمرقند ساخته بود و در این زمان بمسجد بی‌بی خانم معروف است، قالیه‌های ابریشمی آورده بودند^{۴۰}».

در جای دیگر همین خاورشناس مینویسد^{۴۱}: «در کازرون و شهر کوچک توج یا توز که در وسط راه بین کازرون و بندر گناوه واقع بود پارچه‌های کتانی معروف به توجی یا توزی می‌با‌فتند که در تمام عالم اسلام مشهور بود. در قرن چهاردهم میلادی زمان حمداله قزوینی شهر توج خرابه بوده. اشتهار پارچه‌های قریه سینیز یا سینیز کمتر نبود این قریه در نزدیکی مصب رود تاب و سرحد بین فارس و خوزستان واقع بود. پارچه‌هایی را که در سمرقند می‌با‌فتند سینیزی می‌گفتند و از اینجا معلوم میشود که صنایع فارس نفوذی در صنایع ماوراءالنهر داشت.... یکی از پارچه‌هایی که در کازرون می‌با‌فتند موسوم به دبیکی بود».

۳۹- جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتلد ترجمه حمزه سردادور چاپ تهران سال

۱۳۰۸ صفحه ۱۹۸

۴۰- بارتلد، عبارات مزبور را از کتاب عبیدالرزاق سمرقندی صفحه ۱۸ نقل کرده است

۴۱- صفحه ۲۱۸ همان کتاب

ابواسحق ابراهیم اصطخری مورخ قرن چهارم هجری در کتاب المسالك والممالك ضمن ذکر آن «آنچه از دیار فارس بر آید و بشهرهای دیگر برند» مینویسد:

« واز سینیز و جنابا و کازرون و توج جامه‌های کتان خیزد. سلطان را در هر شهری طرازی هست و جامه‌های بسیاری بآفاق برند. درپسا (فسا) طراز دیباست سلطان را، و طرز گاه سوزن کرد و جامه‌های زربفت درپسا ببافند و از قزو شعر جامه‌ها و برده‌های مرتفع بافند و از یزد و ابرقوه جامه‌های پنبه خیزد و حریر و از غندجان که قصبه دشت و ارین باشد بساطها و برده‌های نیکو خیزد و سلطان را آنجا کار گساه است. سوزن کرد پسا بر سوزن کرد قرقوب قیمت زیادت دارد.

زیرا که به قرقوب از فریشم بافند و درپسا از ریسمان و پشم ... برد شیرازی معروف است. » ۴۲

در باره استان خوزستان مینویسد: «از شوشتر جامه‌های دیبای گرانمایه خیزد و کسوت خانه کعبه آنجا سازند و سلطان را آنجا طراز باشد. و در این حدود جائی هست آنرا بصنی خوانند پرده‌های نیکو بافند و به کلیوان و برزون پرده‌ها بافند و عمل بصنی بر آن نویسند. به رامهرمز جامه‌های ابریشم خیزد ... و در طیب شلواریها مانند رومی و جزبار مسینه چنان ببافند ...» ۴۳

ضمن توصیف کالاهای شهر ری نوشته است: «... از آنجا کرباسیهای نرم خیزد که بآفاق برند ... و از ری پنبه به بغداد آرند و بآذربایگان برند و جامه نرم منیر خیزد ...» ۴۴

«... از همه طبرستان ابریشم بسیار خیزد خاصه بآمل و جامه‌های

۴۲- کتاب المسالك والممالك اصطخری بکوشش آقای ایرج افشار چاپ سال ۱۳۴۰

خورشیدی صفحه ۱۳۴

۴۴- صفحه ۱۷۱ همان کتاب

۴۳- صفحه ۹۲ همان کتاب

ابریشمین و صوف از آنجا خیزد ... ابریشم و جامه های نیکو خیزد از
گرگان ...» ۴۵

لیسترنج خاورشناس شهیر در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی ضمن شرح
محصولات و صادرات شهرهای باستانی ایران از قول مورخان و محققان بزرگ
و مشهور دوران اسلامی مطالبی نقل کرده است که آنچه از آنها مربوط
برواج و پیشرفت صنعت پارچه بافی و فرش بافی در آن زمان است نقل
میگردد. ۴۶

« گلیم بافی و قلابدوزی فارس همه وقت معروف بوده و در مشرق زمین،
که لباس مشخص مقام و منزلت افراد بود. پارچه‌های زربفت خاصی برای
مصرف شخص پادشاه در هر یک از شهرهای فارس ساخته میشد و روی آن
پارچه‌ها نام و طغرای سلطان قلابدوزی میگردید بهترین این نوع پارچه‌ها
از «توج» صادر میگردید. همچنین در فسا انواع زریهائی که نام پادشاه
برنگ آبی و سبز مانند پر طاووس در آن بافته میشد. تهیه میگردید.
دستگاههای بافتندگی شیراز پارچه‌های لطیف و متنوعی میساخت که
بکار تهیه قبا میخورد همچنین پارچه‌هایی که بآن امروز «گارسسی» میگویند
و نیز زری و پارچه‌های ساخته شده از ابریشم خام (خز) در جهرم گلیم و
جاجیم که برای پرده مصرف میشد و جانمازی که در مساجد از آن استفاده
میکردند، بافته میشد. . . . در کازرون و دریز (دریست) (دریست)
جامه‌های کتانی و گارسیه‌های لطیف و پارچه‌های شبیه زری مصری که بآن
دبیق میگفتند و نیز دستمالهای خوب تهیه میشد در غندجان، کرسی دشت
بارین، گلیم و پرده و انواع مخده و طرازیهای قلابدوزی شده باطغرای پادشاه
برای مصرف سلطان درست میشده.

۴۵ - صفحه ۱۷۳ همان کتاب

۴۶ - کتاب سرزمینهای خلافت شرقی تألیف گی لسترنج ترجمه آقای محمود عرفان

صفحه ۳۱۵

.... در ارجان دستمال و پارچه سفره ازسینیز پارچه هائی شبیه قصب همچنین کتان صادر میشده و جنبه نیز بصدور این محصول معروف بود. از اصطخر پارچه های چادری و از رودان کرسی ولایت رودان، پارچه های خوب.... در دارابگرد انواع پارچه های نخعی عالی و متوسط و پست و همچنین قلابدوزیها و فرشهای خوب و حصیر ساخته میشد... در فرگ پارچه لباسی و گلیم و پرده و کتان... فسابه ساختن پارچه هائی که از موی بز ساخته میشد و پارچه های بافته شده از ابریشم خام و تهیه قالی و گلیم و سفره دستمال و پرده های قلابدوزی مخصوصاً برنگهای پر طاووسی آبی رنگ و سبز که در میان گلابتون بافته میشد، شهرت داشت. موادی که برای رنگ کردن پارچه ها استعمال میشد و فرشهای نمد و خیمه و خرگاه نیز از فسا صادر میشده است».

خوزستان :

«در قرن چهارم رامهرمز از حیث کرم ابریشم که در آنجا بعمل میامد و ابریشمی که از آنجا صادر میگردد، شهرت داشت.... مقدسی در قرن چهارم گوید که در اهواز کرسی خوزستان، یکنوع پارچه ابریشمی درست میکنند که زنان آنرا بمصرف لباس میرسانند. در شوشتر زری معروفی موسوم به دیبا که در تمام دنیا شهرت داشت و همچنین زیلو و پارچه های لطیف تهیه میشد در ولایات شوش پارچه های ابریشمی و نخعی تهیه میگردد. در عسکر مکرّم از ابریشم خام مقنعه و دستمال و پارچه میساختند و بالاخره بصنایحیث پرده های خوب و قرقوب از جهت فرشهای نمد و نهرتیرا به تهیه نقاب صورت معروف بود» ۴۷

ایالت جبال : ۴۸

« در باره صنایع و تجارت شهرهای ایالت جبال مقدسی مطالبی مختصرو جامع ذکر نموده گوید : از ری انواع منسوجات مخصوصاً نوعی از آن که

۴۷ - صفحه ۲۶۵ کتاب سرزمینهای خلافت شرقی

۴۸ - نواحی ماد قدیم را جغرافی نویسان بعد از اسلام بواسطه کوهستانهای فراوانش جبال نوشته اند.

« منیر » نام دارد صادر میگردد : پنبه در آنجا رشته میشود و با نیل رنگ میگردد و قبای خطدار معروف است... از قزوین عباهای خوش دوخت و همچنین خورجین‌های چرمی که بکار مسافرین میآید ... ۴۹ ».

گیلان و ایالات شمال باختری:

« عمده صنعت این ایالات شمالی تهیه پارچه‌هایی بود که با کرم قرمزی رنگ میشد. قرمزی کرمی است که از درخت بلوط تغذیه میکند و در حدود آذربایجان تربیت میشد. حریر قرمزی ۵۰ باین کرم منسوب است و الفاظ *Crimson* و *Carmine* نیز از این کلمه مأخوذ است. ابن حوقل و مقدسی هر دو به قرمز اشاره نموده‌اند. ابن حوقل گوید: اصل آن از کرمی است که پيله‌ای مانند پيله کرم ابریشم بدور خود می‌تند. مقدسی گوید قرمز کرمی است که در خاک پیدا میشود و زنان آنهارا جمع آوری کرده و در ظرفهای برنجین گذاشته و در تنور خشک میکنند. پارچه‌هایی را که از موی بز بافته شده و همچنین کتان و پارچه‌های ابریشمی و پشمی را با آن رنگ میکنند و این رنگ در تمام بلاد معروفیت دارد. ارمنیه همچنان بداشتن کمر بند و لحافهای بسیار خوب و فرش و جاجیم و چادر و مخده... صادرات عمده ارمنیه بود. شهر بردعه نیز به تهیه ابریشمی که در خود شهر و حول و حوش آن بعمل می‌آمد مشهور بود...» ۵۱

خراسان:

« بگفته ابن حوقل مشهورترین صادرات خراسان جامه‌های نخی و ابریشمی بود که در نیشابور و مرو تهیه میشد... مقدسی گوید: نیشابور مرکز محصولات صنعتی است. پارچه‌های سفید برای لباس و عمامه‌های شاهجانی و تاخته و راخته و همچنین مقنعه‌های

۴۹ - صفحه ۲۴۵ کتاب سرزمینهای خلافت شرقی

نازک‌پشمی و ابریشمی و پارچه‌های زربفت و خالص و زربفت مخلوط بانخ و پارچه‌های ساخته شده از موی بز از صنایع معروف نیشابور است...».

«در نساو ابیورد ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی و همچنین پارچه‌هایی که زنها در دهات می‌بافتند بسیار بود... در طوس کمر بندهای خوب و عبا‌های بسیار مرغوب می‌ساختند. در هرات اقسام پارچه‌های زربفت و از غرچ شار که بلاد کوهستانی است نمد و گلیم و غاشیه و مخده و جامه‌دان صادر می‌گردیده است...».

«از مرو ابریشم خام و نخ و همچنین مقنعه و انواع پارچه‌ها صادر می‌گردید...»^{۵۲}

طبرستان گرگان :

«در قرن چهارم بگفته قزوینی اهالی طبرستان به تربیت کرم ابریشم می‌پرداخته‌اند و بهمین جهت ابریشم بسیار از آنجا حاصل گردید و بدیگر بلاد صادر میشد. پارچه‌های پشمی و فرش و انواع پوشاک و دستار نیز در آنجا می‌بافتند»^{۵۳}

«مقدسی گوید: پارچه‌های نیکو که از آن قبا میدوزند و پارچه‌هایی که از آن طیلسان تهیه می‌کنند و انواع پارچه‌های نازک دیگر در آنجا بافته و صادر میشود».^{۵۴}

«مقدسی از جمله صادرات مشهور گرگان یکنوع نقاب ابریشمی را ذکر کرده که در زمان او به یمن در جنوب عربستان حمل می‌کردند و همچنین نوعی دیبا از آنجا صادر میشد...»^{۵۵}

در باره منسوجات ری باستان چنین نوشته شده است:^{۵۶} «ری چون در

۵۲ - صفحه ۴۵۶ کتاب سرزمینهای خلافت شرقی

۵۳ - صفحه ۳۹۴ همان کتاب

۵۴ - ایضاً صفحه ۴۰۱

۵۵ - صفحه ۴۰۶ همان کتاب

۵۶ - کتاب ری باستان تألیف دکتر حسین کریمان نشریه شماره ۵۴ انجمن آثار

ملی ایران سال ۱۳۴۵ صفحه ۵۷۱

کنار راه ابریشم قرار داشت و ابریشم ممتاز چین بایران می‌آمد از همان روزگار پیش از اسلام در صنعت بافتن پارچه‌های ابریشمی پیشرفتی داشت و نیز انواع پارچه‌های لطیف و پنبه‌ای و پشمین در آنجا فراهم می‌آمد. پاره‌ای از داستانها که از عهد ساسانیان بازمانده پیشرفت این هنر را در آن عهد نشان می‌دهد....»

ابن فقیه آورده: «لاهل الری .. الثیاب المنیره...»^{۵۷} در احسن التقاسیم آمده «یحمل من الری البرود والمنیرات ...»^{۵۸} اصطخری در المسالك و ابن حوقل در صورة الارض گفته‌اند: «یرتفع من الری ... الثیاب المنیره...»^{۵۹} ری را چنانکه گذشت جز این نوع، انواع دیگر از پارچه‌های مختلف بوده است، ابودلف در الرسالة الثانية پارچه‌های ری را در دنیا بی‌نظیر دانسته و گفته است: «لهم الثیاب الرازیة التي لاتعمل فی سائر الدنیا الافی بلدهم و لقد رایت ثوباً منها نحو مائتی شبر و قد بیع بعشرة آلاف درهم»^{۶۰} بموجب این گفته، پارچه‌های معروف و ممتاز رازی هر دو یست و جب مربع در حدود ده هزار درهم بوده است^{۶۱} ذکر پارچه‌های ابریشمی این شهر نیز در پاره‌ای از کتب بچشم می‌خورد، در مختصر البلدان آمده است: «لاهل الری ... الحریر»^{۶۲} برد رازی را نیز شهرتی بوده و اصطخری و ابن حوقل گفته‌اند: «یرتفع من الری . الابراد و الاکسیه»^{۶۳} در حدود العالم مذکور است... «از ری کرباس و برد و پنبه... خیزد»^{۶۴} در احسن التقاسیم آمده: «یحمل من الری البرود»^{۶۵}

۵۷- مختصر البلدان صفحه ۳۵۴

۵۸- احسن التقاسیم صفحه ۳۹۵

۵۹- المسالك و الممالک اصطخری ص ۱۲۳ و صورة الارض ابن حوقل ص ۳۲۲

۶۰- الرسالة الثانية صفحه ۳۲

۶۱- ترجمه فارسی آن صفحه ۷۵

۶۲- مختصر البلدان صفحه ۲۵۳

۶۳- المسالك و الممالک اصطخری صفحه ۱۲۳ و صورة الارض ابن حوقل ص ۳۲۲

۶۴- حدود العالم صفحه ۱۴۲

۶۵- احسن التقاسیم صفحه ۳۹۵

در این شهر کرباس هم نیکو فراهم میآمده. در ترجمه المسالك والممالك اصطخری است: «از متاعهای کرباسهای نرم خیزد که بآفاق ببرند در نسخه بدل این مورد ذکر شده است: از آنجا کرباس و گلیمهای پاکیزه خیزد که بآفاق ببرند ۶۶ در حدود العالم نیز چنانکه در بالا اشارت رفت، ذکر کرباس ری بچشم میخورد. مقدسی در احسن التقاسیم هم نقل کرده است طیلستانهای پشمین ممتاز آنجا معروف بوده است»

دوره سلجوقیان - ایلخانان - تیموریان

در عهد سلجوقی (قرن پنجم و ششم هجری) بدنبال پیشرفتهائی که این صنعت در زمان پادشاهان آل بویه کرده بود پارچه بافی و قالی بافی ایران مشهور شد و مخصوصاً حریرهای این دو قرن معروفیت پیدا کرد و منسوجات ساخت ایران بنقاط دیگر صادر میشد. پارچه های ابریشمین پیدا شده در ویرانه های ری که قبلاً بدان اشاره شد، نموداری از پیشرفت و رواج پارچه بافی این عهد میباشد و پژوهندگان بر آنند که هنر بافندگی از لحاظ طرز و تنوع و ابتکار و نقشه و بافت در عصر سلجوقی در منتها حد امکان پیشرفت کرده و بپایه عالی رسیده بود و قطعات پارچه های که بدست آمده انواع گوناگون پارچه های ابریشمی میباشد و بین آنها تکه های است که با تغییر نور تغییر رنگ میدهد. نقش روی این پارچه ها طرحهای مفصل و پیچیده بیشتر شبیه نقش پارچه های ساسانی و تصاویر پرندگان و حیوانات و مرغ افسانه ای یا گل و برگ است که خط کوفی هم بدان افزوده اند و این خود وجه تمایز پارچه های ابریشمی عهد سلجوقی میباشد. رنگهای بکار رفته سبز و سفید روی زمینه های طلائی و سرخ سیر و قهوه ای است.

بافت قالی و سجاده و گلیمهای عالی در دوره حکومت ایلخانان در ایران و سایر کشورهای اسلامی تابعه رونق یافت و مقدار زیادی از این

۶۶- ترجمه فارسی المسالك والممالك اصطخری ص ۱۷۱



قالی ابریشمی زربافت کاشان متعلق به سده دهم هجری بطول ۲۴۳ و عرض ۱۵۶ سانتیمتر. این اثر ارزشمند هنری درموزه شخصی آقای نلسون در شهر کانزاس آمریکا قرار دارد.

کالا از راه بنادر خلیج فارس به هندوستان و یا توسط بازرگانان ونیزی و ژنوائی با رویا حمل میشد. در بین شهرهای اسلامی موصل بمناسبت قرار گرفتن سر راه تبریز و بغداد (دوپایتخت بیلاقی و قشلاقی ایلخانان) و فراوان بودن اقسام پشمهای عالی بواسطه نزدیکی با ایلات و عشایر کردستان و لرستان، در بافتن اقسام قالی و پارچه‌های پشمی عالی شهرت خاص پیدا کرده بود و بازرگانان خارجی در این شهر و تبریز و بغداد پارچه‌ها و بافتنی‌های مخصوص موصل را به بهای گزافی خریده و صادر میکردند. در یکی از مجلات موصل بنام «عتابیه» یک نوع قالی و پارچه مخطط میبافته‌اند که بهمین نام نامیده میشده و مشهور بوده است.

مسجدی که غازان خان ساخته بود باقالیهای عالی مفروش بوده است و ابن بطوطه سیاح مراکشی (قرن هشتم هجری) ازقالیهای سبزرنگ بافته‌شده در حدود ایزده و مال امیرسخن گفته است. در زمان تیموریان هم بهمین وضع سابق و بلکه بیشتر و بهتر رواج داشته و این موضوع از مینیاتورها و نقاشی‌های باقی مانده از آن عهد که در آنها تصاویر قالیها و نقشهای روی آن منعکس گردیده است، کاملاً تشخیص داده میشود.

ژوزفا باربرو سفیر ونیزی در دربار اوزون حسن از سلسله آق‌قوینلو (۸۷۱-۸۸۲ ه. ق برابر با ۱۴۶۶ - ۱۴۷۷ م) شرح میدهد که چگونه کاخهای این پادشاه باقالیهای عالی مفروش بوده است.

در این عصر تبریز از لحاظ موقعیت ممتاز فرهنگی و سیاسی که پیدا کرده بود، محل بافت قالی‌های خوب گردیده و بمناسبت نزدیکی به قاره اروپا و وجود مواد فراوان برای بافتن قالی مرکز صدور این کالا به آنجا گردیده بود و بسیاری ازقالیهای موزه‌ها و مجموعه‌داران، ازهمین شهر خریداری شده و تازمان شاهان صفوی تبریز موقعیت و اهمیت هنری خود را نگاهداشت. در نقاشیهای کار نقاشان اروپا در قرون وسطی، قالیهای نشان داده شده است که بافت ایران بود و شاید نمونه‌های متعددی از آنها در مجموعه‌های

شخصی و موزه‌ها یافت میشود که در زمان پادشاهان مغول بافته شده باشد .
نسخه خطی دیوان خواجهوی کرمانی متعلق بسال ۱۳۹۶ میلادی که درموزه
بریتانیاست بانقش قالیه‌های بافت آنزمان تزئین گردیده که معرف وجودشان
در آن عهد بوده است .

در تالار «دوفیچی» شهر فلورانس ایتالیا صدها پرده نقاشی قرنهای چهارده
وپانزده میلادی دیده میشود که ضمن آنها قالی‌ها و قالیچه‌های ایرانی نمایش
داده شده است . بیشتر این آثار پرده‌های مذهبی هستند که مقدسین را در
اطاقها و کلیساهائی که باقالی ایران مفروش است نشان میدهد . در بسیاری
از پرده‌های کارروبنس از آنجمله تصویر ارال آروندل و همسرش یادرتصویر
هلن فورمانت نقش قالیه‌های ایرانی بنحوزیبا و پسندیده‌ای کشیده شده است
مار کوپولو جهانگرد شهیر ونیزی که حدود سال ۱۲۷۱ میلادی به -
تبریز آمده است ضمن توصیف این شهر در باره پارچه بافی و مخصوصاً پارچه‌های
ابریشمی کار این شهر مینویسد : «کالاهای ساخت تبریز عبارت از همه گونه حریر
است بعضی سیم بفت و پاره‌ای دیگر زربفت و گرانها . این شهر باندازه‌ای
از نظر جغرافیائی برای داد و ستد مناسب است که سوداگران هند و بغداد و
نواحی گرمسیر و همچنین از اطراف و اکناف اروپا بدانجا رو می‌آوردند تا
کالاهای گوناگون تبریز را بخرند و بفروشند»

همین جهانگرد در باره بافتن یکنوع شال پشمین مینویسد : « نزدیک
تبریز دیری قرار دارد که بنام «بارسامو» قدیس و پیشوای عیسوی مشهور
گردیده است . این دیر زیر نظر پیری اداره میشود و در آنجا رهبانان
زیادی بکار و عبادت مشغولند که از لحاظ پوشاک شباهت به پیروان فرقه کرملیه
دارند . افراد این فرقه برای دوری جستن از تنبلی و تن آسائی پیوسته ببافتن
شالهای پشمین سر گرمند که معمولا اینگونه شالها را بهنگام عشای ربانی
بر روی قربانگاهی می‌نهند و چون برای گردآوری صدقه ، راه ایالات مختلف
در پیش میگیرند ، این شالها را به هواخواهان خویش و ناموران کشور پیشکشی

میکنند مشهور است که این شالها برای شفای درد پای مفاصل و مانند آن سودبخش میباشد و بهمین سبب مردم از هر درجه و طبقه‌ای با اشتیاق و احترام فراوان جویای یکی از این شالها هستند:»^{۶۷}

همین شواهد و روایات و مشهورات معلوم میدارد که در ایران پس از اسلام و قرن‌ها بعد هنر پارچه‌بافی و قالی‌بافی نه تنها اهمیت خود را از دست نداد، بلکه روز بروز بر رونق و پیشرفت و شهرت آن افزوده گردید. منتها بواسطه اینکه پارچه و فرش پس از مدت‌زمانی ضایع میگردد نمونه‌هایی از آن جز آنچه ذکر شد و یا بعداً ذکر خواهد گردید، بدست نیامده است. در باره پارچه‌های ابریشمی و زربفت دوره ایلخانان و تیموریان ضمن بحث پارچه و قالیهای زربفت و ابریشمی توضیح داده خواهد شد.

عهد صفوی و اوج صنعت قالی‌بافی ایران :

قالی‌بافی ایران از قرن دهم هجری و در زمان پادشاهان صفوی بویژه سه پادشاه نیرومند و عالیقدر این دودمان «شاه اسمعیل اول - شاه طهماسب اول - شاه عباس بزرگ» از پایه هنر عادی بعالی‌ترین مقام خود رسید و بابکار بردن رنگهای ثابت زیبا و همکاری نقاشان و استادان تذهیب کار بهترین نمونه قالی با نقشها و طرحهای عالی در این دوره بافته شد که هم اکنون معدودی از آنها که باقی مانده است زینت بخش موزه‌های بزرگ جهان و در شمار اشیاء منحصر بفرد و از نفایس آن موزه‌ها بشمار میرود.

طراحان مشهور عهد صفویه سوای آنانی که نامشان در روی قالیها بافته شده نام کمال‌الدین بهزاد، سلطان محمد، میرسیدعلی و محمدی ضبط گردیده است. طراحی این چند هنرور پیوسته مورد استفاده قالی‌بافان ادوار بعدی هم گردیده است.

۶۷ - کتاب جغرافیای تاریخی گیلان و مازندران و آذربایجان از نظر جهانگردان تألیف ابوالقاسم طاهری نشریه سال ۱۳۴۷ شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران صفحه ۷۷

در باره علاقه شاه طهماسب اول صفوی بفن قالی بافی نوشته اند که نقشه چند قالی را خود او طرح کرده ، وهم اوست که بسططان سلیمان پادشاه عثمانی نوشت که قالی فرش مسجد صنعان بزرگ در استانبول (مسجد جامع سلیمان) را او خواهد داد و از آن پادشاه خواست تا اندازه های مورد نیاز را برای او بفرستد. این قالیها بموقع بافته شد و به آن مسجد اهدا گردید. سفیر مجارستان در دربار شاه طهماسب که این حکایت را بیان داشته است مینویسد : « این قالیها در همدان و دره جزین بافته شده بود »^{۶۸}

از قالیهای قرن ۱۰ و ۱۱ هجری در حدود پانصد تخته باقی مانده که بسیاری از آنها پاره شده و ضایع گردیده ، بعضی هم از لحاظ طرح یا بافت ضعیف و کم اهمیت است ولی دست کم دویست پارچه از آنها بسیار گرانبها بوده و شهرت جهانی دارد. این فرشها در اثر رنگ آمیزی و بکار بردن رنگهای زیبای ثابت و حسن سلیقه ای که در ترکیب و در آویختن آنها با یکدیگر بکاررفته است و طرح و نقش روی آنها و ظرافت و نازکی تار و پودشان ، رتبه اول را حائز بوده و بسا هیچ قیمتی نمیتوان آنها را ارزیابی کرد و برابر دانست .

از فرشهای کار اصفهان هم تعداد زیادی در موزه های اروپائی و امریکائی نگاهداری میشود و در ردیف درجه اول و گرانبهاترین قالیهای موجود است. زمینه آنها بیشتر لاکه یا گل سرخی بوده و بندرت نیلی و سورمه ای و یارنگهای روشن تر هم دارد . طراحان و بافندگان این نوع فرشها جنبه تزئینی آنها را با تناسب رنگ آمیزی و طراحی در نظر گرفته اند .

شاردن و سررابرت شرلی و کشیش یسوعی لهستانی و دیگر جهانگردان اروپائی که در عصر صفوی بایران آمده اند از کار گاههای قالی بافی آن عهد و قالیهای زیبا و نفیس که زینت بخش کاخها و خانهها بوده است بسیار سخن گفته اند .

نا تمام

۶۸ - کتاب میراث ایران صفحه ۳۶۶

فرمانی از دوران

ابوالمظفر جهان‌نشاہ قره‌قویونلو

از

رکن‌الدین همایون فرخ

یک طغرا فرمان تولیت
آستان مقدس حضرت معصومه
علیها و علی آباءها التحیه والسلام
که از طرف ابوالمظفر جهان‌نشاہ
قره‌قویونلو بنام مرتضی‌اعظم
نظام‌الدین صادر شده است در
خاندان جلیل شادروان میرزا
محمد شفیع جهان‌شاهی
نگاهداری میشود.

نظر باینکه آثار و اسناد
و فرمان‌های تاریخی دوران
فرمان‌روائی قره‌قویونلوها
بسیار نادر و کمیاب است اهمیت
تاریخی و تحقیقی نشر این گونه
آثار کاملاً مشهود است.

با توجه باین مراتب عین
فرمان مذکور نشر می‌یابد و لازم
میداند در باره سابقه تاریخی

خاندان جهانشاهی مختصر توضیحی نیز داده شود .
 خاندان جهانشاهی بنا بر نوشته تاریخ حشری و روضة الصفا از سلاله سیدمهدی از فقههای شهیر و صحیح النسب دوران مغول هستند . این خاندان در دوران سلطنت جهانشاه (۸۴۱-۸۷۲) پسر قره یوسف قره قویونلو (۷۹۰-۸۲۳) مورد توجه خاص آن پادشاه قرار گرفتند تا آنجا که پادشاه مذکور دختران خود را با اولاد ذکور این دو دمان تزویج کرد و اینک دو دمان جهانشاهی از این سلسله اند و انتساب ایشان به جهانشاه قره قویونلو از این رهگذر است . فرمانی که اینک نشر می یابد به مهر جهانشاه قره قویونلو ممهور است و همچنین مهر چندتن از صدور دوران جهانشاه را در بر دارد که عکس این مهرها نیز عیناً گراور میشود .

اصل فرمان روی طوماری از کاغذ خانبالیغ بطول $1/8$ متر و بعرض ۱۵ سانتی متر میباشد که تحمیدیه و طغرای آن (قطعه اول) با بزر نوشته شده است . متن این فرمان و عکس قسمت آخر آن یکبار توسط محقق فرانسوی آقای ژان اوبن Jean Aubin در یادنامه لوئی ماسین یون L. Massignon از طرف انستیتو فرانسه در دمشق بسال ۱۹۵۶ بچاپ رسیده است^۱ ولی چون آقای اوبن در خواندن متن فرمان دچار اشتباهاتی شده بودند ، ماضمن چاپ عکس تمام فرمان ، با انتشار آن مبادرت می کنیم .

متن فرمان

«بالقدره الکامله الاحدیه والقوه الشاملة الاحمیدیه

ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوزومیز

بر مقتضی کلام ربانی و تنزیل سبحانی عزوجل حیث قال قل لا اسئلكم علیه اجراً الى المودة فی القربی ، و فحوی حدیث سید رسل و هادی سبیل ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ، تعظیم و اکرام و توقیر و احترام سادات عظام

۱- مقاله آقای ژان اوبن زیر نام Aq qoyunlu Note sur quelques documents میباشد .

که نور حدقه لولاك و نور حدیقه و ما ارسلناك اند موجب فوز و نجات دارین و سبب رفع درجات منزلت خواهد بود خاصه نسبت باطایفه ای که صیت طهارت نسب ایشان در اقطار و اکناف بل من القاف الی القاف چون نور خورشید عالم گیر و در بسیط غیرا ورد زبان صغیر و کبیر است و صحت انتساب سادات رضویه با حضرت سید کونین و خواجه ثقلین محمد الامی العربی الهاشمی الابطحی علیه من الصلوة افضلها و من التحیه اکملها ما خطب عنادل الاحطاب علی رؤس منابر الاشجار و صحك من بکاء السحاب مباسم الانوار و الازهار . از غایت ظهور و وضوح از شرح مستغنی است . هر آینه در اعلاء منزلت و ارتقاء مرتبت و اسعاف مطالب و انجاح مارب این خانه واده مبارک بروجهی التفات باید نمود که شایسته دولت قاهره باشد . ولله الحمد و المنة که از ابتدای طلوع آفتاب جهانگشائی و ظهور تباشیر صبح فرمانروائی که مفاتیح ابواب خیر و شر و مقالید امور نفع و ضربقبضه اقتدار ما باز داده اند . دقایق اعزاز و احترام ایشان مهمل نگذاشته ایم و همت بر حصول مقاصدشان مصروف داشته .

مقصود از ترتیب این مقدمات و غرض از ترکیب چنین کلمات آنکه چون سیادت ماب نقابت مناب مرتضی اعظم اکرم ملک السادات و النقباء اعتضاد آل عباس لیل الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام السید الامجد نظام الملته و الدین احمد . آدام الله تعالی بقائه و سعادتة احکام سلاطین ماضیه خصوصاً خاقان سعید شاهرخ میرزا که به امضای نشان سلطان مرحوم مبرور امیر تیمور کورکان انار الله مرقد هما نافذ شده مشتمل بر آنکه : از قدیم الایام الی یومنا هذا منصب نقابت و قوام سادات و تولیت اوقاف روضه منوره و تربت مقدسه امام زاده معصومه بنت الامام سمی فاطمه علیها و علی آباءها التحیه و السلام با آباء عظام و اجداد کرام جناب مشار الیه بلامد اخلت و مشار کت غیر مفوض بوده و هر یک از ایشان که بر مصدوق کل شیئی هالک الا وجهه به جوار رحمت حق پیوسته اند نوبت تقلد آن شغل عظیم الاشان به اولادشان بلامشار کت منتهی شده بعرض همایون رسانید و التماس امضاء کرد .

چون استحقاق و استیصال جناب مومی‌الیه اظهر من الشمس و ابین من الامس است ، ملتمس او مبذول داشته به مقتضی ان الله یامرکم ان توددوا لامانات الی اهلها رجوع این امر خطیر بلا مشارکت غیری بدو تفویض فرمودیم و بسر او ارزانی داشتیم تا چنانچه از قط و شرط هرکاری او سزد بوظایف آن کماینبغی قیام نموده و محصول موقوفات را بموجب شرع و شروط واقف بمصرف و جوب برساند و رقبات را معمور داشته و در رواج رونق این بقعه عالیه غایت اجتهاد به تقدیم رساند .

فرزندان کامکار نصرت شعار ابقاهم الله تعالی و امراء نامدار و وزرای رفیع مقدار و سادات و حکام و قضاة و متصدیان اعمال و اکابر و اصول و صواحب و صدور و ساکنان اوطان بلده المؤمنین قم من التوابع و اللواحق باید که مرتضی اعظم مشارالیه را متصدی مناصب مذکور دانسته شرایط اطلاق و اکرام بجای آورند و در امری که سبب انتظام و رونق روضه معطره مذکور باشد لوازم امداد مرعی دارند و از صواب دید او که در باب رواج و ضبط امور و اعمال روضه منوره مذکور گردد برون نروند و عزل و نصب خادمین و مشرفان و مجاوران مشهد معطره مذکوره برای او متعلق شناسند و در تحقیق انساب سادات که بعهد اوست معاونت و همراهی لازم دانسته مجال حمایت هیچ آفریده‌ای ندهند و نیز نسق و قطع و فصل معاملات شرعی و عرفی سادات بدو مفوض شمرند ، مرتضی مشارالیه نیز باید در تعظیم سادات علی اختلاف مراتبهم بواجبی بکوشد و حصه هر یک را از ذورات و اوقاف بدستور سابق و شرط واقف برساند و معاش بنوعی نماید که یوم لاینفع مال و لانبون الامن آتی الله به قلب سلیم مرضی و مشکور باشد و چون حسب السطور بدین مهمات اقدام نماید حق النقابه و رسم التولیه بدستور معیار سابق تصرف نماید و زیاده توقع نکند و چون به توفیق تشرف موشح گردد اعتماد کند . تحریراً فی سابع عشرین ... جمادی الاول ... سبع و ستین و ثمانمائه .»

هو من الام ربنا وادب السماء هو وحده محمد

مد لا اسم على الاطلاق في الورد و محمد

المد والحمد من ركن العلم ابرو عزة عظم الام و محمد

عظام ابرو عزة لولاك و نور صده و ابرو عزة

و من ركن العلم ابرو عزة حاتم باظان و محمد

بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم

بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم

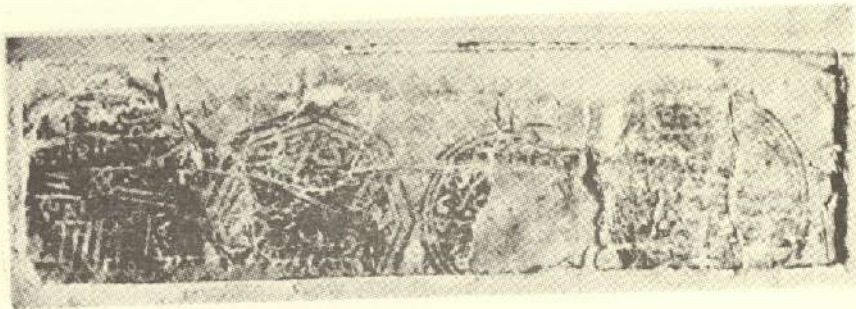
بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم

بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم

بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
بازار ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم



مهرهای پشت فرمان که متعلق به صدور است



یادداشت مجله

مقاله پهلواها که اینک از نظر خوانندگان میگذرد، بحث جالبی است که آقای دکتر محمد جواد مشکور در تکمیل سخنرانی محققانه خود که در دومین کنگره تاریخ و فرهنگ (آبان ۱۳۴۸) زیر عنوان «جستجوی نامهای پادشاهان اشکانی در شاهنامه و پهلوان نامه‌های کهن» ایراد کرده بودند تهیه و برای درج در مجله بررسیهای تاریخی فرستاده اند و ما اینک با سپاسگزاری از ایشان، آنرا در این شماره بچاپ میرسانیم و از ذکر این نکته نیز ناگزیریم که در درج این مقاله، اگر چه حق چنین بود که متن سخنرانی آقای دکتر مشکور هم قبلاً بچاپ برسد ولی چون اولاً مقاله تکمیلی ایشان فی حد نفسه مقاله و بحثی مستقل است که میتوان آنرا بدون پیوستگی بگفتارهای پیشین منتشر نمود و ثانیاً بطوریکه اطلاع داریم سخنرانیهایی که در دومین کنگره تاریخ ایراد شده است یکجا و بصورت کتابی مستقل از طرف وزارت فرهنگ و هنر بچاپ رسیده و برای روزهای کنگره سوم تاریخ (آبان ۱۳۴۹) آماده پخش میباشد، از چاپ متن سخنرانی خود داری کردیم.

بررسی های تاریخی



پہلو اہا یا پہلو انان

بقلم :

محمد جواد مشکور

(دکتر در تاریخ)

پهلوانان یا پهلوانان

این گفتار بحثی است دربارهٔ خاندانی از پادشاهان آریایی ایرانی که در مشرق ایران و حوزة هیرمند فرمانروائی داشته و با پادشاهان اشکانی معاصر بوده اند.

بسم

محمد جواد مشکور

(دکتر در تاریخ)

این خاندان علاوه بر خویشاوندی با پارتیان نامشان نیز از همان ریشه مشتق است و خود را پهلوان یا پهلوان مینامیدند نام پهلوان در کتیبه‌های پارسی باستان پرتوه^۱ آمده که بمعنی ایالت پارت است. بمرور این کلمه به پرهوه پلهوه و پهلوه تبدیل شده است، بنابراین معنی پهلوان و پهلوی بمعنی پارتی و از مردم پارت است. پهلوان نیز منسوب به «پهلوان»

1. — Parthava

یعنی پارت است که الف و نون آخر آن نسبت است و بمعنی پارتی میباشد . چون قهرمانان داستان ایران غالباً اشکانی و پارتی بوده اند از آنجهت آنان را پهلوان یعنی اهل پارت دانسته اند.

چنانکه نام قوم ایرانی ماد در عربی «ماه» گردیده و به بعضی از شهرها مانند ماه نهاوند، ماه بصره، ماه کوفه، ماهی دشت و جز اینها اطلاق شده، همانگونه نیز نام پرتو، پارت، پهلوی، به برخی از شهرهای ایرانی که خانواده های پارتی، زمانی در آنها سکنی داشته اند اطلاق شده است ^۲ موسس خورناسی مورخ یونانی (کتاب ۲- بند ۲) از شهرهایی بنام «پهل آراوادن» ^۳ یاد میکند که در کوشان در مشرق فلات ایران واقع بوده و مینویسد: «شصت سال پس از مرگ اسکندر ارشک دلیر بیادشاهی رسید در شهری که پهل آراوادن نام داشت و در کوشان واقع بود» ^۴.

سبه اوس ^۵ که روایات خود را از قول آگاتانژ منشی تیرداد پادشاه ارمنستان آورده به جایی موسوم به «پهل شاهسدان» اشاره میکند و مینویسد: «ارشک بزرگ پسر پادشاه تتالیان ^۶ که در «پهل شاهسدان» ^۷ در ناحیه کوشان میزیست حکومت را بدست گرفت و همه مردم مشرق و نیز اقوام شمالی فرمانبردار او گشتند» ^۸.

شاهسدان ارمنی ظاهراً همانست که موسس خورناسی «پهل آراوادن» نوشته. پهل شاهسدان را بعضی با گرگان تطبیق کرده و آنرا با محلی بین کپت داغ کنونی (بضم کاف) و سرخس یکی دانسته اند از لفظ پهلوی ^۹ ایرانی و

۲- برهان قاطع تصحیح دکتر معین ج ۱ ص ۴۳۰

3 — Pahl-Arvadan

۴- ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۸۴

5 — Sébeos

6 — Tetalien

7 — Pahl -Shahaa Sdan

8 — Langlois, Histoire Ancienne et Moderne

d'Armenie, T. 1, P. 198

9 — Pahlav

پهل^{۱۰} ارمنی میتوان استنباط کرد که کلمه پارت یا پارت «اصطلاحی رومی و یونانی است، و خود پارت اصلی را بزبان محلی «پهل یا پهلوا» میخواندند و پهلوی منسوب به آن وبمعنی پارتی و اهل پارت است^{۱۱}. اما شاهسردان رابعضی شاهنشاه یعنی اقامتگاه و جای شاه خوانده اند ولی به قیاس نام ارمنی «ورمشاپوه» (بهرام شاه) میتوان گفت که اصل این کلمه «پهل شارستان» بمعنی شهرستان پارت بوده و حرف «ر» در ارمنی به «ه» تبدیل شده و شاهسردان گردیده است.

خاندان پهلوا

پهلواها شعبه‌ای از پارتی‌ها هستند که در مشرق ایران در حوزة رود هیرمند و سیستان پراکنده بودند و زمانیکه سکاها وارد سگستان یا سجستان شدند با آنان آمیخته و قومی بنام هندوسکائی تشکیل دادند و اینان چون از خویشاوندان پارتها بودند بنام ایشان پهلوا یا پهلوا خوانده شدند. پهلواها از قرن اول پیش از میلاد در سیستان تشکیل حکومتی دادند^{۱۲}. این پهلواها با هیرکانیان نسبت داشتند و ظاهراً اصل ایشان از هیرکانی یا گرگانی بود و از آنجا به سیستان رفته و جانشین سکاها شده‌اند. از تواریخ رومی برمیآید که هیرکانیان در دوره امپراطور روم آنتونیوس پیوس^{۱۳} (۱۳۸-۱۶۱)، بعنوان قومی مستقل ظاهر میشوند و در حدود ۱۵۵ میلادی بدربار او سفیری میفرستند. اینان در سال ۷۲ میلادی تمام سواحل جنوبی دریای خزر را در دست داشتند. در آغاز حال با پارت اصلی هم‌مرز بودند. این دولت بعد از سال اول قبل از میلاد یعنی تاریخ تألیف کتاب ایزیدور خارا کسی، بجای دولت پیشین سکایی در سگستان بر روی کار آمده بود.

10 — Pahl

۱۱- ایران باستان ج ۳ ص ۲۶۱۱

13 — Antonius Pius

۱۲- ایران در عهد باستان ص ۳۲۸

از سکه‌هایی که بدست آمده نام هفت پادشاه از این سلسله بر ما معلوم میشود که بنظر میرسد قدیمترین آنان مردی بنام ارشک بوده و لقب دیکائیوس^{۱۴} یعنی عادل داشته است. ظاهراً این خاندان از پیش از یک قرن قبل از این تاریخ، بنیاد سلطنت خود را در سیستان گذارده باشند زیرا چون ارد (۵۵-۳۹۹ ق.م) پادشاه اشکانی پایتخت خود را از شهر صد دروازه به تیسفون انتقال داد و توجه اشکانیان به مشرق ایران کمتر گردیده اقوام پارتی سکائی که همان پهلوها باشند فرصت را غنیمت شمرده و حکومت مستقلی در سیستان و رنج و مشرق ایران تشکیل دادند. در همان هنگامیکه سه پادشاه اول هندو سکائی یعنی موئس (۷۲ ق.م)^{۱۵} و آزس (۵۸ ق.م)^{۱۶} و ایلیزس (۴۰-۴۵ ق.م)^{۱۷} سلطنت خود را در هندوستان مستقر میساختند، و نونس^{۱۸} بعنوان شاهنشاه بزرگ در سیستان و قندهار پادشاهی میکرد. گویا و نونس از ۸۸ تا ۲۳ (ق.م) سلطنت میکرد. در سکه‌ها نام و نونس بایکعده از شاهزادگان و امیران دیگر همراه است یعنی در پشت سکه‌های او نام برخی از امیرانی مانند اسپالاهورا^{۱۹} و اسپالادام^{۲۰} که برادر و برادرزاده او باشند ضرب شده است. در ضرب سکه‌های او در رسم الخط یونانی و خروشتی بکار رفته و عنوان او بیونانی چنین است:

«بازیلوس بازیلون ملاثوس و نونس» یعنی شاهنشاه بزرگ و نونس، مسکوکات او تقلیدی از سکه‌های شاهان باختر است. وی پس از برادرش اسپالی- ریزس^{۲۱} یا اسپالاهورا^{۲۲} پادشاه شد. سکه‌هایی که از او بدست آمده از نقره و

14 — Dicaios

15 — Moes

16 — Azes

17 — Ilises

18 — Vonones

19 — Spalahora

20 — Spalagadama

21 — Spalirises

22 — Spalahura

مس است و برسم الخط خروشتی و یونانی میباشد. در رسم الخط یونانی نام شاه: «بازیلوس ملائوس اسپالی ریزس» یعنی شاه بزرگ اسپالی ریزس نوشته شده و در رسم الخط خروشتی در پشت سکه کلمه ایاسا ۲۳ آمده که بعضی اورازس خوانده اند و وی را پسر اسپالی ریزس مزبور شمرده اند. برخی او را با ازس پادشاه هندوسکایی یکی دانسته اند^{۲۴}. از اسپالی ریزس سکه‌ای مسین یافت شده که نام پسروی اسپالا گادامس نیز بر آن ضرب شده و عنوان وی بیونانی در آن سکه چنین است: بازیلوس بازیلون ملائوس اسپالی ریزوس، یعنی شاهنشاه بزرگ اسپالی ریزس. در پشت سکه عنوان او بخط خروشتی و زبان پراکرتی چنین است: «مهاراجا سامهاتاساکا اسپالی رزی سا» یعنی شاهنشاه بزرگ اسپالی ریزس.^{۲۵}

گند و فارس (۱۹-۴۸ م) نیرومندترین پادشاه این سلسله ایرانی گوندهو فارس است که يك منبع افسانه‌ای او را همان پادشاه میدانند که توماس حواری در سال ۲۹ م تحت لوای حمایت او به هند رفت. این پادشاه بر سرزمین پهناوری فرمان میراند که قسمت اعظم آن سابقاً بدولت هخامنشی تعلق داشته است. محل پیدا شدن سکه‌های او بیش از همه هرات یا سیستان، قندهار، و همچنین بگرام است و بندرت سکه‌های او در پنجاب هم یافت شده است. یکی از طغراهای سکه‌های او بر روی درهم‌های ارد اول واردوان سوم اشکانی هم دیده شده است. بدین ترتیب دوران حکومت او و احتمالاً ابتدای کار این سلسله را شاید بهتر باشد بعد از سال ۱۶ میلادی دانست. کتیبه‌ای از این پادشاه در تخت بهی در شمال شرقی پیشاور بدست آمده که متعلق به بیست و ششمین سال حکومت او است.^{۲۶} کوشمید این سال را با صد و پنجاهمین سال عصر و

23 — Ayasa

۲۴- د.ک به ایران در عهد باستان ص ۳۲۷ و ۳۲۹

25 — Acta S-Thomae Apostolie

۲۶- کوشمید - تاریخ اشکانی ص ۲۰۳

و دورانی مقایسه میکند که گمان میرود مراد از آن آغاز گسترده شدن دین بودا در ناحیه کوپهن^{۲۷} یعنی کابل باشد. در سکه‌هایی که از او به نقره یافت شده عنوان او بیونانی چنین است: «بازیلوس بازیلون مائوس گندوفروس» «یعنی شاهنشاه بزرگ گندوفارس. بموازات سکه‌های گندوفارس نقش برادر زاده او هم بر روی سکه‌ها دیده میشود و از این گذشته بسیاری از دولتهای فرعی در سلسله او دیده میشوند.

از تاریخ قدیم بنادر دریای اریتره (بحر عمان) برمیآید که در هفتاد بعد از میلاد سرزمین هندوسکایی‌ها در قسمت سفلی سند یا پایتخت آن «میناگر» باین سلسله از پارتیها تعلق داشته و آنان دائماً باهم در حال جدال و ستیز بوده و یکدیگر را از سلطنت بر میداشتند^{۲۸}.

در این زمان از روابط پارتیان یا پهلوهایی سکایی اطلاع زیادی نداریم. تمیزی که هر تسفلد میان ونوس اول پارتی و ونوس پهلوی هندوسکایی از روی سکه‌ها میدهد امری است که هنوز کاملاً ثابت نشده است. در میان پهلوها گاهی جانشینی پادشاه به برادر یا پسرعمو یا پسر خاله میرسد این فرضیه را هر تسفلد در کتاب سکستان خود بیان داشته است.

سانابارس - اما چنین مینماید که امر جانشینی از این نیز پیچیده‌تر بوده است. مثلاً یکی از پادشاهان پهلوی بنام سانابارس^{۲۹} است که گویا نخست پادشاه مرو بوده و سکه‌هایی از وی در آنجا پیدا شده است. سانابارس قدری بعد از سال ۷۸ میلادی پادشاهی میکرده است. نام و نشان، سانابارس که در سکه‌های او نقل شده بر سکه‌های پاکوروس^{۳۰} اول و فرهاد چهارم اشکانی دیده شده است نه بر سکه‌های هند و پارتی یا سکایی. این امارات نشانه آنست که میان مرو و هرات و سیستان پیوندی نزدیکتر از آنچه تا کنون

27 — Kophen

29 — Sanabares

30 — Pacorus

۲- ایضاً گوتشهید ص ۲۰۲-۲۰۳

تصور میشود و وجود داشته است یعنی روابط جغرافیائی میان این ناحیه آسانتر برقرار میشود تا میان سیستان و هندوستان^{۳۱}

ابداگاسا - ۳۲ پس از گندوفارس یکی از خویشان او بنام ابدگاسا پادشاهی نشست. عنوان او در رسم الخط یونانی بر سکه‌ها چنین است: «بازیلون تس بازیلون ابدگازوس» یعنی شاه شاهان ابدگاسا.

اورتاگنس - احتمال میدهند که او برادر گندوفارس باشد و او یکی از پادشاهان دودمان پهلوی است، و در نیمه دوم قرن اول میلادی سلطنت میکرد. منابع هندی تأیید میکنند که سکاها و پهلواها در تسخیر هند همدست بودند، و این مطلب را سکه‌هایی که نام سکاها و پهلواها بر آنها زده شده تأیید میکند. لقب «شاهنشاه» را که گندوفارس و اورتاگنس^{۳۳} و پاکوروس بر خود نهاده بودند نشانه آنست که این پادشاهان پارسی هندوستان کاملاً در کار خود مستقل بودند و با کارهای ایران هیچ پیوندی نداشتند

پاکورای - (۷۵-۶۰) نام این پادشاه در منابع یونانی پاکورس^{۳۴} آمده است. این بود مختصری از سلسله پهلواها. ما اطلاع زیادی از ایشان در دست نداریم همان قدر میدانیم که اینان از همان نژاد پارسی و اشکانیان بودند و نامها و القاب ایشانرا در سکه‌های خود بکار برده‌اند. برخی آنانرا خاندان سکایی و بعضی هند و پارسی یاد کرده‌اند. برخی از مورخان هند و پارت‌ها یا پهلواها را بدو طبقه تقسیم کرده‌اند: یکی جانشینان و اخلاف ونونس و دیگری بازماندگان گندوفارس. بعضی از دانشمندان از روی نامهای آن سلسله ایشانرا محققاً پارسی دانسته‌اند. بعضی‌ها موئس و ونونس را دو امیر اشکانی و پهلوی میدانند که تقریباً در یک زمان ۱۲۰ ق م یکی

۳۱- میراث باستانی ایران ص ۲۹۹ و ۴۴۳

32 — Abdagases

33 — Ortagones

34 — Pacorus

در پنجاب هند و دیگری در سگستان و آرخوزیا (سیستان و قندهار) به سلطنت رسیدند ولی چون بخشی از مسکوکات گند و فارس و جانشینان وی در حوزه ارغنداب و خاک افغانستان یافت شده شکی باقی نمی ماند که آنان در نواحی سیستان و افغانستان حکومت می کرده اند^{۳۵}

شخصیت تاریخی رستم - در بالا گفتم که پهلوان بمعنی منسوب به پارت و پهلواست و مدتهاست این فکر بخاطر دانشمندان خطور کرده که سیستان (سگستان) و سکاها قسمت بزرگی از حماسه ملی ایران بخصوص داستانهای رستم را فراهم کرده اند. زیرا پیدا شدن نوشته پاره هایی از داستان رستم به سعیدی از ترکستان چین موجب این گمان میشود که ریشه بسیاری از آنچه از روزگار کهن درباره رستم مانده و در شاهنامه آمده شاید سکایی باشد. بعضی رستم را با گندوفارس پادشاه پهلوها، یکی دانسته، و کاخ کاسپار^{۳۶} امیر مجوسی را که ستاره ای را تائیت اللحم برای جستن عیسی مسیح دنبال کرد با کوه خواجه که در میان دریاچه هامون و سیستان است یکی پنداشته اند. شواهدی در دست است که پارتیان حماسه ملی ایران را بنانهاده و ساسانیان آنرا نگاه داشته اند تا بزمان فردوسی رسیده است. شاعران نوازنده پارتی که گوسان^{۳۷} نام داشتند نه تنها شخصیت های افسانه ای پهلوانی فتودالی بسیاری در حماسه های پرطنطنه خود پرداخته اند، بلکه افسانه های کهن کیانیان مشرق ایران را که نیاکان و یشتاسب (گشتاسب) پشتیبان زردشت باشند نگه داشته اند. مضمون این بازمانده های عصر اشکانی بیشتر دنیوی بود نه دینی، اما روحانیون زردشتی بعدها در نگاهداری آنها کوشیده و جنبه دینی به آن دادند. از مطالعه در افسانه های ایرانی بوضوح معلوم میشود که يك فرهنگ دو گانه کتبی و شفاهی از روزگاران کهن تا زمان تسلط عرب در ایران وجود داشته است.

۳۵- ایران در عهد باستان ص ۳۳۱، احمد علی کهزاد: تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۵۷-۱۷۶

36 — Caspar

37 — Gôsân

شخصیت تاریخی رستم - در دوران پارتی ، پیرایه‌های تازه‌ای به این داستانها بسته شد، مانند، کارهای شگفت‌انگیز هر کول که بیشک پارتیها از یونانیان مهاجر شنیده بودند، و شاید داستانهای رستم براساس آن پرداخته شده باشد. اکنون در نزد دانشمندان کم و بیش مسلم شده که بسیاری از داستانهای حماسی ایران از در آمیختن افسانه‌های کیانیان و سکاها و پارتیان یعنی از شمال شرقی ایران ریشه گرفته است^{۳۸}. بعضی کارهای گوندو فارس را از جهت مشابهت ، به رستم داستانی نسبت داده و آن دوشخصیت را بدو دلیل یکی پنداشته‌اند : یکی آنکه بنا بکتابهای پهلوی و داستانهای قدیم ، رستم دوشهر در حوالی قندهار بنا کرد، و دیگری آنکه او زردشتی نبود و با اسفند یار مروج آن دین می‌جنگید. چون گوندو فارس پهلوی سیستانی که شهر قندهار را مأخوذ از نام اوست بنا کرد، و نیز حمایت از توماس حواری و مسیحیت میکرده بنا براین دو فرضیه بایستی رستم سکزی و داستانی ، و او يك شخصیت بوده باشند ! ولی این نوع قیاس ظاهراً معنائی ندارد زیرا به صرف اینکه بنای دوشهر در نزدیکی قندهار را به رستم داستانی نسبت داده‌اند نمیتوان او را عین گندو فارس دانست. ثانیاً اگر رستم زردشتی نبوده مسیحی هم نبوده و مقصود از بت پرستی در داستانهای مذهبی مزدیسنی دین بودائی است^{۳۹} ، نه مسیحی و اگر رستم در آن دوره وجود داشته و با اسفندیار نامی که مروج دین زردشتی می‌جنگیده حتماً بدین بودایی بوده است نه مسیح . دیگر اینکه اگر رستم هم در قرن اول میلادی میزیسته در آن زمان دین مسیحیت در آغاز پیدایش خود بوده و هنوز در مغرب ایران رواجی نداشته تاچه رسد به مشرق ایران که از سرزمین فلسطین بسیار دور بوده است^{۴۰} . میتوان گفت که رستم مانند گودرز و گیو و بیژن و میلاد از امیران و سرداران و پهلوانان ایران در عهد اشکانی بوده که در سیستان قدرتی داشته

۳۸- میراث باستانی ایران ص ۳۱۸ و ۲۹۹

۳۹- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان

۴۰- داستانهای ایران قدیم ص ۸۵-۸۶

و بر اثر قهرمانی‌ها و کارهای بزرگ خود در داستانهای ملی ایرانیان مشرق راه جسته است. بنابراین فرض او شخصیتی تاریخی و از پهلوانان روزگار اشکانی است.

داستان رستم اگر قدیم بود حتماً اسم او در اوستا می‌آمد، اما هیچگونه ذکری از وی در آن کتاب در ضمن پهلوانان کیانی نرفته است. بقول بعضی از محققان، نویسندگان اوستا عمداً نام او را در اوستا ذکر نکرده‌اند، زیرا او بودائی بود و خارج از دین مزدیسنی بشمار میرفت. نام رستم در منظومه پهلوی درخت اسوریک^{۴۱} که بنابه تحقیقات اخیر از آثار زمان اشکانی است آمده و همین امر دلیل قاطعی بر آنست که وی از پهلوانان آن دوره بوده است.

دیگر ذکر نام این پهلوان است در کتاب گمشده «سکیسران» که ظاهراً بمعنی سکایی سران و یا سران سکستان و پهلوانان سیستان میباشد. مسعودی از این کتاب در مروج الذهب نام برده و گوید ابن المقفع آنرا بعربی ترجمه کرده بوده است. در تواریخ اسلامی، نام این کتاب با اختلاف ضبط: سکیسکین سکیسران، نسکین، و غیره آمده که با کلمه سکستان بی ارتباط نیست^{۴۲}.

خاندان قارن و سورن قارن در شاهنامه بابرا درش قباد از فرزندان کاوه آهنگر شمرده شده‌اند. از داستان کاوه در اوستا اثری نیست حتی در آثار پهلوی نیز از او خبری نمی‌یابیم. اشتهار کاوه در داستانهای ملی به علم و بیرقی است بنام درفش کاویانی که به او نسبت دادند. ظاهراً این بیرق چرمین از عهد اشکانیان مرسوم گردید و آنرا از موطن شمالی خود آورده باشند، و بعدها ساسانیان نیز درفش مزبور را از ایشان اقتباس کردند^{۴۳}. مطلبی که مسلم است آنست که از خاندانهای هفتگانه عصر اشکانی دو خانواده بودند که یکی خاندان قارون و دیگری خاندان سورن نام داشتند و آن دو از دودمان شاهی

۴۱- دکتر نوابی: منظومه درخت اسوریک ص ۶۷

۴۲- هزاره فردوسی ص ۲۵

۴۳- حماسه سرایی در ایران ص ۵۳۲

شمرده میشدند و سورنایی که در تاریخ اشکانی از بزرگترین سرداران آن سلسله بشمار میرفت و در پادشاهی ارد، کراسوس سردار معروف رومی راشکست داد مؤسس خاندان سورن یایکی از افراد برجسته آن خانواده بود. بنا بر روایت تاسی توس مورخ رومی در جنگهایی که بین گودرز و مهرداد در ۵۰ میلادی روی داد سردار معروفی بنام کارن^{۴۴} دست اندر کار بود. این دو خانواده با خاندان اسپاهبذ^{۴۵} که هر سه از دودمان اشکانی بودند و بهمان مناسبت لغت پهلوی یعنی پارتی داشتند مقام خود را در دوره ساسانی حفظ کرده و غالباً سرداران معروف آن سلسله از میان ایشان برگزیده میشدند. بنا بر روایت موسس خورناسی مورخ ارمنی آرشویر^{۴۶} شاه پارتیان که همان فرهاد چهارم است سه پسر داشت ارداشس^{۴۷}، کارن و سورن، و دختری بنام کشم^{۴۸} پسر ارشد که آرداشس باشد جانشین پدر شد، دو پسر دیگر یعنی کارن و سورن هریک سر سلسله دودمانهایی شدند، دختر آرشویر با سپهبد بزرگ ایران ازدواج کرد و فرزندان این زن و شوهر از آن پس اسپهبت پهلوی^{۴۹} نام گرفتند. باید دانست که این روایت موسس خورناسی تاریخی نیست زیرا سورن که همان سورناست لشکر کشی او بر ضد کراسوس در زمان ارد پدر فرهاد چهارم صورت گرفت ولی ثابت شده که این سه خاندان مدتها در زمان ساسانیان از تیولداران و سرداران بزرگ ایران بوده اند. شغل بزرگ موروئی سورنها، گذاردن تاج بر سر پادشاهان بود^{۵۰} با آنکه هر تسفلد تاریخ خاندان فتودال سورن را در سیستان کشف کرده و به گمان دریافته که سورن گندوفارس^{۵۱}

44 — Karan

45 — Aspahbadh

46 — Arshavir

47 — Ardashes

48 — Koshm

49 — Aspahpet Pahlaw

۵۰ — کریستنسن ایران در زمان ساسانیان ص ۳۲ و ۱۳۴

51 — Surn Gondophares

در زمانیکه اردوان سوم پسر و نونس اول به تخت نشست پیوند خویش را با پارتیان اشکانی برید ، مع الوصف از روابط پارتیان و سکاها در مشرق چیزی نمیدانیم و تمام اطلاعات مادر بارهٔ پهلوها از این مختصر تجاوز نمیکند.^{۵۲} چنانکه در پیش گفتیم این پادشاهان پهلوی اکثراً با هم خویشاوندی داشتند و در عین حالی که یکی از آنان پادشاه بزرگ بود دیگران بر نواحی کوچکتری حکومت میکردند و حتی بنام خود سکه میزدند . چنانکه اسپالاهورس در سکه‌هایش خود را به یونانی و زبان پرا کریتی به عنوان « ادلفوتوبازیلوس » و « مهاراجابراتر » یعنی برادر شاه بزرگ میخواند ، و ایداگاسا ، در یونانی و پرا کریتی خود را به لقب « اندی فروادلفی دئوس » و « گندانار ابراتا پوتراسا » یعنی پسر برادر گندوفارس خطاب میکند .

از پهلوها مسکوکات زرینی بدست نیامده و سکه‌های ایشان از نقره و مس است و عنوان شاه بر روی سکه بخط یونانی و در پشت آن بخط محلی خروشتی و زبان پرا کریتی از انواع زبان سانسکریت نوشته شده است

در حوالی سال ۴۰ میلادی دو تن از یونانیان سوریه که یکی آپولونیوس Apollonius و دیگری دامیس Damis نام داشت بکمک وردان Vardanes پادشاه اشکانی از راه بابل و ایالت پارت از کوه‌های هندو کش گذشته خود را به سند و شهر تاکسیلا رسانیدند و ایشان در دره کابل و مرز هند بخدمت امیر جوانی رسیدند که فراوتس (فرهاد) نام داشت و بزبان و فرهنگ یونانی آشنا بود و از پادشاهان پهلوی مشرق بشمار میرفت^{۵۳}

۵۲- میراث باستانی ایران ص ۲۹۹

۵۳- تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۰۸-۱۶۱



سکه‌های پادشاهان سکائی : ۱ سوئس ۲۰ - ازس اول ۳ - ازلیرس پسر ازس

بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ رشیدی

جامع التواریخ رشیدی اثری چنان مهم است، که شاید بهتر باشد آنرا دائرةالمعارفی از دوره مغول بنامیم، نمیتوان گفت که چه قسمت، و چه مطلبی از این کتاب مهمتر از دیگری است. جنبه‌های مختلفی که در آن مورد بحث قرار گرفته، همه جالب توجه، و با اهمیت اند. بخصوص مباحث مربوط بوضع جامعه، تشکیل سلاله‌ها، و تکوین ایلات، و خلاصه تشکیلات و نظام اداری. چه بجرأت میتوان ادعا کرد که زندگی ایلی، و صحرانشینی طوایف مغول، با تمام نشیب و فرازها، و جزئیات آن با بهترین وجهی، در این کتاب تشریح، و تبیین گردیده است.

بقلم :

دکتر شیرین بیانی

۱ - متن سخنرانی دکتر شیرین بیانی، در کنگره خواجه رشیدالدین فضل‌الله، در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در آبان ماه ۱۳۴۸.

دوره مغول از لحاظ مدرک و منبع، دوره ای پرونغنی است، و از این حیث چه از نظر کمی، و چه از نظر کیفی، بر سایر ادوار برتری خاصی دارد، و مسلماً جامع التواریخ عالیترین و جامع ترین این منابع است. بی غرضی، عدم تعصب، ودقت در تشریح مسائل سیاسی، و اجتماعی، در کتاب رشیدالدین نمودار است. این مورخ که خود در خدمت امراء مغول بوده، و حشیگری چنگیز خان را پنهان نمیدارد، و جنبه های تاریک و منفی حکومتی را که بر قوم مغلوب تحمیل گردیده، مخفی نمیکند. هنگامیکه چنگیز خان و اعقاب وی را می ستاید، آشکار است که جز انجام دستورکاری نمیکند، و چیزی از خود بر آن نمیافزاید. تنها بنظر میرسد که مدح و ثنای غازان خان را از صمیم قلب کرده است.

مطالب کتاب را در مورد تاریخ مغول بدو بخش میتوان تقسیم کرد: وقایعی که قبل از دوره زندگی مؤلف اتفاق افتاده، و وقایعی که در زمان حیات وی حادث شده است. البته از نظر اهمیت هیچیک بردیگری رجحان ندارد، و مطالب قسمت اول نیز بهمان دقت و روشنی مدون گشته است، که مطالب قسمت دوم. زیرا رشیدالدین منابع دست اول و بسیار ارزنده ای از زمانهای پیش در اختیار داشته است، از جمله «تاریخ سری مغولان» یا «یوان چائویی شه»^۲ این متن خود یکی از مهمترین منابع تاریخ مغول میباشد، که در سال ۱۲۴۰ میلادی مدون گشته، و اساس آن مبتنی بر شواهدی است که بزمان چنگیز خان نزدیک است و هدف مؤلف مشخص ساختن افسانه مقدس خاندان چنگیزی و مدون ساختن تاریخ از روی آن بوده است. تاریخ سری شامل شجره نامه چنگیز خان و صحنه های جاندار زندگی صحرائشینی است و در انواع مختلف رشته های زندگی مغولی قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی، (مطابق با قرون ۷ و ۶ هجری) مواد و موضوعات غنی و فراوانی گرد آورده است. جامع

(۲) - Yuan - Chao - Pi - she - نگارنده مقاله این کتاب ارزنده را ترجمه

کرده و آماده چاپ است.

التواریخ، مهمترین منبع خود را همین تاریخ سری قرار داده است. دیگر از مآخذ مهم مؤلف، مشاهدات متعدد رؤسای مغول، بخصوص گفتار و شرحهای «بولادچینگ سانگ»^۳ میباشد، که نماینده خان بزرگ مغول در دربار سلاطین ایلخانی بوده است. از طرف دیگر رشیدالدین «آلتان دابتار»^۴ «کتاب طلائی مغول»، یعنی دفتر سلطنتی را نیز مورد مطالعه قرار داده است. این کتاب، مجموعه‌ای از اسناد و مدارک و دفاتر سلاطین و کارهای مهم ایشان است، که روز بروز، و سال بسال، مدون شده و همیشه در خزانه خوانین و بدست امرای مهم، محافظت میشده، ولی امروزه از بین رفته است.

در قسمت دوم نیز، که خود شاهد عین حدوث و قایع، از قبیل جنگها، مناقشات زندگی سلاطین و خوانین و شاهزادگان، طرز کار دواوین و دوایر مختلف و خلاصه چگونگی وضع جامعه بوده است، با دردست داشتن دفاتر و اسناد و نامه‌ها، موفق به بیان شرح دقیق و صحیح و روشنی از جامعه مغول گردیده است.

در این مقدمه راجع بمعرفی کتاب و مؤلف بهمین مختصراً کتفا میکنیم، یعنی بررسی مختصری از چگونگی اطلاعاتی، که از لابلای مطالب جامع التواریخ نوع زندگی قبیله‌ای و وضع خاص کوچ نشینی، دنیائی و رای دنیای شهر نشینان ساخته و پرداخته است، که از سراسر آن بوی استپ به مشام می‌خورد، صدای سم اسب بگوش میرسد و دورنمای گله‌های چهارپایان در نظر مجسم میگردد. زندگی افراد نیز وابسته بهمین سه چیز است.

قبایل مغولی دورانهای اولیه را، بر حسب نوع زندگی آنها، میتوان بدو دسته تقسیم کرد: دسته شکارچیان بیشه نشین، و دسته شبانان استپ. کار اصلی قبایل بیشه نشین، شکار و ماهیگیری بود اینان هیچگاه بیشه‌های خود

Altan - Dabtar (۴) Bolad - Ching - Sang (۳)

را ترك نمیگفتند و در کلبه‌های کوچکی زندگی میکردند. بیابانگردان استپ، در ارابه‌های خود میزیستند، و جنگل‌نشینان، حیوانات وحشی را رام میکردند و از گوشت و پوستشان تغذیه مینمودند. مغولهای پیشین، از پوست حیوانات لباس میدوختند، با سورتمه روی برف حرکت میکردند و شیرۀ درختان را مینوشیدند. رشیدالدین میگوید: از مغولها شنیده‌است که زیباترین زندگیها و بالاترین خوشیها از آن مردان بیشه است.^۵

در طول قرون متمادی مغولهای صحرائنشین در جستجوی چراگاههای سرسبز و مناسب در عرض سال چندین بار جابجا میشدند، و خط سیر و توقف آنان بستگی بنواحی و اهمیت گله‌ها داشت. در موقع اردو زدن، ارابه‌ها دایره وار و بشکل حلقه متوقف میشدند، که اصطلاحاً «کوریان»^۶ خوانده میشد، و رئیس مانند نقطه‌ای، در مرکز دایره قرار میگرفت، تا بیگانه نتواند بداخل اردو راه یابد. جنگ و جدال بین قبایل بسیار عادی مینمود و مسأله انتقام، که خود آنرا «اوش»^۷ میخواندند یکی از مهمترین مسائل زندگی مغولان را تشکیل میداد، که قبایل را برسر موضوعی، که شاید مربوط به اجداد آنان بود، با یکدیگر بنزاع و جنگهای خونین وامیداشت و گاهی سبب اضمحلال قبیله‌ای میشد.

درابتدا بین افراد قبایل مغولی تفاوت چندانی وجود نداشت و همه عشیره یکجا کوچ میکردند، ولی بتدریج، در حدود قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی خانواده‌های ثروتمندتر، با گله‌ها و جماعت بیشتری بوجود آمدند، که بر سایر خانواده‌های قبایل پیشی گرفتند. این جریان بسرعت ادامه یافت تا اینکه اعضاء فقیرتر تابع بزرگان و ثروتمندان شدند و سرانجام در آغاز قرن ۱۳ در مغولستان نوعی فئودالیسم ایجاد گردید. این خانواده‌های ثروتمند و

(۵) نظام اجتماعی مغول: ص ۵۷، ۵۸، ۶۱ - (۶) Kuriyan - (۷) Osh

برتر دارای شیوخ و رؤسائی بودند که اهمیتشان به نسبت مقدار گله و تعداد زيردستانی بود که در اختیار داشتند.

در اینجا موضوع چگونگی انتخاب رئیس یا خان که برای اقوام ایلی اهمیت حیاتی داشت مطرح میگردد. از همان دورانهای اولیه، رسم بر این جاری بوده، که شوراهاى قبایل که اصطلاحاً «قوريلتای»^۸ خوانده میشده اند، رئیس ورهبری انتخاب میکردند. يك قبيله قدیمی مغول میتوانست در آن- واحد چند خان داشته باشد. آنان با قدرت و اختیارات محدود و دوره ای بسیار کوتاه بردسته های نامشخصی حکومت میکردند و این اختیارات با زدو خورد، جنگ و جدال بدست میآمد. جامع التواریخ مسئولیت خوانین اولیه مغول را چنین تشریح میکنند: تموچین با بهادران خود میگوید: «گله و رمه و خانه های بسیار وزن و بچه مردم میستدم و بشما میدادم و شکار صحرائی را جهت شما او ترامیشی و جر که میکردم و شکار کوهی را بجانب شما میراندم»^۹. پس وظایف يك خان عبارت بوده از تصرف غنیمت در جنگها و تقسیم آنها بین فرماندهان و افراد قبایل، ترتیب دادن شکار و گذاشتن حیوانات صید شده در اختیار زيردستان و یاران خود.

حال که صحبت از یاران و زيردستان گردید، بی مناسبت نیست که درباره ایندسته نیز توضیح مختصری بدهیم: رؤسا، از بین افراد قبيله، شجاعترین و بهترین افراد را انتخاب میکردند و آنان را در کارهای خود شرکت میدادند، که در مراحل اولیه، مهمترین کارشان سپاهیگری بود، ولی در مراحل تکاملی، صاحب قدرت و ثروت میشدند و به فنودالهای تابع خان تبدیل میگرددند، که خود دارای افراد زيردست بودند. به این ترتیب و بتدریج طبقات مختلف اجتماعی بوجود آمد، که در رأس همه خان قرار داشت. افراد قبایل به دسته های گوناگونی تقسیم میشدند که بر حسب دسته بندی جنگی بود، یعنی از دسته-

(8) Qoriltai یا قورولتای (۹) ص ۱۳۹ ج ۲

های ده هزاره، هزاره، صده ودهه، که هر يك از این تقسیمات، دارای رئیس و فرماندهی بود، که برؤسای ده هزاره، هزاره و غیره معروف بودند، اصطلاحاً نویان ۱۰ نامیده میشدند. نویانها، که بعد از خوانین در رأس طبقات اجتماعی قرار داشتند، زیر دست خوانین بودند و در ارتباط با فرماندهان خود وضعی نیمه فئودال، نیمه خدمتگزار داشتند و در بین افراد خویش دارای قدرت و توانائی نامحدودی بودند.

طبقات دیگر عبارت بودند از آزادان و غلامان. آزادان بعد از طبقه فئودالها قرار داشتند و خود دارای چاکران و غلامانی بودند. قراچوها ۱۱ یعنی «افرادی از طبقه پائین»، آخرین طبقه آزادان را تشکیل میدادند و دارای ثروت شخصی بودند. در طبقه سوم نوکران قرار داشتند، که وابسته باربابان بودند، و هیچگونه ثروت شخصی نداشتند.

غلامان که از قبایل و سرزمینهای بیگانه باسارت گرفته میشدند یکسر در اختیار صاحبان خود بودند و در خانه و اردوهای آنان کار میکردند. (۱۲) در مراحل بعدی تکوین حکومت، بتدریج خوانین از قبایل مختلف در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و برای بدست آوردن قدرت و برتری و ثروت بیشتر، بایکدیگر بجنگ و جدال پرداختند. این وضع ادامه داشت. تازمان تموچین، که هر چند ابتدای زندگیش با سختی فراوان گذشت، بتدریج توانست قبایل و ایلات متعددی را تحت تسلط آورد و پایه های امپراطوری را پی ریزی کند. این کار مستلزم این بود که علاوه بر قدرت مادی بنوعی قدرت معنوی نیز متکی باشد. از اینرو مکرر مشاهده میکنیم که برای چنگیز مقامی روحانی و آسمانی قائل شده اند و بسا افسانه هائی که درباره اجساد وی پرداخته گردید، (بخصوص

Qarâchû (۱۱)

Noyân (۱۰)

(۱۲) رک. نظام اجتماعی مغول، فصل اول

مادر بزرگش، که بدون داشتن شوهر، فرزندی بدنیا آورده و مقامی افسانه‌ای و روحانی در بین مغولان کسب کرده بود و سپس نحوه تولد خود وی، که در موقع بدنیا آمدن لخته‌ای خون بسته در مشت میفشرد و نیز داستانهای درباره جوانیش که با سختی‌های فراوان روبرو شده و هر بار بطور معجزه آسایی از آن مشکلات رسته؛ این مقام روحانی برای او و خانواده او نسلا بعد نسل تثبیت شد^{۱۳}.

در جامع التواریخ، موارد گوناگونی درباره این موضوع می‌یابیم و بجملاتی نظیر جملات زیر برمی‌خوریم:

« چون درازل آزال خواست خدایتعالی چنان بوده که او پادشاه عالم شود...»، و یا « بعد از خروج او، عالمیان مشاهده کردند که بانواع تائیدات آسمانی مخصوص بود...»^{۱۴}، این حالت اسرار آمیز آسمانی حتی پس از مرگ خوانین باقی میماند، چنانکه شاهان مغول را در گوشه‌ای نامعلوم، که احدی از آن آگاهی نداشت، بخاک میسپردند. رشیدالدین در این باره چنین میگوید: « پادشاهان مغول را از اروغ چنگیز خان، رسم و عادت ایشان تا کنون (مقصود زمان غازان است)، چنان بوده، که مدفن ایشان در موضعی باشد نامعلوم، از آبادانی و عمارت دور، چنانچه هیچ آفریده، بر آن مطلع نبود و حوالی آنرا غروق کرده بمعتمدان سپارند، تاهیچ کس را بدان نزدیک نگذارند»^{۱۵}.

پس از چنگیز و قطع رابطه دربار مغول با ایران نیز آداب و رسوم مغول در همه شئون زندگی ایلخانان نمودار بود، از قبیل آداب بتخت نشستن، آداب جنگ، عروسی، بیلاق و قشلاق کردن، اعتقادات، فرائض مذهبی و غیره ولی پس از اسلام آوردن غازان خان و رسمی شدن مجدد این دین در ایران،

(۱۴). ج. ۱، ص ۲۳۲

(۱۳) تاریخ سری مغولان، فصل اول.

(۱۵) ج ۳، ص ۴۱۵

بسیاری از سنن دگرگون گشت؛ آنچه بیش از همه در این دگرگونی مؤثر بود، استعداد خوگیری مغول بآداب و سنن قوم مغلوب بود؛ نشانه‌هایش در کتاب رشیدالدین کاملاً مشهود است. از زمان غازان خان سلاطین مغول بساختن آرامگاههای مجللی برای خود پرداختند و تشکیلات وسیع و منظمی برای آن منظور داشتند، که خود چون سازمان مستقلی بود، و علاوه بر آرامگاه دستگاهها و ابنیه دیگری از قبیل: مسجد جامع، مدرسه، خانقاه، دارالسیاده، رصدخانه، دارالشفاء، بین‌الکتب، بیت‌المتولی، حوضخانه، گرمابه و مکتب برای قرآن آموختن به یتیمان بدان وابسته بوده است. علاوه بر آن این دستگاه، سالانه خرجهایی برای فقرا منظور میداشته، از اینقرار، خرج دادن درایام ولیالی متبر که، خرج کفن و دفن فقرا، که اصطلاحاً «تجهیز» گفته میشد، دانه برای مرغانی که زمستان سرگردان و گرسنه میماندند، که به «چینه» معروف بود. خرج تعمیر و تسطیح راهها و خلاصه «عوض» یعنی اینکه اگر غلامان و کنیزان چیزی میشکستند و پول نداشتند که عوض آنرا بخرند و سرجایش گذارند و مورد بازخواست و اذیت ارباب قرار میگرفتند، این خرج از موقوفه مقابر تأمین میشد. مرگ سلطان و جانشینی سلطانی دیگر مراسم خاصی داشت، که شرحش در جامع التواریخ چنین آمده است:

«چون هلاکوخان وفات یافت، چنانکه معهود ایشان است، راهها بسپردند و یاسا دادند، که هیچ آفریده، نقل و تحویل نکنند، فی الحال، ایلچی بنزد آباقاخان فرستادند، بجانب خراسان، چه پسر مهتر و ولی‌العهد بود و ارغون آقارا نیز که، راه وزارت داشت و ملازمت آباقاخان مینمود، طلب داشتند. آباقاخان در هوکاربیل، موافق نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلاث و ستین و ستمائه، در جغاتو، باردونزول کرد و بگاہ وصول، تمامت اقربا و امرأ استقبال کردند و چون ایلکانویان، امیر اردوها بود و در خدمت ایلخان، مدتها طریق هواداری و خدمتکاری سپرده، آباقاخان را آش و شراب داد و در خلوت

صورت احوال و کیفیت واقعه پدر باوی تقریر کرد»^{۱۶}. پس از آنکه مراسم عزاداری پایان میرسید همه خوانین و شاهزادگان و دامادان سلطنتی و امر جمع میشدند و در مورد جلوس سلطان جدید بتخت سلطنت «قوریلتائی» تشکیل میدادند و پس از مشورت و رأی گیری همه در مقابل سلطان جدید زانو میزدند و اظهار بندگی میکردند و منجم دربار محل و روز تاجگذاری را معین میکرد. در هنگام بتخت نشاندن سلطان، دو تن از شاهزادگان، دست چپ و راست او را میگرفتند و بتخت مینشاندهند. حضار همگی کمرها را میگشودند و بگردن میبندیدند، زانو میزدند و کاسه میگرفتند و بعشرت مشغول میشدند. سلطان پس از اختتام این مراسم، بین خوانین و شاهزادگان و بزرگان پول و جواهر تقسیم میکرد و بعد از انجام مراسم تهنیت، بکار مملکت داری میپرداخت.

در اینجایی مناسب نیست که راجع به مقام زن در این دوره نیز گفتگویی بمیان آوریم: زن در نزد مغول، از جهات مختلف اجتماعی و اقتصادی حائز اهمیت فراوان بوده و بخصوص در گرداندن چرخهای اقتصاد جامعه ایلی نقش بسیار مؤثری داشته است، مغولها زنان متعدد داشتند که یا از پدر بآنان میرسید و یا در جنگها بمنزله غنیمت بچنگ میآوردند^{۱۷} و یا خود از بین قبایل دیگر زنی اختیار میکردند. بعنوان مثال قطعه زیر را از رشیدالدین نقل میکنیم: «چنگیز خان را قریب پانصد خاتون بود و هر یکی را از قومی ستده و اکثر آن بوده اند که چون ممالک و اقوام را مسخر و مقهور گردانید ایشانرا بغارت بیاورد و بستد، لیکن آنان که خوانین بزرگ بوده اند و در صدر اعتبار تمام آمده پنج بوده اند»^{۱۸}. این زنان که مقام و منزلتشان در نزد شوهر و در جامعه متفاوت بود و یک خاتون بزرگ

(۱۶) ج ۳، ص ۱۰۰

(۱۷) زنان غیر عقدی بهر نوع که بدست میآمدند اصطلاحاً قومانا میده میشدند، و این

اصطلاح مکرر، در جامع التواریخ آمده است. (۱۸) ج ۱، ص ۲۲۲

بردیگران سروری و برتری داشت، تقریباً در تمام کارهای قبیله با مردان شریک بودند، و حتی در جنگلها و شکارها نیز شرکت میکردند. پشم چینی، نخ‌ریسی دوشیدن شیر و درست کردن ماست و سرشیر و قمیز، از جمله کارهای آنان بود. زنان امرأ و سلاطین و بزرگان در کار مملکت داری و سیاست نیز وارد بودند و باشوهران خود همکاری داشتند. رشیدالدین درباره خاتون بزرگ هلاکوخان بنام دو قوز خاتون و اهمیت کار او چنین میگوید:

«... اعتباری تمام داشت و بغایت حاکمه بود و جهت آنکه اقوام کرائیت در اصل عیسوی اند همواره تقویت ترسایان کردی و آن طایفه در عهد او قوی حال شدند و هلاکوخان مراعات خاطر او را تربیت و اعزاز آن طایفه فرمودی، تا غایت که در تمام ممالک کلیساها محدث ساخته و بر در اردوی دو قوز خاتون، همواره کلیسا زده بودی و ناقوس زدند»^{۱۹}.

توضیح آنکه، این زن از ایل کرائیت و نوه او ننگ‌خان معروف بوده است. از این قسمت با اهمیت وضع زن و شدت تأثیر او در جامعه بخوبی میتوان پی برد و همچنانکه گفته شد تا مدت‌ها تنی چند از ایلخانان مغول عیسوی بودند و این موضوع در سیاست و اوضاع اجتماعی ایران تأثیر بسزائی داشته است، که خود موضوع بسیار مهم و مفصلی میباشد و از حوصله بحث ما خارج است. باز درباره اهمیت نقش زن در سیاست، این قسمت را شاهد می‌آوریم، که از مبحثی از جامع التواریخ درباره احمد تکو دار آمده است: «وی بسماع مشغول بودی و کمتر با ضبط و ترتیب امور مملکتی میافتاد و مادرش قوتی خاتون که بغایت عاقله و کافیه بود، مصالح ممالک میساخت»^{۲۰}.

در نزد مغول گاهی زنانی که جنبه روحانی و آسمانی به آنها بخشیده شده بود، دیده میشوند، مانند آلان قوا، جدۀ چنگیز خان، که زندگی افسانه‌ای و اسرار آمیزی دارد. البته این موضوع همانگونه که اشاره شد برای آن بوده

(۲۰) ج ۳ ص ۱۷۳.

(۱۹) ج ۳ ص ۷.

است که، مقام سلطنتی چنگیز خان و دودمان او نوعی خصوصیت الهی و آسمانی پذیرد، تابدین ترتیب قدرت مادی این سلاله، با قدرت معنوی درهم آمیزد و پایه‌های حکومت و تسلط ایشان را محکمتر سازد. جامع التواریخ در مورد تولد سه تن از فرزندان، از جمله جد هشتم چنگیز، که بدون داشتن شوهر بدنیآ آمدند، چنین میگوید: «آلان قوا بعد از مدتی که بی شوهر ماند، وقتی در خانه خفته بود از روزن خر گاه نوری درآمد و بشکم او فرورفت و از آن معنی متعجب ماند و بترسید و آنرا با کس نیارست گفتن. بعد از مدتی ادراک کرد که حامله شده بود و این فرزند، همان جد چنگیز بود»^{۲۱}. در جای دیگر در همین مورد از قول وی میگوید:

«هر شب در خواب چنان میبینیم که شخصی اشقرانی اشل، نرم نرم، نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز میگردد...»^{۲۲}.

مسأله دیگری که اشاره بدان لازم است، موضوع چگونگی تشکیلات اداری مملکت میباشد، که، همچنانکه در آغاز گفتار خود یاد کردیم، از مهمترین موضوعات کتاب جامع التواریخ است.

در دوره مغول، تشکیلات اداری، بسیار وسیع و در عین حال بسیار پیچیده بود وضع سابق، یعنی دوره قبل از حمله مغول بایران، که از زمان سلجوقیان پی ریزی شده بود، همچنان ادامه داشت و با قوانینی که مغولها برای اداره قبایل داشتند، و قوانین جدیدی که برای اداره حکومت جهانی خود وضع کرده بودند، درهم آمیخت. مسلماً سیاستمداران و شخصیت‌های بزرگ ایرانی، بسیار زود موفق شدند زمام امور را در دست گیرند، به آشفستگی‌هایی که قوم غالب بوجود آورده بود، سروسامانی بخشند و تشکیلاتی جدید را که با وضع سابق بیگانه نبود، برقرار سازند. قبل از آنکه ایلخانان بدین اسلام

(۲۲) ج ۱ ص ۱۷۱.

(۲۱) ج ۱، ص ۱۷۱.

گرایند، در اجرای قوانین، بخصوص قوانین قضائی و شرعی، آشفتگی و اغتشاشی مشاهده میشود، که باعث نابسامانیهای کشته بود، ولی بزودی سرو صورتی باین کار داده شد و فقط دعاوی اقوام ترك و مغولی که در ایران پراکنده شده بودند، طبق قوانین خود آنان که اصطلاحاً «یارغو» یا «یرغو» خوانده میشود، توسط کار گزاران مغولی حل و فصل میگردد.

اساس تشکیلات اداری، بر پایه دواوین استوار بود، که مهمترین آنها عبارت بود از: دیوان سلطنت یا اعلی، دیوان بزرگ یا وزارت، دیوان استیفا، دیوان قضا، دیوان انشاء، دیوان اشراف، دیوان الخ بیتکچی، دیوان نظر و دیوان خالصجات، اطلاع از چگونگی تقسیم کار در این ادارات و تفکیک آنها از یکدیگر، بسیار مشکل است، و از کار بعضی از آنها مانند دیوان نظر، اطلاع بسیار کمی در اختیار داریم، در دستگاه حکومت، دواوین و ادارات مهمی وجود داشت به بعضی از این دواوین، وابستگی داشتند، و دارای تشکیلات وسیع و منظمی بودند و مستقل از دیوان سامور مربوط بخود رسیدگی میکردند، مانند: خزانه، دایره موقوفات، ایلچی خانه، ضرابخانه، و غیره.

عایدات دیوان سلطنت و محصولات املاک خاصه، در خزانه گردآوری و نگاهداری میشد و حکام ایالات و محصلین مالیاتی، آنچه را که از نقدی و جنسی، از شهرها و دهات دریافت میشد داشتند، بخزانه میفرستادند. بنابگفته رشیدالدین، تا قبل از غازان خان خزانه محل معینی نداشت و هر چه را که میرسید، در صحرا رویهم میانباشند و روکشی از نمود روی آن میکشیدند که بماند در اینصورت، چون ضبط و ربط معینی نداشت، خزانه دارو کار گزاران او، از آن مالها یا خود برمیداشتند و یابخویشان و دوستانشان میدادند و بیش از دو دهم اجناس در انبار باقی نمی ماند. غازان ضمن اصلاحات همه جانبه ای که کرد، دستور داد تا برای هر جنسی، محل مناسب و معینی ترتیب دادند و دفاتری قرار داد تا

هر چه را که وارد و خارج میشد، در آنها بنویسند. وزیر دیوان هر ماه دفاتر را بعرض سلطان میرسانید، هر شش ماه و یکسال دفاتر را بازرسی میکرد. مهر معینی نیز درست شده بود که به اجناس میزدند تا معلوم شود که جنس متعلق به خزانه است. مأمورین خزانه عبارت بودند از: خزانچی‌ها، فراشان و ناظرها، که همه تحت نظر وزیر دیوان کار میکردند^{۲۳}

دایره اوقات، وابسته بدیوان فضا و ریاست آن بعهدۀ قاضی القضاة بود و نایب‌وی سمت حکومت اوقاف را داشت. این شخصیت در هر ایالت و شهری حاکم اوقاف جداگانه‌ای انتخاب میکرد، تا موقوفات آن ایالت را سرکشی کند و عوایدش را گرد آورد و بمرکز بفرستد. مساجد، مدارس و بیمارستانها یا خود جزء موقوفات محسوب میشدند، و یا موقوفاتی داشتند. مقابر سلاطین نیز چنانکه ذکرش رفت، دارای موقوفاتی بودند. عواید موقوفات از منابع مهم درآمد حکومت محسوب میگردید و حقوق مستمری تمام کار گزاران مساجد، مدارس و بیمارستانها از آن تأمین میشد.

رسم ایلیخانان نیز مانند دیگر سلسله‌ها چنین بود که، شاهزادگان را به حکومت ایالات مهم میفرستادند، که هم مقامی شایسته داشته باشند و هم از دستگاه مرکزی اقدام تحریک و دسیسه دور بمانند. اصولاً مملکت دارای تقسیماتی بود، که بایالات و هر ایالت بشهرها و شهرها بدهات و قصبات تقسیم میشد. برای ایالت از طرف دیوان بزرگ، حاکمی انتخاب میگردید، و این حکام هر یک بنحوی که خود تابع تشکیلات و قوانین خاصی بود، بسر مأموریت خود فرستاده میشدند.

حکام، علاوه بر اداره حوزه مأموریت خود، میبایستی همه ساله، مالیاتی را که قوانین بسیار مفصل داشت و همچنین مقداری از عواید ولایت را به خزانه بفرستند و آن باین طریق بود که، مأمورینی از مرکز بنام متصرفان ولایات

فرستاده میشدند و ایشان طبق حساب و تحت نظر حاکم، مالیات محل را می-گرفتند. حکام بعلت دوری از مرکز و با استفاده از قدرت خویش بحقوق مردم تعدی بسیار میکردند و اغلب در اثر اهمال و ستمهای آنان و همچنین جو رو ستمی که محصلین مالیاتی، در حق مردم شهرها و دهات رو امیداشتند، وضع آنان بسیار خراب و نامساعد میگردد. در جامع التواریخ مکرر و بتفصیل درباره این تعدیات گفتگو شده است. نمونه ای از بدبختی مردم را در اینجا ذکر میکنیم: «و بسیاری اتفاق میافتاد، و مشاهده کردیم که محصل بر بام رفته رعیتی را مییافت و بر عقب میدوید تا او را بگیرد رعیت از غایب عجز و بیچارگی چنان میگریخت که خود را از بام بزیر میانداخت؛ از جمله این ولایات، ولایت یزد چنان شده بود، که اگر کسی در تمامت دیه های وارد میگردد، قطعاً يك آفریده را نمیدید که با وی سخن گوید یا حال راه را بپرسید و معدودی چند که مانده بودند، دیده بانی معین داشتند. چون از دور یکی را بدیدی اعلام کردی، جمله در کهریزها، و میان ریگ، پنهان شدی»^{۲۴}

اساس کار دواوین و حکومت ایالات، بر ثبت و ضبط حسابها در دفاتر، قرار داشت چنانکه هر دیوان، چند نوع دفتر و هریالت دفاتری جدا گانه داشتند. پیش از غازان خان باین کار مهم توجه چندانی نمیشد، ولی بنابستوروی، تمام دفاتر مرتب و مدرن گردید و منشیان و کاتبان کار آزموده، بر آنها گمارده شدند.

در زیر نامه ها و دفاتر، مهرهائی زده میشد، که اصطلاحاً «تمغا»^{۱۵} نامیده میشد و تمغاهای شاغلین بترتیب اهمیت آنان متفاوت بود. در جامع التواریخ، در این باره چنین آمده است:

«برای سلاطین و امرا و ملوک بزرگ و کارهای مهم تمغای بزرگ یشم، برای قضات و ائمه و مشایخ، از یشم کمی کوچکتر و برای کارهای متوسط،

تمغای بزرگ، از زر، فروتر از آن یشم و برای حرکت و فرود لشگر، تمغائی مخصوص از زر، بهمان خط، و نقش منتهاب بر حوالی آن، صورت کمان و چماق و شمشیر کرده و فرمان چنانک لشگر تا آن تمغانبند بسخن امرأ و هیچ آفریده بر نشیند و فرو نیایند آلتون تمغای کوچک، برای بروات خزانه و مکتوبات دیوانی جهت معلومات آبوزمین بود^{۲۶}.

فرامین سلاطین نیز که «یرلیغ»^{۲۷} نامیده می‌شد ترتیبی خاص داشت بدین معنی که، هر گاه سلطانی میخواست فرمانی صادر کند، باید در حالت هوشیاری باشد و اول بیتکچیان آنرا میخواندند تا اگر اصلاح لازم داشته باشد، سلطان انجام دهد. سپس پاکنویس می‌کردند و دوباره بعرض میرساندند. تا قبل از غازان خان تمغاهای بزرگ، در دست بیتکچیان بود ولی پس از آن نزد خود سلطان نگه‌داری می‌شد و در وقت ضرورت ایشان آنرا می‌گرفتند و یرلیغ میزدند و باز پس میدادند. در زیر تمغای سلطان، قرآتمغای چهارامیر بزرگ می‌خورد تا کسی نتواند منکر آن فرمان شود. سپس وزرا و رؤسای دیوان آنرا میخواندند و صحتش را تأیید می‌کردند و تمغای دیوان را زیر آن می‌زدند و سپس تسلیم شخص مورد نظر می‌کردند.

بیتکچی مأمور بود، که یرلیغهای صادر شده را در دفتر ثبت کند و تاریخ بگذارد. برای هر سال دفتری جدا گانه بکار میبردند تا با آسانی بتوانند با آنها رجوع کنند.

«پایزه‌ها» که بمنزله نشانهای امروزی بودند، نیز بنا بگفته رشیدالدین متفاوت بود بدین معنی که، هر مقام، و هر ولایتی پایزه‌ای مخصوص داشت. سلاطین، حکام و بزرگان پایزه‌ای بزرگ داشتند، بشکل سرشیر، که نامشان بر آن حک شده بود. شهنگان و حکام متوسط، پایزه‌ای کوچکتر داشتند. پایزه‌های مقامات مختلف در دفاتر مخصوصی، ثبت می‌شد، و تاهنگامی که شاغل

۲۶- ج ۳، ص ۲۷۰-۲۷۱ Yerlig

بودند، در اختیارشان قرار داشت، ولی پس از عزل، از آنان پس گرفته میشوند دیوان، زرگری مخصوص داشت که پائیزه میزد و نقشهائی بر آن حک میکرد، که تقلیدش آسان نباشد، و کسی نتواند از روی آن پائیزه تقلبی بسازد^{۲۸}

در جامع التواریخ، راجع به سکه و چگونگی ضرب و رواج و نوع کار آن در موارد مختلف، سخن به میان آمده است که ضمن مطالعه آن گوشه‌هایی از وضع اقتصادی و سیاسی زمان بر ما معلوم میگردد. تا قبل از غازان در شهرها و نقاط مختلف سکه‌های گوناگون بنام حکام محلی میزدند و در همه مملکت سکه یکنواخت و بنام سلطان وقت، نبود. همچنین عیار زر و نقره در نقاط مختلف متفاوت بود و هر چند که دستگاه حکومت سعی میکرد رفع این نقائص را بنماید، موفق نمیشد. ولی در زمان غازان خان، نوعی رفرف مالی بوجود آمد و خزانه مملکت که بواسطه گشادبازیها و خرجهای گزاف سلاطین قبلی تهی شده بود، بار دیگر حالت تعادلی بخود گرفت.

غازان بنا بر فرمانی دستور داد تا سکه‌هایی، که عیارهای نامناسب داشت، از گردش خارج شد، و ضرابخانه‌ها مأموریت یافتند روش جدیدی را که مبتنی بر عیاری یکنواخت و قانونی بود، بپذیرند. وزن سکه‌های طلا و نقره در تمام حدود امپراطوری از روی وزن تبریز منظم شد. واحد سکه عموماً دینار بود، ولی برای مبالغ هنگفت و معاملات بزرگ، تومان را که برابر با ۱۰/۰۰۰ دینار بود، واحد قرار دادند.

در اغلب فصول کتاب تاریخ رشیدی، در خلال ضبط مطالب تاریخی و تشریح مسائل آن، بمواردی از خرابی اوضاع، ویرانی شهرها، فقر و نگرانی، عدم امنیت مردم و خلاصه بی‌نظمی امور و سوء استفاده‌های شخصیت‌ها و کارگران حکومت، بر میخوریم، که باصراحت وبدون مبالغه و حتی گاهی باختصار بیان گردیده و یا از سر آن گذشته شده است، چنانکه خود گوید:

بعضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی، اموال و حقوق دیوان برچه وجه میستند و انواع آن چند بود، و سؤتد بیروز راء و فنون ظلم و تعدی که بهر سببی و علتی دست آویز ساخته، ولایات را خراب میکردند و رعایا را درویش میگرددانیدند تا متفرق میشدند، بر سبیل اجمال یاد کنیم، و در آن باب مبالغت ننمائیم،.. تا (خلایق) آن زحمات فراموش کنند و کودکان و کسانیکه بعد از این در وجود آیند و آن ظلم و تعدی را ندیده باشند، هر آینه تصور کنند که آن معانی بطریق مبالغه بلیغ در قلم آمده، ما بدان سبب مو جز تقریر کنیم». ۲۹ ترس رشیدالدین از آن بوده است، که کسانیکه بعدها کتاب او را میخوانند، سخنانش را در باره بدبختی مردم و خرابی مملکت باور ندارند و آنرا اغراق فرض کنند.

دلیل این نابسامانیها و آشفتگیها واضح و آشکار است. این سرزمین در زیر سم ستوران سپاه مغول ویران و درهم کوبیده شده بود، آبادیها تبدیل بویرانهها و شهرها تبدیل بگورستانها و کشتزارها مبدل به بیابانها گشته بود، سنن و آداب، فرهنگ و تمدن، تشکیلات اداری، ابنیه و آثار و خلاصه همه چیز آسیب دیده بود و میبایستی در تمام این شئون، نظامی جدید برقرار شود، آنچه باقیمانده بود، از زیر ویرانهها بدر آید. این کار بعهده ایلخانان واگذار شده که خود از سلاله همان مغولان و وارث همان نحوه حکومت بودند.

ولی خوشبختانه بسیار زود، تحت نفوذ متفکرین و سیاستمداران این سرزمین قرار گرفتند و خطر اینکه ملیت و اصالت ایران از بین برود، مرتفع و منتفی گردید و مملکت توانست بتدریج کمر راست کند. بار دیگر برپای ایستد و دوره ای جدید را آغاز کند. منتها هنوز نقائص و اختلالات فراوانی وجود داشت. جنگهای داخلی و خارجی، ناامنی راهها و شهرها،

از جهت وفور راهزنان و دزدان، ارتشاء و تعدی کار گزاران حکومت، نزاع و رقابت بین شاهزادگان و دسیسه‌بازی و تحریکات بین بزرگان و امرا از گرفتاریهای بزرگ بشمار میرفت که در سراسر جامع التواریخ بچشم میخورد بجز چند مورد استثنائی شاهزاده‌ای را نمی‌یابیم که در موقع بتخت نشستن مواجه با تحریکات و شورش شاهزادگان دیگر نشده باشد. برای نمونه چند عنوان کتاب را از فصول مختلف ذکر میکنیم: «اختلاف امرابعد از واقعه ارغون‌خان»^{۳۰} گرفتن امرا، که بولقاق کرده بودند، و یارغو داشتن ایشان»^{۳۱} «عاصی شدن بایدودر بغداد و اختلاف امرأ این جانب و یاعی شدن بعضی با گیخاتو»^{۳۲} گاهی کار فتنه و فساد بحدی بالا میگرفت و تحریکات و جنگ و جدالها، چنان شدید میشد که سلطان، پس از دفع آن، بار دیگر مراسم بتخت نشستن را انجام میداد، چنانکه در جامع التواریخ مضبوط است، هنگامیکه آباقاخان فتنه براق را از بین برد، چنین کرد^{۳۳}.

موارد بدگوئی و سعایت امرا و بزرگان از همدیگر نزد سلطان، بسیار فراوان است، چنانکه رشیدالدین نیز بدنبال همین سعایتها و تحریکات جان و مال خود را از دست داد.

حال برای مثال، نمونه‌هایی چند، از چگونگی خرابی کار مملکت را ذکر می‌کنیم، رشیدالدین درباره ویرانی شهرها و دهات میگوید:

«هر گز ممالک خرابتر از آنک در این سالها بوده، نبوده. خصوصاً مواضعی که لشکر مغول بآنجا رسیده. چه از ابتدای ظهور آدم باز، هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چنگیز واروغ او مسخر کرده‌اند، میسر نگشته، و چندان خلق که ایشان کشته‌اند، نکشته... شهرهای معظم بسیار خلق، و ولایات باطول و عرض را چنان قتل کردند، که در آن کسی نماند»^{۳۴}. آنگاه در حدود

۲۴۲ ص ۳ ج (۳۲)

۲۳۳ ص ۳ ج (۳۱)

۲۳۷ ص ۳ ج (۳۰)

۵۵۷ ص ۳ ج (۳۴)

۱۳۸ ص ۳ ج (۳۳)

بیست شهر مهم را، که متروک و خراب شده، نام میبرد، و چنین ادامه میدهد « در ترکستان و ایران زمین از شهرها و دیه های خراب، که خلق مشاهده میکنند، زیادت از آنست که حصر توان کرد و بر جمله آنک، اگر از راه نسبت قیاس کنند، ممالک از ده، یکی آبادان نباشد و باقی، تمامت خراب و درین عهدها هرگز کسی در بند آبادان کردن آن نبوده»^{۳۵}. سپس اضافه می کند که اگر بعضی از شهرها را آباد کرده اند و بناها و جویها و بازارها ساخته اند، ولایات بسیار دیگری خرابتر، و اموال بسیاری خرج شده و رعایای دههارا از دهات و مزارع خود جدا ساخته اند و بسر آن کارها گمارده اند؛ و در نتیجه، مزارع آنان باطل و خشک گردیده است^{۳۶}.


مسئله حکومت، بخصوص از زمان غازان خان، در فکر جبران مافات و ترمیم ویرانیها بوده است و ما این مطلب را در مباحث مختلف کتاب می یابیم، مثلاً در باره آباد ساختن زمین های بایر، چنین آمده است، که حکومت اراضی متروک و بی مصرف مانده را در اختیار مردم میگذاشت و چون آباد میشد، سال اول مالیات و عوارض بآن تعلق نمیگرفت. سال دوم از حقوق دیوانی، از شش دانگ، فقط دودانگ میدادند، سال سوم مجبور به پرداخت چهار دانگ و نیم بودند، ولی از پرداخت مالیاتها و عوارض مختلف دیگر، مانند حرز و مقاسمه و غیره معاف بود زمین های آباد شده ای که در تملک شخصی قرار گرفته بود، بارث بفرزندانش میرسید. برای واگذاری این نوع املاک ب مردم، دیوانی بنام دیوان خالصات تأسیس گردید، که طبق قوانینی خاص املاک را ب مردم واگذار میکرد و همانگونه که گفته شد، عوارض آنرا میگرفت و ضمناً نمی گذاشت که به صاحبانشان تعدی شود.

املاک متروکی که از پیش صاحبانشان معلوم بودند، همچنان در اختیار ایشان باقی میماند، و همان شرایطی که برای اراضی اهدائی مقرر گردیده

بود، دربارهٔ ایندسته نیز اجرا میشد و از محصولات، نیمی متعلق بمالك و نیم دیگر متعلق بدیوان میگردید. زمینهای بایری که در یورتهای مغول قرارداداشت، نیز مشمول همین قانون بود (۳۷).

چنانکه میدانیم دورهٔ حکومت مغول یکی از پرتلاطم‌ترین و ناگوارترین ادوار تاریخ ایران است. قوم غالب باتمام قدرت، خود را بر آن تحمیل کرده است، منتها قوم مغلوب با هوشیاری و بدون تظاهر بتدریج توانسته است، زمام امور را در دست خود گیرد و بار دیگر باروشن‌بینی و تدبیر خاص، آداب و سنن فرهنگ و تمدن خود را از نفوذ بیگانه بپیراید و آنچه را که خود میپسندد، بر جای نگاه دارد.

این یکی از درسهائی است که میتوان از تاریخ گرفت و این مسأله از لحاظ روانشناسی ملت ایران حائز اهمیت فراوانی است.



مفرغهای لرستان

و شسته: پروفیسور. ل. واندنبرگ

Prof. L. Vanden Berghe

ترجمہ :

سرہنگ یحیی شہیدی

یادداشت مجله

مقاله زیر، سخنرانی محققانه ایست که آقای ل. واندن برگ L. Vanden Berghe باستانشناس بلژیکی در دومین کنگره تاریخ و فرهنگ ایران در آبانماه ۱۳۴۸ در تهران ایراد کرده است.

درباره هنر فلزکاری ناحیه غرب ایران که زیر عنوان «مفرغهای لرستان» در جهان شناخته شده است، محققان آثار باستانی هر یک نتایج بررسی و تحقیق خود را در کتابها و مقالاتی مفصل منتشر کرده اند. ولی در این سخنرانی، آقای واندن برگ ضمن معرفی و یادآوری نظریات آنان، شخصاً نیز موضوع را با نظریات جدید تجزیه و تحلیل نموده است.

مجله بررسیهای تاریخی چون مقاله مزبور را مفید و کاملاً نویافت، لازم دانست از نظر اهمیتی که این مبحث در رشته هنر و تمدن ایران باستان دارد به ترجمه و چاپ آن مبادرت شود و از این رو از سرکار سرهنگ دوم یحیی شهیدی تقاضا شد متن مزبور را ترجمه نمایند. اینک ترجمه مقاله مزبور را ضمن سپاسگزاری از مترجم فاضل آن از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم.

بررسی‌های تاریخی

مفرغهای لرستان

قسمت اول - مقدمه

یکی از مسائلی که در باستانشناسی ایران زیاد مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، مسأله پیدایش و تاریخگذاری اشیاء مفرغی لرستان میباشد که برای اولین بار در سال ۱۳۰۷ شمسی (۱۹۲۸ میلادی) در بازارهای عتیقه فروشی تهران، لندن و پاریس بخریداران عرضه گردید. این اشیاء هنری که تصاویر حیوانات بطرزی طبیعی، جالب و سحرانگیز بر روی آنها منقوش و منجسم شده است بسرعت در موزه ها و مجموعه های خصوصی راه یافت. بدیع و بی سابقه بودن این مفرغها سبب شد که مشتاقان آثار باستانی در گردآوری آنها

نوشته

پروفسور ل. واندن برگ

ترجمه :

سرهنگ دوم یحیی شهیدی
(فوق لیسانسیه در جغرافی)

تردیدى بخود راه ندهند، زیرا زیبایی و ظرافت ناشناخته این اشیاء، توازن کامل، معنویت و تازگی اشکال روی آنها هر بیننده را به تفکر وادار میکند، هیچکدام از این اشیاء بر اثر کاوش روی اصول صحیح باستانشناسی بدست نیامده است و بهمین جهت اطلاع دقیق و صریحی از زمان پیدایش آنها در دست نیست. اختلاف فاحش این وسائل باهم، گوناگونی زیاد آنها در هر دسته و نیز ملیت‌های مختلفی که از این اشیاء استفاده کرده و آنها را بکار میبردند «عیلامیها، آشوریها، طالشی‌ها و هیتی‌ها» خود الهام بخش طرق مختلف تحقیق برای محققین آثار باستانی میباشد.

مشکل کلی تاریخ پیدایش، منشاء اصلی و هویت ملت‌هائی است که آنها را ساخته‌اند و همین مشکلات مباحث علمی و قابل بحث زنده‌ای را برای مشتاقان آثار باستانی ایجاد کرده و میکنند.

در کتاب باستانشناسی ایران قدیم» که در سال ۱۹۵۹ منتشر کردیم لیستی حاوی ۱۰۴ نوع از مفرغهای لرستان را ذکر نمودیم ولی امروز تعداد انواع آن به ۱۸۰ رسیده است.

قسمت دوم - توصیف مفرغهای لرستان

الف- بی مورد نیست که در وهله اول عبارت «مفرغهای لرستان» را مورد تفسیر بیشتری قرار دهیم، باید باین موضوع توجه داشت که کلمه لرستان بعنوان مکان و سرچشمه اصلی پیدایش برای نامگذاری این اشیاء بکار رفته است و حتی تعداد زیادی از مفرغهایی که از نواحی لرستان بدست نیامده است بهمین نام خوانده میشوند.

اختلاف نظر هائیکه راجع به زمان پیدایش این وسائل در نزد باستانشناسان بوجود آمده است موجب تفسیرهای مختلفی در مورد شناختن «مفرغهای لرستان» گردیده، بنابراین لازم است که بحث روشنی درباره «مفرغهای لرستان» و «مفرغهای شبه لرستان» انجام گیرد.

چنانچه عنوان «مفرغهای لرستان» را بمعنی وسیعتر کلمه مورد تفسیر قرار دهیم مشخص نیست که این عنوان بکدام يك از اشیاء مفرغی که از هزاره سوم تا دوره جدید در لرستان بدست آمده است اطلاق میشود. در بین این مفرغها نمونه‌هایی بنظر مجسم میگردد که تصور می‌رود در لرستان ساخته نشده بلکه بعلل جنگها، پیشکشها و یا بصورت داد و ستد وارد منطقه لرستان شده باشد. مثلاً میتوان پنداشت مفرغهایی که تحت عنوان «لرستان قدیم» جمع آوری کرده‌اند و سائل و مخصوصاً اسلحه‌های مختلفی است که مبداء اصلی آنها کشورهای همجوار میباشد و محتملاً بر اثر دادوستد و یا جنگ و غارت به این منطقه آورده‌اند. بی‌مناسبت نیست که تعدادی از اسامی اشیاء مختلف را که در لرستان پیدا کرده‌اند در اینجا ذکر کنیم :

(الف اسلحه‌ها)

يك- خنجرها:

(۱) خنجرهایی که دسته آنها شیارداشته و از چوب یا استخوان ساخته

شده اند و انتهای قبضه آنها صورت هلالی دارد. (عکس شماره ۱)

(۲) خنجرهایی که دسته آنها سربك انسان و یا سرحیوان را به شیوه

مخصوص هنری ادوار باستانی نشان میدهند (عکس‌های شماره ۳ و ۲)

دو- شمشیرها:

(۱) شمشیر طویل و ساده

(۲) شمشیر طویلی که دسته آن مزین به تصویر يك انسان یا سربك حیوان

به شیوه مخصوص هنری عهد باستانی است

سه- تبرها:

(۱) تبرهای مشبك

(۲) تبرهای ساده (عکس شماره ۱)

(۳) تبرهایی که پشت دسته آن مجهز به چندشاخه گرز (انگشت‌مانند)

است. (عکس شماره ۴، و عکس شماره ۲۲)

(۴) تبرهائی که تیغه آن از دهان باز حیوانی خارج میشود. (عکس شماره ۵ و عکس شماره ۱)

(۵) تبرهای دسته بلند (که بر سر نیزه جای داشت)

چهار- سر نیزه: (عکس شماره ۶)

پنج- نوک پیکان: (عکس شماره ۷)

شش- سر گرز: سر گرزهای صاف- سر گرزهای گره دار- سر گرزهای مزین به اشکال حیوانات.

هفت- سپرها (عکس شماره ۸)

هشت- تیردانهها (عکس شماره ۹)

نه- سنگهای نوک تیز.

(ب) - قطعات زین و برک

یک- لگامهای اسب

(۱) لگام ساده (منکسر یا میلیله دار)

(۲) لگامهای مشبك عالی وزینتی که بشکل حیوانات (اسب- بز کوهی-

لاشخور- پروانه) ساخته شده اند (عکس های شماره ۱۰ و ۱۱)

دو- چنبره لگام

سه- مهار

چهار- زنگوله و سنگ

پنج- آویزه های مخصوص لگام

شش- سر تخته مال بند

(پ) - اشیاء زینتی

۱- گردن بندها

۲- آویزه های گلابی شکل

۳- گوشواره های مختلف (عکس شماره ۱۲) ۴- گردن بند شکل مخصوص

(عکس شماره ۱۳)

- ۵- انگشترها
 ۶- دستبندها (عکس شماره ۱۴)
 ۷- حلقه‌های پرده
 ۸- کمربندهای فلزی
 ۹- قز نقفلی
 ۱۰- سنجاقهائیکه سر آنها بشکل صفحه‌ای منقوش و یا بشکل سر حیوانات ساخته شده است (عکس شماره‌های ۱۵ و ۱۶)
 ۱۱- آئینه‌ها

(ت) - اشیاء نذری

- يك - طلسم‌های کوچکی که بشکل حیوانات ساخته شده‌اند (مثل بز - کوهی - اسب - پرنده) عکس شماره ۱۷
 دوم - اشیاء مقدس و مورد پرستش (بت‌ها) عکس شماره ۱۸
 سه - لوحه‌های مختلف
 (۱) بت‌هائیکه حیوانات را در مقابل هم نشان می‌دهند.
 (۲) بت‌هائیکه تصویر روی آن ازدو شخصیت متفاوت تشکیل شده و با دستپایش دوغولیکه او را احاطه کرده‌اند نگهداشته است (عکس شماره ۱۹)
 چهار - سنجاقهائی که سر آنها بشکل حیوانات‌اند.
 پنج - سنجاقهائیکه انتهای آنها مسطح و تزیین شده‌اند.

(ث) - ظروف مختلف

- ۱- ساغرها
 ۲- ظروف (عکس شماره ۲۰)
 ۳- ظروف قوری شکل
 ۴- آبخوریها
 ۵ - لیوانهای مخصوص *Situles* (عکس شماره ۲۱)
 ب - تفسیر مجدد عبارت مفرغهای لرستان در يك معنی محدودتر متوجه مفرغهایی میگردد که در لرستان ساخته شده‌اند با این وصف این تفسیر هنوز کامل نیست زیرا اشیاء مشابه یا نمونه‌های مختلفی از مفرغهای ساخته شده در

لرستان در سایر نواحی ایران مانند خوزستان، آذربایجان، طالش، قفقاز و مازندران نیز پیدا شده‌اند.

کاشهای خوورین، تپه سیلک، تپه گیان و در سالهای اخیر در املش (بعلاوه در ملک تپه) نمونه‌های چشم‌گیری به مفرغهای مشابهی که در لرستان بدست آمده‌اند می‌افزاید.

۳- در سومین توصیف عبارت «مفرغهای لرستان» در معنای کاملاً محدود و دقیق، به مفرغهایی اطلاق میشود که مشابه آنها در هیچ جانیست و فقط اختصاص به لرستان دارد این اشیاء با توجه باینکه شباهت آنها بایکدیگر خیلی کم است تنها مفرغهای حقیقی لرستان و منحصر بفرد بشمار میروند.

(۱) تبرهای چندتیغه

(۲) تعدادی سرگرز

(۳) تعدادی تیردان

(۴) دهنه‌هایی که بطور کامل زینت شده‌اند.

(۵) تعدادی حلقه افسار و گردونه

(۶) قلاب کمر بند

(۷) مجسمه‌های نیایش (الوهیت)

(۸) لوحه‌ها یابت‌ها

(۹) سنجاقهای نذری

(۱۴) لیوانها یاساغرها

قسمت سوم - نکات شایسته بحث:

مفرغهای لرستان طرح نکاتی را ایجاب میکند که قبلاً هم بدانها اشاره شد. نکته اصلی تاریخ‌پیدایش این مفرغها و همچنین هویت مردمیکه آنها را ساخته‌اند میباشد. از بین این نکات مهمترین آنها را ذکر میکنیم.



۱ - تاریخگذاری

آیا این مفرغها در طی چندین دهه شناخته شده یا مراحل مختلف و تکامل آنها چندین سده بطول انجامیده است؟
در نمونه‌هایی که دارای علامت مشخص است (همچون لگام اسبها - بتها تبرها) از هر نوع چندین نمونه مشاهده می‌شود. دانستن این موضوع مهم است که آیا تنوع نمونه‌های اصلی مفرغهای لرستان مدیون تحول تدریجی است (چیزی که بیشتر احتمال می‌رود) یا اینکه این تنوع نمونه‌ها، نواحی مختلف جغرافیائی را که دارای سبکهای مختلف و هنری بوده است ظاهر و آشکار می‌سازد.

نظریات باستانشناسان در مورد تاریخ پیدایش مفرغهای لرستان متفاوت بوده و از هزار سوم تا قرن چهارده پیش از میلاد متغیر است.
تعبیرات مختلفی که در مورد سوابق تاریخی مفرغهای لرستان ابراز گردیده، بطوریکه گذشت، از یکطرف به حدسیات باستانشناسان مربوط می‌شود و از طرف دیگر به نمونه‌های موجود در مجموعه‌های شخصی.
برای ما مقدور نیست که در این گزارش مختصر، تاریخهای مختلفی را که محققین برای پیدایش مفرغهای لرستان تعیین نموده‌اند بشماریم و فقط به ذکر چندتائی از آنها اکتفا میکنیم.

از ۳۰۰۰ الی ۶۰۰ پیش از میلاد	P. Cahmeyer	۱ - پ - کالمیر
= ۶۰۰ = ۱۲۰۰ =	G. Contenau .	۲ - ژ - کونتو
= ۶۰۰ = ۱۲۰۰ =	R. Dussaud.	۳ - ر - دوسو
= ۷۰۰ = ۸۰۰ =	R. H. Dyson .	۴ - ر - ح - دای سون
= ۶۰۰ = ۸۰۰ =	R. Ghirshman.	۵ - ر - گیرشمن
= ۷۰۰ = ۱۱۵۰ =	A. Godard.	۶ - آ - گدار
= ۶۰۰ = ۷۰۰ =	F. Hancar.	۷ - ف - هانکار
= ۱۱۰۰ = ۱۴۰۰ =	E. Herzfeld .	۸ - ا - هر تسلفد

۷۰۰ = ۴۰۰ =	L . Legrain.	لوگرن - ل - ۹
۶۰۰ = ۳۰۰ =	A . Moortgat.	مورتگات - آ - ۱۰
۱۲۰۰ = ۶۰۰ =	A. Parrot.	پارو - آ - ۱۱
۱۴۰۰ = ۱۱۰۰ =	A . U. pope.	پوپ - آ - ۱۲
۱۲۰۰ = ۷۰۰ =	E . Porada.	پورادا - ا - ۱۳
۱۲۰۰ = ۶۰۰ =	H . Potratz.	پوتراتز - ح - ۱۴
۱۲۵۰ = ۶۰۰ =	S . Przeworski.	پرزه وورسکی - س - ۱۵
۴۰۰۰ = ۱۰۰۰ =	M . Rostovtzeff.	روستووتزف - م - ۱۶
۲۵۰۰ = ۸۰۰ =	CL . Schaeffer.	شفر - ال - ۱۷
۱۲۰۰ = ۷۵۰ =	L . Vanden Berghe	واندنبرگ - ل - ۱۸

نظریات آقایان ث - ل شفر - ر . گیرشمن و بانوان ی ملکی و ا . پورادا از نظر تاریخگذاری مفرغهای لرستان خیلی اهمیت دارد.

آقای ت - ل شفر اولین کسی است که مفرغهای لرستان را بطور منظم مطالعه کرده و آنها را با سایر اشیائیکه در صحنه‌های جنگی بین‌النهرین - سوریه - فلسطین و آسیای صغیر بدست آمده مقایسه نموده است.

او چهار تقسیم‌بندی زیر را در باره تاریخگذاری مفرغهای لرستان پیشنهاد نموده است :

۱- مفرغهاییکه بین ۲۵۰۰-۲۱۰۰ پیش از میلاد ساخته شده اند ، این مفرغها و مخصوصاً اسلحه‌ها از نمونه‌های اختصاصی بین‌النهرین بوده و دوره مربوط به آنها را دوره لرستان باستانی نامیده است.

۲- مفرغهایی که در سالهای ۲۱۰۰-۱۷۰۰ پیش از میلاد ساخته شده و قسمت اعظم آنها تبر است - سازندگان این مفرغها از هنرمندان سازنده دوره پیشین الهام گرفته‌اند - این دوره را دوره لرستان جدید خوانده است .

۳- مفرغهاییکه بین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد ساخته شده‌اند و قسمت اعظم آنها را بت‌ها ، دهنه‌های اسب و تبرهای چند تیغه و زینت شده تشکیل میدهند.

۴- مفرغهاییکه در سالهای ۱۰۰۰-۸۰۰ پیش از میلاد ساخته شده و عبارت از لیوانهای حکاکی شده (Situles Gravées) و کمر بند میباشند. خانم ی - ملکی که من هنگام کاوش در گورستان چشمه ماهی با ایشان همکاری داشتم، ضمن بررسیهای متعدد خود نشان داده اند که نخستین مفرغهای نوع مفرغ لرستان در اواخر دوران تفوق کاسیها در بینالنهرین توسعه یافته است (یعنی در سده ۱۲ پیش از میلاد) تعدادی از این مفرغها باظروف سه پایه از نمونههای مکشوفه در طبقه های ۳ و ۲ تپه گیان (نهایند) همزمان میباشند.

آقای ر- گیرشمن تاریخ پیدایش مفرغهای لرستان را قرون هفتم تا هشتم پیش از میلاد میداند.

خانم ا - پورادا ضمن مطالعه عمیق و دقیق تصاویر و همچنین مقایسه نمونههایی از مهرهای استوانه ای که در لرستان بدست آمده بود با مهرهای استوانه ای که در عیلام پیدا شده است به این نتیجه رسید که تاریخ پیدایش مفرغهای لرستان بین سالهای ۷۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد میباشد، و این تاریخ را به سه دوره تقسیم نموده و هر دوره را جدا گانه بررسی کرده است.

۱- دوره سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد که عبارت از دوره باستانی بانفوذ کامل کاسیها و ساکنین بینالنهرین شمالی و میتائیها باشد. علامت مشخصه برای این دوره عبارت از مفرغهایی است که از خارج به لرستان آورده اند مانند خنجرهایی که روی آنها اسامی پادشاهان بابلی و ایلامی که در سده های ۱۲ و ۱۳ پیش از میلاد سلطنت میکرده اند نقش شده است.

۲- دوره دوم مربوط به سالهای ۸۰۰-۱۰۰۰ پیش از میلاد. بیشتر مفرغهای لرستان به این دوره و دوره بعدی تعلق دارد در این دوره مفرغهای لرستان از نظر تزئینی رونق و گسترش کامل یافته و زمینه آثار هنری عیلام بر آنها پدیدار است.

لوحه‌هاییکه نقش روی آنها را دو بز کوهی و یا شیرهاییکه در مقابل هم قرار دارند تشکیل میدهد نمونه‌های مشخص این دوره است که در عین حال ساده و تا حد زیادی نزدیک به واقعیت است.

۳ - دوره سوم مربوط به سالهای ۸۰۰ - ۶۰۰ پیش از میلاد. این دوره بواسطه سبک بسیار رایج و فراوان مخصوص بخود تجلی میکند و آثار آن مشتمل بر نمونه‌هایی است که هیئت اهریمن‌مانندی در وسط قرار دارد و سرهای دو غول را در دست گرفته است و با چنین ترکیبی تصویر بت‌های ترکیبی و لگام‌های اسب را ساخته و پرداخته‌اند.

۴ - موضوع تقسیمات جغرافیائی و تشخیص هویت مردمانی که مفرغ‌های لرستان را ساخته‌اند.

بررسی مفرغ‌های لرستان از لحاظ تقسیم‌بندی جغرافیائی، محل ساخت آنها بخودی خود اهمیتی بسزا دارد، توجه باین نکته مناسب بنظر میرسد که اشیاء مکشوف در ارتفاعات لرستان با اشیائی که در دره‌ها پیدا شده‌اند تا چه اندازه شباهت و همانندی دارند. ضمناً این موضوع که آیا همه مفرغ‌های لرستان به مردم صحرانشین تعلق دارند یا اینکه قسمتی از آنها به زندگی ساکنین آبادیها و مردم شهرنشین ارتباط پیدا میکنند و اجد اهمیت است.

بعبارت دیگر آیا وسائل چادر نشینان و چوپانان و پرورش دهندگان اسب که در ارتفاعات زندگی میکردند همانند وسایلی است که دهقانان و کشاورزان ساکن آبادیها و روستاهای دشتهای لرستان دارا بوده‌اند؟ همچنین لازم است مشخص گردد که این مفرغ‌ها، مصنوع ملتی و احدا یا حاصل دست ملل مختلفی است که پی‌درپی به این مناطق آمده و مهاجرت کرده‌اند؟

عقاید محققین باستانشناس در مورد ملت‌هایی که این مفرغ‌ها را ساخته‌اند و همچنین مبنای پیدایش آنها متفاوت است که عقیده چند نفر آنها در اینجا ذکر میشود.

بعقیده آندره گداراقوام کاسی که ساکن رشته کوهستانهای زاگرس بودند پس از بازگشتشان از تصرف بابل (۱۶۵۰ - ۱۱۵۰ پیش از میلاد) این مفرغهارا ساخته‌اند.

عقیده آقای رحمان گیرشمن R.Ghirshman مخالف عقیده فوق است او مفرغهای لرستان را به سیمیریا نسبت میدهد و آقای ژان - دهه J.Deshayes هنر مفرغ لرستانرا مربوط باقوام هوری می‌شناسد.

۳- نفوذها :

بموازات تشخیص تاریخ مفرغهای لرستان و تقسیم‌بندی جغرافیائی محل ساخت آنها مسأله نفوذ ملل مختلف که در هنر لرستان کم و بیش تأثیر بخشیده است پیش می‌آید - بهمین مناسبت بررسی و مشخص کردن سهم عناصر بومی غیر ایرانی که در جوار عناصر ایرانی و عیلامی و آشوری و سوریه هیتی و آرامی و دیگر مردمی که همزمان با یکدیگر زندگی کرده و هنر لرستان را در خلال قرن‌ها بوجود آورده‌اند مفید خواهد بود.

۴- موضوع سکونت:

آنچه تا امروز دریافته‌اند تمام اشیاء مفرغی لرستان از قبرها بدست آمده است و هنوز کسی کوچکترین نشانه‌ای از استقرار انسانهایی که بطور یقین با سازندگان مفرغهای لرستان وابسته باشند پیدا نکرده است. آیا این ترتیب بعلت فقدان مسکن بوده است که نتیجه چادر نشینی مردمان آنزمان باشد و پس از تغییر محل اثری از محل مسکونی آنها باقی نمی‌ماند؟ و آیا باید چنین پنداشت که قبرستانها همچنانکه در نزد ایرانیان قدیم معمول بوده همیشه دورتر از محل مسکونی احداث میشده است؟

۵- مراکز مذهبی :

اشیائی را که در معابد ، مابند معبد سرخ دم، پیدا شده است به چه مردمی میتوان منسوب دانست ؟

۶- نقوش روی مفرغها :

معنای نقوش روی مفرغها مخصوصاً ، نقوش لوحه ها - لگام اسبان صفحات و سنجاقهای نذری هنوز نامشخص مانده است.

قسمت چهارم

راه حلها

کاوشهای علمی :

با وجود بررسیهای قابل تحسین دانشمندان که محققاً کمک مهمی به آشنائی تمدن مفرغهای لرستان نموده است (و ما مهمترین آنان را ذکر کردیم) کاوشهای علمی متعدد در محللهای مختلف نیز از چندین نقطه نظر تعیین راه حل مشخصی را در مراحل آخر برای حماسه هنر لرستان امکان پذیر ساخته است. تا کنون تعداد کمی از هیئت های باستانشناسی روی هنر لرستان مطالعه کرده اند. علاوه بر هیئت باستانشناسی سراورل. آ. استین Sir Aurel Stein در ۱۳۱۵ (۱۹۳۶ میلادی) و مخصوصاً هیئت « هولمز لرستان » که از طرف مؤسسه هنر و باستانشناسی ایران در امریکا اعزام شدند و بریاست دانشمند فقید و کتر اریک اشمیت E.F. Schmidt در معبد سرخ دم در ۱۹۳۸ کشفیات مهم و مؤثری کردند باید بخصوص به کشفیات هیئت باستانشناس دانمارکی که بهره بری آقایان ز. ملد گارد J. Meldgaard و ه. تران H. thrane در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ (۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ میلادی) در جلگه هلیلان و ترخان (پیشکوه) انجام پذیرفته و همچنین از تجسسات هیئت بلژیکی که در قسمت عیلام (پشت کوه لرستان) در پائیز ۱۳۴۴ (۱۳۶۵ میلادی) صورت گرفته است اشاره کنیم، هیئت باستانشناسی بلژیکی که همکاری نزدیکی با اداره باستانشناسی ایران داشت مرکب بود از پروفیسور لوئی واندن برگ L. Vanden Berghe (نویسنده و ایراد کننده متن اصلی فرانسه مقاله حاضر) که سرپرستی هیئت را بعهده داشت بانو یولاندملکی Mme. y. Maleki معاون هیئت ، بانو .

دو کلاک فوب Mme. D. de Clercq-Fobe دستیار باستانشناسی. آقای ر. دو. و. س. و M. R. de Vos مهندس نقشه کش و آقای شهیدزاده بازرگان اداره باستانشناسی ایران. مامخصوصاً در اینجا از مقامات امور دولت شاهنشاهی ایران برای همکاری و کمک مؤثری که بما کرده اند اظهار تشکر مینمائیم.

بررسیها و کاوشهای باستانشناسی روی دو تپه انجام گرفت. یکی تپه کل ولی Kal Wali و دیگری تپه ور کبود Warkabud. تپه کل ولی، قبرستان مردم کم بضاعت بود و تاریخ آن به سده هفتم پیش از میلاد میرسید و غیر از اشیاء سفالی و آهنی چیز دیگری از آنجا بدست نیامد.

ولی کاوشهاییکه در تپه ور کبود صورت گرفت بسیاری از اشیاء مهمی را که برای شناسائی تمدن مفرغهای لرستان سودمند بود پدیدار کرد. در اینجا مهمترین اینگونه اشیاء را ذکر مینمائیم.

قبرستان ور کبود در انتهای دامنه کوهسار نزدیک رودخانه کشکان و بمساحت قریب ۲۰ کیلومتری شمال غربی عیلام قرار دارد. هیئت باستانشناسان در یک گودال قائمی که بدر ازای ۲۶ و پهنای ۱۱ متر حفر کردند چهل و سه قبر کشف نمود که در عمق ۱/۳۰ تا ۱/۶۰ قرار داشت. تعدادی از این قبرها با قلوه سنگهای بزرگ و تعدادی نیز با تخته سنگهای تراش نامنظم پوشیده شده بودند، قلوه سنگهای بزرگی هم در جوانب قبرها چیده بودند که سقف قبرها بهتر استوار بماند.

محل دفن اجساد بصورت گودالی ساده در زمین محکم و یا سردابی که اطراف آنرا سنگ چیده باشند ترتیب یافته بود هر دو نوع مقبره از نظر اندازه تقریباً مساوی و جنس اشیاء بدست آمده از این دو نوع مقبره یکسان است، استخوانها کاملاً پوسیده شده بودند و بسختی امکان داشت طرح اولیه را در روی خاک تشخیص داد. جسد را بوضع خمیده در روی خاک قرار داده و آنرا بالباس کامل دفن کرده بودند. دلیل دفن جسد بالباس اینست که شخص متوفی را با اشیاء زینتی و یا اسلحه که هنگام حیات با خود داشت بخاک سپرده بودند.

آنچه همراه جنازه دفن شده بود مشتمل بر اشیاء سفالی و فلزی بود. جنس سفال ضخیم و شکننده برنگهای قهوه‌ای روشن که خوب پخته نشده و زود شکسته میشد و فاقد نقوش بود و آنها را بوسیله دست و یا بر روی صفحه متحرکی ساخته بودند - برخی نمونه‌ها که منقوش بودند نقوشی داشتند که بر بدنه ظرف نقر کرده بودند. شکل ظروف عموماً ساده و تعدادی از آنها بزرگ بودند و بدنه‌ی کروی شکل داشتند که دو برجستگی یا دو فرورفتگی در قسمت بالای آن تعبیه شده بود. برای کوزه‌های بزرگتر دو دسته در طرفین آن قرار داده بودند.

ظروف تنگ مانند یا شبیه قوری که لوله‌ای ناودانی یا همچون قیف داشتند و دارای دسته در کنار و یا دسته‌های کوچک چسبیده به بدنه آن بودند که در کاوشهای مورد ذکر بدست آمده است.

در میان اشیائی که کمتر آسیب دیده بودند ظروف کوچک‌خاکستری با شکمی گرد یا مربع و ظروفی با اشکال ابتدائی دیده میشد.

اشیاء فلزی مکشوف در محل نامبرده از مفرغ یا آهن و به مقدار مساوی از هر کدام بوده‌اند.

اختصاص قبرستان باستانی ور کبود پیدایش آهن و مفرغ در آنجاست که آهن فقط برای ساختن اسلحه و مفرغ منحصراً برای ساختن اشیاء با ارزش زینتی بکار رفته است. آهن در زمان کمی جای خود را باز کرد و استعمال آن رونق گرفت و توانست جای مفرغ را بگیرد و مفرغ برای اشیاء تزئینی و مذهبی مورد استفاده درجه اول قرار گرفت و بهمین مصرف پایدار ماند. در این کاوشها تا کنون اسلحه‌ای که از مفرغ ساخته شده باشد حتی يك نوک پیکان در قبرستان نامبرده بدست نیامده است. فقط برای ساختن گرزها که احتمالاً اسلحه تشریفاتی بود از مفرغ استفاده کرده‌اند.

همچنین در قبرهای مورد ذکر ظروفی از مفرغ بدست آمده که فرم آنها شبیه اشیائی است که در نمرود Nimrud بدست آورده‌اند.

شایستگی دارد بظرف بس جالبی توجه کنیم که تزئینات بدنه خارجی آن مشتمل بر نقش چهار دژ از نوع دژهای آشوری و بین دژها به تناوب نقش چهار حیوان افسانه‌ای نموده شده است که سر آنها همچون سرانسان، تنه و بالهای آنها مانند پرندگان و پنجه آنها شبیه پنجه عقاب و بالاخره دم آنها چون دم عقرب میباشد. مابین سایر اشیاء مفرغی مکشوف در ور کبود از تیردان زیبایی نام می‌بریم که روی آن با علامتی شبیه حروف fs و ستاره‌هایی برجسته بطور منظم تزئین گشته است.

بمجموع این اشیاء که علامت مشخصه مرحله آخر تمدن لرستان بشمار میرود میبایستی لیوانهای استوانه‌ای شکل مفرغی را نیز اضافه نمود که ما نوع سفالی آنرا نیز که بشکل سیتول میباشد پیدا کرده ایم. مقدار زیادی اشیاء زینتی از مفرغ شامل انگشترهای مختلف و دستبندها و زنگارها (حلقه‌های پا) و سنجاقهای لباس و گوشواره‌ها هم بدست آمده است. آهن فقط برای ساختن اسلحه اختصاص داشته است مانند، انواع خنجر شمشیر، نیزه‌های مجوف، سرهای تیرو تبر، مشاهده طول بعضی از اسلحه‌ها صنعت پیشرفته‌ای را برای بکار بردن آهن روشن میکند.

دسته‌های خنجر و جلد آن‌ها با دگمه‌ها و یامیخهای مفرغی تزئین شده و در انتها الیه دسته خنجر اغلب دگمه‌ای از مفرغ نصب گشته است، همچنین از گردن بندهای مرکب از مهره‌های عقیق و گوشواره‌های نقره که پیدا شده است مناسب‌ت دارد یاد کنیم.

تاریخ آثار مکشوف در قبرستان ور کبود مربوط به اواخر سده هشتم پیش از میلاد و آغاز سده هفتم پیش از میلاد میگردد. بین سفالهایی که مربوط به ۷۰۰ سال پیش از میلاد بوده و از قبرستان شماره ۱ دهکده اوان دوره هخامنشی در شوش بدست آمده است با چند قطعه از سفالهایی که در قبرهای بالای تپه شماره ۱ گیان یافته‌اند و آثار مکشوف در حسنلو (۳ب) شباهت‌هایی وجود دارد که میرساند آثار نامبرده متعلق بدوره تی گلات پيله سر سوم (۷۲۷-۷۴۵) و سارگن دوم (۷۰۵-۷۲۲) فرمانروایان آشوری است.

تاریخ‌گذاری مورد ذکر، با توجه با اشیاء مشابهی که از آشور بدست آورده‌اند (مثل تیردان‌ها - گرزها - جام‌های مزین بطرح‌های برجسته شبیه برگ، ظروف گوناگون، نقوش انسان‌هایی که دمی شبیه عقرب دارند) صورت گرفته و یامتکی به شباهت اشیاء مشابهی است که در نواحی مربوط به تمدن سوریه و هیتی و آرامی پیدا میکند (مخصوصاً بدلیل نقوش مختلف مخلوط از انسان و عقرب و بعضی جزئیات نقش گیسوان و چهره او یا مثل وجود نوشته‌های آرامی بر روی جام‌های مشابهی که در لرستان پیدا شده است).

با این توضیحات قبرستان ور کبود میبایستی جدیدتر از قبرستان تپه سلیک ۶ ب (۱۰۰۰-۸۰۰-۷۵۰ پیش از میلاد) باشد که در آن زمان هنوز اسلحه و تجهیزات را از مفرغ یا مس و یاندر تا از آهن میساختند.

کاوش‌های دامنه دارتر در قبرستان ور کبود موجب خواهد شد که بتوان تاریخ طبقات مختلف آثار مدفون در آنرا تعیین کرد و بطور خلاصه از آنچه تا کنون در حین کاوش‌های علمی قبرستان ور کبود War Kabud حاصل گردیده است میتوانیم تعدادی از مسائل مشکل موجود در باره تمدن لرستان را حل کنیم:

(۱) کاوش‌های علمی این اطمینان را برای ما ایجاد کرده است که تمدن مفرغ‌های لرستان به يك دوره خاصی تعلق ندارد. بلکه به چندین دوره ارتباط و گسترش پیدا میکند، علاوه تعداد بسیار قبرها و وسعت قابل توجه آنها، مسلم میدارد که مفرغ‌های لرستان میبایستی به چندین نسل تعلق داشته باشد.

(۲) کاوش‌های باستان‌شناسان ثابت کرده است که تمدن مفرغ‌های لرستان تا بحیوحت بکار بردن آهن وجود داشته است. در حقیقت کاوش‌های قبرستان ور کبود منبع سرشاری برای مشخص کردن آخرین دوره تمدن مفرغ‌های لرستان در اختیار محققین قرار داده است و بر اثر این کاوشها اطلاعات و نتایجی چند حاصل گردیده است.

این کاوش‌ها در حقیقت روشن میکند که صنعت سفال‌سازی با وجود اینکه قوس نزولی را طی میکند اما هنوز هنری ابتکاری است.

سلاح‌های آهنی - جام‌های مختلف - ظروف متنوع با نقوش مخصوص بخود لیوانها - تیردانها - گرزهای گره‌دار مزین به ستاره و غیره - از مفرغ بدست

آمده که از نظر شکل وزینت با هنر دوره آسور جدید (تیگلات پیله سر سوم - Tiglatpileser III) و همچنین سوریه شمالی و آرامیها ارتباط دارد - این مفرغها از هنر مخصوص زمان هخامنشی خبر میدهد .

باین ترتیب هیئت های باستانشناسی آخرین مرحله تمدن مفرغهای لرستان را کشف نمودند، همچنانکه آقای ر - دوسود R. Dussaud در سی سال پیش نوشته است «توسعه روزافزون مصرف آهن سبب از بین رفتن هنر لرستان گردیده است» .

(۳) کاوشهای باستانشناسی ثابت کرده است که بطور تحقیق يك یا چند دوره قبل اسلحه های مفرغی همراه سایر وسایل مفرغی که بدست آورده اند وجود داشته است و اشیاء مفرغی آن دورهها مشتمل بر لگام اسب و بتها یا لوحههایی که روی آنها تصویر دو حیوان در مقابل یکدیگر در طرفین شاخه درختی که در وسط لوحه قرار گرفته حک گردیده است و تبرهای مجهز به چند شاخه گرزمانند یا تبرهایی به شکل حیوانات ساخته می شده است. روستائیان محل بامشاهده عکسهایی که از اینگونه اشیاء بایشان ارائه دادیم می گفتند هرگز چنین چیزهایی نیافته اند .

فقدان نمونههایی از این اشیاء ثابت میکند، وسائلی که از تپه مورد عمل مابدست آمده است میبایستی بدوره ای تعلق داشته باشد که در آن دوره اسلحه از مفرغ ساخته میشد و باید در هر حال جلوتر از قرن هشتم پیش از میلاد تاریخگذاری شود .

این موضوع واضح است که قبرستان هائی که دیرتر بوجود آمده اند هیچگونه رابطه ای با قبرستان دوره مفرغ ندارند .

امیدوارم در بررسیهای آینده، باستانشناسان در ناحیه پشت کوه بتوانند سایر مجهولات مربوط به تمدن درخشان مفرغهای لرستان را حل نمایند.

مجموعه انتشاراتی درباره مفرغهای لرستان :

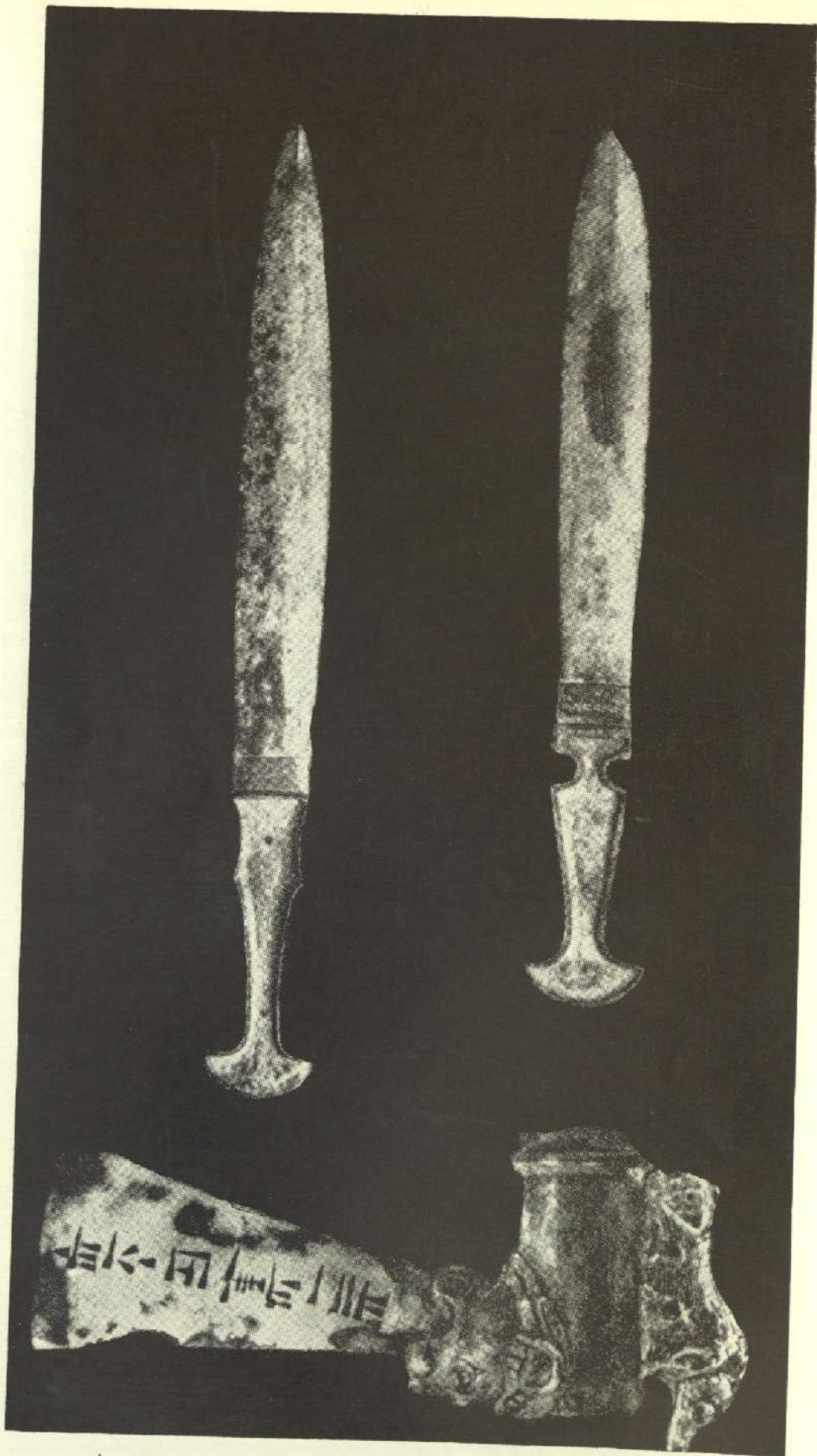
چنانچه کاوشهایی که در نواحی مختلف لرستان انجام گرفته است، بتواند

نتایج قاطعی در مورد حل مسائل مجهول مفرغهای لرستان بماندهد. مع الوصف يك وظیفه دیگر باقی میماند و آن عبارت از بررسی و مطالعه صدها مفرغ موجود در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی میباشد. برای اجرای این وظیفه که مورد توجه تعدادی از علمای باستانشناسی میباشد باید مجموعه‌ای بنام مفرغهای لرستان تألیف نمود. فکر تألیف چنین مجموعه‌ها تا کنون توسط سایر دانشمندان نیز ابراز شده است (در متن فرانسه سخنرانی اشاره بنام دانشمندانی که چنین اندیشه‌ای را قبلاً اظهار نموده‌اند شده است که ذکر آن بفارسی ضروری بنظر نرسید).

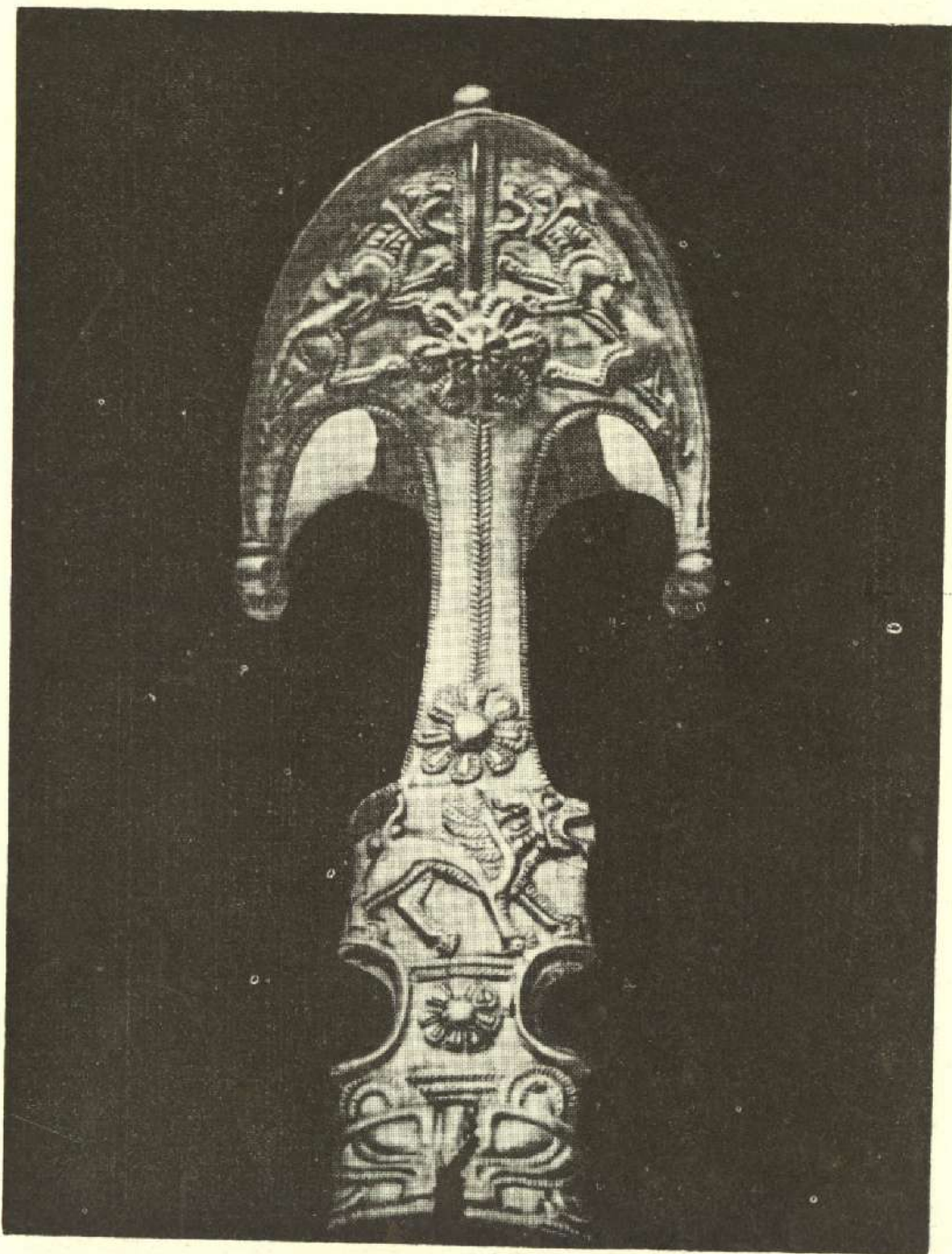
در این مجموعه انواع مختلف مفرغها مانند لگامها - بتها - تبرها و غیره به شیوه و روش نمونه‌شناسی بانظر هیئتی از کارشناسان کارآزموده و ورزیده بصورت طبقه‌بندی ثابت تقسیم‌بندی شود. باتسددوین و چاپ چنین مجموعه انتشاراتی امر مقایسه و تجزیه و تحلیل مفرغها را بایکدیگر میتوان انجام داد و همچنین تحقیق و نگارش درباره هر يك از انواع مفرغها را به نحو شایسته‌ای اجراء نمود.

مقایسه صحیح نمونه های مختلف موجود در این مجموعه انتشارات، بما فرصت خواهد داد که برای هر يك از نمونه‌ها و انواع آن تاریخ پیوسته و دقیقی تدوین نمائیم و در مورد مفرغهای لرستان انقلابی تاریخی بوجود آوریم.

پایان



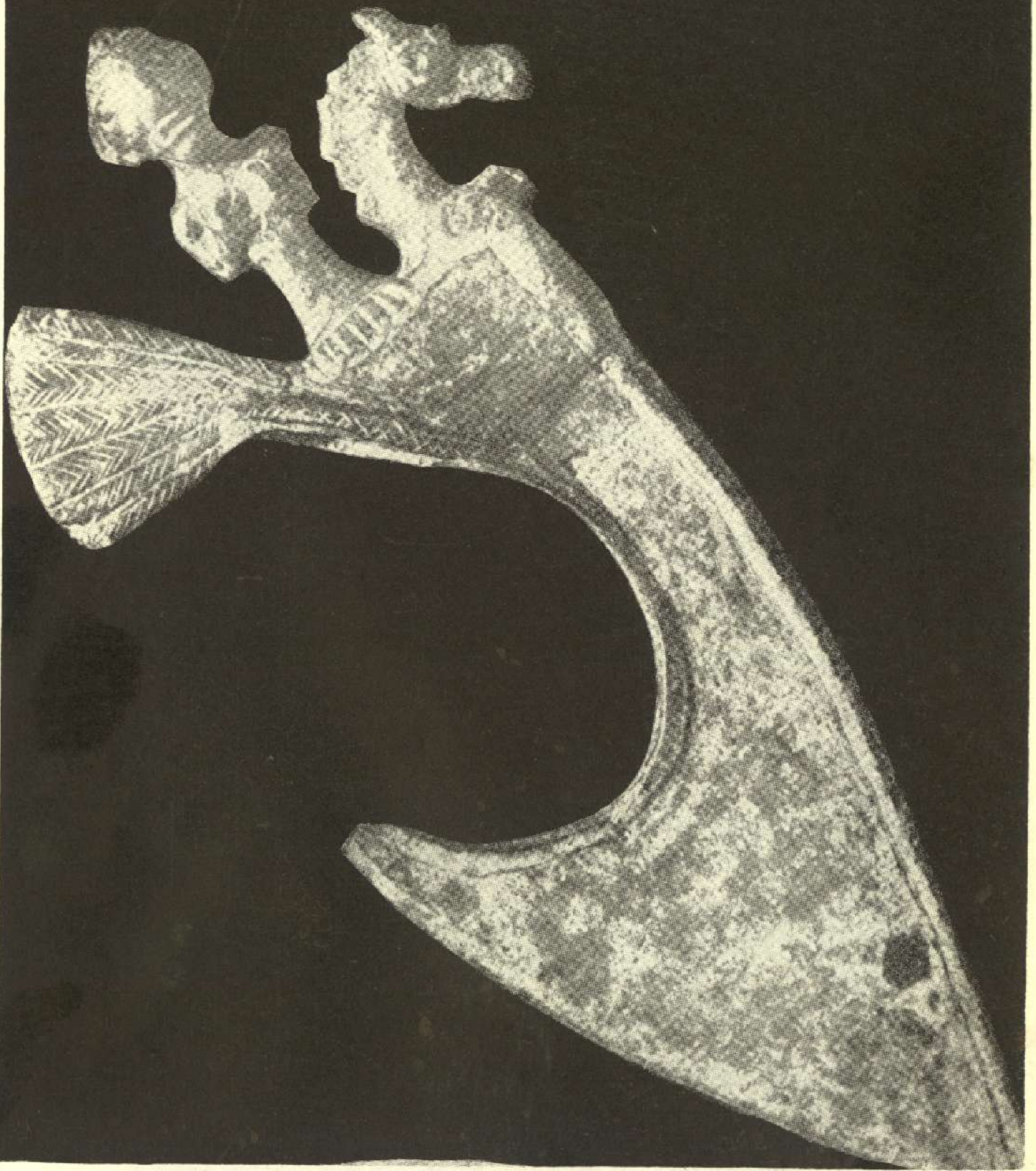
عکس شماره ۱ - دو خنجر مربوط به سده دوم پیش از میلاد



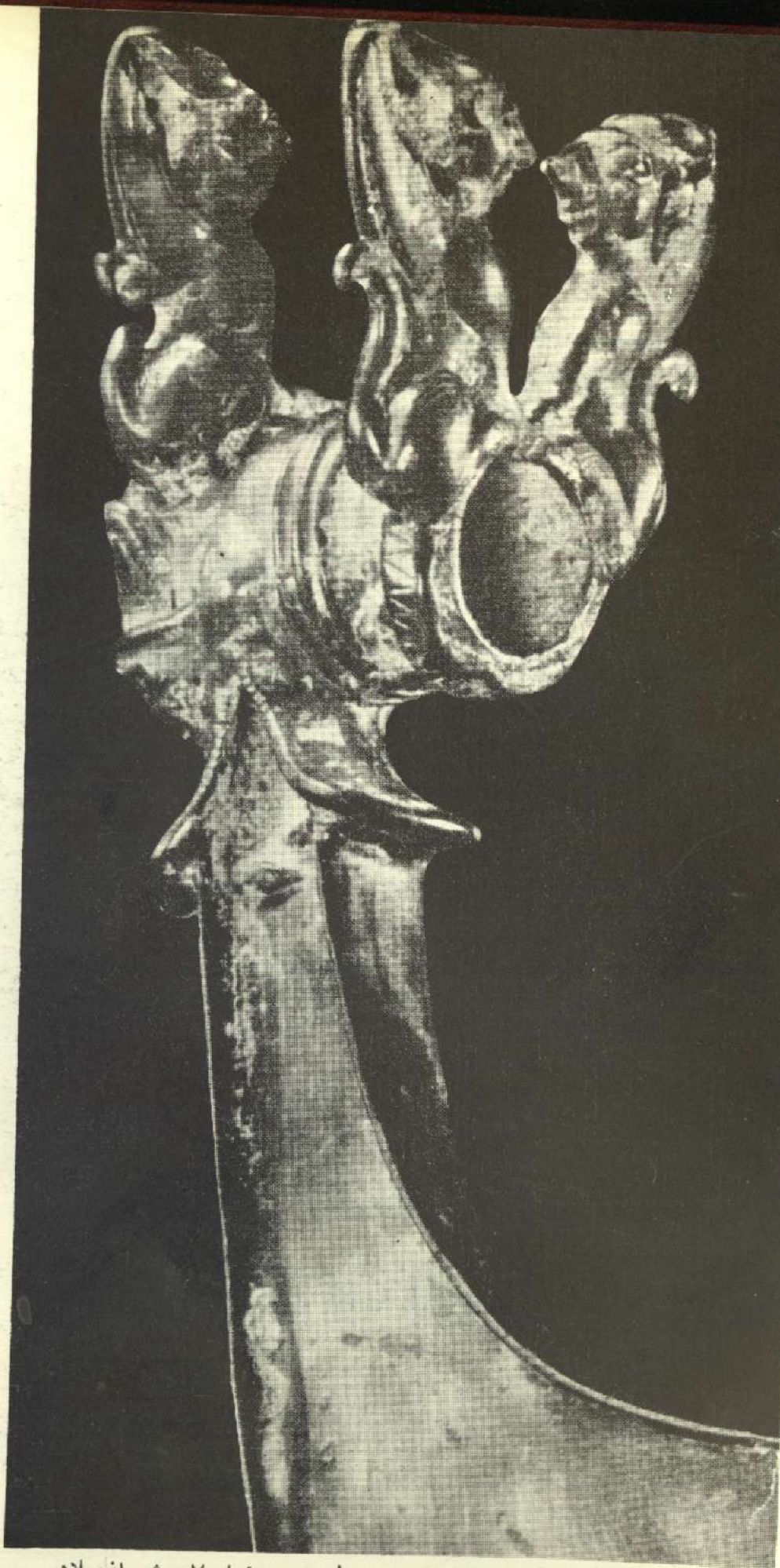
عکس شماره ۲ - دسته خنجر مربوط به سده ۸-۷ پیش از میلاد (موزه بریتانیا)



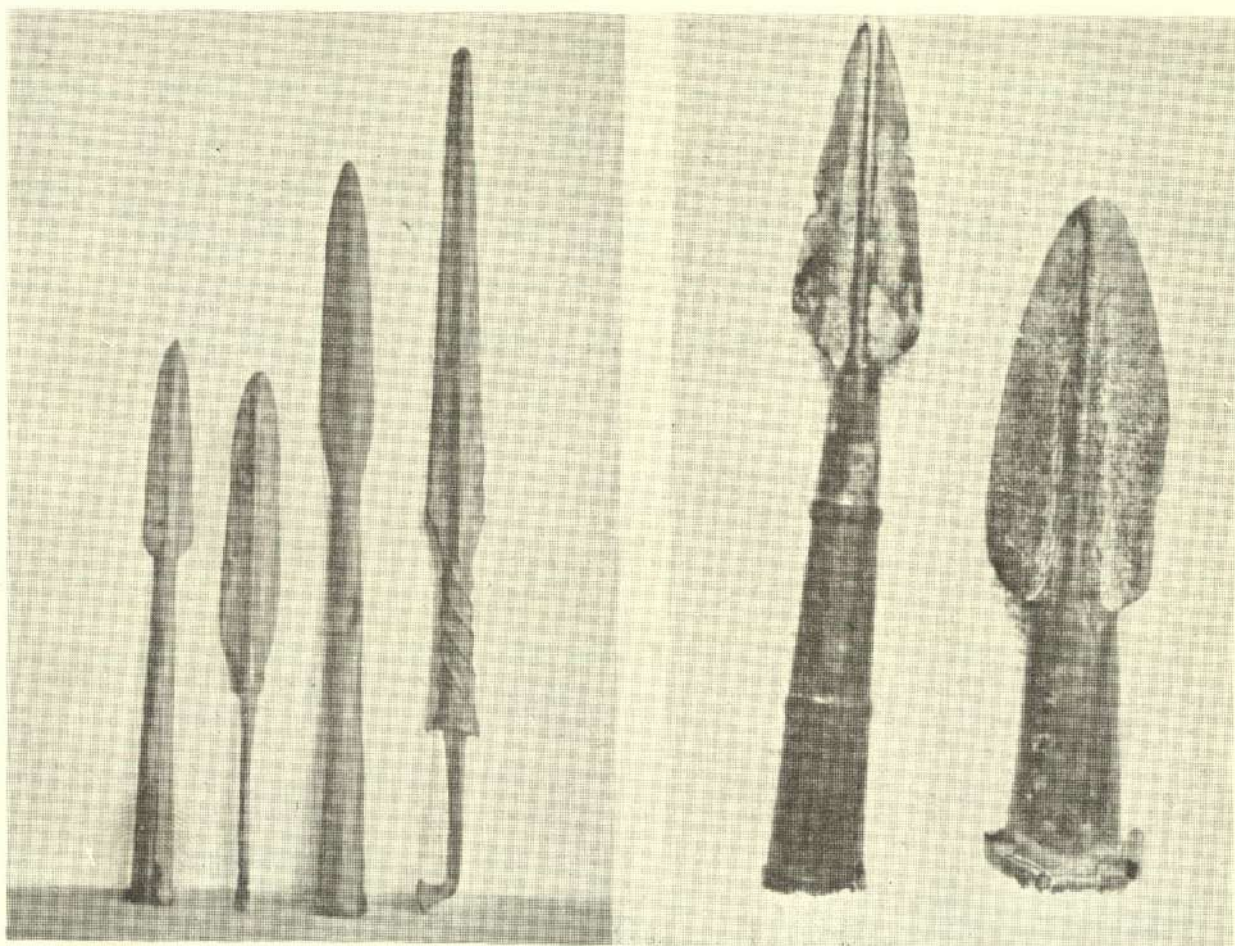
عکس شماره ۳ - قسمتی از تیغه خنجر مفرغی مربوط به سده ۱۰-۹ پیش از میلاد
موزه لوور - پاریس
مجموعه کوفارد



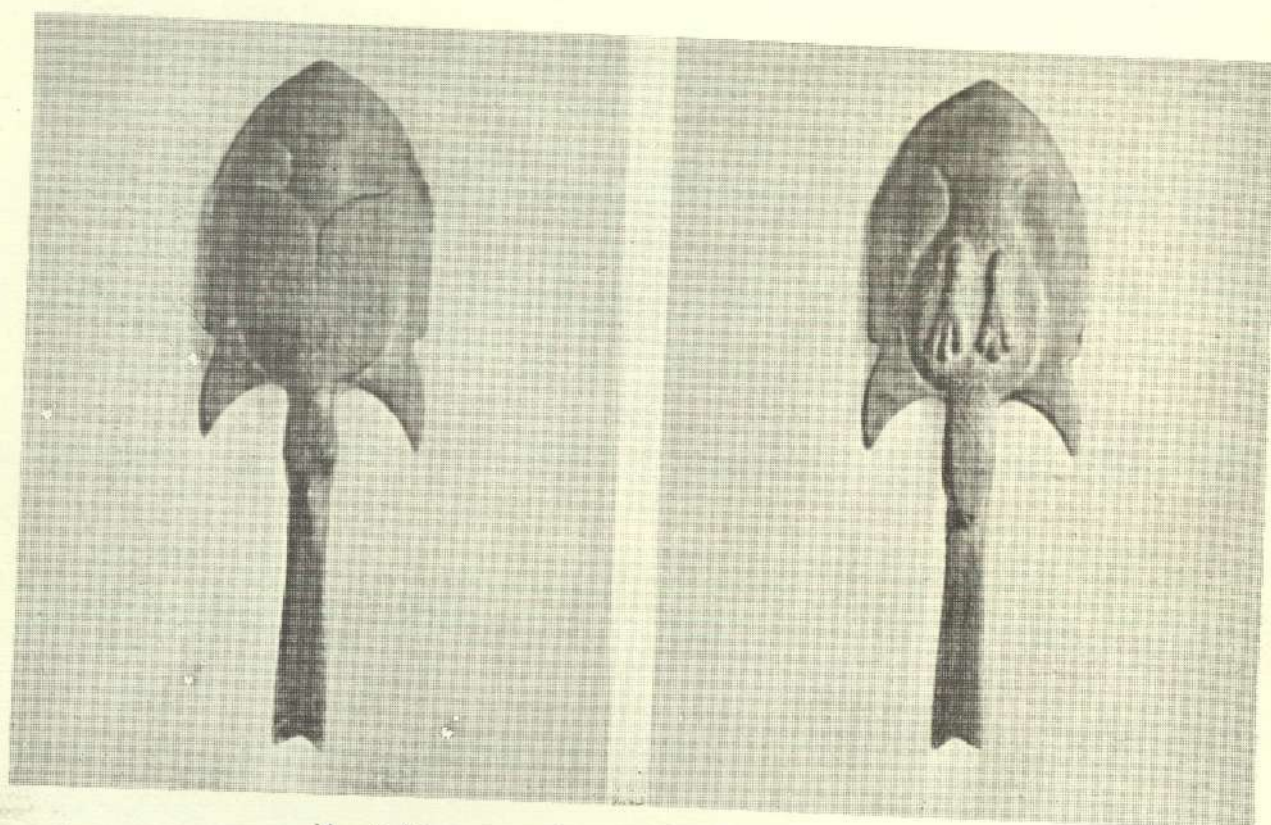
عکس شماره ۴ - تبر دسته‌دار برنزی (سده ۸-۷ پ . م)



عکس شماره ۵ - تبر مفرغی مربوط به سده ۸-۷ پیش از میلاد
مجموعه خصوصی - تهران



عکس شماره ۶ - سر نیزه مفرغی پیدا شده در لرستان



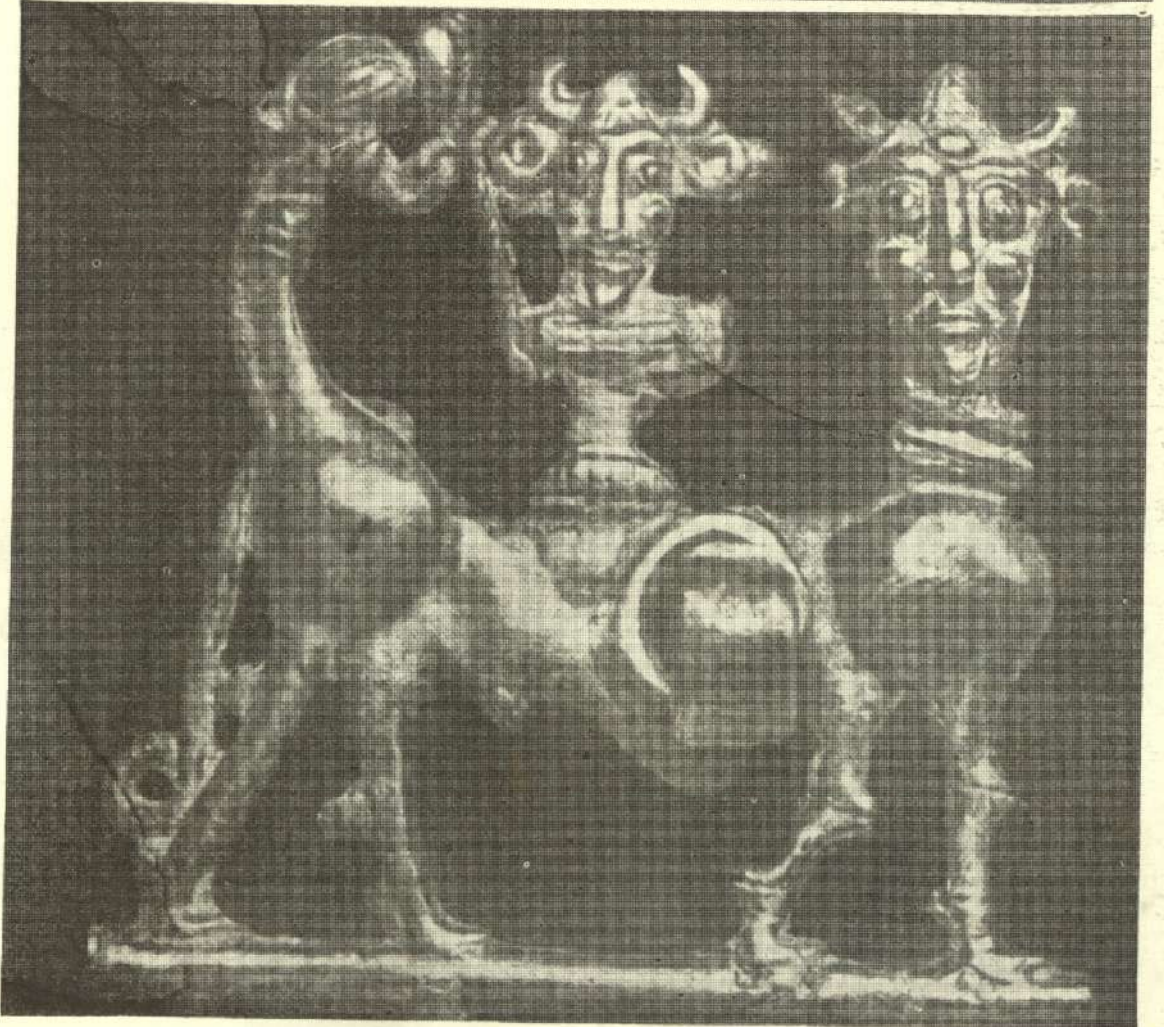
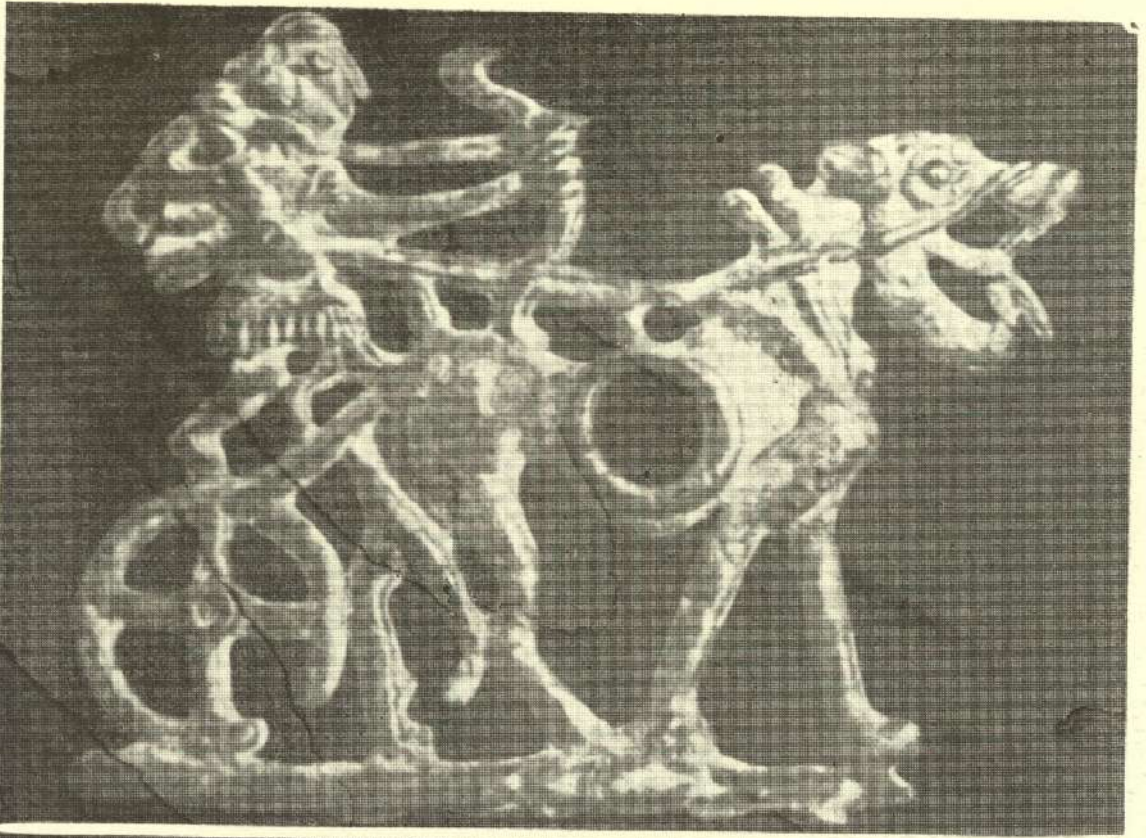
عكس شماره ۷ - نوك پيكان - ندری - موزه تهران



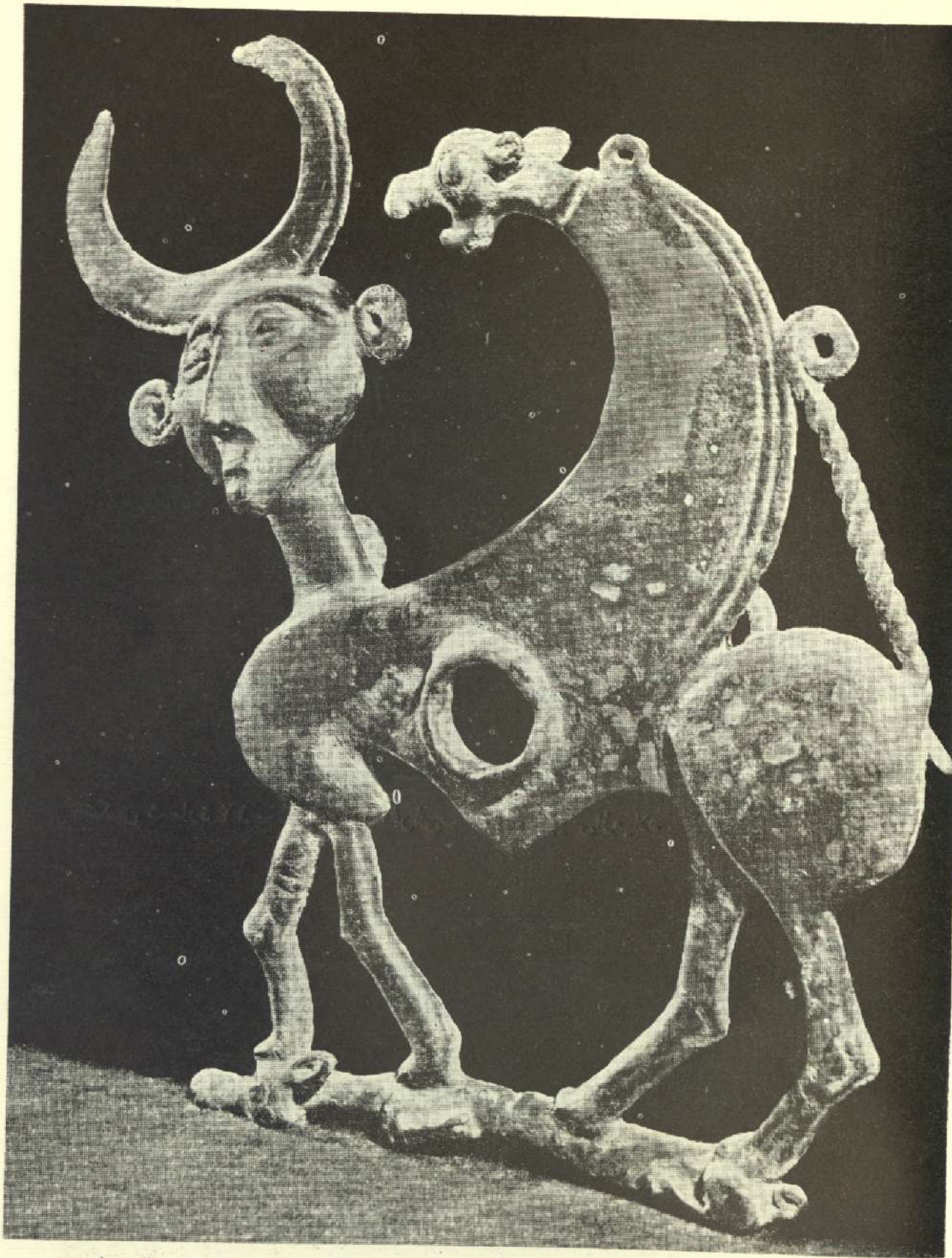
عکس شماره ۸ - قسمت وسط سپر مربوط به سده ۸-۷ پیش از میلاد
که اصل آن در مجموعه خصوصی شهر بال سوئیس موجود است



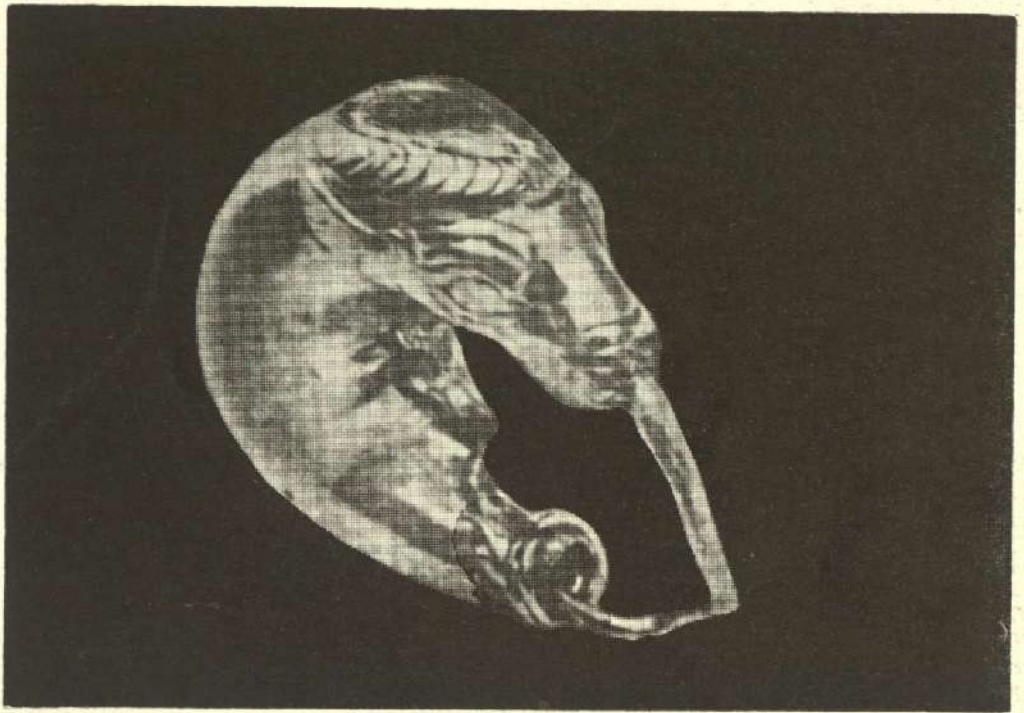
عكس شماره ۹- لوحه
مربوط به تركش دان
سده ۷-۸ پيش از ميلاد
موزه متروپوليتن
نيويورك



عکس شماره ۱۰ - دولگام مفرغی اسب مربوط به قرن ۸-۷ پیش از میلاد
 بالائی موزه لوور - پائینی موزه بریتانیا



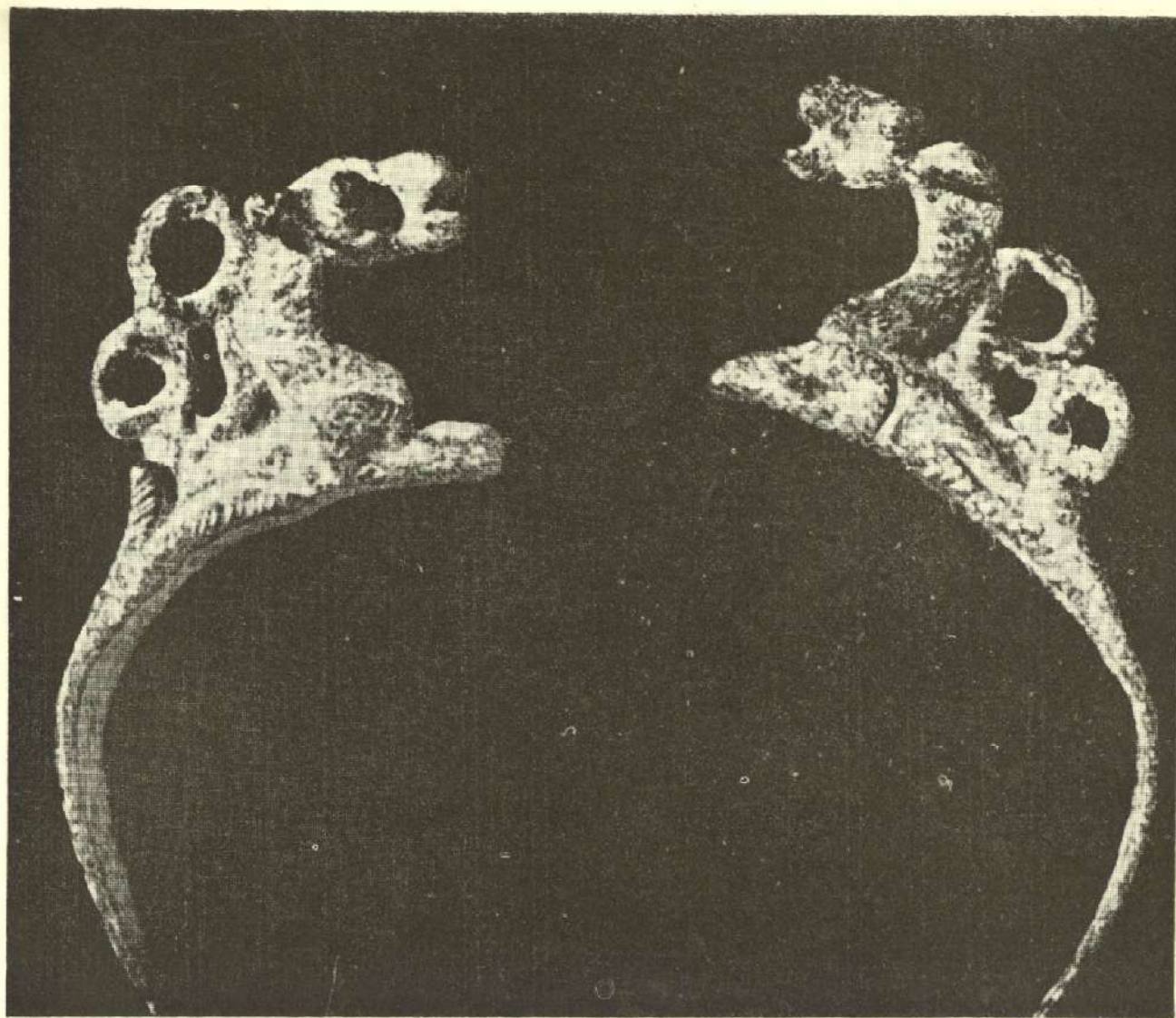
عکس شماره ۱۱ - طرف چپ لگام مفرغی اسب ۱۲۰۰ - ۱۰۰۰ پیش از میلاد
موزه لوور - پاریس
مجموعه کوافر



عکس شماره ۱۲ - گوشواره مفرغی سده ۸-۷ پیش از میلاد - مجموعه خصوصی - تهران



عكس شماره ۱۳ - سینه بند سده ۷-۸ پیش از میلاد موزه پیاتیگورسک و مجموعه
خصوصی تهران



عکس شماره ۱۴ - دستبند مفرغی سده ۷-۸ پیش از میلاد موزه تهران



عکس شماره ۱۵ - بخشی از ته سنجاق مفرغی سده ۱۲۰۰ - ۱۰۰۰ پیش از میلاد
مجموعه کوافر Coiffard موزه لوور پاریس



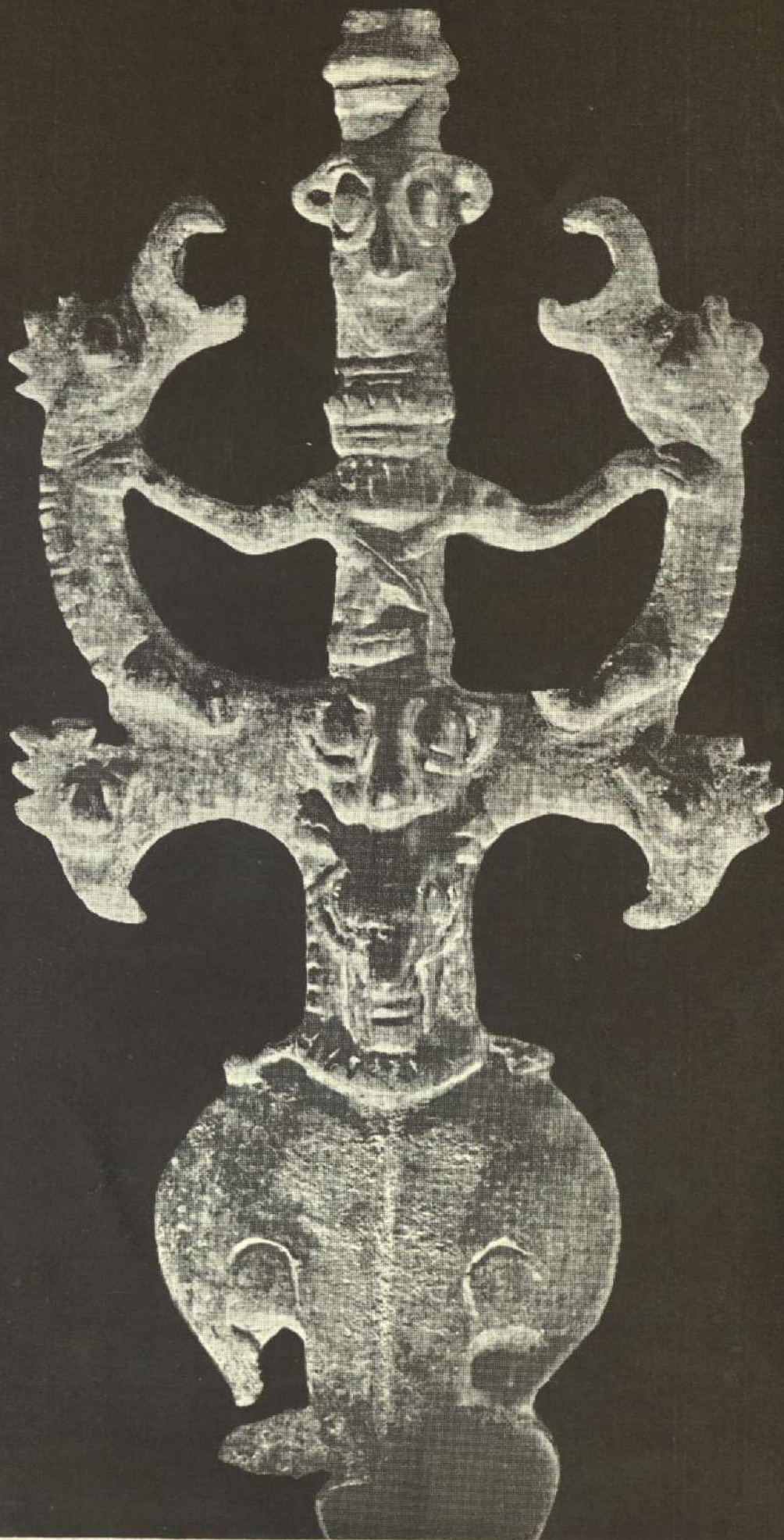
عکس شماره ۱۶ - ته سنخاق مفرغی - مربوط به اواخر هزاره دوم پیش از میلاد
مجموعه کوافر Coifford - موزه لوور - پاریس



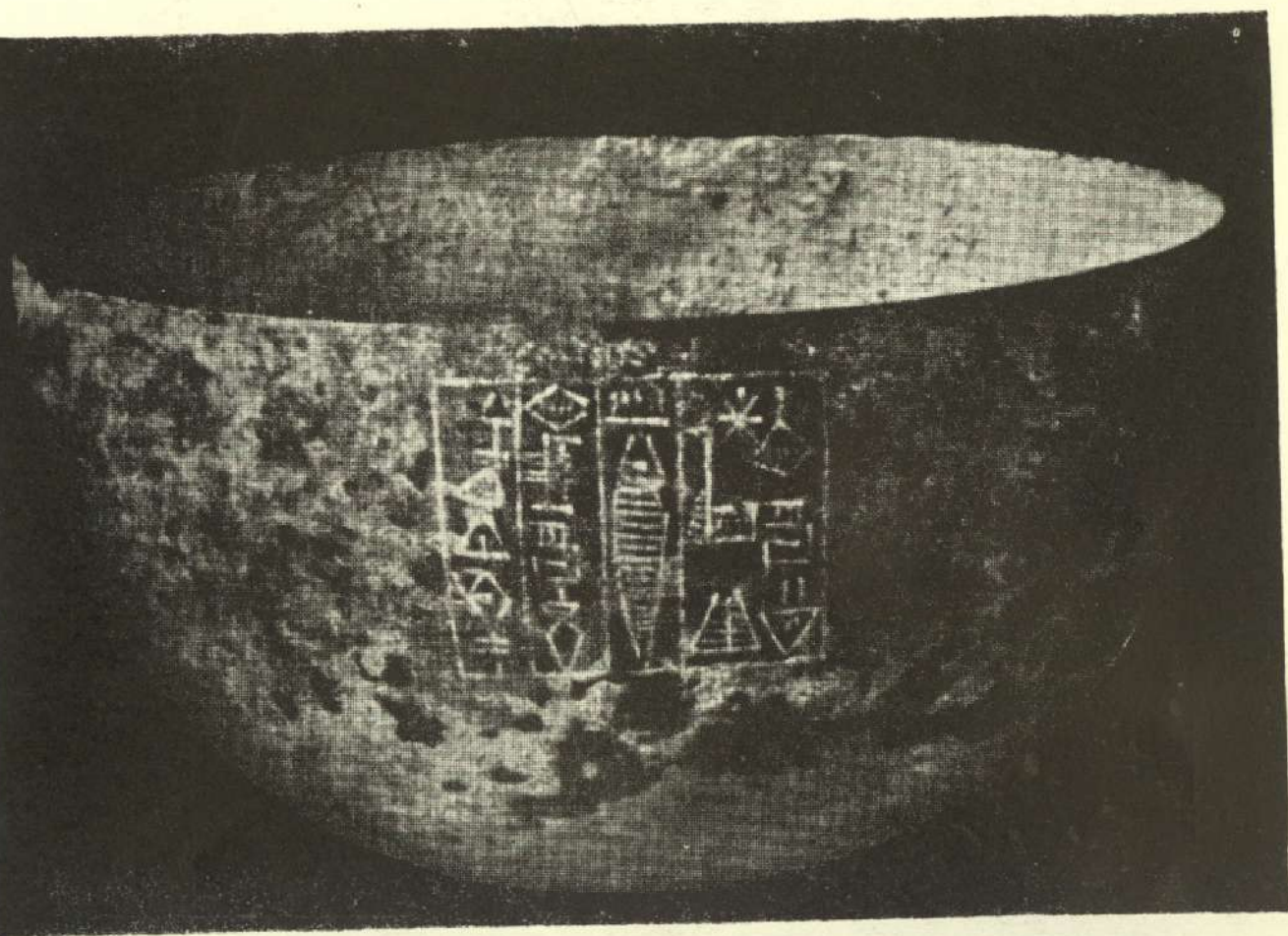
عكس شماره ۱۷ - ربه النوع برهنه - روی سراو يك بزكوهی ایستاده
مربوط به قرن ۷-۸ پیش از میلاد - مجموعه خصوصی - تهران



عکس شماره ۱۸ - مجسمه مفرغی مربوط به سده ۹-۷ پیش از میلاد
موزه ایران باستان



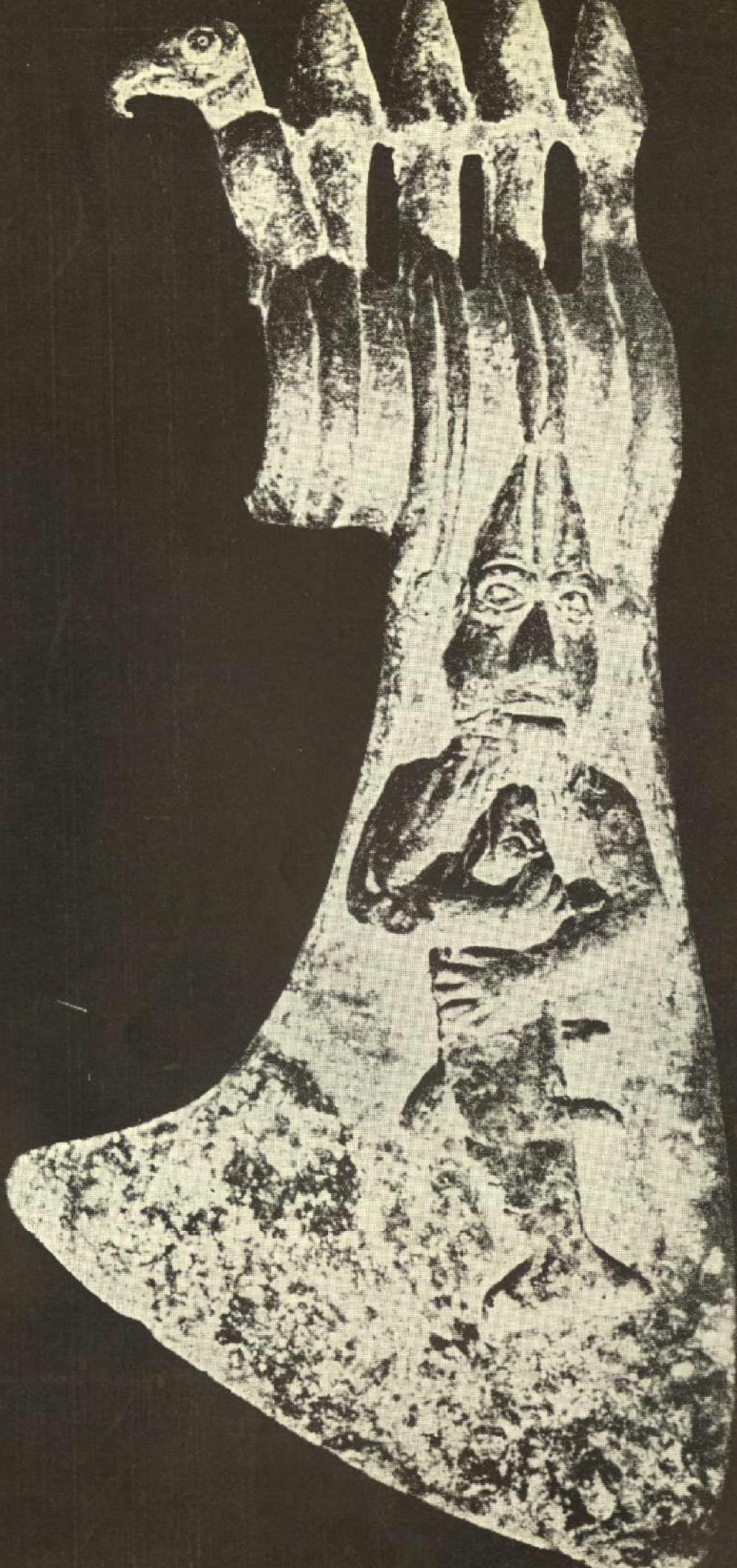
عکس شماره ۱۹ - بت مفرغی ۱۰۰۰ - ۹۰۰ پیش از میلاد



عكس شماره ۲۰ - ظرف مفرغی



عکس شماره ۲۱ - ساغر مفرغی Situle



شماره ۲۲

مفرغی مربوط

سده ۷-۸ پیش

میلاد - موزه

تهران

اسناد و نامہ احمدی تاریخی

اسناد و نامہ احمدی تاریخی

اسنادی در باره تاریخ مشروطه ایران

(تلگرافهای حضوری بین علما و سلطان وقت محمد علیشاه و رجال درباری)

هر چه بر عمر مشروطیت ما
میگذرد آنهایی که هنوز از
آن روزهای پرجوش و خروش
خاطره هاود استانهائی بیاد دارند
کم کم رخ در نقاب خاک میکشند
و نیز با مرگ بعضی از آنان که
خود دست اندر کار مشروطه
بوده اند خاطره های بسیاری است
که برای همیشه از میان میرود،
زیرا هنوز کسانی هستند که
میتوان آنان را یادگارهای
انقلاب مشروطه بشمار آورد
چون با از میان رفتن این
یادگارهای زنده دوران مشروطه،
قسمت بزرگی از مدارک تاریخ
نهضت ملی ایران که خاطرات
آنها باشد، نیز از دست
میرود، بجاست که لااقل

از :

محمد گلبن

بجمع آوری وثبت مدارك مكتوب پراکنده آن دوره اقدام شود و هر کس در حد امکان خود آنچه از اسناد و مدارك مربوط به این دوره را می شناسد و یا در دسترس دارد در معرض استفاده عموم قرار دهد تا روزی از جمع آنها، تاریخ صحیح و کامل مشروطیت را بتوان فراهم کرد. بدین لحاظ، من بر خود لازم دیدم مجموعه کوچکی را که در اختیار دارم و خود مربوط بگوشه‌ای از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران است در دسترس محققان و پژوهندگان تاریخ مشروطه ایران قرار دهم.

این مجموعه کوچک و وصالی شده بقطع جیبی در ۷۵ صفحه و شامل سواد ۴۳ تلگراف حضوری است بین علما و شاه وقت (محمد علی شاه قاجار) و رجال درباری از تبریز و باسمنج^۱ به تهران و از تهران به تبریز و باسمنج. رساله مزبور گرچه چاپی میباشد ولی پیدا است که تعداد بسیار کمی از آن به چاپ رسیده است زیرا اولاً از شرحی که بخط شخصی احمد نام، در پشت جلد آن نوشته شده و حاکی از این است که مجموعه مزبور را سید رضی خان عدل امینی برای صاحب آن، برای استنساخ، مدتی در اختیار او گذارده بوده تشکر کرده است، معلوم میشود از آن مجموعه تعداد اندکی چاپ شده و باین جهت نسخ معدود آن دست بدست می گشته و علاقمندان از روی آن نسخه برداری می کرده اند^۲ ثانیاً در تاریخ مشروطه تألیف نفیس شادروان

۱- با سمنج قصبه‌ای است تقریباً در ۱۲ کیلو متری شهر تبریز.

۲- این است قسمتی از عباراتی که در پشت جلد مجموعه مزبور نوشته شده است:

« تشکر و اعتذار از اینکه جناب آقای سید رضی خان عدل امینی زمن مخابرات حضوری فیما بین سلطان وقت « محمد علی شاه قاجار » و رجال درباری و جنابان مستطابان آقای ثقة الاسلام شهید، و حاج سید المحققین دیبا، و حاج سید حاج آقا پیش نماز میلانی، جریان یافته و الحق والانصاف جنبه تاریخی دارند بر سبیل امانت به این بنده ناچیز لطف فرموده اند بحمداله والمنة به رونویسی تمامی آنها توفیق حاصل نمودم یکدنیا سپاسگزارم.

و از طرف دیگر چون قدری رونویسی تلگرافات معروضه در فوق بمناسبت شکستگی روحی و دیگری شکسته شدن قلم تأخیر پیدا کرد از این لحاظ فوق العاده شرمنده و معذرت میطلبم..... »

سید احمد کسروی هم از مضمون هیچیک از تلگرافهای این مجموعه نشان و اثری نمی بینیم و معلوم میشود مرحوم کسروی با آنکه در کتاب خود به تلگرافهایی که میان علمای تبریز و محمد علی میرزا و وزیران تهران رد و بدل شده اشاره کرده است^۳ باین مجموعه و متن تلگرافهای مزبور دسترسی نداشته است و این وضع بادر نظر گرفتن اینکه کسروی در تألیف کتاب خود از هیچ تلاش و کوششی برای بدست آوردن مدارك و اسناد لازم کوتاهی و فرو گذار نکرده و نمونه هائی هم از تلگرافها و اعلانهها و اعلامیهها و نامه های آن روزها را که بدست آورده در کتاب خود جای داده است مؤید این است که مجموعه حاضر بتعداد بسیار کمی بچاپ رسیده بوده است .

بهر حال مشخصاتی که میتوان از این مجموعه بدست داد این است که در مقدمه آن آمده است : « که در ماه صفر که اردوهای اطراف شهر تبریز شهرمان را بشدت محاصره کرده و دهات اطراف دستخوش تاخت و تاز و در دست تعدی و عدوان بوده » معلوم میگردد که گرد آورنده این مجموعه تبریزی است و امکان دارد که در تبریز به چاپ آن اقدام کرده باشند زیرا عنوانی که بتوان نام گرد آورنده و محل چاپ را بدست آورد درست نیست. اولین تلگراف آن بتاریخ ۲۶ صفر ۱۳۲۷ از تبریز به تهران مخابره شده است و بعد از چندی، یعنی در تاریخ نوزدهم ربیع الاول ۱۳۲۷ آقایان ثقة (الا) - سلام ، و سیدالمحققین و حاج میرزا آقا میلانی ، از تبریز به باسمنج

۳- کسروی در ص ۸۹۰ تاریخ مشروطه چاپ ششم می نویسد : « از آنسوی شادروان ثقة الاسلام با دستور خود محمد علیمیرزا همراه حاجی سیدالمحققین و حاجی سید آقا میلانی (یکی از ملایان بی یکسو) باسمنج آمده از تلگرافخانه آنجا با باغشاه در گفتگو می بود و با محمد علیمیرزا و وزیران تلگرافها در میانه می آمد و می رفت » .

وارد شده و روز ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۷ سه ساعت به ظهر مانده در تلگرافخانه حاضر میشوند و از آن پس تمام تلگرافها حضوری انجام گرفته است. بعلاوه کلیه تلگرافهای این مجموعه مربوط باو آخر سلطنت محمد علی شاه قاجار است و مینمایاند که تلگرافها هنگامی مخابره شده است که محمد علی شاه با آن چند چهرگی، گرمای هوای تهران را بهانه قرار داده و از باغ شاه دستخط زیر را جهت مشیرالسلطنه ارسال میدارد.

« جناب اشرف مشیرالسلطنه چون هوای تهران گرم بود و تحملش بر ما سخت بود از این رو بباغ شاه حرکت فرمودیم ^۴ »

نکته روشن دیگر در این مجموعه این است که از مفاد این تلگرافها وضع مردم تبریز و اطراف آن را در آن روزهای سخت بخوبی میتوان دید و بعید نیست آنچه محمد علی شاه را به عفو عمومی واداشته پافشاری علما و تلگرافهای این مجموعه باشد که از مفاد آن این نکته بخوبی آشکار است.

۴- تلاش آزادی یا زندگانی سیاسی مشیرالدوله ص ۱۳۴ تألیف دکتر باستانی پاریزی .

« اخطار »

صورت تلگرافهای متبادله

در ماه صفر ۱۳۲۷ که اردوهای اطراف شهر تبریز شهرمان را بشدت محاصره کرده و دهات اطراف دستخوش تاخت و تاز و در دست تعدی و عدوان مأمورین دولتی بود حضرت مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقای ثقةالاسلام سلمه الله بصرافت طبع خود بنام مخابره با اعلیحضرت همایونی گذاشته در ۲۷ صفر سال مزبور شروع بمخابره کردند .

و در ۱۹ ماه، حسب الامر باتفاق جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام حاجی سیدالمحققین و جناب مستطاب شریعتمآب حاجی سید حاجی آقامیلانی [به] باسمنج رفته مشغول مخابرات و مذاکرات شدند - محض خواهش جمعی از وطن پرستان فقط صورت تلگرافات طبع و نشر گردید، جزئیات وقایع و مذاکرات فیما بین و حوادث جاریه چون خارج از این عنوان بود تعرض بر آنها نشد و زمینه مطالب از تلگرافات معلوم میشود .

=۱=

بتاریخ ۲۶ صفر ۱۳۲۷ باسیم کمپانی مخابره شد .
طهران - توسط جناب حشمةالدوله .

بعرض واقفان سده سنیه ملوکانه شیدالله ارکانه میرساند وظیفه اسلام پرستی و دولتخواهی و حفظ استقلال دولت و ملت مجبور میکند که آنچه بعقل قاصر میرسد معروض دارد در این مقدمات فجیعه چیزیکه همیشه موجب وحشت همه آگاهان از روش کار است همانا سرعت نفوذ و تسلط اجانب بوده و هست اگر فعلاً ظاهراً سکوتی دارند باور نمی توان کرد که برضد

خطرات

در ماه صفر ۱۳۲۷ که اردوهای اطراف شهر بربړ شهردان را بشدت محاصره کرده و دهان اطراف دست خوش ناخ و ناز و در دست نقد و عدوان مامورین دولتی بود حضرت مستطاب شریفیاد ملاذالاً نام آذای ثقة الاسلام سلمه آه بصرافت طبع خود بنا، مخاره با اعلیٰ حضرت همپوی گذاشته در ۲۷ صفر سال مرهور شروع بخاره کردند

و در ۱۹ ماه حسب الامر بانفاق جناب مستطاب - شریعتدار ملاذالانام حاجی سید المحققین و جناب مستطاب شریعتاب حاجی سید حاجی آقامیلا^۲ استنبح رفته مشغول مخبران و مذاکرات شدند - محض حواش جمع از وطن پرسنان فقط صورت تلکرافات طبع و نشر گردید ، جریمات وقایع و مذاکرات

عکس صفحه آغاز مجموعه

منافع عامه و خاصه خود سکوت نمایند و بدیهی است که این سکوت را آخری بسیار و خیم خواهد بود.

اعلیحضرتا، شهریارا، وظیفه پدری اعراض از اولاد خود نیست در حدیث میفرمایند «انفك منك ولو كان اجدع» و گفته اند ناز فرزند بر پدر باشد پادشاه ورعیت در این ملك مشترك المنفعه اند، سلطنت یکی را است ورعیتی یکی را، در غیرت هیچ مسلم و هیچ ایرانی نمیکنجد که حقوق هر دو ضایع شده و دیگران از خرابی مملکت استفاده نمایند و رعایت این دقیقه بر سلطان واجب تر است تا رعیت زیرا که اگر روح را عارضه رو دهد صدمه عضو رئیس هزاران مقابل سایر اعضا خواهد بود حفظ مذهب اسلام و آئین اثنی عشری و مراعات استقلال مملکت و دولت اولین وظیفه مهم ملوکانه است، بشریعت طاهره قسم که تمام همت هوشیاران مصروف بر اعتلاء لوای سلطنت اسلام و ایران است.

امروز چاره استخلاص مملکت در اعاده مشروطیت و تاسیس دارالشوری و حکم بر انتخابات در کلیه ممالک است و الا مملکت آخرین نفس خود را در آغوش اولاد خود خواهد کشید، شاهنشاه، حیات ملت بسته بیک عزم ملوکانه است از عزم شاهانه استرحام می رود که سیصد میلیون مسلم و بیست میلیون ایرانی را غریق نعمت و رهین منت فرمائید و این تفانی و تهالك را که ملت بر خود هموار کرده با حسن سیاست ملوکانه در حفظ اسلام و استقلال وطن صرف فرمایند بسیار حیف است که این شمشیرهای از نیام کشیده و این خونهای پامال و ناموسهای برباد رفته که قوای مادیه و معنویه مملکت است در مدافعات داخله صرف و جوی خونی که بایستی در آبدی مملکت جاری شود در خرابی آن جریان و شمشیری که باید بروی اغیار کشیده شود در فرق احباب بشکند.

شاهنشاه، استدعا می رود امر ملوکانه بر تاسیس دارالشوری شرف صدور یابد که این تنافر و توحش که در تمام اعضای خانواده جلیله اسلامیت و ایرانیت ساری شده مبدل بر اتحاد و اتفاق گردیده تمامی مشکلات باتفاق

عقلاء و رجال دولت و ملت فیصل یابد ملت مطیع در سایه آفتاب معدلت
صف زده تاج کیانی و تخت خسروانی را باقوت اسلامیت باجان خود وقایه
میکند خدارا آذربایجانی که همیشه با خطاب پیراهن تن سرافراز بود چرا
باید تار و پودش از هم چنان بکسلد که محتاج بسوزن عیسی و رشته مریم
شود و در آخر استدعا میکند که امرشاهانه در مرخصی دونفر از هیئت علمیه
که در مراغه محبوس هستند شرفصدور یابد که مرخصی آنها احترامی است که
در حق حضرات حجج الاسلام فرموده اند خاک ایران از خون ابناء وطن خود
سیرشد حالا موقع باران رحمت است آنچه تکلیف دعاگو است از گوشه
انزوا بادلی پر خون معروض داشت انتظار طلوع صبح سعادت و انکشاف این
ظلمات از مشرق آفتاب سلطنت میروند.

«دعا گو علی بن موسی»

= ۲ =

« جواب »

- بتاریخ ۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ -

جناب مستطاب شریعتمدار ثقة الاسلام سلمه الله تعالی .

تلگراف مفصل آنجناب بتوسط حشمت الدوله بنظر مارسید اطلاع بر
سلامتی حال آنجناب مایه خوشوقتی گردید زیرا که همیشه دارای عقل سلیم
و تاسی شیوه آبا و اجداد خیر خواه و مسالك طریقه مسالمت بوده اید و یقین
داریم الان هم تصدیق دارید که اردوی دولتی همواره از خود دفاع کرده و
هر گز بمقابله و مجادله مبادرت و پیش دستی ننموده کراراً در ضمن احکام
کتبی و تلگرافی ما خودمان و جناب اشرف صدراعظم بشاهزاده عین الدوله
تأکید کرده ایم حتی المقدور نگذارد در میانه بفقرا و ضعفا و اشخاص بیغرض

صدمه برسد که بلکه بطوری این غائله خانمان سوز رفع و ریشه فساد بتوسط عقلای شهر و صلاحی بلد منقطع گردد و زیاده بر اینها دولت و ملت از جهالت غرور معدودی اراذل دوچار خفت و خسارت نشود بجهت آنکه صدمه و ضرر جانی و مالی آحاد طرفین هر دو مستقیماً بشخص سلطنت راجع است و خدا گواه است ما نهایت تأسف و ملالت داریم که این اوضاع ناگوار پیش آمده و طوری کار سخت شده که محال است بتواند دولت خود را مقهور معدودی اشرار نماید که علی الظاهر بانتشار اباطیل و جعلیات خود را محقق قلمداده و در بساطن از هیچگونه قتل و غارت و نهب اموال و سفک دماء بی گناهان و مظلومان مضایقه ندارند و اینها تصور میکنند اگر تمام این اردو متفرق و کلیه استعداد یکمرتبه معدوم شود دولت زبونی و یا آنی از تأدیب آنها صرف نظر خواهد کرد و حال آنکه علی الاتصال قشون و استعداد روانه خواهد شد و همانطوریکه در زمستان بآن سردی در زیر چادر ایستادگی کرده اند حالا بطریق اولی پای ثبات خواهند فشرد و مطلقاً امکان ندارد اختیارات بدست مشتی رجاله و اشرار و اگذار شود چنانچه در تمام عالم معمول است مادامیکه این حالت طغیان و انقلاب آنها ساکن نشود حکومت نظامی حتماً دایر و برقرار خواهد بود و اینک نوشته اید چطور شده ما آذربایجانی‌ها را که پیراهن تن سلطنت قاجاریه بودند حالا راضی شده ایم تارو پودش از هم گسیخته شود هرگز مطلب این طورها نیست الان هم اهالی آذربایجان دره تاج سلطنت هستند و همه جا بانهایت صداقت در غالب ولایات ایران و خود تبریز مشغول جان‌نثاری و فداکاری هستند و ذره‌ای از حالت فرمان‌برداری خود نکاسته‌اند و ما آنها را هرگز از خود جدا نمیدانیم و آنها هم با عشق غالبی در راه خدمتگذاری ساعی و جاهدند فقط این حرکات و حشیانه منحصر بمعدودی اراذل و اوباش شهر تبریز است که خود را آلت اجرای خیالات مغرضین داشته اسباب این همه قتل و غارت شده و میشوند و یقین

بدانید تا این شیوه خودسری را بکنار نگذاشته اند روز بروز زیاده بر ماسبق دوچار مشکلات خواهند بود و خانه خود را به دست خود خراب خواهند کرد و همینکه از کرده خود پشیمان و از در ندامت پیش آمده آغاز اطاعت و انقیاد کرده و نصایح علماء و عقلاء قوم را شنیدند مسلم است ما هم بتأسی نیاکان تاجدار اهالی شهر تبریز را پیراهن سلطنت خواهیم دانست خسارات وارده بر آنها را بمرور انشاء الله جبران نموده مطابق فرمانده پیشوایان دین مبین و ائمه طاهرین از روی کتاب خداوند متعال و موافق قانون شریعت غرای حضرت خیر الانام برای نشر عدالت و بجهت آسایش عموم اهل ایران قوانین محکمه مستحکمه وضع و جبران کسور خواهیم فرمود که عالی ودانی ساکنین این مملکت باعلاء درجه مقصود باطنی خود نایل و از هر جهت راحت و آسوده باشند.

« محمد علی شاه قاجار »

= ۳ =

« ۹ ربیع الاول ۱۳۲۷ »

طهران

توسط جناب حشمة الدوله

بشرف عرض مسامع علیه ملوکانه خلد الله ملکه میرساند دستخط ملوکانه زیارت و موجب تشکرات صمیمانه گردید باز تکلیف است عرض نماید ذمت والا نهمت همایونی ضامن حیات مذهب و سلطنت و ملت و مملکت و نجات این همه موقوف بیک نهضت شاهانه است معلوم میشود حقیقت امر را در نظر شاهانه مکتوم داشته اند بعقیده قاصره دعا گو اگر بر چند نفر از رجال دولت خاصه از اغصان شجره سلطنت که واسطه العقد مملکت هستند امر و مقرر شود که با جمعی از اهالی تبریز تلگرافاً تبادل افکار نموده خلاصه را بعرض مقدس برسانند امیدوارم انشاء الله این کشتی طوفانی رو بساحل نجات بگذارد.

« دعا گو علی بن موسی »

= ۴ =

« ۹ ربیع الاول ۱۳۲۷ »

طهران

حضرت اجل حشمة الدوله عریضه تلگرافی معروض شده رأی مقدم بر شجاعت است اشخاص بی طرف از قبیل حضرات اقدس نایب السلطنه ، شعاع السلطنه ، فرمان فرما ، نیرالدوله ، سعدالدوله ، لقمان الممالک ، و امثالهم از اشخاصیکه بر دقایق امور اطلاع دارند منتخب فرمایند که مخابرات لازمه حضوری شود همت لازم است اسلام کعبه و ایران خانه همه است باید در استخلاص هردو کوشید.

«علی بن موسی»

= ۵ =

«ربیع الاول ۱۳۲۷ از حضرت حشمة الدوله»

حضرت مستطاب آقای ثقة الاسلام سلمه الله تعالی ، تلگراف ثانوی رسید ، در تلگرافخانه شهر تبریز حاضر خواهید شد یا در باسمنج ، عقیده ارادتمند این است که مذاکرات در تلگرافخانه باسمنج با اطلاع جناب والا شاهزاده عین الدوله باشد بهتر است.

«ابوالفتح الطباطبائی»

= ۶ =

«۱۵ ماه فوق جواب داده شد»

حضرت اجل حشمت الدوله مخابره از شهر خواهد شد برای سهولت امر تلگرافی ایرانی مباشر شود اطلاع حضرت اقدس والا عین الدوله در صورت امکان خیلی مناسب است.

«علی بن موسی»

=۷=

«دستخط همایونی»

تبریز

جناب مستطاب شریعتمدار ثقة الاسلام سلمه الله تعالی، از وصول تلگرافات شما که تا يك درجه بامقاصد قلبیه ما مطابقت دارد و انشاء الله نتیجه حسنه خواهد داشت نهایت خوشوقتی و مسرت داشته از خداوند خواهانیم که دولت و ملت را بتوفیقات خاصه موفق داشته اسباب آسایش عامه را فراهم بفرماید، از اینک صلاح دانسته اید شاهزاده عین الدوله هم داخل در مذاکره شود اطلاع حاصل شد بهتر این است جمعی را اطمینان داده به باسمنج رفته با اطلاع و استحضار شاهزاده عین الدوله که از معتقدین آن جناب است داخل مذاکره با طهران بشوید زیرا که شما در شهر و او در باسمنج باشید مطالب باز بطور مقصود مکشوف نمی شود و بلکه مکالمه و مذاکرات حضوراً مشافهه باشد بهتر است زودتر انشاء الله باستقامت شما و شاهزاده عین الدوله و مساعدت مخصوص ما مشکلات مرتفع میشود.

«محمد علی شاه»

در ۱۹ ماه ربیع الاول جناب ثقة الاسلام و جناب حاجی سید المحققین و جناب حاجی سید حاجی آقا میلانی به باسمنج رفتند تلگرافات بعد ازین تاریخ از باسمنج شده.

=۸=

«دستخط همایونی شب ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۷»

شاهزاده عین الدوله، حالا که يك ونیم از شب گذشته است تلگراف شما مبنی بر ورود جنابان مستطابان ثقة الاسلام و سید المحققین و حاج میرزا حاجی آقا پیشنماز است رسید از طرف من مخصوصاً از ایشان احوال پرسی نمائید و فردا سه ساعت بظهر مانده در تلگرافخانه حاضر بشوند با اطلاع شما مذاکرات لازم خواهد شد که انشاء الله با تفضلات خداوندی و توجهات حضرت حجة الله صلوات الله علیه اصلاحی در این کارها داده شود.

= ۹ =

«از باسمنج به طهران»

بشرف عرض حضور مهر ظهور مقدس همایونی خلدالله ملکه میرساند
بر حسب امتثال امر مبارک اعلی روز نوزدهم وقت عصر وارد باسمنج شده
جناب مستطاب شریعتمآب حاجی سیدالمحققین و جناب حاجی میرزا حاجی آقای
میلانی که از معتمدین خاصه حضرات حجج الاسلام عتبات عالیات هستند
امثالاً لامر دعا گورا تنهانگذاشته اند. در این اثنا دستخط آفتاب نقطه ملوکانه
که خطاب بحضرت والا شاهزاده عین الدوله شرف صدور یافته بود زیارت
و موجب مزید تشکر گردید انشاءالله در ساعت مقرر در تلگرافخانه حاضر
و مستعد از تلقی کلمات بینات که موجب استراحت دولت و ملت است و استخلاص
مملکت است خواهد شد.

«دعا گو علی بن موسی»

= ۱۰ =

«از باسمنج به طهران»

خدمت حضرت اجل اکرم آقای حشمت الدوله دام اقباله الان حوالی
دوازدهم شب رفته در باسمنج هستم جناب مستطاب شریعتمآب آقای حاجی سید
المحققین و جناب مستطاب حاجی میرزا حاجی آقای میلانی سلمهماالله نیز
تشریف دارند حضرت اقدس اعظم شاهزاده عین الدوله دام اجلاله حضرت تعالی
را دعا و بنده ثنا میکنم. سر جدت انصاف بده من میانجی از میان برداشتم دولت
و ملت هر دو در حکم روح و تن هستند قائل بافتراق نباشید و سعی در اختلاص
این دو بفرمائید حضرت آقای سیدالمحققین و جناب آقا سلام خالصانه دارند،
از حاجی ابراهیم خان دائی نگرانم.

«علی بن موسی»

(۱۳)

= ۱۱ =

«از باسمنج به طهران»

(حضوری)

حضور باهرالنور اعلیحضرت ملوکانه خلدالله سلطانه دعاگویان در
تلگرافخانه باسمنج حاضر و منتظر او امر شاهانه هستیم. علی بن موسی، عبدالعلی
الطباطبائی، سید حاجی آقا.

= ۱۲ =

«جواب از تهران»

جنابان مستطابان ثقة الاسلام و حاجی سیدالمحققین و میرزا حاجی آقای
میلانی سلمهم الله تعالی انشاء الله صبح شما بخیر است اشخاصی را که خواسته اید
در تلگرافخانه حاضرند مطالب را اظهار بدارید.

= ۱۳ =

«از باسمنج به طهران»

خدمت ذیشرافت حضرت اقدس اعظم والا شاهزاده نایب السلطنه و حضرت
اقدس فرمانفرما و جناب مستطاب شریعتآب حاجی امام جمعه، و حضرت اشرف
والاعزالدوله، و حضرات امجد سعدالدوله، علاء السلطنه، و لقمان الممالک، و
سایر تجار محترم حاضرین تلگرافخانه دام اجلالهم بعد از عرض سلام مشتاقانه
مصدع میشود بر حسب امر ملوکانه دعاگویان در تلگرافخانه باسمنج حاضر
هستیم و از خداوند مسئلت مینمائیم که باتوفیقات الهیه و مساعدات مخصوصه
ملوکانه و مراقبت تامه اغصان شجره سلطنت و وزراء فخام اسباب رفاه ملت در
سایه دولت فراهم آید، منتظر فرمایشات هستیم.

علی بن موسی، عبدالعلی الطباطبائی، سید حاجی آقا

= ۱۴ =

«جواب از تهران»

خدمت حضرت مستطاب شریعتمدار آقای ثقة الاسلام و حاجی سید المحققین و سید حاجی آقا سلمه الله تعالی مرقومه تلگرافی که متضمن بشارت سلامت ذوات محترمه است واصل و مایه نهایت خوشوقتی و مسرت گردید از درگاه خداوند متعال مسئلت داریم که همه ما را برای تمهید موجبات صلاح و فلاح موفق بدارد برای مذاکرات و مخابرات در تلگرافخانه بر حسب اشارت جناب عالی حاضر شده ایم و حضرات مستطاب ملاذ الانام آقای امام جمعه خوئی، و آقای نظام الملک، و جنابان حاجی سید مرتضی، و حاجی معین بوشهری، و حاجی فرج آقا، و سایر محترمین هم حضور دارند شروع بمذاکرات بفرمائید که برای اصغای مطالب حاضریم.

«نایب السلطنه امیر کبیر، عزالدوله فرمان فرما، سعدالدوله، لقمان الممالک»

= ۱۵ =

«از باسمنج به تهران»

در مخابره اولی حضور همان ذوات محترم را در تلگرافخانه خبر دادند که عرض سلام خدمتشان شد از تشریف فرمائی حضرت امام جمعه دارالخلافه و سایر ذوات محترمه اطلاع نداشتیم مجدداً عموماً و خصوصاً عرض امتنان نموده عرض میکنیم که اعلیحضرت همایونی در دستخط احضار باسمنج بر حسب عطوفت ملوکانه وعده شاهانه در خصوص نجاح و فلاح مملکت و ملت فرموده اند و مادعا گویان بانتظار قطره باران نشسته ایم همیشه عرض کرده ایم که سنه الله بر این جاری شده که حکم اقبال و ادبار همیشه از مبدء اعلی بوده چنانچه در حدیث عقل که اول روحانین است وارد شده اصلاح حال عامه مملکت و امیدواری ملت و رعیت بسته بحکم اقبال است و بس.

«علی بن موسی، عبدالعلی الطباطبائی، سید حاجی آقا»

= ۱۶ =

«جواب از تهران»

خدمت حضرت آقایان عظام سلمه الله تعالی بموجب دو فقره تلگراف
 واصله از جناب مستطاب شریعتمدار آقای ثقة الاسلام سلمه الله تعالی برای
 بعضی مذاکرات حاضر تلگرافخانه مبارک که شده منتظر هستیم که مطالب اهل
 شهر را اگر جنابعالی و کالتی از طرف آنها دارید توضیح فرمائید و بی پرده
 معین بکنید که راه اصلاح این غائله چه چیز است که اطراف آنرا ملاحظه
 کرده بشرف عرض خاکپای مقدس اعلی ارواحنا فداء برسانیم چون روز
 گذشته تمنا داریم مطالب اهل شهر و صلاح اندیشی خودتان را توضیح فرمائید
 که اطلاع حاصل شود.

«نایب السلطنه، فرمانفرما، سعدالدوله، لقمان الممالک»

= ۱۷ =

«از باسمنج به تهران»

جزو حضوری

تلگراف محترم واصل انامل احترام گردید. تکلیف قاطبه دعا گوینان
 جز اصلاح و حق گوئی چیزی نیست در «۲۷» صفر عریضه تلگرافی مفصله بر
 پیشگاه سلطنت عظمی از قعر گوشه آنرا عرض کرده ام و در آخرین دستخط
 همایونی این عبارات مبارک که مندرج بود باستعانت شما و شاهزاده عین الدوله
 و مساعده مخصوص مامشکلات مرتفع میشود.

عرایض ملت معلوم است با وجود آن عریضه تلگرافی تجدید مطلب نوعی
 از اطاله بود حالیا که دوباره میل دارند سنگ بگفتار بیاید معروض میدارد

که برعریضه تلگرافی «۲۷» صفرا معان نظر فرمایند باز عرض میکنم پادشاه پدر تاجدار ملت و ملت در حکم فرزند بلکه فلذۀ کبد است داعی وسایر آقایان محترم که تشریف دارند نباید تنهابمانیم حاضرین فخام تلگرافخانه که نایب کاپیتان این کشتی هستند باید بر زبان [کذا] عظیم الساطان مراتب مظلومیت اولاد خود را برسانند و نجات این کشتی طوفانی را با اشک خونین استدعا نمایند آخر روز است سلام وداع را عرض کرده ختم کلام مینمایم که برعریضه تلگرافی ۲۷ صفرا رجاع نظر فرموده هر جوابیکه مرحمت خواهد شد فردا انشاء الله میفرمایند.

«علی بن موسی»

مطلب همان است که حضرت مستطاب ملاذالانام آقای ثقة الاسلام دامت برکاته عرض کرده تکلیف قاطبه دعا گوین سعی در اصلاح فیما بین مسلمین است رأی مبارک را فردا میفرمایند.

«عبد العلی الطباطبائی ، سید حاجی آقا»

= ۱۸ =

«از باغ به باسمنج»

جزو حضوری

خدمت حضرات آقایان عظام سلمهم الله تعالی تلگراف آخرین دیشب و اصل گردید و اشاره به تلگراف ۲۷ صفر که فرموده بودید از تلگرافخانه نسخه سؤال و جواب را گرفته ملاحظه کردیم جواب آن مطالب همان است که در ضمن دستخط مطاع مبارک داده شده و اگر غیر از آن مطالبی بود البته همان وقت جواب داده میشد غرض از تشریف فرمائی جنابانعالی بباسمنج و حضور ماها در تلگرافخانه این است که بطور بی غرضی و حکمت عملی آتش فتنه را خاموش بکنیم که مردم زیاده بر این دوچار صدمه نبوده و بتوان دزخا کپای اقدس اعلی عرض کرده کار را بجائی رسانید و اگر بیغرضانه قدری بگذشته

امعان نظری بشود تصدیق خواهید فرمود که او اخرا یام شاهنشاه مبرور انارالله برهانه که مذاکره ترتیب ادارات بمیان آمد ابتدا عنوان تشکیل عدالتخانه بود که دولت بشرایط مطابقه بامیزان شرع انور حاضر قبول بود پس از آنکه مغرضین مشاهده نمودند نزدیک است مشاجره مرتفع شود گفتگوی مشروطه و مستبد بمیان آورده مطالبه مجلس شورا نمودند شاهنشاه مرحوم که بواسطه شدت و طغیان مرض حالتی نداشتند بنا بر اصرار چند نفر مغرض بی بصیرت لاابالی در دین حکم انعقاد و تشکیل مجلس را امضاء فرمودند بلافاصله برحمت ایزدی پیوستند تجدید سلطنت مجالی بدست مغرضین داده بدون اینکه بگذارند معایب و محسنات از هم تفریق شود برخلاف معمول تمام دنیا قبل از وضع قوانین و انتظامات مشروعه بنای تشکیل انجمنهای عدیده در طهران و سایر ولایات گذاشتند برخلاف شرایطی که معمول است هر قاتل و جانی را اعضای آن قرار داده بعضیها را مسلح نیز نموده در باطن ترغیب بقتله و فساد کردند کم کم علاوه بر آنکه خودو کلا و مجلس در میان انجمنها غرق شد سهل است رفته رفته طوری باجرائیات شروع بمداخله نمودند که بکلی سطوة دولت ضعیف و همه جا قوه اجرائیه از خود کاست و بدین واسطه هر کس بحق دیگری بنای تجاوز و هر رعیتی بمالک، بنای سرکشی گذاشته بواسطه آزادی مطلقه نطاقین و جراید مال و آبرو و شرف و مذهب اهل این مملکت اسلام یکمرتبه در چنگ او باش و رجاله و صاحبان عقاید باطله مقهور گردید قتل مرحوم امین السلطان و حکایت سوء قصد بذات مقدس ملوکانه و ارتکابات دیگر البته باین زودی فراموش نشده بالضرورة بجهت دفع این مفاسد آن مجلس بسته شد که بعد از انتظام کلیه موافق مزاج مملکت مطابق احکام- الله و میزان شرع انور قوانین عدیده برای نشر عدالت ایجاد و شعبات آن در ولایات دائر بشود تمام اهالی مملکت ایران شاکر شدند و از اجله علماء و پیشوایان دین و روحانیین قوم مکاتب و تلگرافات عدیده مبنی بر تشکر و رضامندی از انفصال مجلس و مشعر بر تصریح بحرمت آن و اظهار نهایت

دلتنگی از آزادی نطاقین و جراید رسیده و آشکارا نوشته و مهر کرده اند که امکان عقلی ندارد این ترتیبات با مذهب اثناعشری و فق بدهد تمام ممالک منظم و اهالی آسوده شدند فقط چند محله تبریز از اصفای نصایح عقلا و صلحا اعراض نموده خود را آلت اجرای مقاصد مغرضین قرار داده و به بعضی از علمای اعلام نیز بنای اشتباه کاری و اغفال گذارده این همه برای خود اسباب خانه خرابی فراهم کرده و این قدر مایه خسارت مال و وقت رجال برای دولت شدند که اضطراراً مجبور باعزام عساکر و ناگزیر متحمل این همه مخارج گزاف گردیده کار بجائی کشید که امکان ندارد قبل از اینکه شهریهها بمقام تسلیم برآیند بتوان در خاکپای مبارک عنوان شفاعتی کرد و اگر بالعکس مواعظ حسنه و نصایح مشروعه عاقلانه جنابان عالی را بگوش بی غرضی شنوا بوده از در تسلیم و اطاعت برآیند و ترک اسلحه بکنند میتوان برای انجام مقاصد آنان اقدامات مجدانه نموده در خاکپای مبارک آغاز شفاعتی کرد و برای جبران کسور و خسارات طرفین بی غرضانه قرارهای صحیح داد که نه تنها اهل شهر تبریز بلکه اهالی تمام ممالک ایران خاصه آذربایجان در مهد امن و امان غنوده و از هر جهت آسوده باشند و به مراحم و عنایات ملوکانه نایل گردند نایب السلطنه ، امام جمعه طهران ، حاجی امام جمعه خوئی ، فرمانفرما ، نظام - الملك ، سعد الدوله ، لقمان الممالک ، معین التجار ، فرج صراف و سایرین .

= ۱۹ =

«از باسمنج به طهران»

جزو حضوری

بعد از عرض سلام و اعتذار از تصدیع عرض میشود تلگراف محترم که در جواب مطالب دیروزی مخابره فرموده بودند ملاحظه شد فرموده اند جواب آن مطالب همان است که در دستخط مطاغ مبارک داده شده و اگر غیر از آن مطالب بود البته آن وقت جواب داده میشود بعد شروع فرمودند بذکر مطالبی

که مدتهاست گفته و شنیده شده مادعا گوین را کلمه مبار که مبار که مساعدت مخصوصه که در دستخط انورا حضار بباسمنج درج بود امیدواری تمام داد و از گوشه انزوا در آورد مذاکره حلیت و حرمت را حضرات حجج الاسلام عتبات عالیات فیصل داده اند در آن باب مذاکرات کردن خروج از صدد است وصحت اساس منافی با فساد بعضی متصدیان نیست و مثل آن مثل نماز بی وضو و ارکان است بعقیده مادعا گوین چاره اصلاح تأسیس دارالشورای ملی و حکم برانتخاب از جمیع ممالک است ملت متنبه شده انشاء الله تمام مشکلات و هرج و مرج و غیره بهمت رجال و عقلاء دولت و ملت مرتفع و تمام مفسد را چاره میشود میفرمائید ملت تسلیم شود دولت مرحمت میفرمایند، عرض میکنیم ملت متمرّد نیست تمکین نکند چه میکند آیه رحمت و پروانه مکرمت چیست مستدعیات ملت و عقیده دعا گوین همان است که عرض شد. حضرات عالی بحمد الله تمام رموز را نا گفته میدانند و «عشق را طی لسانی است که صدساله سخن - دوست بادوست بیکچشم زدن میگوید» دارالشورای ملی را تأسیس فرمائید و منتخبین ملت جمع شوند میگوید: «سرتسلیم نهادند بحکم و رایش - تا چه اندیشه کند رأی جهان آرایش».

«علی بن موسی، عبدالعلی الطباطبائی، سید حاجی آقا»

= ۲۰ =

«از باغ به باسمنج»

جزو حضوری

جنابان مستطابان آقای ثقة الاسلام و سایر آقایان سلمهم الله تعالی در ضمن مطالب حضوری دیروز راجع به تعیین مقصود و منظور بطوری وضوح اظهار کرده اید مراتب را بعرض خاکپای مرحمت آسای مبارک همایونی

(۲۰)

ارواحنا فداه رسانید مقرر فرمودند جواب تلگراف بیست و هفتم همان است که در همان وقت داده و بلا جواب نمانده است در این صورت اگر مقصود جواب آن تلگراف بوده داده شده هر گاه مقصود دیگری دارید آنرا اظهار نمائید مجدداً بعرض خاکپای مبارک رساننده تحصیل جواب شود.

«حاضر مجلس»

= ۲۱ =

«از باسمنج به طهران»

خدمت با سعادت حضرات ذوات محترمه حاضرین تلگرافخانه تلگراف مختصر ثانوی رسید جواب تلگراف مفصل عرض شده تعجیل در اخذ جواب نداریم و معلوم است که باید بعرض مبارک برسد باذن حضرات ذوات محترم عرض سلام و وداع آخر روز را مینمائیم تا انشاء الله فردا به مژده نیل مقصود نایل شویم.

«علی بن موسی، عبدالعلی الطباطبائی، سید حاجی آقا»

= ۲۲ =

«از باغ به باسمنج»

از حضرت سعیدالدوله

خدمت ذی شرافت جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقای ثقة الاسلام دامت برکاته موقع حضور تلگرافخانه را برای تجدید مراتب ارادت خود مغتنم می شمارد. (جواد)

= ۲۳ =

«از باسمنج به طهران»

خدمت با سعادت حضرت اجل اکرم افخم آقای سعیدالدوله دام اجلاله تلگراف محترم زیارت و خداوند را شکر میکنم که بحمدالله اسباب تجدید

عرض مراتب حسن عقیدت که مورثاً و مکتسباً دارم فراهم آمد امیدوارم که از حسن کفایت حضرت اجل عالی و سایر وزراء فخام و رجال دربارشو کتمدار کارها اصلاح شده اسباب نجاح دولت و ملت فراهم آید به پیشگاه سلطنت عظمی شیدالله ارکانه عرض نمائید فرمایش ملوکانه که در حق دعا گوی حقیر فرموده اند که شماعقل وزیردارید هنوز دو گوشم تو گوئی با آواز اوست بنده این لیاقت را ندارم ولی شرف فرمایش ملوکانه را نیز با نهایت شرافت می پذیرم عرض نمائید همین شخص حقیر عرض میکند: آمدیم ای شاه ما بر تو قنق - ای تو مهماندار سکان افق . دستخط آفتاب نقط ملوکانه بحضرت اقدس اعظم والا شاهزاده عین الدوله دام اجلاله شرف صدور یابد عرضی را که در خصوص آذوقه شهر عرض کرده ام قبول فرمایند تا معلوم شود که باران رحمت بهمه جا رسیده و خوان نعمت بیدریغ همه را کشیده عرض دیگر این است که چشم و گوش تمام ملت ایران بلکه هوش و حواس سکنه روی زمین، بر بنان مقدس و بیان اقدس ملوکانه است و حیات ملت بسته بیک کلمه مبارکه کن است تا فیکون مترتب آن شده در این موسم بهار که موقع باران رحمت است اثر فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر شده، «تازمین و آسمان خندان شود - عقل و روح و دیده صدچندان شود.» از حاجی میرزا ابراهیم خان نگرانم .

«علی بن موسی»

= ۲ =

«از باسمنج به طهران»

جزو حضوری

حضرت اجل آقای حشمت الدوله در تلگراف دیروزی فرمودید: «از این طرف که منم راه کاروان باز است». حضرت مستطاب آقای ثقة الاسلام میفرمایند تلگرافی را که حالا بحضرت اجل امجد سعد الدوله عرض شد ملاحظه فرمایند همین که انشاء اله تعالی راه کاروان آذوقه باز گردید این فرمایش را بدیده قبول و دعا گو خواهیم بود.

«عبدالعلی الطباطبائی»

روز ۱ ربیع الاول تلگرافی مفصل از حضرت مشیر السلطنه صدر اعظم بحضرت والا شاهزاده عین الدوله رسید در تلگراف باز صحبت از پاره مقالات معهوده شده بود تلگراف ذیل در جواب آن گفته شد و تمام خطابات راجع بمشیر السلطنه و از جواب پاره فصول تلگراف مذکور معلوم میشود.

= ۲ ۵ =

«از باسمنج به باغ»

حضوری

خدمت حضرت اعظم اقدس والا نایب السلطنه و حضرت اشرف آقای صدر اعظم و حضرات ملاذی الانام آقای امام جمعه و امام جمعه خوی و حضرت اقدس والا فرمانفرما و حضرت اجل آقای سعد الدوله و سایر رجال دولت و وزراء فخام و تجار محترم عظام که در تلگرافخانه مبارک که شرف حضور دارند عرض سلام کرده و از تصدیقات که در خصوص اصلاح حال مملکت متحمل میشوند جای عذر خواستن نیست چرا که واجب عینی همه است که در آسایش عامه و حفظ حقوق اسلامیت آستین بالا زده باندازه قدرت خود خدمت بر دین و دولت و ملت و مملکت نمایند و در ترقی این چهار، که ارکان اربعه بقاء شرف و ناموس دنیا و آخرت و بقاء نوع و محافظت ناموس ملیت است سعی کامل نمایند، تلگراف محترم حضرت صدارت بر حضرت اقدس اعظم والا شاهزاده عین الدوله ضمناً پاره ضمیرهایش راجع بدعا گویان بود بارائه حضرت معظم له ملاحظه شد بی پرده حرف زدن بهتر است در آن تلگراف باز صحبت از شریعت و دین و آئین و اینکه مگر دین تازه از آسمان آمده یا خدا نکرده آیه نسخ نازل شده گفتگو فرموده اند عرض میشود تعرض بر جواب این مطالب خروج از مانحن فیه است و وقتی

۱- در اصل، تاریخ حذف شده است.

که پای شریعت و اسلام بمیان آید و بنا باشد که این قسم مطالب گفته شود حضرات علماء اعلام و حجج الاسلام عتبات عالیات اجل الله شأنهم که ظاهر دین و ظهیر اسلام هستند مرجع کلیه و اولی بجواب میباشند و دعا گویان همین قدر عرض میکنیم قد کنت فی ذلك کناقل التمر الی هجر و داعی مسدده الی النضال اولاً این مسئله بدیهی است که دعا گویان و مخصوصاً این شخص حقیر علی بن موسی همیشه متابعت شریعت غرا از هرج و مرج کنار بوده و وقتی که این طوفان بلند شد و صرصر حوادث وزیدن گرفت خود را بگوشه کشیدند و منتظر بودند که دوره ترقی فساد بگذرد و مرض رو بانحطاط بگذارد بعد خود را فدای شریعت و حفظ استقلال سلطنت و محافظت وطن و ترقی ملت نمایند که «مرد اگر کشته شود در سر کاری باری» خدا گواه است که در عرض این مدت چه حرفها گفته و چه منعها نموده و چقدر وخامت عاقبت کار را بمردم تلقین کرده و از گفتن حرف حق بقدر وسع و طاقت خود سکوت نکرده اند آیه شریفه الفتنة اشد من القتل از جمله آیات منصوصه است و منکر آن کافر و مستحل هرج و مرج و فساد مرتد و مرتکب آن مفسد فی الارض و فاسق است میفرمایند هر گاه مقصود قانون است کدام مذهب قانونی بهتر از قانون حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دارند سبحان الله حضرات حجج الاسلام نجف الاشرف که فتاوی لایعد و لایحصی بر وجوب مشروطه میدهند خاکم بدهن مگر منکر مذهب شده اند آیا میتوان گفت که این همه مسلم بلند شده با وجود اقرار بر همه اصول و فروع مذهب از پادشاه مملکت که سلطان دینی آنها نیست مطالبه قانون مذهبی مینمایند و یا اجماع نموده و اجتماع کرده دست بدامن شده داد بزنند که مملکت آسوده را هرج و مرج بفرمایند و خون همدیگر را بریزند آیا مشروطه را باین معنی کردن و هرج و مرج و این خرابی و هلاکت و فلاکت را از لوازم یا مقتضیات مشروطه شمردن ظلم نیست آیا مشروطه جز این است که احکام سلطنتی و دولتی که حافظ حقوق

تمام رعیت و مشترك ما بین داخله و خارجه است عقلا و امناء ملت نیز در آن دخالتی داشته باشند و بعبارة اخرى امورات عرفیه که همیشه بوده و هست و خواهد بود میخواهند بطور شوری باشد و مقصود از تأسیس دارالشوری و دعوت از همه ممالک برای این امورات بود لاغیر و پر بدیهی است که تأسیس دارالشوری برای این نیست که قانون نوشته شود که نماز و روزه و حج و ذکوة همه موقوف و دماء و اموال و اعراض مسلمانان بر همدیگر حلال و احکام شرع مطاع العیاذ بالله خا کم بدهم منسوخ است آیدار قانون اساسی قید نشده که حجج الاسلام عتبات عالیات پنج نفر از علماء را معین فرمایند که دردارالشوری همیشه ناظر باشند بلی ماها منکر این مطالب نیستیم که پاره اشخاص من غیر حق و بدون استحقاق داخل کار شده بدون ملاحظه و [با] بی پروائی تمام گفتند آنچه گفتند و کردند آنچه کردند و امر شوری که بایستی با عقلا و کار آگاهان باشد مختل و از طرفی دیگر پاره مردان مغرض خود پسند مقام منیع سلطنت عظمی را بهانه اغراض شخصی خود نموده، شد آنچه نبایستی بشود و غرض اصلی از میان رفت و مقصود حقیقی که اعلا کلمه حقۀ اسلام و حفظ استقلال دولت جاوید آیت بود در میان گم شد، این است عقیده صریحه ما دعا گوین که در این ورقه عرض میکنیم که ملت ابداً یاغی دولت نیست و استقلال و استقرار سلطنت اثنی عشری را مانند نماز و روزه بر خود واجب میدانند و صریحاً در مجامع عامه گفته ایم که مرکز جسمانی این هیئت جامعه مذهب اثنی عشری سلطنت است و پادشاهان سایه شاهی حق هستند باید آنرا از شرور نگاهداری کرد تا قوه هیئت جامعه از میان نرود، هیچکس طالب خودسری و احدی راغب بجمهوری گری نیست و آنها مطلبی است گفته و شنیده شده و احدی منکر آن نیست حالا که هرج و مرج باین درجه کشیده و این همه خونهای ریخته و عرضها پامال و حرث و نسل هلاک گردید و فتنه وارد رفته رفته بالاتر می رود آیا چاره آن باز ریختن خون است آیا قانون محمدی (ص) مآذون میفرمایند آیا با فرمودن اینکه مگردین تازه از

آسمان نازل شده الخ اساس مطلب تغییر مییابد آیایک آیه شریفه لاتأکلوا- اموالکم بینکم بالباطل نبود که مسئله دژی را بهم زد آیا آیه شریفه ولاتنر وازرة ووزراخری شما را بخدا تابحال کما هو حقّه معمول بود باز عرض میکنم اصل چاره را بفرمائید اگر چاره را در کشتن و بستن و سایر اقدامات میدانند بفرمایند ما مردمانی هستیم دور از عالم جنگ و خونریزی و تابع حکم عموم که گفته اند البلیه از اعمت طابت و اگر ماها راهم مقوی و مؤید یا حاکم بر هرج و مرج و انقلابات یاراضی بر آن میدانند باز ما را بخشی نیست و اگر ما را اصلاح طلب و دولت خواه و اسلام و مملکت پرست میدانند خوب است از روی مرحمت اصغاء بر عرایض خیر خواهانه فرمایند اینست که فصل بفصل عرض میکنم اگر اهل شوری و اجتماع کار آگاهان را صحیح نمیدانند من غیر حد عرض میشود که در این مشورت چه فرقی هست ما بین اجتماع مأمورین دولت فقط و جایز بودن شورای ایشان و حرام شرعی بودن مداخله و اطلاع و کلاء و عقلاء ملت بدیهی است نخواهند فرمود که در تمام این ملت جماعتی نیستند که لیاقت شور ندارند زیرا که مناصب دولتی بر عقل و فراست چیزی نمیافزاید و اگر میفرمائید در دارالشوری داخل شدند جماعتی که دارای صفات نبودند ما این مطلب را تا یکدرجه تصدیق داریم و علاج آنرا در تجدید انتخاب میدانیم و اگر بعضی حرکات جاهلانه را که عوام همیشه باندک بهانه مرتکب آن می شوند عنوان میفرمایند بلی راست است که بی نظامی عوام خیلی بی مزه و موجب بدبختی شده اما این حرکات عوام همیشه بوده چنانچه در طهران مسئله یهودی کشی و سایر آشوبها خیلی اتفاق افتاده و در تبریز چندی قبل کارهایی اتفاق افتاد که از جمله امورات تاریخیه محسوب است علاج آن نیز با حکمت عملیه بوده و هست ولی افسوس که مأمورین تبریز در بدو امر به آن عمل نکردند و اگر در یکی از مواد قانون اساسی اشکالی هست چاره آن باز انتخاب جدید و مطرح مذاکره کردن وزیر و رونمودن است لا غیر بهر حال با کمال ضراعت استدعا میکنیم که این عرایض را بانظر حقیقت ملاحظه

فرموده مارا بچشم مردان آزاده افتاده ملاحظه فرمائید و مسلم بدانید که ما را سر جنگ نیست و اگر در بدو عرض قلم تندی کرد آنرا شقشقه ناقه لیلی بگیرد نه بارقه طور تجلی و استدعا میکنیم که کنه مطلب را کما هو حقه موشکافی فرموده بی پرده و صریح یکان یکان جواب مرحمت فرمائید خوب است مجادله و مباحثه را کنار گذاشته مرحق را بگوئیم و بشنویم و اگر رأی مبارک بر مخاطبه و مذاکره این مطلب علاقه نگیرد ابدأ مضر حال دعا گوینان نخواهد بود اگر مأذون فرمایند راه کنج ویرانه خویشتن را میگیریم والا منتظر فرمان میشویم «کاندر این ملک حوادث میرا و است - در ممالک مالک تدبیر او است».

«علی بن موسی ، عبدالعلی الطباطبائی ، سید حاجی آقا .»

= ۲۶ =

«از باسمنج به طهران»

بشرف عرض مقدس اعلی حضرت همایونی خلد الله ملکه میرساند . دستخط همایونی که بحضرت والا شاهزاده عین الدوله بطور محرمانه شرف صدور یافته و اسم این کمنام بقلم معجز رقم رفته بود زیارت شد و بعرض این عریضه مبادرت کرد بنده از اول منکر آشوب و اختلال و خروج از طور و حدود ادب بوده و هستم و خواهم بود عقیده بنده این است که تعرض بر مقام منیع سلطنت اثنی عشری مازند خراب کردن بیت الله است .

«بخاکپای تو کانهم عظیم سو گند است» . بنده از این هرج و مرج نهایت تنفر دارم و قبل از وقت آنچه در قوه بشریت داشت در منع پاره حرکات اقدامات مجدانه کرد و از ۲ ماه قبل مایوسانه بالا جبار انزوا گزید بالجمله در بدو امر مأمورین نظم کار را باین مرتبه رسانیدند تا تبریز را بعد از تسلیم و انقیاد با حرکات وحشیانه دوباره سر آشوب آوردند حالا آشوب از حد گذشته در

اکثر دهات آذربایجان زراعتی نشده است و دهاتی که دست مأمورین نظم است تمام خراب و غیر مسکون مانده آخر این ملت مخلوق خدا و رعیت پادشاه است آحاد و افراد ملت باهم خونی شده‌اند و نهایت تو حش از همدیگر دارند هر چه تشدد بیشتر شود خرابی مملکت بیشتر خواهد شد و هر قطره خونی که ریخته میشود فی الحقیقه از شریان دولت و مملکت می‌رود این جماعتی که خود را دولتخواه قلمداد کرده‌اند و این همه طغیان میکنند آیا اشخاصی نیستند که همیشه دولت در اسکات آنها مکلف بسوق لشگر و تحمل مخارج بود ؟

بالفرض امروز مثلاً بتیریز غلبه جستند و هر چه خواستند کردند قطع نظر از مؤاخذه اخرویه و خرابی مملکت و سایر محاذیر آیا همین جماعت دیگر اطاعت بحاکم یاوالی خود خواهند کرد . در استرآباد و ترکمان بیوت شهر را غارت کرد اسکات فتنه خود آنها محتاج بیک قوه جبریّه جدا گانه نخواهد شد جماعتی هستند که حیات مشخص خود را در فساد عامه می‌دانند و بقای آشوب را علت تامه زندگی خود می‌شمارند بوحدانیت الهیه و نبوت خاتم الانبیاء و امامت ائمه هدی و تاج و تخت سلطنت عظمی قسم علاج امر در این است که عاطفت ملوکانه شامل باین مشتی رعیت مظلوم بشود ملت منحصر به تبریز نیست عقیده بنده این است که حکم فرمایند دارالشوری تأسیس و از اطراف ممالک عقلا رو بدر گاه جهان بگذارند و مذاکرات فرمایند مشکلات رفع و مملکت آرام بگیرد به خداوندی خدا آنچه عرض میکنند آخرین چاره- ایست که بعقل گرد کروی میرسد و مسلک بنده مسلک اصلاح و رفع آشوب و قطع مداخله اجانب از مملکت اسلام و دوام سلطنت عظمی و تلاش در قوام و استقامت آن و سعی در اتحاد دولت و ملت و عرض حقیقت امر است و بس و خاکپای مبارک را اشرف از تاج اعظم سلاطین خارج می‌داند و استدعای عاجزانه می‌رود که مقرر فرمایند در این موقع مذاکرات حضوری بعرایض خاکسار با دوربین حقیقت امعان و بعلاج اصل مطلب پردازند و احتجاج علمی بابنده جاهل نکنند در ثانی معروض میدارد که این عریضه شب ۲۵ ماه

عرض شده بود روز که شد حضرت اقدس و الاشاهزاده عین الدوله دستخط مبارك همایونی که دائر بر انحلال پارلمنت عثمانی و غیره بود ارائه نمودند در آنمیان بازاسمی از اینکمنام بقلم مبارك رفته بود که مایه بسی حیرت و تعجب از تیره بختی خودش، قربان! بنده شخصی هستم طرفدار اصلاح و خدایم گواه است که مقصودی جز اصلاح ندارم عرض عریضه اولیه و آمدن [به] باسمنج نیز بصرافت طبع یا القاء ملت شده فرقی نمیکند اما از رأی بیضاضیاء ملوکانه استرحام میکنند که آیا ممکن است مثل بنده حقیر بتواند به تنهایی عرض نماید و چیزی قبول کند و شرطی به بندد و خود را بایک ایران طرف کند آخرین عرض و استدعا این است آنچه آخرین مکنون خاطر دریا مقاطر ملوکانه است بالصراحه امر فرمایند اگر توانست از عهده خدمتی بدولت و ملت برآید فهم المقصود و الانزد خدایتعالی مسؤل نخواهد بود و باز مرخص شده گوشه خانه را خواهد گرفت .

« دعا گو علی بن موسی »

= ۲۷ =

« از باسمنج به تهران »

جزو حضوری

خدمت ذیشرافت حضرت اقدس اعظم و الا نایب السلطنه امیر کبیر دامت شوکته، دیروز در آخر مخابره حضوری عرض شد که اگر مایل به مذاکره مطلب نیستند ما اصلاحیون را جر می نیست و ماها مرخص شده مثل اول منزوی خانه میشویم یا منتظر امر میمانیم جواب مطالب مخابره نشد حضرت اقدس و الا در حقیقت شخص دویم خانواده سلطنت عظمی هستند و تکلیف حضرت اقدس و الا غیر تکلیف ماها است عرض ملت را همه میدانند و تکلیف ماها اصلاح خال مملکت و ملت است در مخابره دیروزی ابتدا پای محاجه را بمیان آورده بودند باین ملاحظه جواب را مخلوط بمحاجه و غیرها عرض کرده و در نفس

آخرین عرض کردم آنچه عرض شده حالا نیز که یکساعت از شب‌شنبه گذشته است عرض میکنم که باید محاجه علمیه را کنار گذاشت آن قسم مطالب موقعش گذشته و حقیقهٔ روانیست که بنده جاهل را با این قسم مذاکرات مخاطب فرموده از اصل مطلب دور باشیم دعا گوویان قربته الی الله دل بخدا داده میخواهیم. بفضل خدا و توجه ائمهٔ هدی و اقدامات مجدانه حضرت اقدس والابلکه در نجات این مملکت کاری بکنیم رسم محاوره بر این است که یکی رأی خود را عرض میکند و مخاطب محترم نیز آنچه معتقد است میفرماید در یکی از عرایض حضوری عرض شد که مستدعیات ملت این است که عرض شد رأی مبارک چیست بفرمائید ابتداً بمقام جواب نزول نفرموده در مخاطبهٔ جدا گانه که بحضرت اقدس اعظم والاشاهزاده عین الدوله شده بود رشته کلام را بیاب مجادله بردند اینست که عرض ملت از دست رفت مملکت خراب شد چاره در استخلاص بنظر اشرف میرسد بفرمائید و بدیگران مگذارید باغ و صحرا را» بهر قسم است لب مطلب را بدون پرده بفرمائید که ما اصلاح طلبان تکلیف خود را بدانیم حوضه [کذا] مخصوصه فراهم بیاورید و با همان اشخاص محترم که از بدو کار تحمل شنیدن عرایض ما را کرده نیز تعاطی افکار فرمایند حضرت اجل آقای سعد الدوله حق قرابت با بنده دارند شما را بخدا چارهٔ این کارها را بکنید و همین امشب عریضه جدا گانه پیشگاه اقدس ملوکانه عرض شد.

«علی بن موسی ، عبدالعلی الطباطبائی ، سید حاجی آقا»

= ۲۸ =

«از باسمنج به طهران»

جزو حضوری

خدمت باسعادت حضرت اجل اکرم افخم آقای سعد الدوله دام اقباله العالی چند روز قبل در خصوص آذوقهٔ شهر بتوسط حضرت اجل عالی عریضه ای

بمحضور مبارك همایونی کردم جواب داده نشد بحکم رحم مامه که با حضرت جل عالی هست این عرض را بطور خصوصی عرض میکنم و گمان دارم که باور نفرمائید بنده شخصی هستم آزاده افتاده در جهر و خفا کارم اصلاح جوئی بوده و این روز را از اول دیده و خود را از همه آشوبها کنار گرفته و تمام قوای خود را برای همچو روزی ذخیره کرده ام که در موقع ضرورت از گوشه انزوا برآمده بتواند با قوه بی غرضی عرایض خود را برساند بحمدالله روئی سفید دارم و دامن بی آرایش نه حکم بقتال کرده ام و نه امر بغارت نه خیانت بدولت کرده ام نه از نصیح ملت دست برداشته ام ، نه کدخدای جوشقان بوده ام ، نه عامل زواره ، غمخوار مملکت و خیر خواه دولت و ملت ، دستی تھی دارم و بحمدالله چشمی پر ، اعلی حضرت همایونی بهتر مطلع از حال بنده و آباء و اجدادم بوده و هستند در این موقع که کار باین نقطه کشیده و من ناچیز با تکامل فصل الهی [به] باسمنج آمده از صلاح دید دولت و ملت مضایقه ندارم آیا رواست که عرض مصلحانه ام بدرجه قبول نرسد در امثال همچو مواقع رسم بر این است که دست از دستة منجنیق فشار بر میدارند و مصالحین را فارغ البال میگذارند اگر این انقلاب تنها در تبریز و علاج منحصر بقهر و غلبه و از سایر جهات پولتیک فراغت بال بودی کار خیلی سهل بودی ولی بدبختانه هزاران ملاحظه که هست از جاهای دیگر است که حضرت عالی هزار مرتبه بالاتر از من ملتفت آن هستید و دل خود انسان بتصور آن نا محرم است تاریخ چها بما نشان داده معین است امان است مملکت از دست میرود مثلا با فشار قطع آذوقه ، جمعی بی دست و پا یا تلف شدند یا بهر شکلی هست از شهر خارج شدند و یا بالتمام تسلیم شدند آیا رقیب از این مواد استفاده نخواهد کرد و پولتیکهای خود را بخرج نخواهد داد چنانچه فعلا میدانید آخر رعیت آذربایجان نیست که سالی صد هزار نفر برای کسب معاش فقط بخاک همجوار میرود و از این مسئله قیاس سایر امورات را میتوان کرد حالا مسئله ناموس دولتی و مملکتی و ملی در میان است بالفرض ملت تسلیم شد در تطاول و چپاول هیچوقت مطمئن نخواهد شد

چنانچه مکرر دیده شده در استرآباد فلان وقعه اتفاق افتاد آیا پناه بردن بفلان نقطه صلاح عموم است آخ چه خاک بسر بریزم بهتر این است که خون بخورم و خاموش بشوم باری علاجی که میدانم اینست که آذوقه را مرخص فرمایند بعد مأمورین دولت و داوطلبان اصلاح دست بهم میدهند و فتنه را انشاء الله میخوابانند در ثانی از اطراف ممالک عقلا را بیای تخت میطلبند و قرار کلی باین مطالب میدهند اگر این عرایض ناپسند است بی پرده بفرمائید و اگر غیر این رایی هست باز بفرمائید بنده لجوج نیستم و اصراری در امر ندارم اگر کاری توانستم میکنم والا باز مهر خاموشی بر لب میزنم و همان انزوا را میگیرم که داشتم شب عریضه قریب باین مضمونها مستقیماً به پیشگاه سلطنت عظمی و شرحی بحضور حضرت اقدس اعظم و الانایب السلطنه عرض کرده ام. «علی بن موسی»

= ۲۹ =

«۳۰ ربیع الاول ۱۳۲۷»

طهران

بشرف عرض اقدس ملوکانه خلدالله ملکه میرساند دعاگویان بحکم وظیفه اصلاح طلبی و امتثال امر اقدس به باسمنج آمده آنچه عرایض بود معروض افتاد بالاخره مقدمات اخیر و مداخله دیگران که نهایت توحش از آن بود به میان آمد از حضرت ملوکانه استدعا میروم مرخص فرمایند دعاگویان مراجعت به بشهر نموده باز در گوشه انزوا مشغول دعا باشیم چون تلگراف داخله کار نمی کند عریضه ارسال شهر شد.

«علی بن موسی، عبد العلی الطباطبائی، سید حاجی آقا.»

= ۳۰ =

«از تبریز به طهران»

بشرف عا کفان دربار معدلت مدار همایونی خلدالله ملکه میرساند :
ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

او آخر ماه گذشته خط داخله تلگراف دایر بود و این دعا گویان آنچه بعقل قاصر
 میرسید عرض میگردند و با وجود اینکه در چهار مجادلات از جانب بعضی اولیاء دولت
 میشد باز غیرت اسلامیت و شاه پرستی و وطن دوستی مهیج شده بی پرده عرایض
 دولتخواهانه را معروض میداشت اتفاقاً در این اثنا خط تلگراف داخله قطع
 و ابواب عرایض مسدود گردید و از همه این مدت تعطیل در خدمت حضرت
 اقدس والا شاهزاده عین الدوله انتظار او امر علیه ملوکانه میرفت و قطع حاصل
 بود که جواب عرایض حقیران مسلماً از مصدر جلالت شهریاری موافق آمال
 ملت شرفصدور خواهد یافت در این ضمن اهالی جان نثار شهر بمقام تضرع
 برآمده براهین واضحه بر شاه پرستی خود اقامه نموده و بامراحم ملوکانه
 سرافراز گردیدند حالاً که بحمدالله سیم داخله دایر است با کمال ضراعت
 عرض و استدعای می رود که مقرر فرمایند دست خط جهان قیمت اعاده مشروطه
 و تأسیس دارالشوری انتخاب و کلا شرفصدور یافته بتمامی ممالک محروسه
 ابلاغ او امر مطاعه بشود چنانچه بارها از شهر و باسمنج عرض شده رفع تمامی
 این مخاطرات و تأمین بلاد و عباد مستند بیک کلمه مبارک است و بعد از تأسیس
 دارالشوری و انتخاب و کلاء تمامی مشکلات بهم دستی عقلا دولت و ملت قطع
 و فصل شده بحول الله و قوته از قوت بخت بلند و طالع همایون تمامی محذورات
 مرتفع میگردد و بدیهی است که در این ضمن صفح عام ملوکانه بر تمام افراد
 ملت شامل و جالب مزید امیدواری کافه رعایا و برایا خواهد شد امر اقدس
 اعلی مطاع.

«علی بن موسی، عبدالعلی الطباطبائی، «سید حاجی آقا»»

= ۳۱ =

«از باغ به باسمنج»

جنابان مستطابان ثقة الاسلام و سیدالمحققین و میرزا حاجی آقا سلمه الله
 تلگراف جنابانعالی ملاحظه شد باحسن نیت و میل مفرط که در آسایش عموم

اهالی ورعایا و کافه ملت ایران داشته و داریم در این چند روز دستخطهای تلگرافی که همه مبنی بر اظهار تملطفات و حاکی از قبول مستدعیات بود چه باتلگراف باسمنج چه بشهر تبریز از افتتاح راه شهر برای حمل آذوقه و متار که جنگ و اعطاء مشروطه صحیحه مشروعه تماماً شده است و همه را ملاحظه کرده و مطلع شده اید و برای نوشتن قوانین و تاسیس مجلس سنا و مجلس شورا و انتخابات و غیره امر و مقرر فرموده ایم که باضمیمه چند نفر از محترمین رجال دولت در مجلس دارالشورای مملکتی مشغول نوشتن آن بشوند و مشغول هم هستند اصل مسئله اعطای آن بود که تلگراف شد در سایر اصول آن که موافق مزاج مملکت و مطابق باشرع مطاع و جامع همه مراتب باشد چند روزی وقتی لازم دارد تانوشته شده و بهمدستی عقلا تصحیح شود بعد از تصحیح و امضای همایونی بدیهی است بتمام ممالک محروسه ابلاغ اوامر ملوکانه خواهد شد و در این ضمن عفو عمومی هم شامل حال عموم فرموده و همیشه بر عفو مایل تر بانتهام بوده و هستیم.

= ۳۲ =

«از باغ به باسمنج»

جواب

جنابان مستطابان شریعتمداران آقای ثقة الاسلام و حاج سید المحققین و سید حاجی آقای مجتهد سلمهم الله تعالی تلگراف دلپذیر جنابان مستطابان عالی واصل و موجب زاید الوصف خوشوقتی و مسرت گردید خدا عالم است از اول عمر تا کنون همیشه مقصود اینجانب آسودگی مخلوق خدا بوده در اینموقع هم که جنابانعالی که اباعن جد بشیوه مسالمت و خیرخواهی معروف هستید داخل مذاکره شدید با آنکه کار خیلی مشکل بود محض اینکه بدانید عرایض خیر خواهانه و حسن نیتی که بذات اقدس اعلی اظهار میدارید مقبول

حضور ساطع النور مبارک است خود را دخیل کرده بهر شکل که بود مسئول اهالی تبریز را بفضل خداوند بانجام دادم و چون در این چند روزه سیم خط باسمنج خراب شده بود و کار نمیکرد ناچار مطالب مستقیماً بشهر گفته شد و خاطر شریف جنابانعالی هم مستحضر شده امیدوارم در مقابل این قسم مرحمت های ملوکانه که از روی کمال رافت مبذول شده جنابانعالی که گذشته از مقام فضل و دانش روحانیت در آن شهر سمت مطاعیت مخصوص دارید طوری نکات مسئله را بحضرات عالی نمائید که اثرات حسنه موافقت از طرفین مشهود باشد و مادامی هم که حضرت والا شاهزاده عین الدوله فرمانفرمای کل در خارج شهر هستند از فیض ملاقات عالی که قطعاً متضمن نتایج خیریه است بی نصیب نه مانند مقصود این است کار از اول خوب شروع شود که انشاءالله تا يك نوع منظم و ترتیبی پیش برود که اسباب امیدواری داخله و موجب تحسین خارجه باشد.

نایب السلطنه امیر کبیر

= ۳۳ =

« از باغ به باسمنج »

خدمت حضرت مستطاب ملاذالانام آقای ثقة الاسلام دامت برکاته در ارکان ارادت خللی نرسیده وجداناً هم اشفاقات مرادی را اعلام میدارد منتهی سیم مانع از تصمیم ارادت بنده و نیت عنایات حضرت مستطاب عالی شد از مذاکرات این چند روزه تلگرافخانه میخواستم خاطر مبارک هر دقیقه اش مسبوق باشد بالجمله تلگراف را صاف و ساده عرض میکنیم و بدیهی است سیاق کلام هم شهادت میدهد با مجاهدات و توجهات حضرت مستطاب اشرف اسعد اقدس والا آقای نایب السلطنه روحی فداه و عنایات و رأفت ملوکانه ارواحنا فداه مشروطه را با شرایط صحیحه مرحمت فرمودند و البته حضرت مستطاب اشرف اقدس والا شاهزاده عین الدوله دامت شو کته خاطر مبارک را مستحضر داشته اند

فقط از حضرتعالی تمنا دارم با آن انفاس قدسیه طوری بفرمائید که نسبت بشرایط از آنطرف سختی نشود که برودت ثانوی تولید نماید از اینطرف هم مطمئن باشید بندگان حضرت مستطاب اشرف اسعد اقدس والا آقای نایب السلطنه امیر کبیر روحی فداه هم بمقام صدارت عظمی و ریاست وزراء نائل گردیده وزارت جنگ هم در جزو مسئولیت حضرت معظم الیه بنده هم با تمام قواء از برای خدمات دولتی و آسایش ملتی با جان و دل حاضرم جناب مستطاب آقامیرزا فضلعلی را ندیده، ملاقات نموده محبت های قلبیه حضرتعالی را ابلاغ میکنم بمشکوۃ هم محبت قلبیه بنده تازگی ندارد سعیدالسلطان را هم بی ملاحظه آدم منصفی میدانم.

«فرما نقرما»

= ۳ =

«از باسمنج به طهران»

خدمت با سعادت حضرت اقدس امجد و الاشاهزاده فرمانفرما دام اجلاله دیروز بعد از رسیدن تلگراف محترم دستخط همایونی با تلگراف مرحمت اتصاف حضرت اقدس اعظم آقای نایب السلطنه هر دو متوالیا زیارت و هرسه تلگراف بلافاصله بشهر مخابره شد شب از تبریز جوابی دادند که مجملش این است که جواب همان است که قبل از وقت بحضرت آقای نایب السلطنه عرض کرده ایم و صورت آنرا نیز مخابره کرده بودند چون اصل تلگراف مرقوم را البته ملاحظه فرموده اید این است که از ذکر همه آن اغماض کرده بر بیان نیت و عرض مقصود خود میپردازد و عرض میکند فرموده بودید طوری بفرمائید که نسبت به شرایط از آن طرف سختی نشود که برودت ثانوی تولید نماید دوست عزیزا حضرت مریدا احکام را در موضوع مسئله ذکر و شرط و قید کردن مناسب نیست مشروطه موضوع کلام و مجرد از همه قیودات و ظهور معانی آن نیست مگر در کسوت قانون و نظامنامه ها و این

قانون و نظامنامه ها راجع خواهد بود بر امورات سیاسیه و ملکیه و بعبارة
 اخری دائر خواهد بود بر آن کارهائی که تاحال در مملکت جاری بود و خیلی
 واضح است که عقلاء اهل اسلام قانونی نخواهند گذاشت که منافی مذهب و
 صلاح مملکت باشد عقیده شخص حقیر که يك تن از سی کرور تن است اینست
 که مشروطه [را] با عبارتی ساده اعلان فرمایند و ضمناً امر شود که عقلا و اشخاص
 بی غرض از اطراف ممالک بعنوان فوق العاده در دار الخلافه جمع و مشغول مذاکره و
 رفع اشکالات حاصله و دفع اغفالات مترقبه بشوند و مواد قانون اساسی و
 انتخاب را به تخت مذاکره بیاورند و این امر باید خیلی فوری باشد بعداً
 از انعقاد این مجلس و اصلاح پاره امورات که اصلاحش فوری است حکم
 انتخاب اعضای دارالشوری بر جمیع ممالک صادر میشود و بعد از اجتماع با
 حواس جمع مشغول میشوند بر اجراء وظیفه که از جانب دولت و ملت مکلف
 بر آن هستند، حضرت اقدس، مرید محترماً، دوست عزیزا التماس میکنم این
 یقظره دل بنده را داخل یکدريا دل مبارک خود بنمائید و آتش غمخواری
 دولت و ملت و مملکت را الو کرده و بدیده حقیقت تعمق فرمائید که صاحب
 این عقل کروی آیا خیالی جز اصلاح مملکت دارد، بارها عرض کرده ام که
 حل تمامی مشکلات در دارالشوری و باتفاق عقلا خواهد بود به نکات تلگراف
 مفصل که از باسمنج عرض و اشکالات متصوره یکان یکان معروض افتاده
 مجدداً دقتی فرمائید تاحال داد میزدم که مملکت می رود صدایم بجائی نرسید
 حالا عرض میکنم رقیب پشت دروازه خیمه زد و: «هفت شهر عشق را عطار
 گشت - ماهنوز اندر خم يك کوچه ایم» خوب است عالم الفاظ را وداع کرده
 داخل عالم معنی بشویم «بیا ما کج نشینیم راست گوئیم» اگر مر اصلاح اندیش
 و غمخوار دولت و ملت میدانید همین قدر استدعا میکنم که عرایض را که تا
 حال کرده ام با چشم مرحمت ملاحظه فرموده خلوص عقیدتم را مبرهن بفرمائید
 نمیگویم قبول نمائید و حق این عرض را هم ندارم چرا که يك تن ضعیف
 بیشتر نیستم و اگر مرا مغرض میدانید ولم کنید در وجود خودم قابلیت

تحمل این ناگواریها نمی بینم شخصی هستم ضعیف البنیه و مبتلا بروماتیزم و قلت عقل و فقدان تدبیر و این عرض را خاتمه مجلس قرارداد به عوض کلمه دعا عرض میکنم که مطالب معروضه فقط رای ناصواب یک تن ضعیف است و در اغلب مواد آن بالبداهه تمام ملت شریک است در پاره جزئیات آن محتاج بمذاکره هستم عجالتاً رأی خود را بیان کرده و امیدوارم که امناء شهر نیز اعتراض فوق العاده بر ایضاحات بنده نکنند و در این باب باید بشهر رفت و مذاکره نمود.

« علی بن موسی »

= ۳ =

« از باسمنج به طهران »

بتوسط حضرت والا آقای نایب السلطنه صدراعظم بعرض حضور ساطع - النور اعلی حضرت شاهنشاهی خلدالله سلطانه در ضمن تلگرافات حضوری حضرت صدارت عظمی مراجعت دعا گوینان را بشهر تصویب نکرده بودند با اینکه در اقامت باسمنج اثری بر وجود ناپود خودمان تصور نمی کردیم معهداً امتثالاً توقف داشتیم ولی امروز که وقت غروب جمعه نهم است تلگرافی از اعضای انجمن واجلال الملک رسید که عیناً از عرض لحاظ انور ملوکانه میگردد . بعد از عنوان: « در اینموقع ورود قزاق روس بشهر که در کویچهها و معابر در گردش و حرکت بوده باعث خیالات اهالی شده اند لازم است وجود حضرات عالی که مایه سکون و قوت قلوب مسلمین است در این موقع باریک در شهر و میان جمع باشند چنانکه خاطر جمعی از اهالی تبریز نیز بر این است با این وضع دیگر اقامت جنابعالی در باسمنج بهیچوجه اقتضا ندارد متوقعیم که اقامت بمراجعت مبدل فرموده و همین روز بشهر تشریف بیاورید در حین عرض این تلگراف مجدداً دوهزار نفر عقبه قشون روسی وارد شد امروز اگر

امکان نکنید فردا انشاء الله عزیمت بشهر بفرمائید انجمن ایالتی « با وضع حالیه و تأکید حضرات صلاح در اینست که دعا گویان بشهر برویم شاید بتوانیم مصدر خدمتی بشویم چون وقت دیر بود لهذا صبح زود مرخص میشویم و باصغای اوامر مقدسه ملوکانه در شهر حاضریم .

«علی بن موسی، عبدالعلی الطباطبائی، سید حاجی آقا»

= ۶۳ =

«از باسمنج به طهران»

خدمت با سعادت حضرت اقدس امجد والا شاهزاده فرمانفرما دام اجلاله امروز طرف صبح شرحی مفصل عرض کرده ام الان که حوالی غروب است تلگرافی از شهر رسید که بر حسب ورود قزاق به شهر در معاودت اصرار کرده اند در خصوص مرخصی عریضه بحضور همایونی شده اقامت در باسمنج با این حال نارواست این است که بعرض این تلگراف وداع کرده چیزی که همراه خود میبرم مرحمتهای مخصوصه حضرت اقدس است در این مدت بحکم ضرورت عرضها کرده فرضاً بجای آوردم و خدایم گواه است که منظوری جز خدمت بدولت و ملت نداشتم و نخواهم داشت اما چه کنم و چه خاک بسربریزم که شد آنچه نبایستی بشود باز در این آخرین نفس و آخر روز خدارا گواه میگیرم که من بدبخت هر چه داد زدم فریاد کردم « یان بودند کس از باده فروشان بیدار-یا که من هیچ کسم، هیچ کسم در نگشود». و مسلماً که شق ثانوی است بهر حال در عرض خود ثابت قدمم و حیات و نجات این باقی حشاشه را باز در همان مطالب میدانم که بارها عرض کرده ام در خاتمه عرض میکنم «الوداع ای زهد و تقوی الفراق ای عقل و دین».

«علی بن موسی»

=۳۷=

«از باغ به باسمنج»

بتوسط شاهزاده عین الدوله جنابان مستطابان ثقة الاسلام و حاجی سید-
 المحققین و حاجی میرزا حاجی آقا مجتهد سلمهم الله تعالی چون خاطر همایون
 ماز محاسن دولتخواهی و نیات خیریه آنجنابان همواره قرین مسرت و رضائیت
 است حالا که مراحم و عواطف ملوکانه شامل حال عموم رعیت که بمنزله اولاد
 دولت هستند خاصه اهالی آذربایجان که در این مسئلت اختصاص دارند شدم
 و نظر باستدعای آنجنابان و اهالی شهر مشروطه برقرار گردیده و عفو عمومی
 و رافت مخصوص شاهانه شامل حال عامه گردیده و در واقع آذربایجان را
 خانه نیاکان و اهالی آنجا را بمنزله فرزند و آل خود میدانیم اینست مقرر می-
 شود که این دستخط مرحمت آیت را که مشعر باعطای مشروطه و عفو عمومی
 است بشهر برده بتمام اهالی ابلاغ و اعلام و ارائه دهید که بمراحم و الطاف
 خسروانه مطلع گردیده بر مراتب امیدواری و شاه پرستی خود که عقیده فطری
 و غیر تمندی آنهاست افزوده از هر جهت مطمئن و آسوده باشند که انشاء الله
 اسباب آسایش و راحت آنها از هر حیث فراهم خواهیم فرمود کتابچه دستور-
 العمل انتخابات و مقدمات لازم هم که بصحة مبار که رسیده است و چاپ شده
 برای آذربایجان و تمام ولایات بایست فرستاده میشود که از آن قرار اقدام و
 رفتار نمایند.

«محمد علی شاه قاجار»

=۳۸=

«از باسمنج به طهران»

بشرف عرض عا کفان دربار معدلت مدار اعلی حضرت شهر یاری خلد الله
 ملکه و سلطانه میرساند الساعه که آفتاب در شرف غروب است آفتاب مکرمت

۱- جمله اختصاص دارند شدم. به نظر مغشوش میرسد.

و مرحمت شاهانه در اعطاء مشروطه و عفو عمومی تابیدن گرفت و بحمد الله انوار قدسیه مراحم ملوکانه چنان درخشان و تابان گردید که حاجتی بر آفتاب آسمان نماند، زیرا که: «پادشه چرخ چارمین بغلامی - غاشیه بردوش پادشاه زمین است» فوراً مژده این عطیت کبری و موهبت عظمی بر اولاد جان نثار پادشاه تاجدار تبلیغ شده الان تمام ملت جان نثار در دعای ذات ملکوتی صفات همایونی بامعتکفان صوامع ملکوتی هم آواز و مسلماً: «صد هزاران موج روح انگیز جان - از فراز عرش بر تبریزیان» در تواتر و تناسل است فردا انشاء الله حسب الامر دستخط جهان قیمت همایونی را بشهر برده گوش تشکر کافه ملت با استماع خطاب احیاء انتساب همایونی مشنف گردیده آثار فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها هویدا خواهد شد - خداوند ظل ظلیل اعلی حضرت ظل الهی را بر سر کافه عباد و بلاد ممدود فرماید.

«علی بن موسی، عبد العلی الطباطبائی»

= ۳۹ =

«از باسج به قصر»

حضور حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای خراسانی و آقای مازندرانی مد ظلهمما ذهی شرافت و سعادت آذربایجانی که در این عصر حاضر در سایه شریعت پایه آن دوبرگوار بغایت الامال خود نایل گردیدند اینک اعلی حضرت اقدس همایونی شاهنشاه دین پناه بسر رأفت و عطوفت ملوکانه آمده اولاد آذربایجان خود را مفتخر و تمام اهالی ایران بلکه سیصد میلیون مسلمان را قرین منت داشته اعاده مشروطیت را که بمنزله اعاده روح تازه بقالب مرده شمرده میشود فرموده دستخط انجمن نقط خطاب بدعا گوینان و سایر اهالی تبریز خصوصاً و بتمام اهالی ایران عموماً صادر مقرر فرمودند بشهر مراجعت و مراحم ملوکانه راجع باعطای مشروطه و عفو عمومی بملت باغیرت را ابلاغ

نمائیم در اینموقع عزم شهر بایک دنیا تشکرات از مساعدت مخصوصه حضرات حجج الاسلام که در این مدت مبذول فرموده اند تجدید مراتب ارادت و دعا گوئی مینمائیم تا بنده باد نیر اقبال اسلام پاینده باد آنوجودین محترمین زنده باد پادشاه جوان بخت دور باد بدخواه دولت و ملت ایران .

«علی بن موسی ، عبدالعلی الطباطبائی»

= § =

«از باسندج به طهران»

حضور مبارک والا حضرت اقدس اسعد امتع والا شاهزاده اعظم ولیعهد کیوان مهد دامت شو کته المتعالی از این مکرمت شاهانه عطیت ملوکانه یعنی اعطاء مشروطه و عفو عمومی که از جانب سنی الجوانب اعلی حضرت شهریاری بر این ملت جان نثار شرف ظهور یافت علاوه بر عرض تشکراتی که در محضر انور ملوکانه میرود لازم است که در حضور مبارک نیز عرض مراتب دولتخواهی و دعا گوئی نموده معروض دارد که خداوند پادشاهان را مظهر صفات جمال و جلال خود فرموده ذوات ملکوتی صفاتشان را با اعطاء این رتبه سامیه مخلع و مشرف فرموده اند برای اینست که عباد و بلاد در سایه ظل اللهمشان در مهد امن و امان غنوده و از کافه شرور آسوده باشند حالیا که بحمد الله شهر یار رؤف ملت مشرف بموت را احیاء فرمود و حیاتی تازه بآنها بخشود شکر این موهبت تامه و رحمت عامه از جانب مرحمت جوانب والا اقدس اسعد امتع ولیعهدی اینست که باذن و اجازه اعلی حضرت شاهنشاهی خاك آذر بایجان را که همیشه صدف گوهر تابناک سلطنت و مهد وجود مقدس پادشاهان کیوان رفعت و علاوه بر این امتیاز مسقط الرأس وجود مسعود مبارک را نیز دارد و با قدوم میمنت لزوم رشک خلد برین و چرخ چارمین فرمایند و در این ضمن صدمات وارده بر این عرصه را مشاهده فرمایند که این گهواره فلك مقدار در

غیاب آفتاب مکرمت ظل ظل اللهی چگونه مضطرب و پریشان حال بوده و انشاء الله
 بارزانت وجود مقدس که لنگر کشتی فلاح و نجات است چنان مطمئن و آرام
 و سروالقی فی الارض رواسی ان تمید بکم هویدا گردد .
 «علی بن موسی ، عبد العلی الطباطبائی»

= (۴) =

«از باغ به تبریز»

جنابان مستطابان شریعتمداران آقای ثقة الاسلام و آقای حاجی سیدالمحققین
 دامت برکاتهما تلگراف جنابان عالی که حاکی مراتب خیر اندیشی و دولتخواهی
 آنجنابان مستطابان و تبلیغ احساسات ملیه اهالی غیور آذربایجان بود زیب
 وصول بخشید و موجب حصول کمال خورسندی و نشاط گردید عموم ایران
 و آذربایجان را خانه خود دانسته خاصه تبریز را که مولد و مسقط الراس و وطن عزیز
 میدانم و اهالی غیرتمند آنجا را برادران گرامی وطنی خود می شمارم با این
 حال معلوم جنابان مستطابان عالی و سایر اهالی خواهد بود که از اوضاع
 ناگوار آن مملکت بچه اندازه قرین تأسف و حسرت بودم منت خدای را که
 اشفاق و مراحم پدران بنده گان اعلی حضرت اقدس شهریار ارواحنا فداه
 جراحات درونی مرا التیام داد و شمول عواطف خسروانه در باره آن مملکت
 موروث خورسندی و افتخار من گردید در خصوص آمدن من به تبریز که اشعار
 فرموده اید بحکم حب الوطن بهترین وقت خود را ساعتی میدانم که در آن
 خاک پاک بسر برده باشم و انشاء الله همین که امورات آن مملکت تسویه شد با
 کمال وجد و نشاط بدیدار مولد شریف خود خواهم شتافت عجالاً سعادت و
 سلامت جنابان مستطابان عالی و عموم هموطنان گرامی خود را در ظل مقدس
 ملوکانه ارواحنا فداه از حق تعالی خواستار و نیازمندم .

«سلطان احمد میرزا ولیعهد»

= ۲ =

«سواد»

دستخط مبارك حضرت مستطاب آية الله في الارضين آخوند ملا كاظم خراسانی مدظله العالی که از جهة تأخير پستها در شهر ربیع الثانی رسیده است .

خدمت جناب مستطاب اجل الاعلام ملاذالانام ربیع الايام آقای ثقة الاسلام دام^۱ مشرف گردد ۲۹ ذی حجة الحرام ۱۳۲۶ .

= ۳ =

«بسم الله الرحمن الرحيم»

معروض میدارد انشاء الله تعالی همواره در کنف حفظ و حراست و تأییدات خاصه الهیه عزاسمه محفوظ و مؤید خواهید بود در قیمه شریفه عز و صول بخشید مساعی جمیله و حسن مراقبت و مواظبت جناب مستطاب عالی در احقاق حقوق و تنبیه ملت بوظایف ملیه خود و عدم تخطی از آنچه اساس تمدن و سیاست و حفظ حقوق مشتر که مقتضی است موجب کمال تشکر و امتنان و فعلا اهم وظایف و تکالیفی که برای حفظ بیضه اسلام زیاده از حد باید رعایت شود سه امر است اول مواظبت و مراقبت کامله در اینکه هیچ بهانه و دست آویزی برای مداخله اجانب بعون الله تعالی و من تأییده بهم نرسد . دوم حفظ اتحاد کلیه ملت و رؤسای ملت و عدم تمکین مفسدین و صاحبان اغراض که بصورت باملت مساعد و در معنی بالقاء فتنه و تفریق کلمه مأمورند در نیل مقاصد فاسده خود انشاء الله . سیم حفظ امنیت کامله و عدم تعرض باحدی بهیچ اسم و رسم بطوری که کمال تمدن ملت بر قاطبه ملل معلوم و مصدق باشد و انشاء الله تعالی مراقبت کامله در تمام این مقاصد بحسن مراقبت جناب مستطاب عالی و انجمن محترم

۱ - کلمه ای است که خوانده نشد

ایالتی شیدالله تعالی ارکانه مأمول است و اداء تکالیف رسمیه در جلوگیری از
قرض و سایر معاهدات میشومه هم در عهده کفایت انجمن محترم و سایر عقلاء
مملکت خواهد بود و انشاءالله تعالی ایالت جلیله و جنابان اجل اکرم سالار
و سردار ملت دایم مجدهما و تمام غیرتمندان ملت و مملکت در رعایت مراتب معروضه
خصوصاً حفظ کلمه اتحاد و اتفاق فوق المأمول اقدامات مجدانه مبذول و بمزید
تأیید مخصوص خواهند بود انشاءالله والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
«الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی.»

و روسای ملت و عدم تمکین مفسدین و -
 صاحبان افراض که بصورت بامک مساعد و
 در معنی بالقاء فننه و تفریق کله مامورند
 در نیل مقاصد فاسده خود انشاء آه سیم -
 حفظ امینت کامله و عدم تعرض باحدی
 بهیچ اسم و رسم بطوریکه کمال تمدن ملت
 بر قاطبه ملل معلوم و مصدق باشد و انشاء
 تعالی مراقبت کامله در تمامین مقاصد بحسن
 مراقبت جناب مستطاب عالی و انجن محترم -
 ایالتی شیداه تعالی ارکانه مامول است و اداء
 تکالیف رسمیه در جلوگیری از قرض و سایر
 معاهدات میشومه هم در عهد کفایت -
 انجن محترم و سایر عقلا، تحکمت خواهد بود
 و انشاء آه تعالی ایالت جلیله و جنابان اجل
 اکرم سالار و سردار ملت دام مجدهما و
 تمام غیرتمندان ملت و مملکت در رعایت -
 مراتب معروضه خصوصاً حفظ کله اتحاد و
 اتفاق فوق المامول اقدامات مجدانه مدنول
 و بمزید تأیید مخصوص خواهند بود انشاء -
 و اسلام علیم و رحمة آه و برکاته .

« الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی »



شتر بزگوهر

بر روی
سفالها پیش از تاریخ ایران

باستان‌شناسی

« تصاویر حیواناتی که ایرانیان کشیده‌اند
مخصوصاً تصویر حیوان ملی ایران یعنی
« بزگوهری » دارای روح و دقت و سادگی
است که در بین هنرهای آسیا تاکنون
نظیر آن دیده نشده است . »

(نوشته استانیلی کسون)

در کتاب صنایع ایران)

بقلم

انسان دوران باستان همیشه
دست خوش و حشت و اضطراب
بود و صحنه‌های ناگوار زندگی
سخت خود را به نیروهای مقتدر
اهریمنی نسبت می‌داد. او از چشم-
زخم و نیروی شوم اهریمنی که
انسان را از پای در می‌آورد
می‌ترسید و برای نگهداری خود
از شر اهریمنان به دعا و طلسم
های گوناگون متوسل می‌شد.
این طلسم‌ها و دعاها در دوران
گذشته همیشه همراه انسان بود
تا او را حمایت کند. (گاهی این

غلامرضا معصومی

طلسم‌ها پرستش می‌شد و تا آنجا که در برخی از نقاط جهان بصورت توت‌م^۱ و فتیش^۲ درآمده و مورد پرستش قرار گرفته است.

از اینجا به علاقه‌ی انسان اولیه در نمایش دادن مظاهر خدایان و چگونگی پرستش آنها پی می‌بریم. مثلاً نقش خورشید و حیوانات منسوب به خورشیدمانند عقاب، شیر، گاو، گوزن و بز کوهی و... در روی سفالهای دوره‌های پیش از تاریخ از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد به بعد مرسوم بوده است.^۳

البته نقش کلیه حیوانات و پرندگان کم و بیش روی سفال‌های دورانهای پیش از تاریخ و حتی دوران تاریخی آمده است و نیز مجسمه‌های سفالی گوناگون بصورت ظرف (ساغر) و همچنین مجسمه‌های مفرغی و یا نقوش روی ظروف و اشیاء مفرغی، نقره‌ای و طلائی بیشماری در موزه‌های دنیا و موزه ایران باستان داریم ولی مقصود نگارنده از نظر کوتاهی کلام فقط «نقش بز کوهی روی سفالهای پیش از تاریخ ایران» است و شرح نقوش بویژه نقوش روی مهرها و سیلندرها و اشیاء نقره‌ای و طلائی و مفرغی و نیز مجسمه‌های گوناگون بز کوهی را به وقت دیگر مو کول و سخن را کوتاه می‌کند.

بدون شك این انسانها احتیاج زیادی به خدایان حمایت کننده و مفید داشتند زیرا آنها حس کرده بودند که از زمانهای خیلی پیش طوفان، رودخانه، حیوانات وحشی و سایر عوامل زیانکار انسان و گله و خانه و محصولات کشاورزی را تهدید میکنند و برای اینکه از آسیب این عوامل مضر دور باشند خدایان و الهه‌هایی را که باعث ایجاد این عوامل می‌شدند می‌پرستیدند

۱- توت‌م Totem: شیئی مقدس مورد پرستش با روح را گویند مانند حیوانات و نباتات و این عقیده را توتومیسم نامند.

۲- فتیش Fetish: شیئی مقدس مورد پرستش بدون روح است مانند سنگ و این عقیده را فتیشیسم نامند.

۳- چنانکه بیشتر مجسمه‌های حیوانات به ویژه بز کوهی را بصورت آویز به گردن خود می‌آویختند بویژه در هنر لرستان (بین اقوام کاسی) داشتن این نوع مجسمه‌ها بسیار رایج بوده است و شاید این اقوام نیز بصورت توت‌م از این نوع مجسمه‌ها استفاده می‌کرده‌اند.

و گاهی نیز شیئی مورد علاقه یا حیوان منسوب به آن خدا یا الهه را ستایش می کردند. بسیار دیده شده است که از یک حیوان فقط يك عضو از اعضای بدنش را روی سفال نقش کرده اند. مثلاً نقش اغلب سفالهای پیش از تاریخ به ویژه هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد شاخهای گاو، شاخهای گوزن و شاخهای بزکوهی و پوزه شیر، بال و پنجه پرنده با تلافی همراه با اشکال هندسی است.^۴ (مانند ظروف شهر سوخته زابل حفاری اخیر پروفیسور توجی).

هر قوم باستانی بزکوهی را مظهر یکی از عوامل طبیعی سودبخش میدانست مثلاً در لرستان حیوان خورشید و وابسته به خورشید بود و گاهی نیز بزکوهی مظهری از فرشته باران بود زیرا از زمانهای بسیار کهن ماه با باران و خورشید با خشکی و گرمای رابطه داشته است و چون میان شاخهای خمیده بزکوهی و هلال ماه نیز رابطه ای وجود دارد از این رو مردم باستان عقیده داشتند که شاخهای پرییچ و خم بزکوهی در نزول باران مؤثر است. در شوش و ایلام بزکوهی مظهر فراوانی و رب النوع روئیدنیها خوانده میشد. در سومر بزکوهی نمایش دهنده خصیصه حیوانی خدای بزرگ بود. (خدای بزرگ در نقش خدای نباتات ظاهر شده و شاخه درختی در دست دارد و بزکوهی بر گهای آن شاخه را می خورد).

استادی و مهارت مردم پیش از تاریخ در ساختن ظروف سفالی شگفت آور

۴- دکتر جرج کنتنو Dr. Georges Contenav در کتاب «صنایع ایران» تحت عنوان «صنعت سفال اولیه» عقیده دارد که «کلیه اشکال هندسی که در روی سفال دیده می شود معنی ویژه ای دارند مثلاً خطوط متوازی منکسر که در دایره یا مستطیل محاط است و یا در چیزی محاط نبوده ساده است وجود آب را ثابت میکند. مثلثی که در میان آن شکل شطرنج رسم شده باشد نماینده کره است. سطحی که خطوط مایل روی آن رسم شده باشد نشانه زمین زراعتی است و بطور کلی میتوان گفت این اشکال نوعی خط تصویری است که برای مردم آن زمان گویا بوده و پیش از خطوط باستانی ایران در این سرزمین معمول و مرسوم بوده است. از این رو «اشکال و نقوش روی سفال را میتوان کتابهای اولیه ایران زمین تصور کرد.» علامات و نشانه هائی مانند «صلیب و مثلث که روی سفال مشاهده میشود ممکن است بامذهب و خدایان آن عصر مربوط بوده و یا نماینده طلسم و جادوی آن دوره بوده باشد».

است این مردم بهترین نوع سفال را بادست و چرخ سفالگری ساخته اند و در ساختن این ظروف کلیه خصائص زندگی خود اعم از مذهبی، اخلاقی و هنری را نشان داده اند و با بررسی ظروف سفالی پیوستگی تمدنهارا می توان دریافت مخصوصاً در ترسیم حیوانات شاخدار و بز کوهی مردم دوره باستان مهارت داشتند.^۵

از داستانها و افسانههای مربوط به اقوام آریائی در سرزمینهای مختلف دنیای قدیم به ویژه روم و یونان چنین برمی آید که گاهی خدایان مصلحت می دیدند خود را به صور مختلف حیوانات وحشی و اهلی یا پرندگیهای زیبا در آورند: چنانکه ژوپیتر (زئوس) خدای خدایان یونان و همچنین الههها و خدایان دیگر در هیكل حیواناتی مانند گاو وحشی، قوی سپید، کبوتر و فاخته سپید، اسب، عقاب، قوچ، گراز و غزال دیده شده اند. حتی به اراده خدایان و الههها دیگران نیز به شکل حیوانات مختلف ظاهر شده اند.^۶ شاید همین تغییر قیافه خدایان و بیرون آمدن آنها به صور مختلف حیوانات یکی از دلایلی باشد که حیوان مقدس شمرده شده و نقش حیوان موضوعی برای نقش آفرینان و هنرمندان سازنده ظروف سفالی دوران باستان گردیده است. اکنون نقش بز کوهی را در تمدنهای مختلف ایران بررسی می کنیم.^۷

- ۵- اصولاً حیوان شاخدار برای مردم باستان عزیز و مقدس بوده است. حتی در آئین زرتشت نیز حیوانات شاخدار را عزیز می داشتند، چنانکه در کرده (فصل) ۲ و ۸ و ۹ بهرام یشت در سرودهایی که زرتشت سرباز پیروز را تعریف می کند می فرماید:
- «نیروی اهورائی در کالبد گاو نر زرین گوش شاخ طلائی و قوچ دشتی زیبا و شاخ پیچیده و گوزن جنگلی تیز شاخ در می آید.» باید یاد آور شد که زمان زرتشت را محققین ۶۵ قرن پیش از میلاد مسیح می دانند و سرودهای او را نیز منتسب به زمان خودش می کنند پس این نقشها ممکن است مظهري از آئین زرتشت نیز بوده باشد.
- ۶- رجوع شود به کتاب افسانه خدایان (تاریخچه مختصر میتولوژی یونان و تأثیر آن در ادب و هنر جهان) تألیف آقای شجاع الدین شفا از نشریات بنگاه مطبوعاتی صفحات ۲۳-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۷۵-۹۱-۹۲-۱۱۴ و ۱۳۰
- ۷- بیشتر سفالهای پیش از تاریخ نخست با نقوش هندسی و تزئینی جلوه میکرد و پس از مدتی نقش حیوانات معمول گشت و زمانی بعد هنرمندان دوباره به نقوش هندسی علاقه مند شدند. این تحول در بیشتر تمدنهای پیش از تاریخ ایران دیده میشود.

شماره ۱۱۷۸ شهر سوخته زابل (هزاره سوم پیش از میلاد)

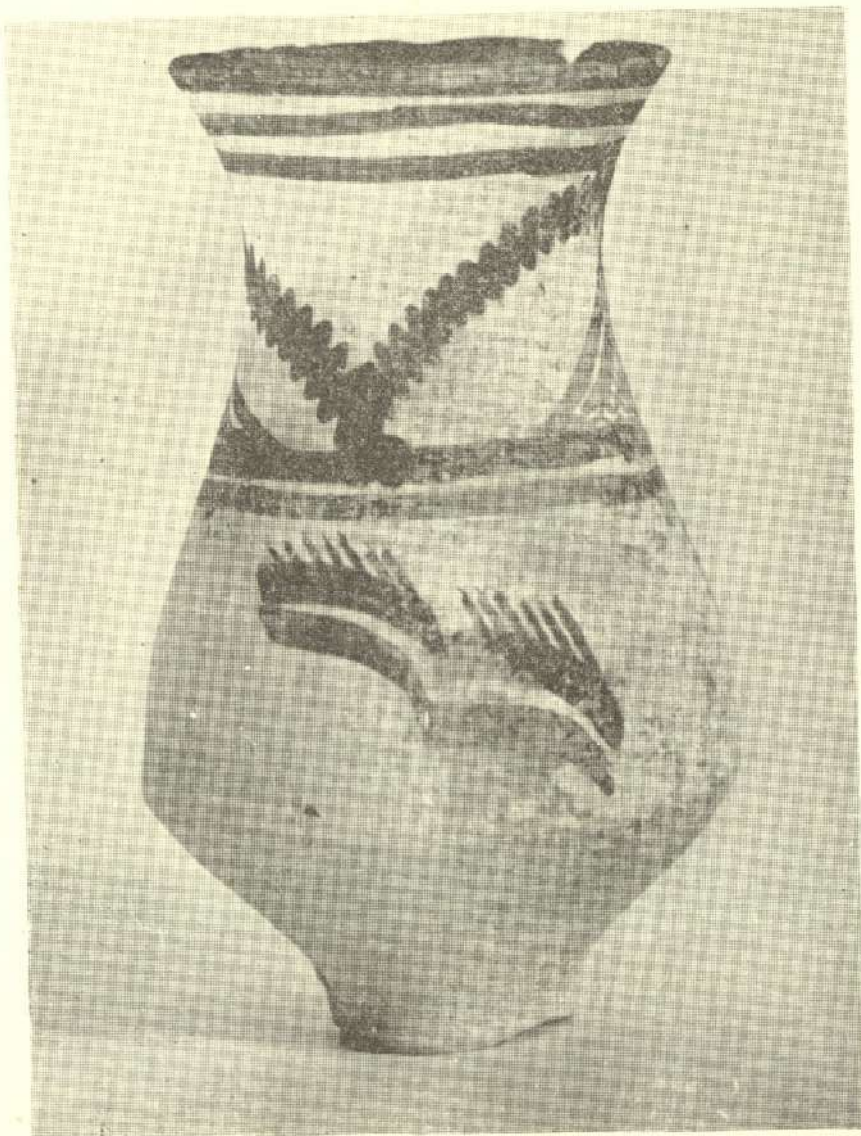
کوزه کوچک استوانه‌ای شبیه ساغر بادخانه گشاد و انتهای بدنه باریک و دارای نقش دو بز کوهی در دو طرف بدنه . شکسته و کسردار است . قطر دهانه ۶ و بلندی ۱۰ سانتی متر . (کاوشهای سال ۱۳۴۷ پروفیسور توچی)



(شکل ۱)

شماره ۲۲۸۶ شهر سوخته زابل (هزاره سوم پیش از میلاد)

ساغر سفالی نخودی رنگ با نقوش قهوه‌ای هندسی و نقش دو شاخ بز که
 بطرح هندسی (استیلیزه) درآورده شده است، در دو طرف بدنه و نقش دو شاخ گوزن
 تزئینی در دور گردن. شکسته و وصالی شده است قطر دهانه ۶/۵ و بلندی ۱۳
 سانتیمتر است (کاوشهای سال ۸۴؛ پروفسور توچی)



(شکل ۲)

شماره ۳۶۳۱ تمدن شهر سوخته زابل (هزاره سوم پیش از میلاد)

کوزه كوچك سفالی نخودی رنگ با دهانه گشاد و انتهای بدنه باریک دارای نقوش قهوه‌ای رنگ هندسی. در دو طرف گردن دو نقش بز کوهی که بصورت طرح هندسی در آورده‌اند دارد. ارتفاع ۱۱ سانتیمتر. شکسته و کسردار است (کاوشهای سال ۴۸ پروفیسور توچی)



(شکل ۳)

(۷)

۳۶۲۴ تمدن شهر سوخته زابل (هزاره سوم پیش از میلاد)

کوزه کوچک سفالی نخودی رنگ بانقوش هندسی قهوه‌ای و نقش دو بز
کوهی در دو طرف گردن. شکسته و کسردار. بلندی ۱۲ سانتیمتر (کاوشهای
سال ۴۸ پروفیسور توچی)



(شکل ۴)

شماره ۳۶۴۳ تمدن شهر سوخته زابل (هزاره سوم پیش از میلاد)
 کوزه کوچک سفالی نخودی رنگ با نقوش قهوه ای هندسی و نقش
 يك بز کوهی که بطرح هندسی در آورده اند در یکطرف و نقش يك شاخ از



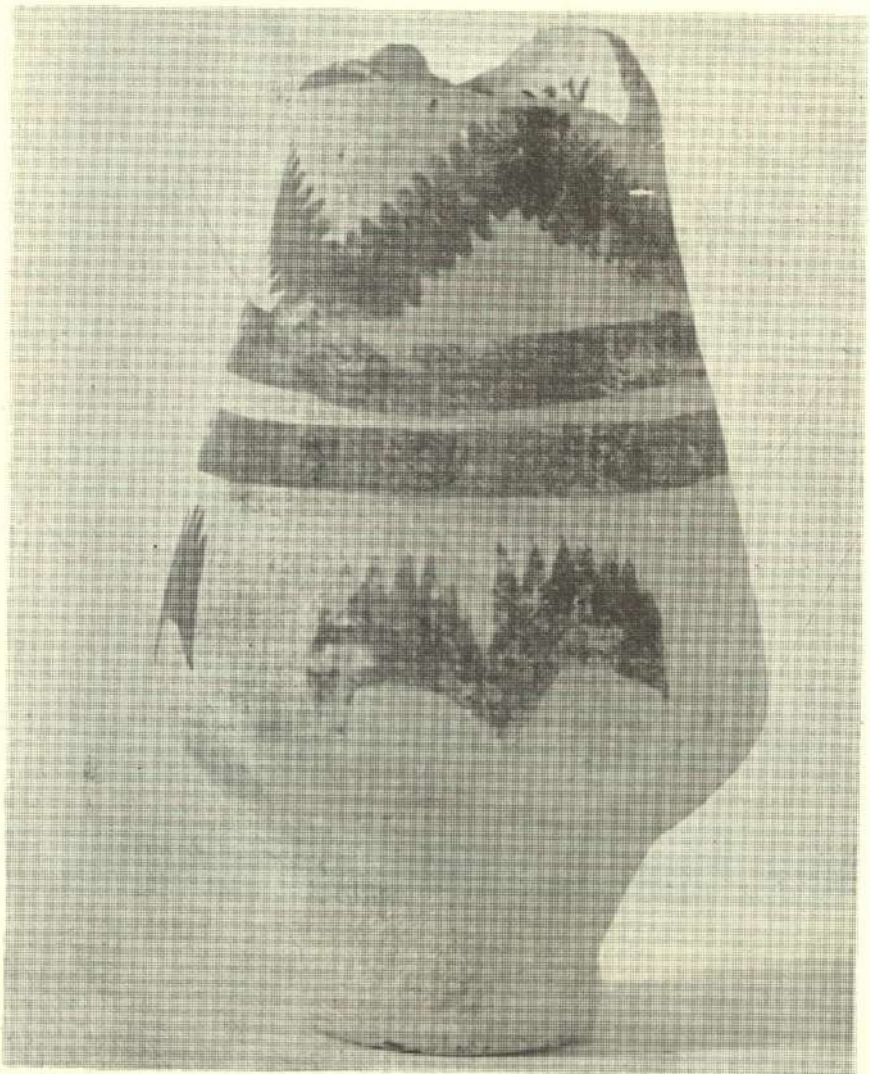
(شکل ۵ الف)



(شکل ۵ ب)

بز کوهی که نمودار خود بز است در طرف دیگر کوزه . بلندی ۹/۲ سانتیمتر
شکسته و کسر دار است. (کاوشهای سال ۴۸ پروفیسور توجی) (شکل های ۵ الف و ب)

شماره ۳۶۸۹ تمدن شهر سوخته زابل (هزاره سوم پیش از میلاد)
 کوزه کوچک نخودی رنگ با خطوط کمر بندی قهوه ای رنگ و نقوش
 تزئینی دال بری بر دور گردن و نقش سه شاخ از سه بز کوهی که نمودار خود بز
 است در سطح بدنه. شکسته و کسر دار است بلندی ۱۲ سانتیمتر (کاوشهای سال
 ۴۸ پروفیسور توچی)



(شکل ۶)

تمدن تپه سیلک کاشان ۸

تمدن سیلک کاشان از هزاره پنجم تا هزاره اول پیش از میلاد ادامه داشته و شامل ۶ طبقه باستانی است که هر طبقه نوعی سفال و اشیاء باستانی دیگر را معرفی میکند.

تمدن سیلک I - الف دارای سفالهای نخودی رنگ، ساخته دست است و تزئینات سیاه و قهوه‌ای بانقوش هندسی و نقش حیواناتی مانند گربه، بز کوهی و پرندگان و حتی انسان انجام شده است. این تمدن با تمدن تپه حصار I نزدیک دامغان (که بعداً شرح آن خواهد آمد) قابل مقایسه است.

تمدن سیلک I - ب وج - دارای سفال ساخته چرخ، نخودی رنگ و تزئینات بانقوش حیوانات بی تناسب بوده و با تمدن حصار II قابل مقایسه است. تمدن سیلک II: علاوه بر سفالهای ساخته چرخ و نخودی رنگ دوره‌های پیشین، سفال خاکستری رنگ هم پیدا شده است. همچنین الواح گلی همراه ظروف با خطوط دوران نزدیک به عهد عیلام (پروتوایلامی) یافت شده است. خط این الواح شاید قدیمی‌ترین خط حقیقی باشد که پس از خطوط تصویری در ایران مرکزی بوجود آمده است و تاریخ آن را بین ۲۸۰۰ تا ۱۷۰۰ پیش از میلاد مسیح تعیین کرده‌اند.

اکنون چند نمونه از ظروف سفالی سیلک که دارای نقش بز کوهی و سایر تزئینات هندسی بوده و تمدن سیلک را مشخص می‌سازد معرفی میشود. این ظروف که بشماره‌های ۲۵ - ۹۰ - ۱۷۳ - ۸۴۲ - ۶۰۲۱ دفتر کل موزه ایران باستان (بخش پیش از تاریخ) ثبت شده است بسیار متنوع بوده خلاصه

۸- تپه سیلک Tepé Sialk در ۹ کیلومتری جنوب غربی کاشان قرار گرفته و کاوشهای آن در سال ۱۳۱۱ بوسیله هیئت فرانسوی اعزامی موزه لوور بر ریاست پرفسور رومن گیرشمن شروع شده و سه سال طول کشیده است. گیرشمن نتیجه این کاوشها را در دو جلد کتاب بنام کاوشها در سیلک کاشان در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ شمسی (۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ میلادی) در پاریس منتشر کرده است.

Fouilles Desialk - Presbe Kashan - 1933 - 1934 - 1937

شرح آنها در زیر نویس عکسها آمده است. گذشته از ظروف، چند طرح از قطعه سفالهای^۹ مختلف این تمدن را جهت مقایسه با قطعات سفالهای تمدنهای دیگر ارائه میدهد. باید یاد آور شد که نقش گلهای همانند گل آفتاب گردان و درخت زندگی (درخت مقدس) که در میان شاخ بزها قرار گرفته است بسیار جالب توجه بوده و ریشه باستانی دارد. زیرا همین گل همانند گل آفتابگردان نشانه و مظهری از خورشید بوده و در دوران باستان محترم شمرده میشده است.



(شکل ۷)

شماره ۲۵ سيلك III (۳۰۰۰ سال پیش از میلاد) کاسه سفالی نخودی رنگ پایه دار دارای نقوش سیاه رنگ هندسی و هاشوری و خطوط کمر بندی در زیر

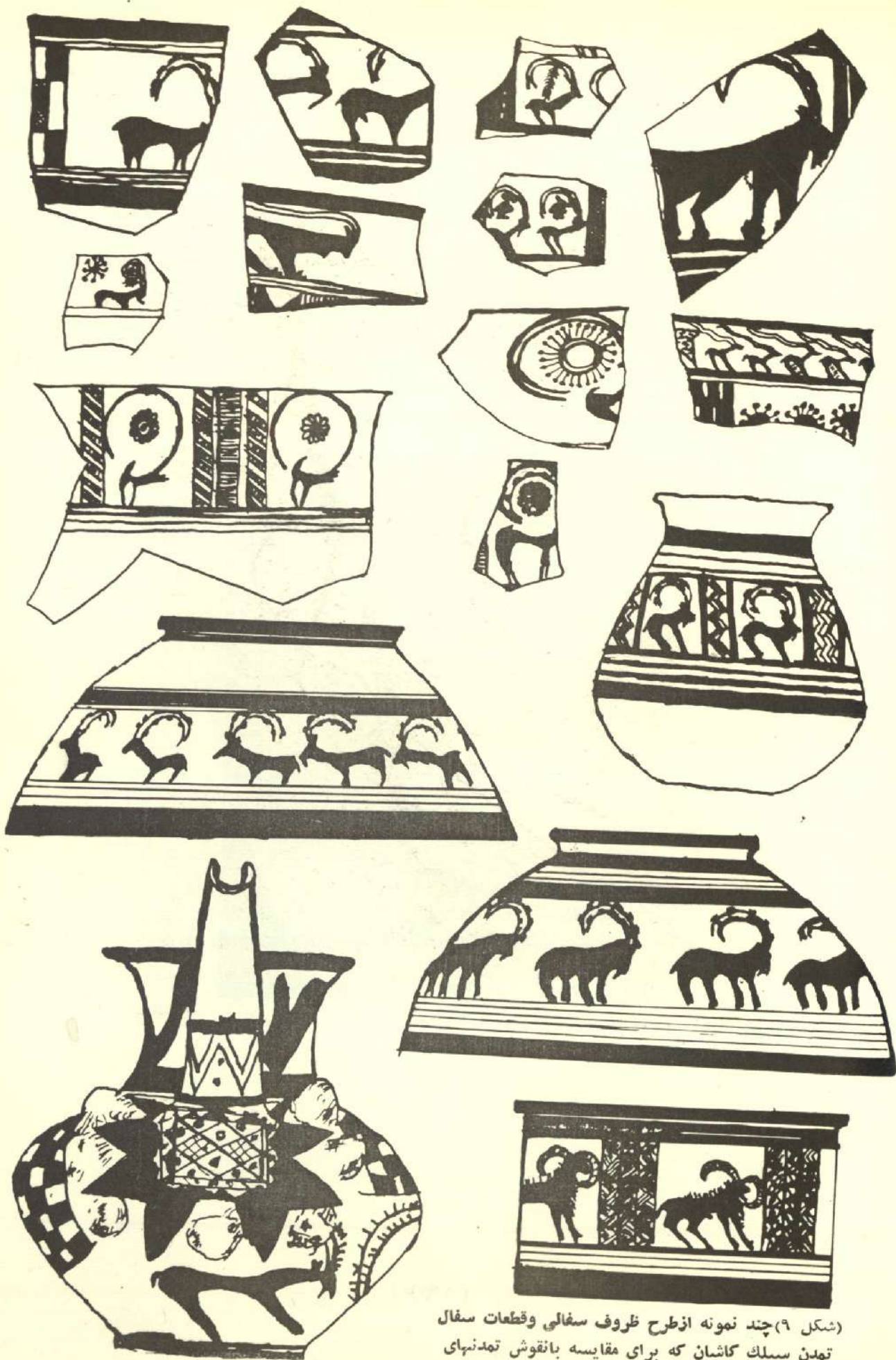
۹- این اصطلاح برابر واژه Tesson ذکر شده است که تنگه سفالهای منقوش از هر تمدن را گویند.

لبه يك ردیف بز کوهی (جمعاً ۷ بز) که تاحدی بطرح هندسی درآورده اند دارد. قطر دهانه ۲۸/۵ و بلندی آن ۳۰ سانتیمتر است.



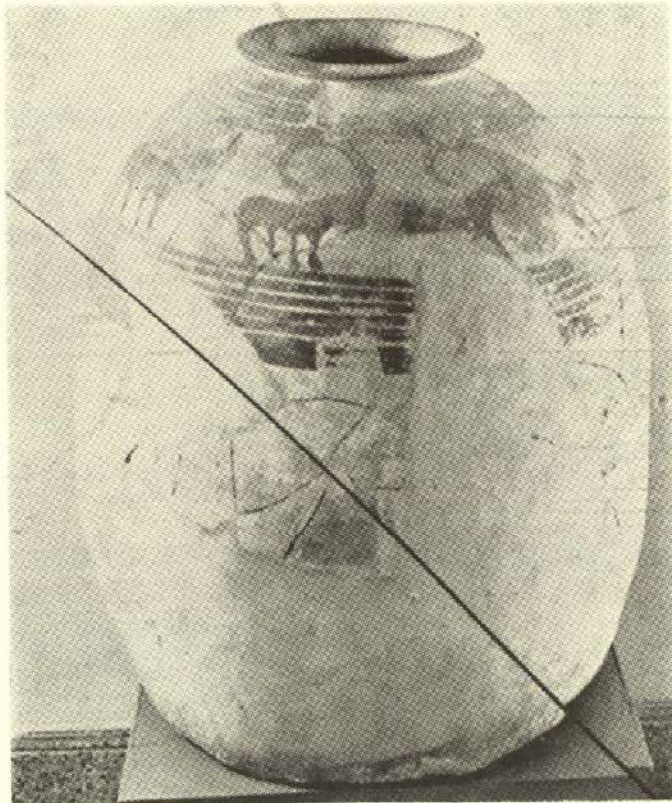
(شکل ۸)

شماره ۴۴ سيلك III (۳۱۰۰ سال پیش از میلاد) لیوان سفالی نخودی - رنگ تقریباً استوانه‌ای که قسمت پائین بدنه آن مخروطی است دارای نقوش سیاه رنگ تزئینی هندسی و خطوط کمربندی است. بین نقوش هندسی در سه طرف سه بز کوهی (یاسه گوزن) که بطرح هندسی در آورده شده است جاهای خالی لیوان را پر میکند. قطر دهانه ۱۱ و بلندی آن ۱۷ سانتیمتر است.



(شکل ۹) چند نمونه از طرح ظروف سفالی و قطعات سفال تمدن سیلک کاشان که برای مقایسه بانقوش تمدنهای دیگر نموده شده است .

شماره ۵۰ سيلك III (۳۱۰۰ سال پیش از میلاد) خمره سفالی نخودی -
 رنگ باتزئینات هندسی سیاه و خطوط کمربندی . يك ردیف بز کوهی (جمعاً
 ۸ بز) در قسمت بالای بدنه خمره نقش شده است . قطر دهانه ۲۶ و ارتفاع آن
 ۱۷ سانتیمتر است .



(شکل ۱۰)

شماره ۸۴۳ سيلك III (۳۱۰۰ سال پیش از میلاد) کاسه سفالی نخودی رنگ پایه دار دارای نقوش سیاه رنگ هندسی و هاشوری و خطوط کمر بندی است در زیر لبه يك ردیف بز کوهی (جمعاً ۴ بز) موجود است . قطر دهانه ۱۳ و ارتفاع ۱۴ سانتیمتر .



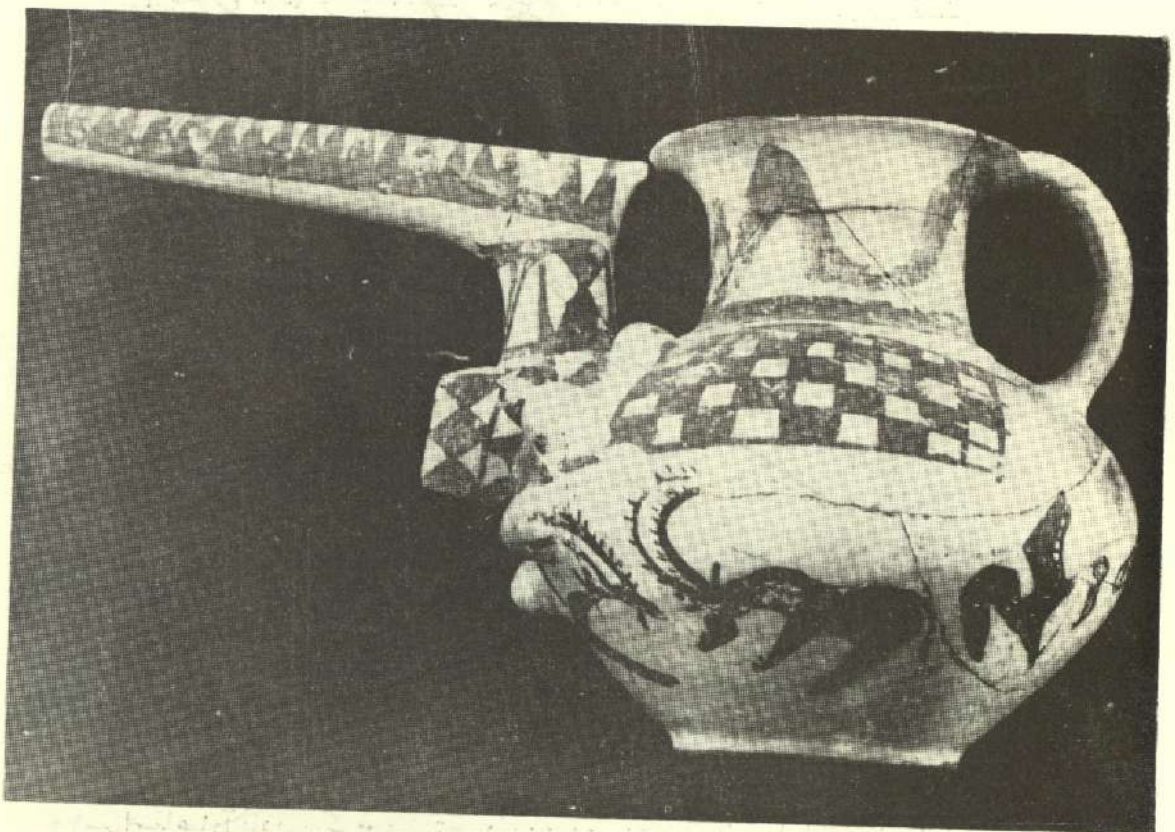
(شکل ۱۱)

شماره ۶۰۳۱ سیلک III (۳۱۰۰ پیش از میلاد) لیوان سفالی نخودی -
 رنگ تقریباً استوانه‌ای که قسمت پائین بدنه آن مخروطی است . دارای
 نقوش تزئینی هندسی سیاه رنگ و چند ردیف خطوط کمربندی . زیرلبه روی
 بدنه یکردیف نقش بز کوهی (جمعاً ۶ بز) دیده میشود . در میان شاخ بزها
 نقش صلیب (+) که نشانه گردونه خورشید است وجود دارد . قطر دهانه ۱۲
 ارتفاع ۱۷ سانتیمتر .



(شکل ۱۲)

شماره ۱۷۳ سيلك VI (۸۰۰-۱۰۰۰ پیش از میلاد) ظرف سفالی نخودی-
 رنگ بشکل قوری بالوله ناودانی بلند و دهانه تنگ و يك دسته . در زیر لوله
 برجستگی های کروی شبیه تکمه دارد . روی بدنه با شطرنجهای هندسی
 سیاه رنگ تزئین شده و جای خالی رانقش چند حیوان پر کرده است که بز
 کوهی نیز یکی از آنهاست این قوری از نظر طرح با قوریهای مفرغی لرستان
 قابل مقایسه است . قطر دهانه ۸ و بلندی ۱۳ سانتیمتر .



(شکل ۱۳)

تمدن اسماعیل آباد تهران ۱۰

تمدن تپه موشلان اسماعیل آباد مربوط به هزاره چهارم پیش از میلاد و همدوره با تمدنهای چشمه علی ری و قره تپه شهریار میباشد. سفال این تمدن سرخ رنگ با نقوش قهوه ای است. نقوش آنها متنوع و بیشتر هندسی یا نقش حیوان مانند بز کوهی و گوزن است. در این دوره نیز علاوه بر تزئینات هندسی هنرمندان وسازندگان ظروف سفالی سعی کرده اند که حیوانات را ردیفی و پشت سر هم بین تزئینات هندسی قرار دهند و منظور هنرمند بیشتر پر کردن جاهای خالی ظروف بوسیله نقش حیوان بوده است.

اکنون تصویر چند نمونه از ظروف سفالی منقوش این تمدن که به شماره های ۱۱۰۲۳-۱۱۰۱۳-۱۱۰۰۶ و ۱۲۶۰۴ دفتر کل موزه ایران باستان (بخش پیش از تاریخ) ثبت شده است ارائه میگردد.

شماره ۱۱۰۲۳ تمدن تپه موشلان اسماعیل آباد (هزاره چهارم پیش از میلاد)

ظرف سفالی - آجری رنگ و مدور با دهانه گشاد و تزئینات هندسی و خطوط کمر بندی به رنگ قهوه ای سیر بین تزئینات هندسی را ردیف نقش بزهای کوهی (جمعاً ۲۰ بز) پر کرده است. قطر دهانه ۲۳/۵ و ارتفاع آن ۲۸/۵ سانتی متر است. (شکل ۱۴)

شماره ۱۲۶۰۴ تمدن تپه موشلان اسماعیل آباد (هزاره چهارم پیش از میلاد)

ظرف سفالی آجری رنگ مدور دهانه گشاد با تزئینات هندسی و خطوط دال بر کمر بندی و دوردیف نقش بز کوهی دور بدنه. قطر دهانه ۲۴ و ارتفاع ۲۳ سانتی متر است. (شکل ۱۵)

۱۰- اسماعیل آباد بین کرج و هشتگرد روبروی دهکده ینگه امام (تازه امام) به مسافتی درست جنوب شاهراه تهران - فزویین قرار گرفته است. در این محل یک تپه باستانی بنام تپه موشلان است که تمدن آن به هزاره چهارم پیش از میلاد می رسد. کاوش علمی در این تپه طی سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ هجری شمسی بوسیله آقای مهندس علی حاکمی رئیس کنونی موزه ایران باستان انجام گرفته است.



(شکل ۱۴)



(شکل ۱۵)

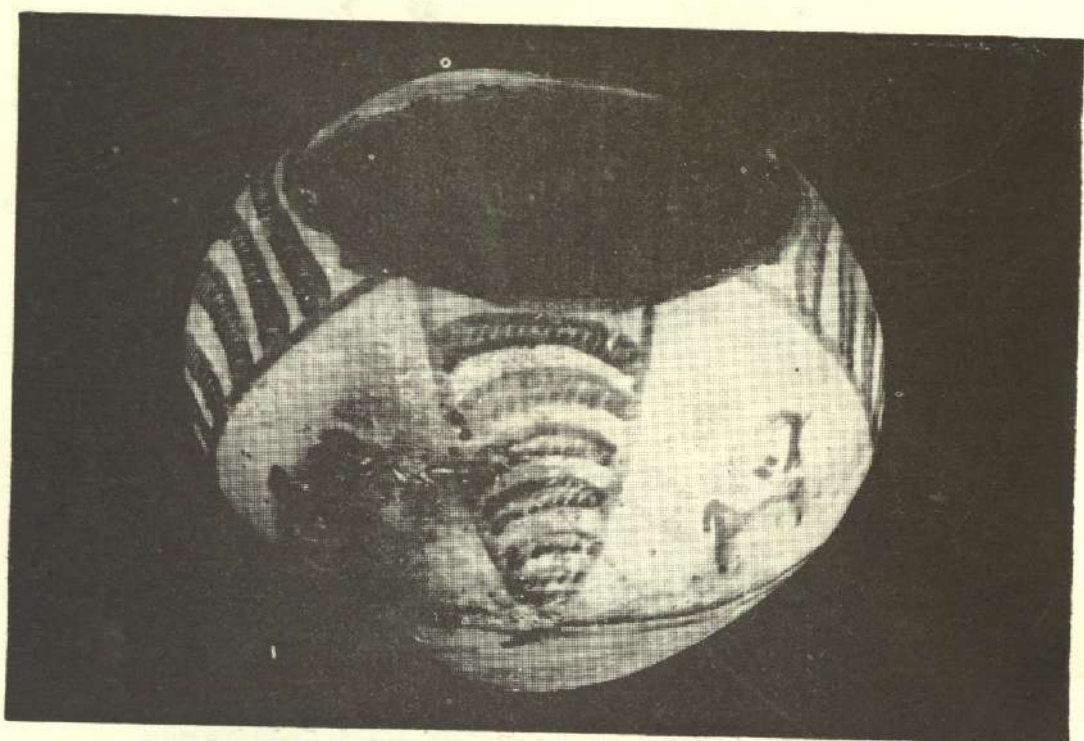
(۲۱)

شماره ۱۱۰۰۶ تمدن تپه موشلان اسماعیل آباد (هزاره چهارم پیش از میلاد)
ظرف سفالی آجری رنگ، مدور مانند زنبیل، دارای دسته‌ای روی
دهانه و تزئیناتی روی بدنه. تزئینات آن سیاه‌رنگ و از چند مثلث که به
فاصله‌های معینی هاشور خورده تشکیل گردیده است - فاصله مثلث‌ها رازدیف
بزهای کوهی (جمعاً ۸ بز) پر کرده است. قطر دهانه ۱۶ و ارتفاع آن ۲۴ سانتی
متر است.



(شکل ۱۶)

شماره ۱۱۰۱۳ تمدن تپه موشلان اسماعیل آباد (هزاره چهارم پیش از میلاد)
ظرف سفالی آجری رنگ مدور بادخانه گشاد و دارای تزئینات هندسی.
بین تزئینات هندسی را ردیف بزهای کوهی (جمعاً ۶ بز) پر کرده است. قطر
دهانه ۱۳/۸ و ارتفاع آن ۱۵/۲ سانتی متر است.



(شکل ۱۷)

تمدن چشمه علی ری (هزاره چهارم و پنجم پیش از میلاد) (۱۱)
باستان شناسانی که در چشمه علی ری کاوشهای علمی انجام داده اند به دو
تمدن مختلف بشرح زیر: در این تپه برخورد کرده اند:

۱۱ - چشمه علی ری در نزدیکی شهرری قرار دارد و جزو حومه شهر تهران بشمار می آید.
آثار تمدن باستانی این محل ۱۳۱۳ هجری شمسی به وسیله پروفیسور اریخ - اف-اشمیدت
Pro - Erich - F. Schmidt باستان شناس معروف آمریکائی که از طرف موزه دانشگاه
پنسیلوانیا مامور کاوشهای آنجا بود کشف شد و مربوط به هزاره چهارم و پنجم پیش از میلاد
مسیح است. تمدن چشمه علی نیز به چند دوره تقسیم شده و هر دوره با سفال ویژه ای مشخص
است و متأسفانه تاکنون کتاب مستقلی راجع با آثار مکشوف در باره این تمدن نوشته
نشده است.

طبقه I دارای سفال سیاه رنگ با نقوش هندسی و قابل مقایسه با تمدن تپه حصار I - الفاست . ۱۲

طبقه II دارای سفال آجری رنگ و گاهی سیاه رنگ با نقوش هندسی قهوه‌ای رنگ تزئینی است. گاهی بین نقوش هندسی را حیوانی پر کرده است. این حیوان بیشتر بز کوهی یا گوزن است. این تمدن قابل مقایسه با تمدن طبقه I - ب - تپه حصار بوده و رویهمرفته نقوش آن دارای جنبه هنری^{۱۳} است. هنرمندان این دوره نقش‌ها را بصورت حقیقی رسم نکرده‌اند بلکه بیشتر کار آنها بطرحهای نزدیک به نقوش هندسی درآمده است و حیوانات را معمولا در حال فرار یا جست و خیز نشان داده‌اند. از اشیاء جالبی که در نمونه‌های مکشوف از این تمدن به چشم می‌خورد علاوه بر نقش چند قطعه سفال دو کاسه سفالی با نقش بز کوهی است.

این دو کاسه که به شماره‌های ۵۹۴ و ۵۹۵ دفتر کل موزه ایران باستان (بخش قبل از تاریخ) ثبت گردیده است اکنون ارائه میشود. (شکل ۱۸)

شماره ۵۹۴ تمدن چشمه‌علی ری (اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد)

کاسه سفالی قرمز رنگ با نقش‌های هندسی قهوه‌ای رنگ و دال‌برهای موازی باهم و خطوط کمربندی که بین آنها هاشور خورده است. فواصل نقوش هندسی را بزهای کوهی (یا حیوان شاخدار دیگر) که بطرح‌های درآورده‌اند پر کرده است بطوریکه در فاصله بین دو خط تقسیم‌بندی نقش دو حیوان در حال جست و خیز قرار گرفته است و رویهمرفته بر روی بدنه این کاسه نقش ده حیوان شاخدار دیده میشود. قطر دهانه ۲۲/۵ و ارتفاع ۱۶ سانتی‌متر. (شکل ۱۹)

۱۲ - شرح تمدن تپه حصار دامغان در همین مقاله آمده است.

۱۳ - نقوش هنری بر روی نمونه‌های مکشوف از این تمدن عبارتست از تصویر درختهای کوچک خرما - گل و برگهای متقاطع - زوایا و خطوط منحنی - نقش حیوانات که همگی دارای ارزش هنری است.

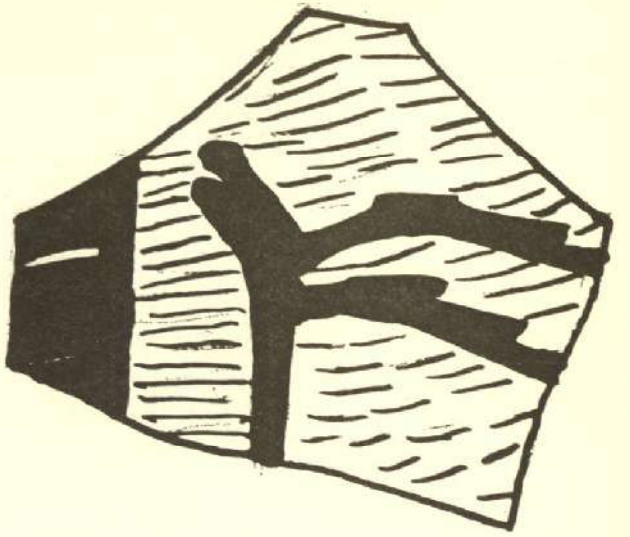


(شکل ۱۹)



(شکل ۲۰)

(۲۵)



(شکل ۱۸)

چند نمونه از قطعات سفال متقوش
از آثار مکتوفه در چشمه علی ری که برای
مقایسه با قطعات سفال مربوط به تمدنهای
نقاط باستانی دیگر ارائه شده است در
همه این قطعات سفال نقش بر کوهی با

شماره ۵۹۵ تمدن چشمه‌علی ری (اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد)
 کاسه سفالی قرمز رنگ مدور با نقوش هندسی سیاه‌رنگ که از دو خط
 دال بر کمربندی تشکیل شده است. هنرمند سازنده آن بین دو خط دال بر
 کمربندی را هاشور زده و به صورت خانه‌های شطرنجی درآورده است. در
 زیر این نقوش فقط نقش بزکوهی دیده می‌شود. قطر دهانه ۱۳ و ارتفاع ۱۱
 سانتی‌متر است. (شکل ۲۰)

تمدن تل باکون تخت جمشید (هزاره چهارم پیش از میلاد)^{۱۴}

تل باکون در جلگه مرو دشت فارس قرار گرفته است. سفال این تمدن
 از جنس ظریف، نخودی‌رنگ و نقش‌دار بوده به سفال پوست تخم‌مرغی معروف
 شده است. نقش‌ها بیشتر هندسی است و گاهی هم سازنده آنها از نقوش طبیعی
 الهام گرفته و نقش‌ها را بصورت هندسی درآورده است. در بین نقوش توجه
 زیادی به نقش گردونه خورشید شده است و هنرمند آن را بصورت‌های مختلف
 مدور و چهارپایر مانند صلیب شکسته (نشانه خورشید) نشان داده است. همراه
 ظروف سفالی مجسمه‌های زیادی از حیوانات از جنس گل پخته پیدا شد که
 عبارت بود از پیکره سگ، خرس، گربه، گوسفند، اردک، غاز و غیره.
 از جالبترین اشیاء تل باکون گذشته از نقش قطعات سفال آن دو کاسه

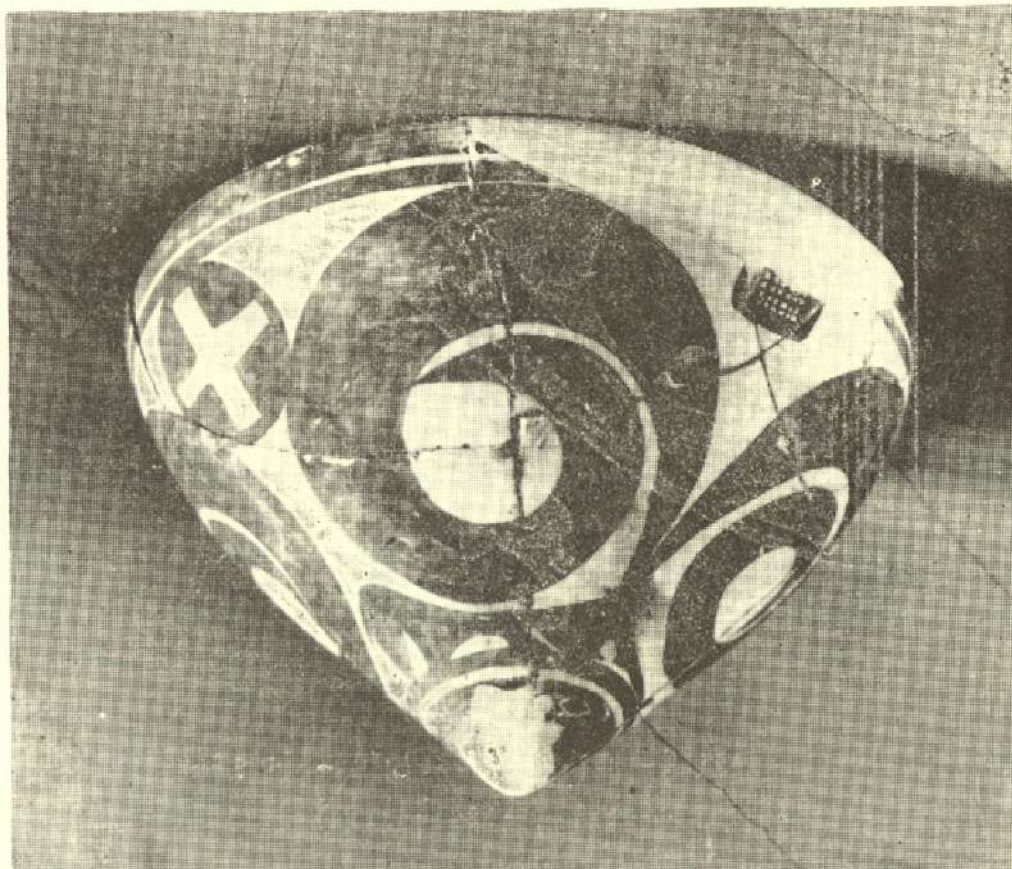
۱۴ - چهارتپه باستانی بانشانه‌ای از تمدنهای همعصر به نامهای «تل جفا» - «تل
 موشکی»، «تل تیموران» و «تل باکون» در جلگه مرو دشت بین تخت جمشید و شیراز قرار
 گرفته است. کاوشهای «تل باکون» «Tall-I-Bakun» نخستین بار به وسیله پروفیسور
 ارنست هرزفلد Ernest Herzfeld و سپس بوسیله پروفیسور اریخ - اف اشمیدت
 Pro - Erich - F. Schmidt انجام گرفت و سپس یک هیئت مشترک ایرانی و ژاپنی در
 این تپه به کاوشهای علمی ادامه دادند نتیجه نخستین کاوشها و بررسیهای مربوط به محل
 نامبرده در کتابی بنام Tall-I-Bakun A-Season of 1932 از طرف مؤسسه شرقی
 دانشگاه شیکاگو بوسیله الکساندر لنگسدورف Aleksander-Langsdorff و دونالد - ای
 مک کان Donald-E. Maccown نوشته و منتشر شده است.

سفالی با شماره‌های ۳ و ۶۰۵۱ است که در موزه ایران باستان نگهداری میشود. در جدار خارجی و در طرفین هر دو آنها نقش دو بز کوهی وجود دارد و هنرمند در نشان دادن شاخ بزها به اندازه‌ای غلو کرده که تمام قسمتهای خالی کاسه را با اداها دادن شاخها و خمیدگی پوشانیده است.

چون در کاوشهای این تپه به فلز دست نیافته‌اند باستانشناسان تمدن با کون را مربوط به اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد می‌دانند.

شماره ۳ - نمونه ظرف مکشوفه در تل با کون - تخت جمشید (هزاره چهارم پیش از میلاد)

کاسه سفالی قیفی شکل نخودی رنگ با نقش دو بز کوهی که بطرح شیوا درآورده‌اند بصورتی که شاخهای بز مانند دو دایره بزرگ تمام بدنه ظرف



(شکل ۲۳)

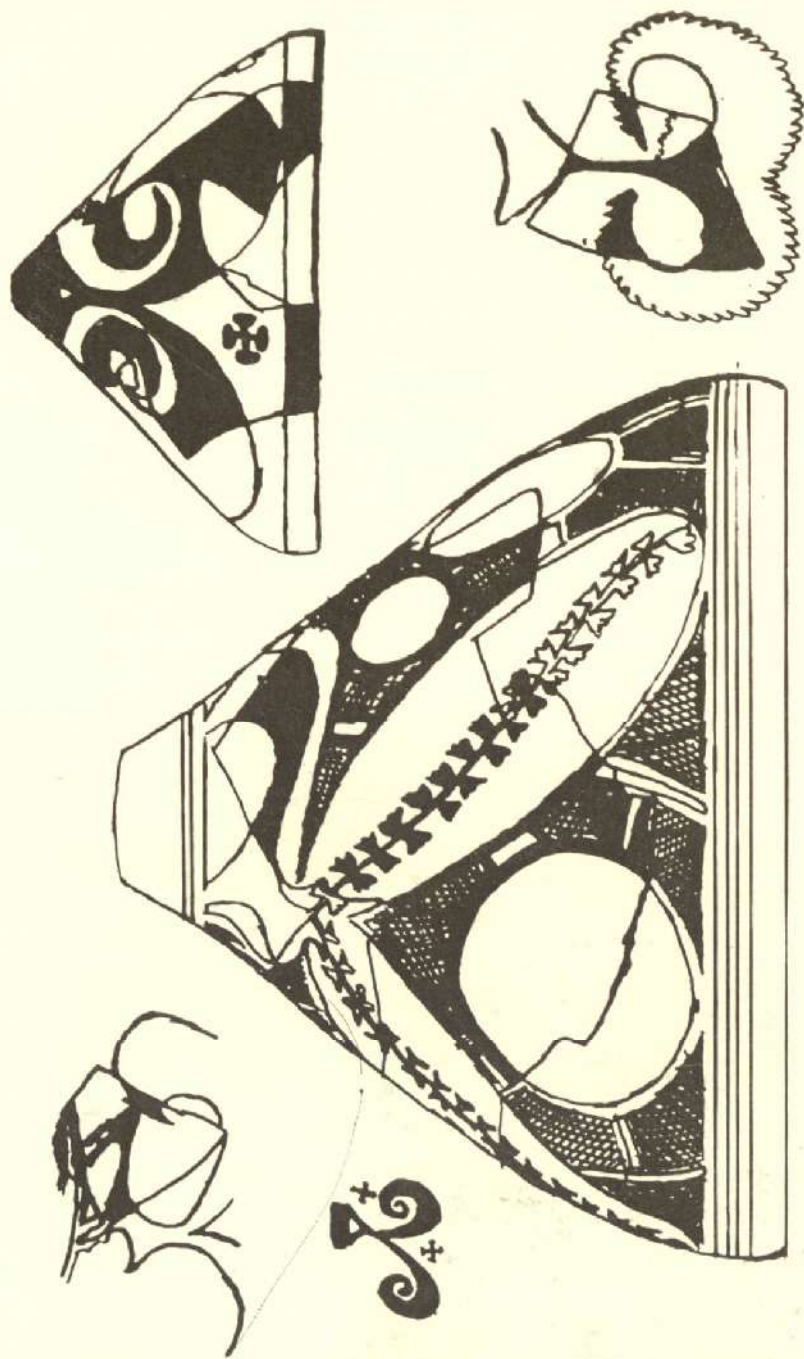
را فرا گرفته است. بین دو شاخ‌های بز نقش گردونه خورشید را بصورت صلیب شکسته (+) نشان داده اند از اینجا معلوم میشود که میان شاخهای بزرگ بز کوهی و خورشید رابطه‌ای وجود داشته است. قطر دهانه ۱۸/۵ و ارتفاع ۱۱ سانتی متر.

شماره ۶۰۵۱ نمونه ظرف مکشوف در تل باکون تخت جمشید (هزاره چهارم پیش از میلاد)

کوزه سفالی بزرگ شبیه خمیره نخودی رنگ که دارای گردن کوتاه لبه بخارج برگشته است. زیر گردن و روی بدنه آن با سه حاشیه افقی و قسمت پائین کوزه با دو حاشیه پهن افقی مزین است و در فاصله بین این حاشیه ها از سه طرف نقش سه بز کوهی قرار گرفته است و هنرمند در ترسیم شاخ بزها تا آن اندازه زیاده روی کرده که شاخها تمام سطح ظرف را فرا گرفته است. قطر دهانه ۱۳ و ارتفاع ۲۷/۵ سانتی متر.



(شکل ۲۴)

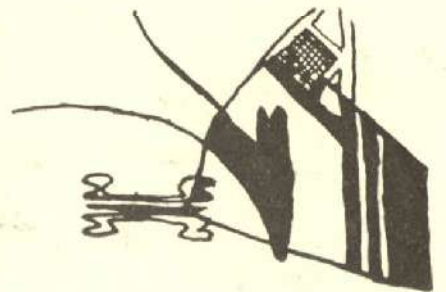
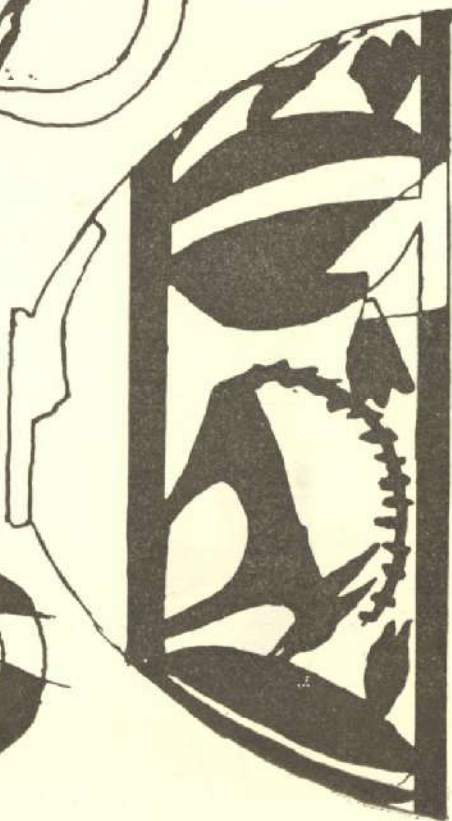
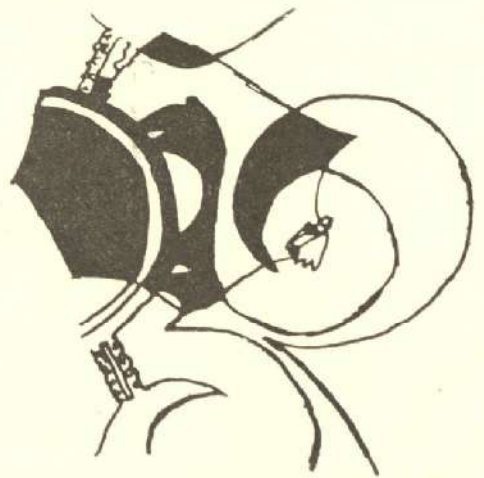
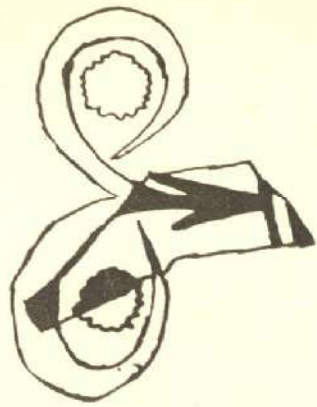
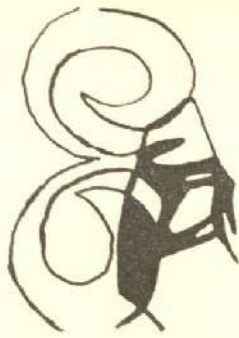
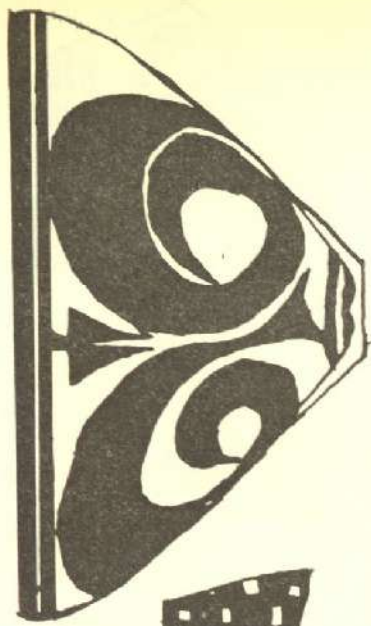


(شکل ۲۳ - الف)

نمونه های دیگر از قطعات سفال مکشوف در تل باکون - تخت جوشید
 با نشانه خورشید و شاخهای پیچیده و تزئینی بزهای گوهی (هزاره چهارم
 پیش از میلاد)



(شکل ۲۳ - ب)



روابط ایران و عثمانی

۱- روابط شاه اسمعیل صفوی
با سلطان سلیم تا نبرد چالدران

بقلم :

بررسی دقیق در روحیات
و اخلاق دور قیب نیرومند شاه
اسمعیل صفوی و سلطان سلیم
سلطان عثمانی نشان می‌دهد
چرا دو فرمانروای همسایه
دوست نتوانستند مانند گذشته
با یکدیگر سازش کنند و
مخاصمت را بر سازش ترجیح
دادند.

مجیر شیبانی

(دکتر در تاریخ)

سلطان عثمانی مردی جاه
طلب ، متعصب ، شجاع و بیباک
بود . مورخان ترك او را یاووز
یعنی برنده و قاطع خوانده‌اند
و مورخان اروپائی او را سنگدل
و خونخوار ذکر نموده‌اند :
چنانکه یکی از جهانگردان
ایتالیائی در باره او مینویسد

« سلیم خونخوارترین مردروزگار است، که جز جنگ و کشور گشائی بکار دیگر نمی اندیشد»^۱

شاه صفوی برخلاف در مقابل شدايد و سختیها برد بار بود و شجاعت و خوشونتش اورا مردی مقتدر جلوه داده بود در حقیقت وی مخلوطی از شجاعت و حیله، آزادیخواه و بخشنده، موقع شناس در تشویق و تنبیه و بخشش در مورد لزوم بود. وی مردی جنگی و فرماندهی لایق، که قدرت فرماندهی سپاهی بزرگ داشت و بخوبی میتوانست جلب اعتماد سربازان خود را کند، بطوریکه میتوان گفت وی علاوه بر آنکه يك فاتح بود، قدرت خلاقه نیز داشت.

همین اختلاف فاحش که در روحيات دو مرد بزرگ وجود داشت، نشان می داد که هیچیک از آن دو حاضر بقبول انقیاد و اطاعت از دیگری نبوده و بهمین لحاظ زمانی که سلطان سلیم اول، پس از عزل پدرش براریکه سلطنت تکیه زد و سفرای بیگانه چون امپراطوری ونیز، مجارستان، مصر و روسیه، برای عرض تبریک بدربار سلطان عثمانی آمدند، شهریار صفوی که اورا غاصب تاج و تخت می دانست، نماینده ای از طرف خود بدربار عثمانی در آورده نفرستاد.

این بی اعتنائی شاه اسمعیل که برخلاف سنن و رسوم سلطنتی بین دو کشور بود و نشان می داد تاچه اندازه شهریار ایران سلطان عثمانی را تحقیر نموده است، سبب خشم فراوان سلطان سلیم، سلطان خودخواه و جنگجوی عثمانی گردید و تصمیم اورا به حمله به خاک ایران را سخ تر ساخت و دستور داد در روز نوزدهم محرم ۹۲۰ هجری شانزدهم مارس ۱۵۱۴ میلادی در شهر ادرنه دیوانی فوق العاده تشکیل شود و در آن سپاهیان، ادبا و روحانیون و علما گرد آیند.

در این دیوان سلطان سلیم شرحی درباره شهریار ایران و دولت شیعی مذهب این کشور بیان داشت و خطراتی که مذهب شیعه و ترویج آن بدست

۱- فوسکولو Foscolo مجله ادبیات شماره ۲ سال اول، رجوع شود بمقاله آقای فلسفی

شخصی چون شاه اسمعیل که نفوذ فراوانی در بین مریدان خود دارد متوجه دنیای اسلام خواهد نمود گوشزد کرد و جهاد بر ضد شهریار صفوی را از وظایف دینی خود و تمام مسلمانان دانست .

دلایل مذهبی سلطان اثرات عمیقی در روحیات حاضران و بخصوص روحانیون و علما گذاشت بطوریکه جهاد بر ضد شاه اسمعیل و پیروانش را لازم دانستند و بآن فتوی دادند . اما دلایل مذهبی برای سران سپاه قانع کننده نبود ، چون نبرد با قزل باشها خالی از اشکال نبود و مشکلات تجهیز سپاه بسیار و تهیه آذوقه خیلی گران و پرهزحمت بود ، بخصوص آنکه ایرانیان در خاک خود بنبرد می پرداختند و سران ترك راهی بس دراز در پیش داشتند و خطراتی آنها را تهدید می نمود باین جهت با سکوت خود عدم رضایت خود را آشکار ساختند ، ولی موافقت سربازان ینی چری با سلطان عثمانی ، سلیم را مصمم بجنگ با ایران نمود و فرمان داد سپاهیان ترك در جلگه ینی شهر جمع شوند و نامه هائی در این باب بحکام ولایات فرستاد .

پس از آن سلطان سلیم ادرنه را ترك و در ماه صفر ۹۲۰ هـ (مارس ۱۵۱۴ م) وارد استامبول شد ، در ضمن نامه ای برای عبیدخان از بك جانشین شیبك خان عمویش که بر ماوراء النهر حکومت می کرد فرستاد و از او خواست تا انتقام خون عمویش را از شهریار صفوی بگیرد و هنگامیکه سپاه عثمانی به ایران حمله برد او نیز به خراسان بتازد .

در نامه چنین نوشته بود . . . مدتیست که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لئیم ناپاک ائیم افلاک ذمیم سفاک بجان آمده اند باطایفه گمراه که «من الناس من يتخذ من دون الله انداد يحبونهم كحب الله و فرقی ضاله سرنگون که «يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون» حسب حال ایشانست با یقادران تعدی دود از خانمانها بر آورده و بهر ناحیه که قدم نهاد کره خاک آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فساد گردانید تا از صف نعال فرمانبری بصد رصفه فرمان دهی ترقی یافت در رقعۀ بقعۀ آن دیار چون

خط ترساکش روی راشعار و دثار خود ساخت . دماء مکرمه و محصونه و فروج
محرمه و مصونه را در معرض استباحه داشت . اهل و عیال و مال و منال مسلمانان
و حرث و زریح و نسل و ضرج مستهلك و دفائن و ذخائر اکابر و اصغر همه عرضه
تلف گشت . از قتل و اسر و شکنجه و زجر آنچه در این عهد بمسکینان مظلوم
از آن ظلوم و غشوم رسید اسباط بنی اسرائیل را از آل فرعون جبار و سکان بیت-
المقدس را از بخت النصر غدار فرسید . دیر است که چشم آن غنوده بختان چون
بخت خرد صاحب دولتان روی خواب ندید دست»

«حالیاً نسّمات بواعث نعمت از مسبب الامور مرهونه باوقاتها و زیدین
گرفت و نفخات غیرت دین محمدی علی و اضعه افضل الصلوة نوائر عصمیت
پادشاهانه مارا اشتغال داد و صیانت ناموس شریعت احمدی علیه ا کمل التحیات
خاطر عاطر جهانبانی را با حراز مثنوبات جهاد تحریر و تحضیض فرمود و
شهبسوار همت عالی نهمت پای عزیزت اناظالم ان لم انتقم عن الظالم ، در آورد
بعد از استخاره ملك متعال و استشارات ملهم عقل فعال ، رای جهان آرای
بقلع و قمع آن مفسد خود کام و ملحد خود رأی مقرر و مصمم گشت . بالشگری
انبوه و گروهی پرشکوه برون از حد و عد ، هر یکی در شمشیر زنی و
خنجر گذاری بسان خورشید و بهرام مشهور جهان و همچون شهاب و سماک -
را مح در نیزه بازی و تیراندازی مشارالیه بالبنان است ، عن قریب نهضت همایون
بر سر آن لشگر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله سالار کبر و
کین و سر نفر رهنان دنیا و دین مر کوز قلب منشرب الصدر است رجاء و اثق
و امل صادقست که بر حسب مضمون منیف من کان الله کان الله له

توفیق الهی رفیق و تائید نامتناهی رسم طریق ... گشته صبای نصرت بحکم
نصرت بالصبار فضای ولقد نصر کم الله فی مواطن کثیره علمای سرافراز را
طلاوة حقوق و اهتزاز بخشد

« جناب عالی راهم بهر والد بزرگوار خویش تغمدالله بغفرانه از همه
پیش بحقیقت معلوم و متصور است که جوهر پاکیزه روح در یست بی بها در

بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدو دسترس نیست .

« خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند و عدل پرور داد گستر هدر - گشتن بفتوای کتب علیکم القصاص فی القتل در هیچ مذهب روانیست ، وجه ادنی و طریق اولی عند الله و عند الناس آنست که هر جد و جهدی که در آئینه احتمال عقل و سرایای حیظه فهم و حوزه قوت و همی رخ نماید ، مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند ، باشد که سهام صائب تدبیر بنشانه گاه نهاده تقدیر حسن اصابت نماید . و وجود ناپاک آن ظالم غاشم از میان برخیزد و غباری که از نکبات روزگار او برخاسته است باب تیغ آتشبار مجاهدان دین دار فرو نشیند فیما بعد جاده مخالفت گشاده و اسباب مواصلت بحکم تواصلوا بالکتب و لوشط المزار آماده میشود .

بتور در سائل تردد پیام و ترد در سل ذوی الاحترام با تحف محبت انها و هدایای مودت اعلام تعاطفی که تعارف ارواح در عالم اشباح سر بزند از جانبین در میان آید و حبل و داد و اتحاد که استمساک احبا و اولیاء بدان باشد از طرفین دو تا گردد بنیان یگانگی و اخوت روز بروز استحکام گیرد و بنیاد ذات البین ساعة فساعة برامری که ستوده قدرت و آزموده حکمت و فرموده شریعت است تا کد پذیرد .

اکنون برای تبلیغ این وثیقه صدق و صفا و انهاء این پیام مسرت ابنا از غلامان خاصه امام محمد بیک زرقه سلامت بدان صوب صولت مأبر وانه گردانیده شد ان شاء الله تعالی الاغر چون بشرف ملاقات حضور سرور بخش اختصاص یابد بخیر و زودی باخبار مسرات آن ذات ملائک ملکات باز مراجعت و معاودت نماید همواره امداد عنایت زبانی و توفیقات سبحانی و تائیدات صمدانی قرین حال باد . بحق النون والصاد تحریر فی اواخر شهر محرم الحرام سنه عشرین و تسعمانه^۱

عبیدخان ازبک در جواب نامه سلطان سلیم که در اواخر جمادی الثانی همان سال بتوسط خورشید بهادر سردار ازبک بدیار عثمانی فرستاد چنین می‌نوشت :

« بخدمت عالیحضرت خلافت منقبت ماب معالی نصاب فلک بارگاه ستاره سپاه سلطان سلاطین جهان و خاقان خواقین زمان پادشاه کشور گشای عدوبند و شاهنشاه ملک آرای ارجمند خدیوروم و یونان و خداوند خدایگان عالیشان شهریار بحروربر و خداوند گار مظفر کھف الغزاه و المسلمین ، قاتل الکفره و المشرکین ، قامع العجزه و المتحدین الموید من عندالله الذی لا اله سوا ابوالنصر و الفتح السلطان سلیم‌شاه... کفو به شهیدا که همواره ولاجوی و هواخواه آن سلطان جهان پناه بوده و میباید و ازدل و جان مشتاق جمال فرخ مآل آن پسندیده دوران و مخدوم عالم و عالمیانست حضرت مسیب الاسباب عظیم‌شأنه و کل احسانه و سیله‌ای که باعث ملاقات حقیقی گردد بخیر و خوبی میسر کناد

و چون آن پادشاه عالیجاه با سپاه نصرت دستگاه بدفع آن شرزمه قلیله نهضت فرموده‌اند این هواخواه بی‌اشتباه ورود رسول فرخ نظام الدین محمد بیک آرام‌الله تعالی اقباله را بخواص و عوام پیغام داده از حدود سمرقند دلپسند حماه‌الله و حرسه تانهایت سرحد طاشکند بجمع میرزایان و خان و سلطان و بهادران و اغلان نژادان و امراء الواس و امراء تومان و زعماء جیوش و مرزبانان و جمله طایعان و تابعان از بکیت و چغتای او رمان چنگیز خان را تنبه نمود و ازین اشارت بر بشارت خبیر و آگاه ساخته در صدد جمعیت و بسیط قورلتای بمشاوره آرای سعادت نمای و اتفاق بر تصمیم ازاله آن گروه مکروه متغلبه و فرقی ضالّه رفضه لعنهم الله و دهرهم هستیم ...

و در خدمت رسول مشارالیه عمده الخواص خورشید بهادر رفت که بعد از بساطبوسی بزودی در رسیده باشد که بحمیت فریقین رادر حوالی صفهان

وزنده رود سبب گشته خبر ظفر اثر خداوندی را با حبادر رساند (و ما ذلك على الله العزيز) باقی مکنونات را از مشارالیه استفسار فرمائید...^۱

سلطان عثمانی پس از یک اقامت بیست و دو روزه در شهر قسطنطنیه (استانبول) رهسپار اسکوتاری شد و از آنجا بطرف مرزهای ایران حرکت نمود. در بیست و هفتم صفر ۹۲۰ هـ (۱۵۱۴ م) از آنکمید نامه‌ای تهدید آمیز بزبان فارسی برای شاه اسمعیل نوشت و بتوسط یکی از جاسوسان شاه ایران بنام قلیچ که از طرف عثمانیان دستگیر شده بود برای شهریار صفوی فرستاد

در این نامه که در حقیقت اعلان جنگ بایران بود سلطان سلیم با لحن خیلی تند دشمنی خود را نسبت باو بیان داشته و چنین مینگاشت: «... اما بعد این خطاب مستطاب از جناب خلافت ما ب ما که قاتل الکفره والمشرکین قامع اعداء الدین، مرغم ائوف الفراعین، معفرتیجان الخواقین، سلطان - الغزاه والمجاهدین، فریدون فرسکندر در کیخسرو عدل و داد، دارای عالی نژاد، سلطان سلیم شاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم، بسوی تو که فرمانده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک روزگار، داراب گبرو دار افراسیاب عهد، امیر اسمعیل نامدار سمت صدور یافت تاخبیرو آگاه باشی که فعل فعال برحق و صنع جواد مطلق هر چند معلل بالغرض نیست متضمن مصالح و حکم نامتناهیست، کما ورد فی الكتاب المبین» و ما خلقنا السموات والارض وما بینهما لالعین» حکمت خلقت انسان که عین اعیان و نقاوه جهان و خلاصه اکوانست، کما قال عز و علا «وهو الذی جعلکم خلائف فی الارض» اما از آن جهت که افراد این نوع بجامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابله را قابلیت دارد ترقب غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسه و الی خطه نبوت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات صورت نمیدد.

«هر آینه شرایع نبوی فوز و سعادت دو جهانی و سبب مغفرت جوادانست

۱ - منشآت فریدون بكجا

پس هر که از مطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دائره انقیاد اوامر و نواحي بيرون آيد و هتك پرده دين و هدم شرع مبين را قيام نمايد ، بر كافه مسلمين عموماً و سلاطين عدل آئين خصوصاً واجبست كه فدای « يا ايهاالذین آمنوا- كونوا انصارالله » بگوش هوش بشوند و در دفع مكاید و رفع مفسد آن مفسد بحب الاستطاعه و الامكان بجان كوشند .

« مقصود از اين تثبیت آنست كه با تفرقه جماعت بايندريه به حكم

بيت

چو بيشه تهی گردد از نره شیر شغال اندر آيد ببانگ دلير
از طريق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از كنج مذلت
فرمان بری بصفه باحشمت فرمانفرمائی قدم نهادی ابواب ظلم و بيداد را برای
مسلمانان باز کرده زندقه و الحاد را با يكديگر ازدواج و امتزاج دادی و
اشاعت فتنه و فساد را شعار و آثار خود ساخته علمهای ستمكاری برافراشتی،
شاهی و فرمان روائی را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات طبيعت هل قيود
شريعت و اطلاق از نواميس ملت پنداشتی مقالح افعال و مساوی احوالت چون
اباحت فروح محترمه و اراقت دماء مكرمه و تخريب مساجد و منابر و احراق
مراقد و مقاب و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف كريمه در قاذورات و سب
شيخين كريمين رضی الله عنهما ، همه سجد تواتر پيوست . ائمه دين و علماء
مهتدين رضوان الله عليهم اجمعين كفر و ارتداد ترا با اتباع و اشيعات كه
موجبش قتلت ، علی روس الاشهاد متفق الكلام و الاقلام با سرهم فتوی دادند .

« بناء على ذلك ما نیز جهت تقويت دين و اعانت مظلومين و اغانت ملهوفين
و اطاعت اوامر الهی و اقامت مراسم ناموس پادشاهی ، بجای حریر و پرنیان زره
و خفتان پوشیدیم بمعنايه الله و حسن توفيقه الویه ظفر دثار و عساكر نصرت
شعار و شیران کارزار و دلیران خنجر گذار ، كه چون تیغ از نیام غصب بر آرند
عدوی مدبر را قاطع بدرجه طالع گراید و چون تیر بكممان كین دارند سهم
موت الخصم ببرج قوس در آرد ، در شهر صفر ختم بالخیر و المظفر از دریا عبور

فرمودیم بدان نیت که اگر تائید باری عزوجل یاری کند ، بسر پنجه قوت کامکاری دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سروری سودای صفدری از سر سراسیمه ات بدرکنیم، مفسد شروشورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمانها زده ، دود از دودمانت بر آریم « من زرع الاحسن حصد المحن » چون قبل السیف تکلیف الایام حکم شریعت مصطفویت علیه السلام ، این نامه نامی حلیه تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمیزاد متفاوتست که الناس معاون کمعادن الذهب و الفضة ، ملکات رویه در بعض مزاج طبیعی است ، قابل زوال نیست ، که زنگی بشستن نگردد سفید و در بعض عادیست از مزاولات شهوات و ممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است ، آنرا امکان ازاله است ، از آن گفته اند که فتنه اشرار بتادیب و تعلیم از مقوله اخبار باشد . بنا بر احتمالی اگر خود را در سلك زمرة و الدین اذا فعلوا فاحشته و ظلموا نفهس ذکر الله و الذنوبهم « منسلك و منحط گردانی » در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی ، از کارهای بد و کردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشیمانی نمائی ، و از درون دل و صمیم جان بتوبه و استغفار در آئی و آن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستور لشکر منصور ما را روی مالیده ، و از فعال مطایهر گوشه از آن نواحی حلقه افکنندگی بگوش کشیده بود ، از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته بندگان سده عظمت پناه ما را بسپاری ، سعادت تراست ، از نواب کامکاری غیر از نکوتی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی ، و اگر چنانچه بیت:

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست

بر آن اعمال قبیحه و افعال فزیحه مصر و مجد باشی ، ان شاء الله تعالی الاغر ، عرصه آن مملکت که از روی تغلب بدست تصرف افتاده است ، عن قریب مخیم ار دوی عسا کر نصرت مآثر ما خواهد شد . مدتیست از غایت سبکساری سودای سرداری در سرداری ، و از فرط خودرئی دعوای جهانگیری و کشور گشائی بر زبان آری چون مردی به میدان مردان در آئی که هر چه نهاده به

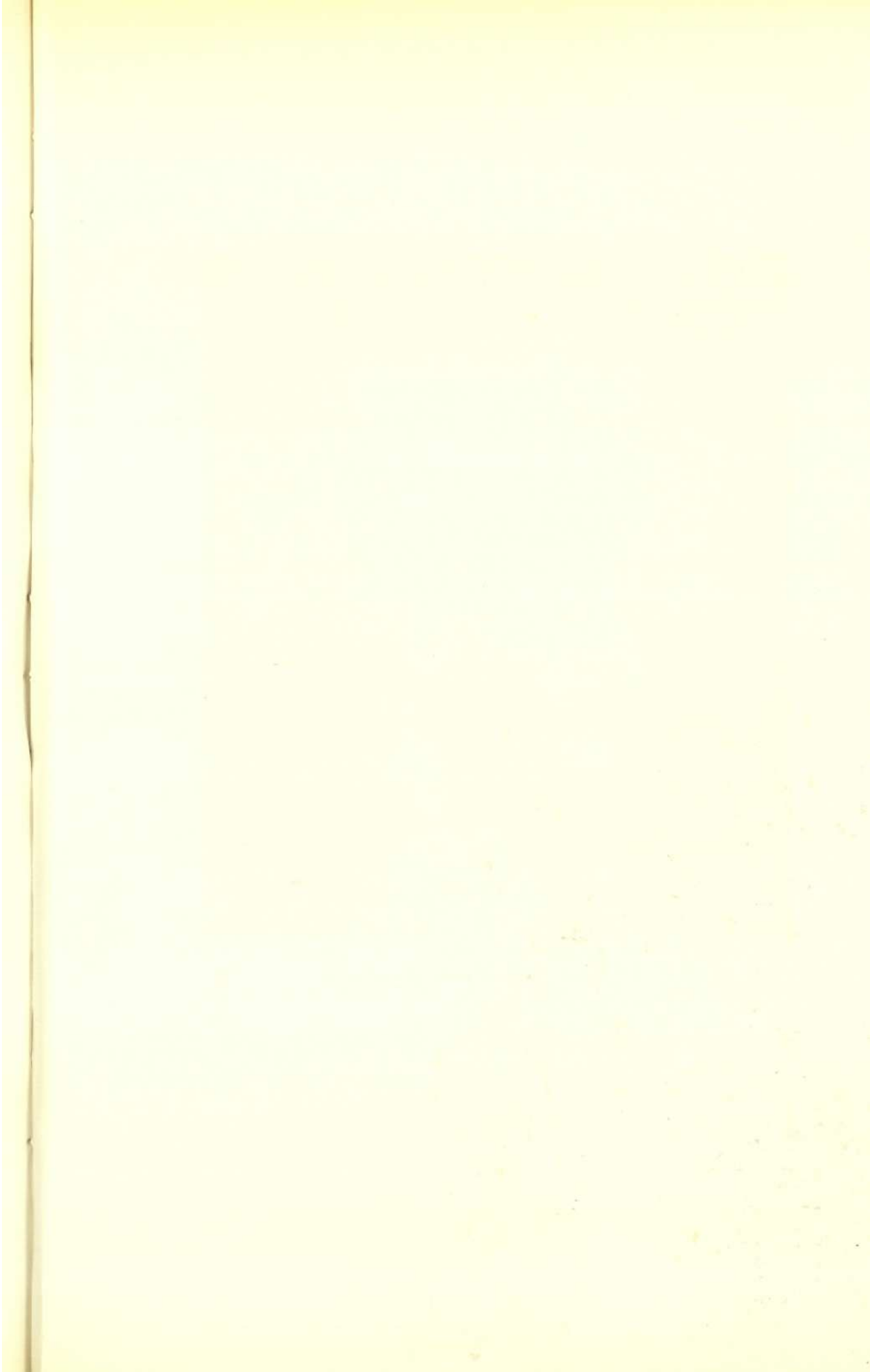
پرده تقدیرست بظهور آید « والامر یومئذ لله » والاسلام علی من اتبع الهدی -
 حرر ذلك فی شهر صفر المظفر سنه عشرين وتسعمایه بیورت از نکمید^۴
 همان روز نامه دیگری به پسر فرخ شاه بیک محمد بیک خلف خاندان آق
 قویونلو فرستاد و او را ترغیب و تحریص بمقاومت در مقابل شهریار صفوی نمود.
 متن نامه چنین بود :

جناب ایالت مآب سیادت نصاب سلطنت قباب سراج الدین محمد بیک بن
 فرحشاد بیک دام اقباله، بعواطف پادشاهانه مقرون گشته، همانا معلوم همگانست
 آنکه بکرات و مرآت از مخلصان وثیق و واردان طریق برضمبر منیر بمرتب
 تحقیق رسیده که خاندان ایالت نژاد واقوام و عشایر آبا و اجداد آنجناب نیز
 بر جاده اهل سنت و جماعت و همت او مجهول بر عادت حسنه و طاعت است، و آن
 قضیه مشایعت و مراجعت از طایفه ملاحظه قزلباش و ترک ایالت دیار بکر که
 ملک موروثی آنجناب بود، بطریق اضطرار واقع شد، چون بمقتضای ان الله -
 لاینظر الی صور که واعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و بالکم بر رأی منیر و اوضحست
 که آنجناب بهمان اعتقاد حق ثابت قدمت ازین قدر گرفتاری آنجناب بان قوم
 زنادقه و ملاحظه خللی بدین و دیانت او عاید نخواهد شد و صورت گرفتاری و
 اسیری صحابه کبار بدست مشرکان و کفار این صورت را عذر خواهست و اما
 دلاوری و مردانگی کمر بستگان دین مصطفوی و تابعان سیرت و شجاعت مرتضوی
 و بختیاران دینی و دنیوی را اول امری که رعایت باید نمود رعایت فنگ و
 ناموس مرداست، و حمیت و غیرت اسلامی در بعضی قضایای عرض و ناموس از
 سنن مردان دینست حالیا چون نیت همایون باصلاح حال ممالک اسلام
 خصوصاً بلاد ایران زمین و استفتاح آن اقطار از دست تطاول ملحدان بی دین
 و قلع و قمع سرخیل شاه گمراه آن زنادقه کافر نژاد مصمم و عزیزت توجه آن
 حصار مبرم شده، این عنایت نامه بجانب او شرف اصداریافت که هر چند بعد آنست

۴- فریدون بیک - منشاء السلاطین ص ۳۷۹-۳۸۱



تصویر شاه اسمعیل صفوی



که بهره اقتضای وقت مصلحت دینی و دنیوی آن ممالک باشد مرعی داشته خود را از زمره خواص خدام و مخلصان این درگاه اعتقاد نماید. هر که مطیع و چاکر این آستان شود بر منتهای همت خود کامران شود و بهره لایق این خلوص عقیدت و صفای نیت باشد یوما فیوما بظهور رساند. ان شاء الله العزیز مقدمات لحوق و اتصال آن جناب باین دولت عظمی مرتبت و مهیا گشته او را هم راتب عظمی و مراتب علیا در سایه دین و دنیا سرافراز خواهیم داشت، و رتبه جاه و جلال او را باضعاف مراتب آبا و اجداد و بر آسمان تربیت و عزت خواهیم افراشت. بغایة الله و توفیقه. تحریراً فی او اواخر شهر صفر الخیر سنه عشرين و تسعمائه»^۱

چون شاه اسمعیل در این هنگام گرفتار نبرد با ازبکان بود لذا محمدخان استاجلو فرمانده سپاه ایران و حاکم دیار بکر را مأموریت داد تا خوار بار ولایتی را که در سر راه قشون سلطان سلیم واقع بود نابود سازد و راهها را خراب نماید و خود به آذربایجان عقب نشینی کند. محمدخان نیز تمام دهات سر راه ارتش سلطان سلیم را آتش زد و خوار بار را معدوم و جاده ها را خراب ساخت و باین ترتیب ورود سپاه ترك را بایران بتأخیر انداخت و باندازه ای ناراحتی سپاه دشمن را فراهم ساخت، که دشمن مجبور شد آذوقه سپاه را از راه دریا به بندر طرابوزان حمل کند^۲

سلطان عثمانی پس از فرستادن نامه تهدید آمیزی به شهر یار صفوی به شهر ینی شهر محل تمرکز سپاه خود وارد شد و در آنجا حسن پاشا بیگلربیگی روم ایل و لشگریان ینی چری که از متصرفات عثمانی آمده بودند باو پیوستند. سلطان سلیم پس از سان دیدن سپاهیان خود بطرف مرزهای ایران حرکت نمود، و در سیدغازی برای ارضاء خاطر ینی چریها بآننها انعام فراوان داد سپس پیش قراولانی مرکب از بیست هزار سوار بفرماندهی احمد پاشا ذوقه کین اوغلی

۱- منشاء السلاطین ص ۳۸۱

۲- عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی تر کمان نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس

برای کسب اخبار از نقشه‌های جنگی ایرانیان و آرایش سپه‌ساز شاه اسمعیل بطرف ایران روانه نمود، و خود از راه قونیه به قیصریه آمد، و چند روزی استراحت کرده و در ضمن از علاءالدوله ذوالقدر خواست شخصاً بحضور او بیاید، و با او در نبرد بر ضد ایران همگام گردد، ولی ذوالقدر با درخواستهای سلطان موافقت ننمود، چون وی تحت الحمایه دولت مصر بود و نمی‌توانست بکمک سلطان سلیم بیاید، و زمانی که وی مشغول مذاکره با سلطان سلیم بود بدستور او سوارانش به قورخانه و آذوقه اردوی ترك دستبرد زدند، و باین ترتیب سلطان عثمانی مجبور شد گروهی از سپاهیان خود را در تمام مدتی که باشهریار ایران در نبرد بود، در مرزهای قلمرو حکومت علاءالدوله ذوالقدر متمرکز سازد، تا از حملات احتمالی وی در امان باشد.

سلطان سلیم پس از شکست مذاکرات خود با علاءالدوله، عده‌ای از سپاهیان خود را بسرپرستی مصطفی کمال کرد مأمور محاصره بای برد نمود تا باین ترتیب بر ارزته الروم تسلط یافته و جناح چپ لشگریان خود را از گزند احتمالی کردها و گرجی‌ها محفوظ دارد، و خود به سیواس مقر سپاه خود رفت، سلطان عثمانی چهل هزار تن از سپاهیان خود را بین قیصریه و سیواس گذاشت تا پشت اردوی خود را از حملات احتمالی دشمن محفوظ دارد و از شورشهای هواخواهان شاه ایران که در این مناطق پراکنده بودند جلوگیری بعمل آید، چون با وجود قتل عام صوفیان و شیعیان آن اطولی و مرزهای ایران باز عده بیشماری از فدائیان شهریار صفوی در این نواحی بودند.

محمدخان استاجلو چون تمام دهکده‌های سر راه سپاهیان ترك را ویران ساخته بود، و تمام آذوقه را منهدم کرده بود بدستور سلطان سلیم مقدار زیادی خوار بار و تجهیزات از ولایات تهیه شده و با کشتیهای ترك به بندر طرابوزان حمل گردید و از آنجا با قاطر و شتر به اردو گاه ترك برده شد، اما اغلب کاروان دستحوش دستبرد گرجیان و طوایف ترك که با ایران دوست بودند قرار میگرفت^۷

۷- نفی بیک - لشکر کشی به ایران ص ۵۹-۵۴

از سیواس سلطان ترك قراچه پاشا، علی بیك میخال اوغلو، و فرحشاد بیك بایندری را برای کسب اطلاع از حرکت سپاهیان ایران به جلوفرستاد، و نامه دیگری باهمان انشاء برای شهریار صفوی نوشت و بوسیله یکی از جاسوسان ایرانی که دستگیر شده بود بدربار او فرستاد^۱

مضمون نامه چنین بود: « انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم الاتعلوا علی و اتونی مسلمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین هذا کتاب انزلنا مبارکاً فاتبعوه و اتقوا العلكم تفلحون. این منشور ظفر طغرا کالوحی النازل من السماء بمقتضای، و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا از حضرت ابهت منزلت ما که خلیفه الله تعالی و الدنیا بالطول و العرض مهبط، و اما ما ینفع الناس فیکتم فی الارض».

سلیمان مکان اسکندر نشان مظفر فر فریدون ظفر، قاتل الکفره کامل الکرام البرره، المجاهد امرابط المنظور المظفر الیث ابن الاسد ابن الغضنفر، ناشر الواء العدل و الاحسان، سلطان سلیم شاه ابن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم بجانب ملک ملک عجم، مالک خطه ظلم و ستم، سرور و شرور و سردار اشرار، داراب زمان، ضحاک روزگار عدیل قابیل، امیر اسمعیل عز صدور یافت، معرب از آنستکه از بارگساز عزت و پیشگاه الوهیت یرلیغ، توتی الملک من یشاء بتوقیع ما یفتح الله الناس من رحمة لاممسک لها، کلک تقدیر باسم سامی ما رقم زده، لاجرم اوامر و نواخی نوامیس الهی و امور احکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون فضای آسمانی نفاذ داد. ذلك فضل الله توتیه من یشاء و چون بتواتر آحاد استماع افتاد که ملت حنفیه محمدیه، علی واضعها الصلوة و التحیه، را تابع رأی ضلالت آرای خود ساخته و اساس دین متین را برانداخته، لوای ظلم را بقواعد تعدی برافراخته نهی و منکر و امر و معروف از مغایر شریعت دانسته شیعه شنیعه خود را بتجلیل فروح محرمة و اباحت دماء محرمة تجزیه نموده بحکم سماعون للكذب همایون للستح باستماع کلمات مزخرفات و

۱- نامه بی تاریخ است و بزبان فارسی. منشآت فریدون بیك ص ۳۸۲

اکل محرّمات نموده، مسجد خراب کرده و بت‌خانه ساخته پایۀ بلند پایۀ منابر اسلام را بدست تعدی درهم شکسته، فرمان همین را اساطیر اولین خواننده، اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده هر آینه بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع اهل سنت و جماعت بر ذمت همت عالی نهمت ما که علو الهمة من الایمان نصره لَدین الله المنان، قطع و قمع و رد و منع رسوم محدثه که رسم قدیمست، كما ورد فی قوله علیه السلام: من احدث فی امرنا هذا فهو رد، و فی روایت: من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد متحتم و لازم گشت، و چون قضای ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجله کفره فجره را در قبضه اقتدار ما نهاده بود، کالقضاء المبرم توجه آن دیار نمود و بامتثال امر: لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا. ان شاء الله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر آثار صاعقه کرد ار خار و حشی که در جویبار شریعت غرابنو رسته و چون بقله الخمانشو و نما یافته، از بن بر آورده در خاک مذلت اندازیم، تالگد کوب جوافر مرسلات گردد که:

و جعلوا اعزّه و اهلها اذلة و كذلك يفعلون، و از صدمه کزر کین آیمن معز اعدای دین که بخيال خام پخته شده، طعمه شیران دلیران عزا سازیم، و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

من آنم که چون بر کشم تیغ تیز	بر آرم ز روی زمین رستخیز
کباب از دل شره شیران کنم	صبوحی بخون دلیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب	ز تیغم بلرزد دل آفتاب
اگر در نبردم تو دیده	ز گردون گردنده نشنیده
ز خورشید تابان عنانم بپرس	ز بهرام آب سنانم بپرس
اگر تاج داری مرا تیغ است	چو تیغم بود تاجت آرم بدست
امیدم چنانست ز نیروی بخت	که بستانم از دشمنان تاج و تخت

بموجب الدین النصیحة، اگر روی نیاز بقبله اقبال و کعبه آمال استان ملائک آشیان ما، که محال رحال رجالست آوردی و دست تعدی از سر

زیردستان که پایمال ظلم و طغیان گشته اند، کوتاه کردی، و خود را در سلك التائب من الذنب كمن لا ذنب له، منسلك گردانیدی، و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیہ حنیفہ محمدیہ علیہ الصلوٰۃ والتحیہ و آلہ الطاهرین و اصحابہ المهتدین رضوان الله علیهم اجمعین تا که: اصحابی کالنجوم بایهم اقتد تیم اهدتیم، کردی و آن بلاد را با سرها از مضافات و متعلقات ممالک محروسه عثمانیه شمردی، هر آینه عنایت پادشاهی و عاطفت شاهنشاهی ماشامل تو گردد.

سایه عدل و عنایت بسر او فکنیم هر که چون مهر نهد روی بخاک درما زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد.

والا بحکم: «العادة طبیعة الثانیة»، بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز که: ما با لذات لایزول بالعرض، باسیه دل چه سود گفتن و عظ، بتائید الله و حسن توفیقه با سر هر تاجداری تاجداری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس پردازم، الا ان حزب الله هم الغالبون، دست ستمکاران را بقوت سر پنجه ید بیضا پیچیده در هم کنم که: ید الله فوق ایدیهم، باید پنبه غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن در دوش گرفته مهیا باشید که بموجب انما تو عدون لات، عسکر ظفر مخصوص کانهم بنیان مرصیوص، چون اجل مسمی ندارد اذا جاء اجلهم لایستأخرون ولا یستقدمون، در دهند و بحکم اقتلو هم حیث وحدتموهم عامل شوند، دمار از روز گارت بر آرند و در آن دیار نگذارند، والله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون فقطع دایر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین».

سلطان سلیم در روز بیستم جمادی الاول ۹۲۰ هـ (ژویه ۱۵۱۴) برودخانه چای صوفی مرز ایران رسید و واردار زنجان گردید، اما بدستور شهریار صفوی نورعلی قبلا شهر را تخلیه کرده بود و باین جهت شهر تسلیم شد و سلطان عثمانی در دشت یاسی چمن در نزدیکی ارزنجان باستراحت پرداخت.

در همین زمان جاسوسان سلطان را با خیر ساختند که شهریار ایران اصولاً در فکر نبرد با دولت عثمانی نبوده و سعی دارد با ویران نمودن راه‌هایی که در معبر نیروهای عثمانی واقع شده سپاه ترك را بداخل ایران کشانده و با شروع فصل زمستان و سرمای سخت سربازان عثمانی را از سرما و گرسنگی هلاک سازد.

سلطان سلیم برای جلوگیری از انتشار این اخبار که موجب وحشت سپاه عثمانی می‌گردید جاسوسان را بزندان انداخت، در همین ضمن احمد جان از طرف احمد بیگ پسر فرحشاد بیگ آق قویونلو که در کردستان ایران قدرتی داشت بنزد سلطان آمد و گفته‌های جاسوسان را تأیید نموده و نامه‌ای هم در جواب نامه سلطان سلیم (در پیش‌ذکر شد) همراه داشت که شاهزاده آق قویونلو از بیم شهریار صفوی آنرا با آب‌پیماز نوشته بود تا اگر بدست ایرانیان افتد بر ملا نشود متن آن چنین بود:

«عرضه عرصه عظمت و جلال لایزال عالیا بعون الملك المتعال آنکه در او آخر ربیع الاخر عمت میامنه، فرمان قضا جریان با حاجب قدیمی والد ماجدم قدوه - الاماجد و الاعیان احمد جان زیده قدره بر وجه شتر و خفا باین بنده بی‌ریا در رسید و در گوشه تنهایی با کمال مبتلانی آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خواننده هر سطری را که با شوق و نشاط مطالعه کرده و مضمون جواهر مکنونش را معلوم مینمودم شروع بسطردیگر نا کرده پیشینه را با آب دیده می‌شستم و باین طریق از دیده کج بین حساد می‌نهفتم و با خویشتن همواره می‌گفتم. ترسم که سرم در سر این نامه رود.

اتفاقاً هیچکس از این سر حقی اطلاع نیافته بعالم السرو الخفیات تکیه کنان جوابش را با آب‌پیماز در بیاض راز نوشته با قاصد مشارالیه اعاده کرده اگر چه راقمش که از نیک‌خواهان او جاغ‌ماست بعد از ایمان او بغلاظ شداد خبردار شده است، اما از او باکی نداریم، بیم ما از آنستکه مبادا نواب اخلاص مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم.

حسبی الله و تعم الو کیل؟ در هر باب تو کل بجناب مسبب الاسباب کرده امیدواریم که پرستاریم و بزرگوار سرکار بندگان خویشتن بعنایت خود نگه دارد و ما را بمنزل مقصود در رساند فهو المراد حا کمند امر کم اعلیٰ^۱

سلطان سلیم برای تحریک شهریار ایران بجنگ با وی . نامه ای دشنام آمیز بزبان ترکی در بیست و ششم جمادی الاول ۹۲۰ هـ (هجدهم ژوئیه ۱۵۱۴ م) برای وی فرستاد . ترجمه این نامه بدین مضمون بود .

«اسمعیل بهادر اصلح الله شأنه . در و صول مثال لازم الامثال واضح گردد که که چون بحد تو اتر رسید که برای هتک پرده اسلام و هدم شریعت سید الانام علیه السلام قیام تام نموده ای لهذا ائمه و علما کثر هم الله امثالهم الی یوم الجزاء با سرهم فتوی دارد که بواسطه اظفار خنجر و تیغ آبدار حک کردن نقطه طینت مضرت نهادت که مرکز دایره فتنه و فساد است از صفحه روزگار بکافه مسلمین عموماً و بسلاطین اولی الامر و بخواقین زوی القدر خصوصاً از جمله واجبات است بنابراین محض از برای احیای مرآه دین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی، بالشکر بی شمار دشمن شکار ، بقصد تو ببلاد شرق توجه همایون نموده و در مضمون شریف نامه های سابق که چند ماه پیش از این فرستاده شد فرموده بودیم هنگامی که نواحی و اراضی که از جهة شاهی در تصرف تست بظل طیل ریات فتح آیات من مستعد گردد ، اگر مردی بمیدان بیا که مشیت و ارادت حق سبحانه و تعالی بهره تعلق گرفته بظهور بیاید ، غرض از این اخبار این بود که چند ماه قبل تو نیز متنبه شده در تدارک اقدام نمائی و در آینه بهانه نیاری و نگوئی که غافل بودم و ایام مساعد نشد که تمام اهالی حوزه حکومت خود را جمع نمایم .

«مدتیست مدید که از مزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق النفس و از مصادمت سلاح و سنان هوا دچار ضیق النفس و از تعال مطایا جرم زمین آهن پوش و از طنین نای روئین طاسچه علیین پر خروش گردید عجب است که در این اثنا

۱- منشآت السلاطین ج ۱- ص ۳۸۳

وصفی که ابهام از جرأت نماید سرّاً و جهرّاً و خیرّاً و شرّاً از تو ظاهر نگردد
لاسیما درین حالت که تلال و جبال آذربایجان از نشانه سمستور لشکر منصور
مانند سپهر پیر هلال شده، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا و نه اثری از وجودت
هویدا است. چنان مستور الحالی که وجود و عدمت علی السواست.

«هر کس که دعوی شمشیر زنی دارد سینه را چون سپر هدف تیر تیز باید
ساخت، و هر که ادعای سروری دارد از زخم تیغ و تبر نمی هراسد.
عروس ملك کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمیر آبدار دهد
» بر آنانکه سلامت را پرده نشینی اختیار می کنند و از بیم مرگ جرأت
شمشیر بستن و براسب نشستن ندارند نام مردی نهادن خطاست.

در مرگ آنگو بکوبد بیای بزین اندر آید بجنبد ز جای
«حالیاً سببش دانسته شد که چرا باین شدت انزوا در زاویه خمول گزیده
و بدین درجه اختفا کرده ای. همانا که این رعب و هراس از کثرت ظفر استیناس
بر تو مستولی شده است. اگر این احتمال باعث باشد محض مصلحت ارائه این
معنی اینک چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شعار جدا کرده فرمودیم که
فیما بین سیواس و قیصریه در اردوی جدا گانه بمانند برای دشمن ارضای عنان
و توسیع دایره میدان بیشتر ازین نمی شود. اگر در طینت توفی الجمله شمه ای
از غیرت و حمیت باشد البته بمیدان جنگ ما آمده بالشکر من مقابله خواهی
کرد تا در ازل هر چه مقدر است در معرض بروز جلوه گر گردد.

انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی حرره فی اوخر الجمادین سنه ۹۲۰
بیورت ارزنجان.

منظور سلطان سلیم از نوشتن این نامه و ادار نمودن شاه اسمعیل ب جنگ بود،
چون تا بحال شهریار ایران نامه های سلطان عثمانی را بلا جواب گذاشته بود
و سرداران قزلباش در مقابل پیشروی عثمانیان از خود هیچگونه مقاومتی نشان
نداده بودند، بلکه بدستور شاه اسمعیل عقب نشینی کرده بودند، باین جهت

هم سلطان سلیم همراه نامه خود عصا و خرقة و کشکول و تسبیح فرستاد تا شهریار ایران را بترس از جنگ سرزنش کند و باو بفهماند که عقب نشینی کار مردان دلیر و شجاع نبوده بهتر است که وی بجای شمشیر خرقة و کشکول برگردد و مانند نیاکان خود درویشی و صوفیگری را پیشه خود سازد.

در روز بیست هفتم ماه جمادی الاولی زمانی که سلطان سلیم در آقده نزدیک کماخ بسر می برد نماینده ای از طرف شهریار ایران بنام شاه قولی آقای بوی نو کر باردوی سلطان عثمانی رسید و نامه ای از طرف شهریار صفوی بوی تسلیم نمود که همراه آن يك قوطی طلا پراز تریاک بود.

این نامه برخلاف نامه های سلطان سلیم که خیلی بی ادبانه و پسر عتاب و دشنام بود، خیلی ملایم و شاهانه و آراسته بادب و احترام بود و در آن با کمال ذوق و بی اعتنائی و خون سردی وزیر کی طعنه هائی زده بود که نشانه ای بود از اخلاق متین و صبور شهریار ایران و با اخلاق خشن و خشمگین و آتشین سلطان عثمانی سازگار نبود.

شاه اسمعیل درین نامه پس از القاب لازم با بیانی ملیح و متین بیان داشته بود که علت خصومت بین خود و او را نمی داند و علاقه دارد مانند گذشته روابط دوستی و علایق بین این دو کشور همسایه محفوظ بماند، بخصوص که علاءالدوله ذوالقدر جزا و کسی را تهدید نمی کند و در ضمن روابط خود را با او در زمانیکه حاکم طرابوزان بود گوشزد نموده و بالحنی مؤدبانه دلایل دشمنی که از طرف سلطان عثمانی ذکر شده بود رد می کرد و علاقه خود در ادر برقراری مجدد روابط دوستی دیرین بیان می داشت سپس پس از چند جمله توهین آمیز بایک حالت بی اعتنائی بنامه خود پایان می بخشید و متذکر می شد که در اطراف اصفهان بشکار مشغولست. اما اگر این جواب دوستانه نتیجه مطلوب در بر نداشته باشد برای مقابله با کسی که او را تهدید می کند لباس رزم پوشیده بجنگ می پردازد. سپس با این جمله بنامه خود خاتمه می دهد: همانطور که میل داری رفتار کن.

متن نامه شاه اسمعیل چنین بود: «سلامی که بمحبت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد بحضرت جنت خصرت اسلام پناه سلطنت دستگاہ المنظور با نظار الملک الاله مبارز الدوله و السلطنه والدنیا والدین سلطان سلیم شاه ایدہ الله بالدوله الابديه وادامه السعادة السرمدیه متحف ومهری داشته آرزو مند شناسند. بعد هذا مکاتب شریفه مره بعد اخری بدرجۃ الشی لایشنی الاوقد یثلت رسیدہ مضامین آن چون مشعر بعدوات ومبنی از جرأت وجلادت بود از آن حظ بسیار نمود لیکن مبداء ومنشاء آنرا ندانستیم که چیست. در زمان والد جنت مکانش انار الله برمانه که نوشت همایون مابسبب گستاخی علاء الدوله ذوالقدر بمرز وبوم روم واقع شد از جانبین بجز دوستی ویکجہتی چیز دیگر نشد و با آن حضرت نیز در آنوقت که والی طرابوزان بودند اظهار یکجہتی میکردیم. حالا باعث کدورت معلوم نگشته بود که چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشته اند سهل باشد.

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانمان کهن
غرض از تغافل آن صوب دو چیز بود، یکی آنکه اگر سکنه آن دیار مریدان
اجداد عالی تبار مانند، رحمہم الله الملك الغفار دوم آنکه محبت ما بآن
خاندان غزا عنوان قدیمت، و نمی خواستیم که شورش چون عهد تیمور بآن
سرزمین طاری شود و هنوز هم نمی خواهیم و باین قدرها نمی رنجیم و چرا
برنجیم خصوصت سلاطین رسم قدیمست.

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنک که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد
اما کلمات نامناسب و جہی ندارد و همانا آن اقوال از افکار الحاد
فکار منشیان بر سنی و محرران تریاکی که از قلت نشئه از سردماغ خشکی
نوشته فرستادند و این همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می پنداریم، بنا
بر آن حقہ ذہبی مملو از کیفیت خاصه مختوم بمهر همایون مصحوب دارندہ
قدوة المقربین شاه قولی آقای بوی نو کر زرقت سلامتیہ ارسال رفت تا اگر لازم
باشد بکار داشته بزودی در رسند تابعون الہی آنچه در پرده تقدیر مکنونت

صورت پذیر گردد تا مافکری اصل کرده و بسخن هر کس مقید نشده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی اخیر مفید نمی شود. و ما در وقت تحریر این نامه بشکار حدود صفهان بودیم در حال بتدارك مقابله مشغول گشته از سردوستی جواب فرستادیم بهر نوع که میخواستند عمل کنند.

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد و مزبور را نرنجانیده راه دهند که ولاترروازرة وزراخری، و چون کار بجنک انجامد تأخیر و تراخی را جایز ندارند. اما از راه عاقبت اندیشی در آیند والسلام»^۱

لحن مسخره آمیز شاه ایران باندازه ای سلطان عثمانی را خشمگین ساخت که برخلاف رسوم درباری دستور داد سفیر ایران راقطعه قطعه نمودند. جواب شاه اسماعیل به سلطان سلیم کاملاً سلطان عثمانی را مأیوس ساخت، چون دید با وجود تهدیدات وی و دشنام و ناسزاهایش شاه ایران را خشمگین نساخته و با تعقیب سیاست جنک و گریز میخواستند او را به داخله کشور خود کشانده و با از بین بردن خواربار و ویران ساختن دهات سپاه او را گرفتار قحطی سازد و باین ترتیب او را وادار به امضای قرارداد صلح نماید.

سیاست جدید شاه اسماعیل در برابر سلطان سلیم موجب گردید که سپاه ترك که پس از ماهها راه پیمائی و سختی و گرسنگی بدون هیچگونه درگیری با سپاهیان ایران فرسوده و خسته گردیده بود دست بشورش بزند. حتی مشاورین و سرداران لشگریان عثمانی که نتیجه ای از این لشکر کشی نمی دیدند و وحشت از شکست داشتند از تصمیم سلطان ناراضی بودند. باینجهت همدم پاشا بیگلربیگ^۲ فرمان که با سلطان سلیم خیلی نزدیک بود مأموریت یافت که سلطان را از تصمیم خود منصرف سازد.

سلطان سلیم چون مصمم بنبرد با شهریار ایران بود و هر گونه عقب

۱ - م - ف ج ۱ ص ۳۸۴ - ۳۸۵

۲ - هامر تاریخ یمینی ص ۱۱۶

نشینی را دلیل بر ضعف خود می دانست دستور داد تا همدم پاشا ندیم خود را گردن زدند و زینل پاشا را بجای او گماشت و دستور پیشروی بطرف ایران را صادر نمود.

در چرموک سلطان عثمانی که از تصمیم شاه اسمعیل ناراحت شده بود نامه دیگری بزبان ترکی برای او فرستاد که ترجمه فارسی آن چنین است: « اسمعیل بهادر، اصلح الله شانہ ، هنگامیکه توفیق رفیع جهانمطاع و حکم شریف واجب الانقیاد والاتباع بتو واصل شود ، باید بدانی که مکتوب تو بدر گاه سعادت دستگاه من رسید پس از ادای کلمات جسارت آمیز نوشته ای چیزی که مایه ازدیاد جرأت است ارسال داشتم که در عزیمت مسارعت نموده ما را از انتظار برهانید.

ما بنیروی جرأت از راه دور با لشکر بی کران و رایات فتح آیات نصرت نشان، پس از طی مراحل و منازل بمملکت تو داخل شده ایم. در آئین سلاطین اولی الامر و مذهب خواقین ذوی القدر مملکت در حکم زن ایشانست و کسی را که از مردی حصه ای و از فتوت بهره ای بلکه در دل فی الجمله زهره ای باشد، قطعاً راضی نمی شود که دیگری بناموس او تعرض کند.

معهدا اکنون روزها میگردد که عسا کر نصرت مآثر من بمملکت تو در آمده اند ولی از تو هیچگونه نام و نشانی پیدا و از وجودت اثری هویدا نیست و چنان مستور الحال بسر می بری که حیات و مماتت یکسانست.

از این ننگ تاجاودان مهتران بگویند با نامور لشگران

ظاهر حال گواهی می دهد که اکتساب جرأت عارض برای که لازم است. تا امروز از جانب تو عملی بظهور نیامده است که از آن مردی و جلادت استنباط شود. عمل تو ثمره مکر و حیلۀ تست و شک نیست که این جرأت عارضی اثر تلبیس و تدلیس و لاغیر دوی دردی که تو بدان مبتلی هستی معلومست و برای تحصیل قوت قلب آنرا استعمال میکنی. حال همان داروئی

را که بارها تجربه کرده‌ای بکار بر تا مگر در دلت اندک جرأتی پدید آرد. ما نیز برای ازاله ضعف قلب تو چهل هزار تن از لشکر ظفر رهبر خود جدا کرده میان قیصریه و سیواس گذاشته‌ایم و در باره خصم بیش ازین مروت و مردی میسر نیست. اگر من بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویه رعب و هراس منزوی گردی نام مردی بر تو گذاشتن حرامست و بهتر خواهد بود که بجای مغفر معجر و بجای زره چادر اختیار کنی و از سودای سرداری و سپهسالاری بگذری. ز تو این کار برناید تو با این کار برنایی. والسلام علی من اتبع الهدی تحریراً او آخر شهر جمادی الاخره سنه عشرین و تسمائه».

همراه این نامه مقصداری البسه زنانه و عطریات و لوازم آرایش برای شهریار صفوی فرستاده بود. در ضمن سلطان عثمانی نامه دیگری برای عبید خان ازبک فرستاد و از او خواست که در نبرد بین او و شاه ایران از او پشتیبانی نماید. پس از چرموک به ترجان رفت و بطرف ایران پیشروی نمود تا اگر با آرتش شاه اسمعیل روبرو نگردد تبریز پایتخت ایران را متصرف گردد. در بین راه میرخان اوقلان محمد بیک به سلطان عثمانی گزارش داد که خان محمد استاجلو حکمران دیار بکر بحدود خوی رسیده است و شهریار صفوی با سپاهیان خود باو ملحق گردیده و آماده نبرد است.

در همین موقع سلطان سلیم پیامی از طرف شاه اسمعیل دریافت داشت که او را دعوت بجنگ در دشت چالدران^۱ میکرد. این خبر موجب خرسندی سلطان عثمانی شد، چون می‌ترسید اگر بیش از این در خاک ایران پیشروی کند، موجب شورش و عصیان سپاه ترک گردد و شاید بدست ایرانیان اسیر شود. باین جهت با وجود مخالفت سربازان خود که «می‌گفتند ما را برای جنگ آورده‌ای در حالیکه با هیچ دشمنی روبرو نیستیم و آیا در کشوری

۱ - چالدران - امروزه نام یکی از دهستانهای دوگانه بخش سیه چشمه شهرستان ماکواست و در بیست فرسنگی تبریز واقع است. موقع طبیعی آن کوهستانی است و از طرف باختر بمرز ایران و ترکیه محدود می‌گردد. مساحت آن در حدود ۷۵۰ کیلومتر مربع است.

ویران تا چه حد میتوان پیشروی نمود و نبودن جیره کافی و بعد مسافت اسبان را از پای درآورده و سپاه خسته و فرسوده است و اگر در مقابل سپاه آسوده دشمن پیروزی بدست نیاورد تقصیر با که خواهد بود، اگر خدای نا کرده ما از قزلباشیان شکست بخوریم این ننگ برای ما از مرگ بدترست. پس بهتر آنست که کس بفرستیم و با اردبیل اوغلی (شاه اسمعیل) صلح کنیم سپاه سلطان عثمانی در شب چهارشنبه دوم رجب ۹۲۱ هـ در دشت چالدران با سپاه ایران روبرو شد ولی این برخورد بی نتیجه بود.

توقیع و طغرا و تطورا آنها

در

تداول دیوانی

از

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

(دکتر و تاریخ)

هنگامی که مقاله « مهرها، طغراها و توقیع های پادشاهان ایران... »^۱ در مجله بررسیهای تاریخی بچاپ رسید مورد توجه خاص و ابراز لطف خوانندگان و محققان گرامی قرار گرفت و مطالبی نیز در تکمیل آن بدفتر مجله فرستادند که آن مطالب نیز بنوبه خود چاپ شد^۲. در خلال این احوال برخی از خوانندگان ارجمند نیز از ما خواستند « حال که طغراها و توقیعیهای پادشاهان ایران بتفصیل تدوین و چاپ شده است خوبست تفصیلی هم از تاریخچه و تحولات توقیع و طغرا و تفاوت آنها از یکدیگر بیان شود » از این رو بدرج مقاله حاضر مبادرت می کنیم و در این گفتار از مفاهیم توقیع و طغرا و اختلاف آنها و در عین حال بستگی هائی که با یکدیگر دارند و همچنین از تطور و اقسام این دو اصطلاح دیوانی گفتگو می شود.

جنگیر قائم مقام

۱- شماره های ۳ و ۴ و ۵ سال چهارم

۲- شماره های ۶ و ۵ سال چهارم و شماره ۱ سال پنجم

بقلم سربنگ جهانگیر قائم مقامی

(دکتر ریخ)

توقیع و طغرا

و تطور آنها در تداول دیوانی

در فرهنگها و متون فارسی برای توقیع و طغرا شرحها و تفسیرهایی مشابه یکدیگر نوشته اند^۱ و از مقایسه این شرحها و تفسیرها استنباط می شود که دو اصطلاح توقیع و طغرا در تداول دیوانی سده های گذشته، بستگی هایی بایکدیگر داشته و گاهی نیز مترادف یکدیگر بوده اند و ما در بررسی خود در اینجا نخست به معرفی توقیع و آنگاه به طغرا می پردازیم:

توقیع

توقیع در لغت بمعنی نشان گذاردن است^۲ و نوشتن عبارتی در پای نامه و کتاب را هم توقیع می گفته اند^۳ ولی در تداول دیوانی، عنوان توقیع در چند مورد بکار میرفته است:

نخست آنکه به دستخط پادشاهان و ملوک توقیع گفته میشد و چون پادشاه چند سطری بخط خود در زیر و یا در حاشیه منشورها و فرمانها و مکاتیب می نوشت^۴ بآنها «منشور توقیعی»^۵ و «مثال توقیعی»^۶ و «نامه های

۱- ر.ک به لغت نامه دهخدا بمواد توقیع و طغرا که در آنجا شواهد بسیاری از فرهنگها و متون مختلف آورده است.

۲- ر.ک به لغت نامه دهخدا و سایر فرهنگهای فارسی

۳- معین (دکتر محمد): فرهنگ فارسی، ماده توقیع

۴- بیهقی ص ۵۳۷ و او نوشته است «نامه» باینکه بنبشت بخط بونصرمشکان و توقیع خداوند و در زیر نامه چند سطر بخط عالی»

۵- بیهقی ص ۱۱ که در آنجا مینویسد: «و بکتکین حاجب را بخواند و منشور توقیعی بشحنگی نبشت و ولایات تکینا بادبد و سپرد»

۶- بیهقی ص ۶۵ و ۴۹۸

توقیعی»^۷ و «ملطفه توقیعی»^۸ میگفتند و ظاهراً این وضع بوده که موجب شده است رفته رفته به فرمانها و حکمهای کتبی هم توقیع گفته‌اند و این دومین مفهوم توقیع در تداول دیوانی بوده است^۹ و این است چند نمونه از این وضع :

از عتبه‌الکتبه (فرمانها و مکاتبات زمان سلطان سنجر) :

« ولی فرمان و توقیع ما هیچکس را تمکین و تصرف ندهد»^{۱۰}

از کتاب سپرت جلال‌الدین هینکبرنی :

« پس فرمود که توقیعی چند بهر طرف بنویسم»^{۱۱} و نیز « ... دستور

خواستم که طغرای توقیع را چون طغرای سلطان کبیر کنم»^{۱۲}.

از ترجمه تاریخ یمینی :

« و سلطان در این ایام بفرمود و ببلاد ممالک توقیع روان کرد»^{۱۳}

و نیز در این شعر خاقانی :

خلق باری کیست کامرزد گناه بندگان بنده را توقیع آمرزش زبردان میرسد
در باره این گونه توقیع هادرغیاث‌الغیاث و آندراج و فرهنگ‌ناظم‌الاطباء
مطلب دیگری نیز ذکر شده است که میرساند مضمون و مفاد توقیع‌ها بر خلاف
منشورها، عبارت از عتاب و خشونت و قهر بوده است^{۱۴} و شاید بتوان منشاء این

۷- همان کتاب ص ۸۳ و ۳۸۹ و ۳۹۸ و ۵۱۲

۸- بیهقی ص ۵۴۳ و ۵۴۶

۹- ر.ک بفرهنگهای غیاث‌الغیاث، آندراج و ناظم‌الاطباء

۱۰- ص ۳۱ و همچنین ص ۶۹ همان کتاب

۱۱- ص ۲۵۶

۱۲- ص ۲۱۵ و بصفحات ۲۸ و ۲۹ و ۶۹ و ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۵۴ نیز رجوع کنید :

۱۳- ص ۳۱۸ و

۱۴- این است مسطورات این فرهنگها : « توقیع بمعنی دستخط و نشان پادشاه و فرمان پادشاه که به قهر باشد به خلاف منشور»

وضع را از آنجا دانست که چون مطالبی را که پادشاهان و سلاطین در زیر نامه‌ها و فرمانها و مثالها می‌نوشته‌اند غالباً حکمت‌آمیز و در تأیید و تصریح و تأیید مطالب متن نامه‌ها و فرمانها بوده است و در عبارات حکمت‌آمیز^{۱۵} و تأکیدی هم، ناگزیر حالت سختی و خشونت‌مستتر است، فرهنگ نویسان آن را جزء مختصات توقیع‌ها دانسته‌اند. بخصوص که می‌دانیم مضمون نامه‌هایی هم که نواب چهارگانه در صدر اسلام از جانب امام غایب، در جواب عرایض و مستدعیات شیعیان می‌نوشته‌اند و با آنها نیز توقیع گفته می‌شد، همه توأم با عتاب و قهر و لعن به مخالفان شیعه و آنهایی که منکر غیبت امام بودند می‌بود^{۱۶} و احتمالاً این سابقه نیز در طرز قضاوت فرهنگ نویسان مؤثر بوده است.

مفهوم سومی که برای توقیع باید یاد آور شد، نکته‌ایست که ابن خلدون در کتاب خود آورده و می‌نویسد:

«یکی از پایگاه‌های دیگر نویسندگی، توقیع است و آن چنانست که کاتب در حضور سلطان، هنگامی که مجالس فرمان دادن و حل و عقد امور تشکیل می‌شود، می‌نشیند و احکام و دستورهائی را که پادشاه با موجزترین و بلیغ‌ترین الفاظ بروی القاء میکند، بر نامه‌ها و شکایات مینویسد و این امرها بهمین سان که یاد کردیم صورت می‌گیرد یا آنکه کاتب مانند سلطان توقیعات را بر خدایگان عرایض و شکایات القا میکند و وی گفته‌های کاتب را در دفتر احکام که در برابر خویش میگذارد مینویسد. و توقیع گوی باید از بلاغت و سخنوری حظی وافر داشته باشد تا توقیعات او درست باشد.»^{۱۷}

چهارمین مورد، آن بوده است که، بامضاء و علامت و نقش مخصوصی

۱۵ - فردوسی گوید: بتوقیع گفت آنچه هستند خرد زدست اسیران نباید شمرد.

۱۶ - برای این موضوع رجوع کنید بکتاب خاندان نوبختی تألیف استاد فقید عباس اقبال صفحات ۲۴ و ۲۱۲ و ۲۱۸ و ۲۳۴ و ۲۳۵

۱۷ - مقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ۴۸۷ - به اقرب‌الموارد نیز رجوع کنید که مینویسد «باجمال آوردن کاتب، مقاصد حاجت را در میان سطرهای نامه و حذف کردن زیاداتی‌های آن»

که بوسیله پادشاهان و ملوک و بزرگان و یا منشیان آنها بر فرمانها و مکاتیب رسمی و اسناد و قباله‌ها به نشان صحت و درستی مندرجات آنها گذاشته و نوشته می شد توقیع می گفتند^{۱۸} و این اصطلاح بطوریکه میدانیم تا حدود دوره صفوی نیز در دیوانها معمول بوده است و در کتابهای آن زمان آنرا بکار میبرده اند. این است چند مثال از آن منابع:

از تاریخ بیهقی (دوره غزنویان):

«... زیر فصول مواضع نبشتم و امیر توقیع کرد وزیر آن بخط خویش نبشت که خواجه فاضل ادامه الله تأییده برین جوابها که بفرمان ما نبشتمند و بتوقیع مؤکد گشت، اعتماد کند...»^{۱۹}

از فرخی شاعر دوره غزنوی:

بر در گه خلیفه دبیران همی کنند
توقیع نامه‌های تو بردیده‌ها نگار
از التوسل الی التوسل (دوره خوارزمشاهیان):

«مثال اعلی مزین بتوقیع اشرف درین باب ارزانی داشتیم»^{۲۰} و «این مثال موشح بتوقیع مبارک فرمودیم»^{۲۱}

از کتاب سیرت جلال الدین مینکبری:

«آنکه نامه‌را که جهت سلطان نبشته بود [یعنی خلیفه] توقیع کرد و وزیر بحسن داد»^{۲۲}

۱۸ - آندراج، غیاث‌المغات و فرهنگ ناظم‌الاطبا... در «فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی» تألیف آقای سید محمد علی امام شوشتری ذیل کلمه دستینج نوشته شده: «این واژه رادر قدیم دستینج تلفظ میکرده‌اند که در عربی بصورت دستینج درآمده است. واژه دستینه در فارسی بمعنی امضاء یا دستوری بود که در ذیل نامه‌ها نوشته میشد و در عربی از آن تلفظ، توقیع تعبیر کرده‌اند» ص ۲۵۴ و ۲۵۵

۱۹ - ص ۶۵۵ و صفحات ۷ و ۵۱ و ۵۲ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۳۷۰ و ۵۳۷ و ۶۵۴ نیز ر. ک

۲۰ - ص ۱۲۶

۲۱ - ص ۱۲۳

۲۲ - ص ۲۰۳

از جامع التواریخ رشیدی :

اکثر مواضع دیوانی که مصلحت و ضروری بود بمعاملان از قضاة و مزارعان و ارباب دادوستد و شروط مؤبدمخلدمؤ کد بتوقیع و علامات دیوانی، موشح بآلتون تمغاهای ماداده شد تا متصرف شوند. « ۲۳

از ترجمه تاریخ قم تألیف بسال ۸۰۵-۸۰۶ :

«بدین جمله از شهود که درین کتاب نام ایشان برده اند گواه شدند بر اقرار این جمع که بخط خود توقیع و نشان کرده اند و نام خود ثبت نموده اند در آخر این کتاب» ۲۴

و در اینجا باید افزود که منشیان دوره ایلخانان گاهی بجای توقیع، لفظ «نشان» نیز استعمال می کرده اند. از جمله در جامع التواریخ رشیدی چنین آمده است :

«فرمود که تانسان بخط مبارک و آلتون تمغاء خاصه نباشد آن اولاغ بکسی ندهند» ۲۵

و باز در جای دیگر: «هریک را چند مکتوب بنشان معهود و آلتون تمغاء خویش بداد» ۲۶

بموجب اسنادی که در دست است از این پس تا دوره آق قویونلوها نیز اصطلاح توقیع بمفهوم علامت و نشان پادشاه که بر اسناد و نوشته های سلطانی و دیوانی گذارده میشد معمول بوده است از جمله در فرمانی که از یعقوب بن-حسن (۸۸۴-۸۹۶ق) باقیست نوشته شده است: «و چون بتوقیع رفیع اشرف اعلی موشح و موضح و مزین و مجلی گردد اعتماد نمایند» ۲۷

۲۳ - تاریخ غازانی چاپ کارل یان ص ۲۵۹ و جامع التواریخ چاپ دکتر کریمی ص ۱۰۳۶

۲۴ - ص ۱۵۸ و بصفحات ۱۵۱ و ۱۵۲ نیز رجوع کنید .

۲۵ - تاریخ غازانی ص ۲۷۴ و نسخه دکتر کریمی ص ۱۰۴۸

۲۶ - همان کتابها ص ۲۷۵ و ص ۱۰۴۹

۲۷ - اسناد فارسی ماتناداران، جلد اول صفحه ۲۵۵ ، سند شماره ۶

و بالاخره حالت دیگری نیز برای توقیع می‌شناسیم و آن بنا بر ضبط اقرب‌الموارد «رسم کردن طغرای سلطان است». ۲۸

از توقیع پادشاهان ایران چند نمونه بیشتر در دست نیست و آن منحصر به توقیع سلاطین سلجوقیست که راوندی در راحة الصدور نقل نموده و نیز مضمون توقیع سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه را نیز که در کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ضبط شده می‌شناسیم و چون مضمون این توقیع‌ها برای روشن شدن مطالب آینده‌ی مالازم است در اینجا نقل می‌کنیم:

توقیع سلطان طغرلبیگ	بشکل س بوده ۲۹
توقیع سلطان البارسلان	» يَنْصُرُ اللّٰهَ ۳۰
توقیع بر کیارق	» اِعْتِمَادِيْ عَلٰى اللّٰهِ ۳۱
توقیع سلطان محمد بن ملک‌شاه	» اِسْتَعْنَتُ بِاللّٰهِ ۳۲
توقیع سلطان سنجر	» تَوَكَّلْتُ عَلٰى اللّٰهِ ۳۳
توقیع سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه	» اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ ۳۴
توقیع سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه	» اِعْتِمَادِيْ عَلٰى اللّٰهِ ۳۵
توقیع سلطان ملک‌شاه بن محمود	» اِسْتَعْنَتُ بِاللّٰهِ ۳۶
توقیع سلطان سلیمان بن محمد بن ملک‌شاه	» اِسْتَعْنَتُ بِاللّٰهِ ۳۷
توقیع سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد	» اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ ۳۸
توقیع سلطان طغرل بن ارسلان	» اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ وَحَدْبَهُ ۳۹

۲۸ - بنقل از لغت فامه دهخدا .

۲۹ - ص ۹۸ راحة الصدور راوندی درباره این توقیع نوشته است: «توقیع او شکل چماقی»

۳۰ - راحة الصدور ص ۱۱۷ ۳۱ - همان کتاب ص ۱۳۸

۳۲ - همان کتاب ص ۱۵۲ ۳۳ - همان کتاب ص ۱۶۷ و مؤید ثابتی ص ۷۳

۳۴ - راحة الصدور ص ۲۰۳ ۳۵ - راحة الصدور ص ۲۲۴

۳۶ - راحة الصدور ص ۲۴۹ ۳۷ - راحة الصدور ص ۲۷۴

۳۸ - راحة الصدور ص ۲۸۱ ۳۹ - همان کتاب ص ۳۳۱

و توقیع سلطان جلال الدین خوارزمشاه «النصرة من الله وحده» بوده و مؤلف کتاب سیرت جلال الدین مینکبری در این باره می نویسد «هر گه که به بدرالدین لؤلؤ صاحب موصل و اشباه او نوشتی آن علامت کردی بخطی هر چه زیباتر و قلم علامت را دوشق فرمودی تا علامت غلیظتر آمدی»^{۴۰} و آنچه در اینجا جالب است توقیع سلطان طغرل بیگ میباشد که بصورت نقشی مخصوص و بدون شرح ارائه شده و باستناد آن میتوان گفت توقیع در اوائل امر، بصورت نقش و نشانی بوده و هر پادشاهی برای خود علامت و نشانی مخصوص داشته که آنرا بر فرمانها و مکاتیب می کشیده اند و در حقیقت همان رسمی است که امروز آنرا «امضاء» می خوانیم و رفته رفته این توقیعیهای نقشی که تمغا و یاطمغا نام داشته اند^{۴۱} بصورت عبارات مذهبی در آمدند (در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان) و در دوره ایلخانان باز بشکل تصویری معمول و نوع عبارتی توقیع منسوخ گردیده است. اگر چه هنوز از توقیعیهای نقشی مربوط به دوره ایلخانان نمونه ای ندیده ایم اما وجود اصطلاح «نشان» در این دوره که کاملاً با توقیع نقشی تطبیق می کند استنباط ما را تأیید مینماید بخصوص که بعد از ایلخانان در سکه های شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب اول صفوی هر علاماتی از نوع توقیع نقشی سلطان طغرل بیگ می بینیم که باید آنرا ادامه روش و سنت دوره ایلخانان و سلسله های بعد از آن دانست.

رابینو نیز در کتاب خود این نقشهارا زیر عنوان تمغا ذکر کرده است و می نویسد: «تمغایان نشان بوسیله تر کمانان و فرمانروایان سلسله های تیموری، جلایری، قراقویونلو، آق قویونلو معمول بوده و همچنین در بعضی از سکه های

۴۰ - سیرت جلال الدین ص ۲۸۱ و ۲۸۲

۴۱ - بیهقی در کتاب خود جایی که از نامه های بغراخان ترك که بوسیله جاسوسی برای طغرل بیگ و داود سلجوقی میفرستاده، صحبت نموده و آن نامه ها بدست سلطان مسعود غزنوی افتاده بود، می نویسد:

«و ملطفها رانزدیک امیر برد، همه نشان طمغا داشت و بطغرل و داود و بیغو وینالیان

بود ...» ص ۵۲۸

شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب اول دیده میشود»^{۴۲} و سپس چند نمونه از آن نقشه‌ها را که بر روی سکه‌های این پادشاهان ضرب شده و بدست آمده است در کتاب خود بچاپ رسانیده و این نقشها و یا بقیده‌ها تویعهای نقشی از این قرارند:^{۴۳}

تمغاهای شاه اسمعیل اول :

بر پشت سکه‌ای :

اسمعیل

در حاشیه روی سکه‌ای ضرب گنجه :

... الا الله

رسول الله

در چند سکه ساخت تبریز و نخجوان و نیمروز و هرات :

یا لله

۴۲ - مهرها و سکه‌های پادشاهان ایران جلد دوم ص ۳۱ (نسخه انگلیسی). آقای ژان اوپن Jean Aubin در مقاله‌ای زیر عنوان «توضیحی درباره چند سند از آق قویونلوها» Note Sur quelques Documents Aq Qoyunlu می‌نویسد « قرا قویونلوها تمغا نداشته‌اند » ر . ک به یادنامه لومی ماسین یون Louis Massignon چاپ دمشق سال ۱۹۵۶

۴۳ - جلد دوم ص ۳۱

توجه

شکل شماره ۱ مربوط به صفحه ۲۰۰ میباشد که
سهواً بین صفحات ۲۰۰ و ۲۰۲ قرار گرفته است ،
توجه خوانندگان گرامی را نسبت به تصحیح آن جلب
مینمائیم .

بزرسی های تاریخی

شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب اول دیده میشود»^{۴۲} و سپس چند نمونه از آن نقشهارا که بر روی سکههای این پادشاهان ضرب شده و بدست آمده است در کتاب خود بچاپ رسانیده و این نقشها و یا بعقیده ماتوقیعیهای نقشی از اینقرارند:^{۴۳}

Note Sur quelques Documents Aq Qoyunlu می نویسد « قراقویونلوها

تمغانداشته اند » ر . ک به یادنامه لوئی ماسینیون Louis Massignon

چاپ دمشق سال ۱۹۵۶

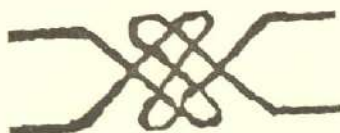
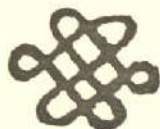
۴۳ - جلد دوم ص ۳۱

شکل ۱ - نمونه‌های از طغرا های عثمانی - طغرای سلطان عبدالعزیز



تمغاهای شاه پهماسب اول :

برسکه‌ای ضرب بروجرد بتاریخ ۹۶۱ و چند سکه ضرب اصفهان :

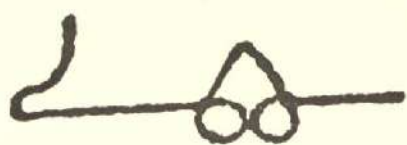


درحاشیه سکه‌ای بتاریخ ۹۳۰ :

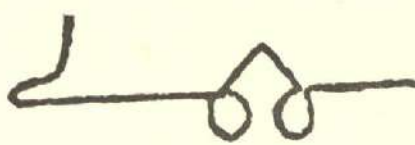


درسکه‌ای دیگر :

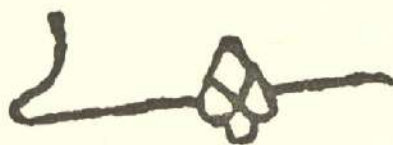
برروی سکه‌ای ضرب نیمروز :



یا



برروی چند سکه ساخت نیمروز و تبریز :



المظفر.

سکه دیگری :

سکه دیگری :

الله محمد رسول الله

بعد از شاه طهماسب اول رسم توقیع و یا بعبارت دیگر امضاء کردن فرمانها و مکاتیب ظاهراً منسوخ گردید زیرا اولاً در دو کتاب تذکرة الملوك و دستور الملوك مطلقاً ذکری از توقیع نیست^{۴۴} و ثانیاً در فرمانهای بسیاری که از این دوره در دست است هیچ اثری از توقیع دیده نمیشود و این که شاردن Chardin در کتاب خود نوشته است «در ایران بهیچوجه قبوض و اسناد و دیگر نوشته‌ها را امضاء نمیکنند ولی بجای امضاء آنها را با خاتم مهور میسازند»^{۴۵} ظاهراً بهمین سبب بوده است.

از مدارك موجود مربوط به سالهای بعد از صفویه هم تا زمان محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴) درباره توقیع اطلاعی بدست نمی آید ولی از فرمانی بتاریخ ماه صفر ۱۲۵۵ ق که از آن پادشاه در دست است و در بالا و سمت چپ آن به محاذات مهر فرمان، عبارت «صحیح است»^{۴۶} بخط محمدشاه نوشته شده معلوم میشود رسم توقیع و صحنه گذاشتن که بهتر است برای این دوره آنرا «توشیح» بنامیم، در مکاتیب و فرمانها، از این تاریخ دوباره معمول گردیده است. رابینو درباره این رسم نوشته است: عبارت «صحیح است» را در سمت چپ وزیر سطر اول فرمان و یا مکتوب می نوشته اند»^{۴۷} ولی بموجب مکاتیب رسمی و فرمانهای بسیاری که از پادشاهان قاجار موجود است میدانیم توشیح را بر بالا و پائین فرمانها و همچنین در انتهای سطر اول نیز میگذاشته اند.^{۴۸}

۴۴- در ترجمه فارسی حواشی تذکرة الملوك تألیف مینورسکی در چند موضع اصطلاح «توقیع» بکار رفته است ولی پیداست که مترجم به مفهوم فنی و اصطلاح دیوانی توقیع آشنا نبوده زیرا گاهی توقیع را بجای طغرا و گاهی بجای نوشته هائی که منشیان بر حسب مقررات دیوانی و اداری بر پشت اسناد می نوشته اند بکار برده است (ر.ک به آن کتاب از ص ۲۶۰ تا ۲۶۶)

۴۵- ج چهارم ص ۳۷۴ ترجمه فارسی

۴۶- بررسیهای تاریخی شماره ۳۰۲ سال ۴ مقاله پنج فرمان تاریخی (از سرهنگ بازنشسته بایبوردی و شماره ۴ سال ۴ مجله بررسیهای تاریخی مقاله «مهرها، طغراها و توقیع-های پادشاهان ایران ..» بقلم نگارنده ص ۴۳)

۴۷- ج ۲ ص ۳۵ کتاب مهرها و سکه‌های پادشاهان ایران - رابینو

۴۸- ر.ک بمقاله مهرها و طغراها.. در شماره ۴ سال ۴ بررسیهای تاریخی ص ۵۴-۶۰

بنابراین، از این شواهد معلوم میشود که اصطلاح توقیع تا زمان سلسله صفوی علاوه بر معانی مختلفی که داشته است به صحنه پادشاه و امضاء ملوک و بزرگان و اشخاص نیز گفته میشود و از این تاریخ به بعد است که دیگر اصطلاح توقیع در دیوانهای زمان، معمول نبود و بجای آن لفظ طغرا چنانکه خواهیم دید بکار میرفته است ...

طغرا

واژه «طغرا» را نویسندگان بر حسب اینکه بصورتهای «طغرا» یا «طغراء» و یا «طغری» بنویسند بترتیب، ترکی ۴۹ تازی، و فارسی ۵۰ گفته اند و بعضی نیز، آنرا از لغت ترکی تورقوا و طورغی ۵۱ و طورغای ۵۲ بمعنی بر شکل کمان و کمان وار دانسته اند و درباره مفهوم و مبنای آن هم در فرهنگهای فارسی مطالب گوناگونی نوشته شده است و از جمع آنها چنین برمی آید که طغرا نیز مانند توقیع در موارد مختلف، در حکم دستخط، امضاء و فرمان بوده ۵۳ ولی بیشتر و معمولاً به علامت و نشان مخصوص پادشاهان که بر نوشته های سلطانی و دیوانی به منظور تأیید و تأکید مطالب و مندرجات آنها اضافه میکرده اند اطلاق میشده است ۵۴ در این حالت اخیر یعنی هنگامیکه طغرا در معنی علامت و نشان بکار میرفته، مضمون آن شامل نام و القاب پادشاه و سلطان بوده است که آنرا بطرزی مخصوص و با خطوط منحنی و پیچیده بشکل تیرو کمان و بر بالای نامه ها و

۴۹ - اقبال (عباس) : وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ص ۲۹

۵۰ - معین (دکتر محمد) : فرهنگ فارسی ، کلمه طغراء - بلغت نامه دهخدا نیز نگاه کنید که از این خلکان نقل کرده است .

۵۱ - اقبال : مجله ایران امروز شماره ۱۰ سال ۱۳۱۹ صفحه ۲۵

۵۲ - معین : فرهنگ فارسی .

۵۳ - همان کتاب

۵۴ - روك به لغت نامه دهخدا که شواهدی بسیار از فرهنگها آورده است و به فرهنگ معین نیز رجوع کنید .

فرمانها می کشیده اند^{۵۵} چنانکه مؤلف غیاث اللغات در این باره می نویسد: «طغرا خط سطبری باشد بخط پیچیده که القاب سلطان باشد مثل السلطان الاعظم الاعدل جلال الدین اکبر شاه غازی».

اما اینکه اصطلاح طغرا از چه زمان در دیوانهای رسائل و انشاء معمول شده، قدر مسلم این است که تا زمان سلجوقیان در هیچیک از کتابهای فارسی، این واژه را نمی بینیم و در تداول دیوانهای این زمان چنانکه پیش از این هم گفته شد، بجای طغرا، همه جا اصطلاح توقیع بکار میرفته است ولی مینورسکی در حواشی تذکرة الملوك نوشته است:

«اصطلاح ترکی معروف طغرا در ترکیه عثمانی به قطعاتی حاوی نام سلطان که بخط خوش و شیوه خاص نوشته شده بود و علامت مخصوص او را تشکیل میداد اطلاق میشد» و سپس اضافه میکند «در ایران این مفهوم برای لغت طغرا شناخته و مشهور نبوده. درست است که در يك سند متعلق باوائل دوران صفوی^{۵۶} لغت طغرا بمعنی امضای شخص (یانامه؟) آمده است و در اسناد متأخر هم توقیع یا دستخط و امضاء نیز هست ولی از فحوای مندرجات تذکرة الملوك (فصل ۲۳) چنین مستفاد میگردد که طغرا عبارتی معمول به بوده، گواه بر تعلق اراده شاه که بدست مقاماتی ذی نفوذ و صاحب اختیار و خاص همین امر (فصول ۱۷ و ۲۳) تنظیم میشده است»^{۵۷}

بطوریکه مدارك موجود نشان میدهد، نظر مینورسکی مبنی بر اینکه طغرا بمعنی و مفهوم علامت مخصوص پادشاهان و حاوی نام و القاب آنها که با خط خوش و شیوه خاص (بشکل تیرو کمان) نوشته میشده در ایران شناخته و مشهور نبوده است درست نیست زیرا اولاً در اشعار شعرای همان دوره

۵۵ - بیشتر فرهنگها

۵۶ - منظور کتاب سلسله النسب صفویه است. (ر.ک به ص ۱۰۴ آن که در آنجا سندی بتاریخ

۸۸۸ قمری و مربوط به شیخ حیدر ضبط شده است.

۵۷ - سازمان اداری و حکومت صفوی ص ۹۶ ترجمه فارسی

نیز کیفیت نقش و شکل طغرا را می‌یابیم. از جمله در شعری از امیرمعزی از شعرای دوره سلجوقی که آنرا در مدح تاج‌الملک ابوالغنائم طغرایی ملک‌شاه سلجوقی سروده است:

کارهای چون کمان از فعل او گردد چوتیر

چون کند برنامه شاهنشاهی تیرو کمان

ثانیاً در کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی تألیف بسال ۶۳۹ قمری در جایی که مؤلف از طغرای سلطان جلال‌الدین صحبت میکند می‌نویسد «و چون سلطان مالک خلاط شد و باصدار بشارت او امر بارز گشت دستور خواستم که طغرای توقیع را چون طغرای سلطان کبیر (یعنی سلطان محمد) کنم براین صورت: «السلطان ظل الله فی الارض ابوالفتح محمد بن السلطان الاعظم تکش برهان امیر المؤمنین»^{۵۸}

بنابراین باید گفت که برخلاف عقیده مینورسکی^{۵۹} اصطلاح طغرا از سال‌های پیش از دوره صفویان مرسوم و رایج بوده است یعنی از همان زمان سلجوقیان، این اصطلاح در دیوان‌رسان و انشاء متداول شده است مخصوصاً که سلجوقیان خود به طغرا نویسی اهمیت فراوان می‌گذاشتند تا آنجا که دیوانی بنام دیوان طغرا بوجود آوردند و دیوان‌رسان و انشاء قسمتی از آن بود و عناوین طغرایی و طغراکش برای اشخاصی که بر فرمانها و نامه‌ها طغرا می‌کشیدند از همین زمان است^{۶۰} ولی باین حال ابهامی که وجود دارد این است که در کتاب

۵۸ - ص ۲۱۵ و مؤلف سپس چنین افزوده است «سلطان بدان راضی نشد و گفت هر وقت بمثابت یکی از غلامان بزرگ پدرم برسم و خزانه و اسباب لشکر من باندازه یکی از ایشان بود ترا اجازت دهم که طغرای توقیع مرا چون طغرای پدر کنی»

۵۹ - علاوه بر اشتباهی که مینورسکی خود در استنباطات خویش درباره طغرا نموده، مترجم کتاب او نیز ظاهراً به مفهوم فنی و اصطلاح دیوانی طغرا آشنا نبود. چنانکه گاهی آنرا توقیع ترجمه کرده گاه بجای آن «عبارت سرآغاز فرمان» را بکار برده است (ر.ک به صفحات ۲۵۸ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و)

۶۰ - ر.ک به وزارت در عهد سلاطین سلجوقی ص ۲۹ و به مقاله نگارنده زیر عنوان «تحقیقی درباره شغل و وظیفه منشی الممالکی» (در مجله بررسی‌های تاریخی شماره ۲ سال پنجم ص ۱۸۷-۱۸۸)

راحة الصدور که خود در تاریخ سلجوقیان است و هم در عتبه الکتبه که مجموعه مکاتبات و رسائل زمان سلطان سنجر میباشد و همچنین در کتاب التوسل الی- الترسل مربوط بدوره خوارزمشاهیان ذکر از طغرا نیست و در این مدارک، هر کجا صحبت از علامت و نشان مخصوص پادشاهان بمیان آمده است آنرا توقیع خوانده اند^{۶۱} تنها از اواخر خوارزمشاهیان است که لفظ طغرا در متون فارسی دیده میشود و آن در کتاب سیرت جلال الدین مینکبرنی است و متن آن را که در این باره می باشد، بالاتر آوردیم.

ولی باید دانست که در همین زمان به طغرا و نشان مخصوص پادشاهان و ملوک، اصطلاحات «علامت» و «طره» نیز اطلاق میشده چنانکه در لغت نامه دهخدا بنقل از ابن خلکان در معنی طغرا نوشته شده «طره ایست که بر بالای نامه پیش از بسمله نوشته میشود با قلم درشت و مضمون آن نعوت پادشاه فرستنده نامه است»^{۶۲} و همچنین در کتاب سیرت جلال الدین در شرح ولایتعهدی از لغ شاه چنین نوشته است :

«وجهت توقیع او طره بی لقب اختیار کرد و عادت خوارزمشاهیان آن بود که ولی عهد را در طره، لقب یاد نکنند تا آنکه که بجای پدر بنشیند. چون بجای پدر نشست لقب پدر بوی دهند»^{۶۳}

و در مورد علامت به معنی طغرا در همین کتاب آمده است :

«علامت او بر توقیعات^{۶۴} النصره من الله و حده بود و هر گه که به بدرالدین لؤلؤ صاحب موصل و اشباه او نوشتی آن علامت کردی بخطی هر چه زیباتر و قلم علامت را دوشق فرمودی تا علامت غلیظتر آمدی^{۶۵}» و این مؤلف «توقیع

۶۱- از جمله در راحة الصدور صفحات ۹۸ و ۱۱۷ و ۱۳۸ و عتبه الکتبه صفحات ۳۱ و ۶۹ و التوسل در صفحات ۱۲۳ و ۱۲۶

۶۲- لغت نامه دهخدا، ماده طغرا

۶۳- ص ۳۷

۶۴- توقیع در اینجا بمعنی دستخط شاه و فرمان است

۶۵- ص ۲۸۱-۲۸۲ و به ص ۲۵۶ نیز رجوع کنید

کردن» دوره غزنویان و طغرا کشیدن عصر سلجوقی را «به علامت رسانیدن» ذکر نموده است^{۶۶}. ابن خلدون نیز در کتاب خود نوشته است «گاهی هم بجای مهر کردن نامه، خطوطی در پایان یا آغاز نامه با کلمات منظمی میافزایند که حاکی از ستایش یا درود بنام سلطان یا امیر یا صاحب نامه است، هر که باشد، یا اینکه برخی از صفات ویرا یاد میکنند و این خطوط نشانه صحت نامه و نفوذ آن میباشد و در عرف و تداول کاتبان آنهارا «علامت» میخوانند»^{۶۷}

پس از خوارزمشاهیان، در دوره ایلخانسان، باز از اصطلاح طغراء ذکر می‌یابیم و در این دوره به صحنه و علامت مخصوص پادشاه، گاهی «توقیع» و زمانی «نشان» می‌گفته‌اند^{۶۸} و بهمین خاطر است که در فرهنگ اشتین گاس Steingass واژه «نشانچی» بمعنی طغراء آورده شده است. بهر حال این وضع ظاهراً تا پایان دوره ترکمانان برقرار بوده است.

از نامه‌ها و فرمانهای فارسی پادشاهان ایران تا قرن نهم هجری که نقش طغرائی بر آنها باشد هنوز ندیده‌ایم و قدیمترین نمونه موجود، در حال حاضر، متعلق به جهانشاه قرقویونلو (۸۴۱-۸۷۲ هـ ق) است که توقیع آن «بالقدره - الکامله الاحدیه - والقوه الشامله الاحمدیه - ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوزومیز» است^{۶۹} (شکل ۲) که آنرا در سه سطر زیر یکدیگر و با آب طلا نوشته‌اند.

در این طغراء بطوریکه می‌بینیم برخلاف آنچه فرهنگ نویسان در باره شکل کمائی طغراء نوشته‌اند، مضمون و عبارات آن بطرز بسیار ساده نوشته شده است ولی در طغراءهای دیگری که از سایر پادشاهان و امرای بعد از جهانشاه در دست است رفته رفته تطورات و پیچیدگی‌هایی پدید آمده که نخستین تغییر آنرا در

۶۶ - ر.ک به ص ۲۵۶

۶۷ - مقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ۵۲۴

۶۸ - ر.ک به تاریخ غازانی

۶۹ - اصل این فرمان که طوماری شکل است متعلق بخاندان جهانشاهی میباشد و برای جزئیات آن ر.ک به مقاله «فرمان جهانشاه قرقویونلو» که توسط آقای رکن الدین همایون فرخ در شماره ۳ سال پنجم مجله بررسیهای تاریخی بچاپ رسیده است.

بِالْقُدْرَةِ الْكَامِلَةِ الْإِلَهِيَّةِ

وَالْقُوَّةِ الشَّامِلَةِ لِأَجْمَلَتِي

أَبُو الْمَظَفِّ جُهَانِشَاهِ بَهَاءِ سَمَرَوِي

شکل ۳ - طغرای حسن علی قراقویونلو

طغرای حسن علی قراقویونلو (۸۷۲-۸۷۴) جانشین جهانشاه می بینیم^{۷۰} (شکل ۳) اما در این دو طغرا که از نظر شکل بایکدیگر تفاوت دارند، وجه اشتراک بارزی موجود است که آنرا تا زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) هم در طغراهای موجود مییابیم^{۷۱} و آن کلمهٔ ترکی «سیوزومز» است که تحریف شدهٔ واژه «سوزومز» مغولی میباشد و آبل رموزا Abel-Remusat در مقالهٔ خود جائی که از نامه‌های ارغون و الجایتو گفتگو میکند، مینویسد این کلمه در طغرای آنها هم بوده، آنرا «کلام من» و «سخنان من» ترجمه کرده است^{۷۲} و این کلمه را بدر نظر گرفتن اینکه گویندهٔ سخن، پادشاه است قاعدتاً باید فرمان و حکم ترجمه کرد و بدین ترتیب طغراهای جهانشاه و حسن علی قراقویونلو در ترکیب کلی خود «..... فرمان من، ابوالمظفر جهانشاه و فرمان من ابوالفتح حسن علی بهادر» خوانده میشود.

بطوریکه از تاریخ ابوالفداء نیز برمیآید، چنگیز خان هم بر بالای فرمانها و نامه‌های خود عبارتی مشابه آنچه در طغراهای جهانشاه و حسن علی قراقویونلو

۷۰ - مقالهٔ مهرها و طغراها صفحه ۸ و مقالهٔ خان ملک ساسانی بنام «یک فرمان از ابونصر حسن بهادر» در مجله آثار ایران جلد سوم جزء دوم (بفرانسه)

۷۱ - مقالهٔ مهرها و طغراها ... صفحات ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۳۱ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸

۷۲ - مقالهٔ «روابط سیاسی پادشاهان مسیحی بویژه پادشاهان فرانسه با امپراتوران مغول» در مجله فرهنگستان ادب و هنر جلد هفتم ص ۳۶۸ و ۳۹۲ بزبان فرانسوی.

دیده میشود، مینوشته و ابوالفداء که کتاب خود را بتازی نوشته است آنرا به صورت «چنگیز خان کلامی»^{۷۳} ترجمه نموده که با احتمال قریب بیقین عبارت مغولی آن «چنگیز خان سوزمز» بوده است و این نظر هنگامی تأیید میشود که می بینیم ارغون (۶۸۳-۵۶۹۰ ق) و الجایتو (۷۰۳-۷۱۶) نیز در نامه‌هایی که به پادشاهان فرانسه نوشته‌اند اصطلاح «سوزومز» را بکار برده‌اند^{۷۴}

در نامه ارغون این طغرا در سه سطر چنین ضبط گردیده است:

«بقوة الله تعالى

در ظل الطاف خاقان

فرمان من، ارغون»^{۷۵}

و نامه الجایتو بدینگونه آغاز میشده است:

«فرمان من، سلطان الجایتو»^{۷۶}

در فاصله فرمان این دو پادشاه، طغرای غازان خان (۶۹۴-۷۰۳) نیز بر حسب ضبط جامع التواریخ بدینصورت بوده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم . بقوة الله تعالى و میامن الملة المحمدیه

فرمان سلطان محمود غازان»^{۷۷}

و سپس طغرای ابوسعید بهادر خان رامیشناسیم (۷۱۶-۷۳۶) که مغولی آن با طغراهای ارغون و الجایتو اندکی تفاوت دارد باین معنی که در متن فرمان

۷۳- نقل از مقاله آبلرموزا ص ۳۶۸

۷۴- اصل دو نامه مزبور که بزبان مغولی و بخط او یغوری است در آرشیو ملی پاریس ضبط میباشد (نامه ارغون بشماره AE, III, 202 و نامه الجایتو بشماره AE, III, 203)

۷۵- آبلرموزا ص ۳۶۶

۷۶- همان مدرک ص ۳۹۲

۷۷- جامع التواریخ ص ۱۰۰۵ به بعد چاپ دکتر کریمی

بجای لفظ «سوزومز» عبارت «او گامنو Ugâmanu نوشته شده که آن نیز به همان معنی «فرمان ما» میباشد^{۷۸}

از این رو است که عبارت «سیوزمز» در طغراهای جهان‌شاه و حسن‌علی قراقویونلو و پادشاهان بعد از او را باید مأخوذ از روش طغرانویسی پادشاهان ایلخانی دانست و نیز باید گفت که این رسم ظاهراً از زمان چنگیز خان و شاید هم پیش از او در میان پادشاهان مغول معمول بوده است و بنا بر این نظر آقای ژان اوبن Jean Aubin مبنی بر اینکه بکار بردن عبارت «سوزومز» در طغراها بوسیله تیمور در ایران مرسوم شده است و جان‌شینان او یعنی شاهرخ، بابر، ابوسعید آنرا در فرمانهای خود بکار برده‌اند^{۷۹} درست نیست مخصوصاً که در دستور الکاتب تألیف هندو شاه نخجوانی که همزمان با ابوسعید بهادر تیموری (۸۵۵-۸۷۲ هـ ق) نگاشته شده سواد فرمانی هم از ابوسعید ضبط است و در آن بجای لفظ «سوزومز» عبارت «یرلیغیدن» بکار رفته است^{۸۰} و بدین ترتیب اشتباه دیگر آقای اوبن را باید یادآور شد که نوشته‌اند «یرلیغیدن» در دوره ایلخانان بکار میرفته است.^{۸۱}

ولی بهر حال، مضمون طغراهای دوره ایلخانان را می‌بینم که تا زمان شاه عباس ثانی پادشاه صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ ق) نیز معمول بوده است^{۸۲} و از دوره

۷۸- آثار ایران جزوه اول از جلد یکم ص ۲۱ ترجمه فارسی و ص ۳۸ نسخه فرانسوی برای اصل سند نیز به نسخه فرانسوی آن رجوع کنید (مقاله پول پلیو زیر عنوان «اسناد منولی در موزه تهران» از ص ۳۷ تا ۴۴) چاپ پاریس ۱۹۳۶

۷۹- ملاحظاتی درباره چند سند از آق قویونلوها ص ۱۲۵

۸۰- نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و این است سواد طغرای مزبور العزة

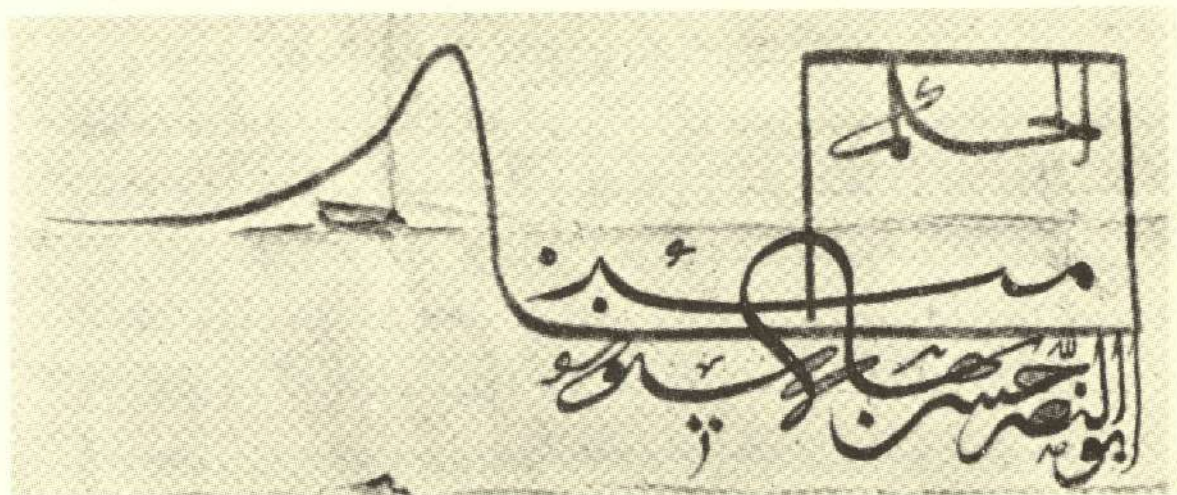
بسم الله الرحمن الرحيم

ابوسعید بهادر خان یرلیغیدن

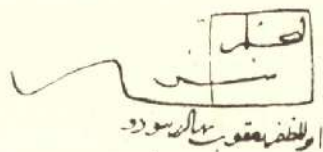
۸۱- ملاحظاتی درباره چند سند از ص ۱۲۵

۸۲- ر. ک. به مقاله مهرها، طغراها و مهرهای پادشاهان ایران قسمت نخست و دو جلد کتاب اسناد فارسی ماتناداران.

قراقویونلوها، بعد از جهانشاه که در شکل طغراها تغییر حاصل گردید تا هنگام پادشاهی شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴) طغراها را بیک شکل می کشیده اند و چون خوشبختانه بسیاری از فرمانها و اسناد این دوره در دست است نمونه های چندی از طغراهای پادشاهان این دوره هارا می شناسیم^{۸۳} (شکل های ۴ و ۵ و ۶)



شکل ۴ - طغرای اوزن حسن آق قویونلو



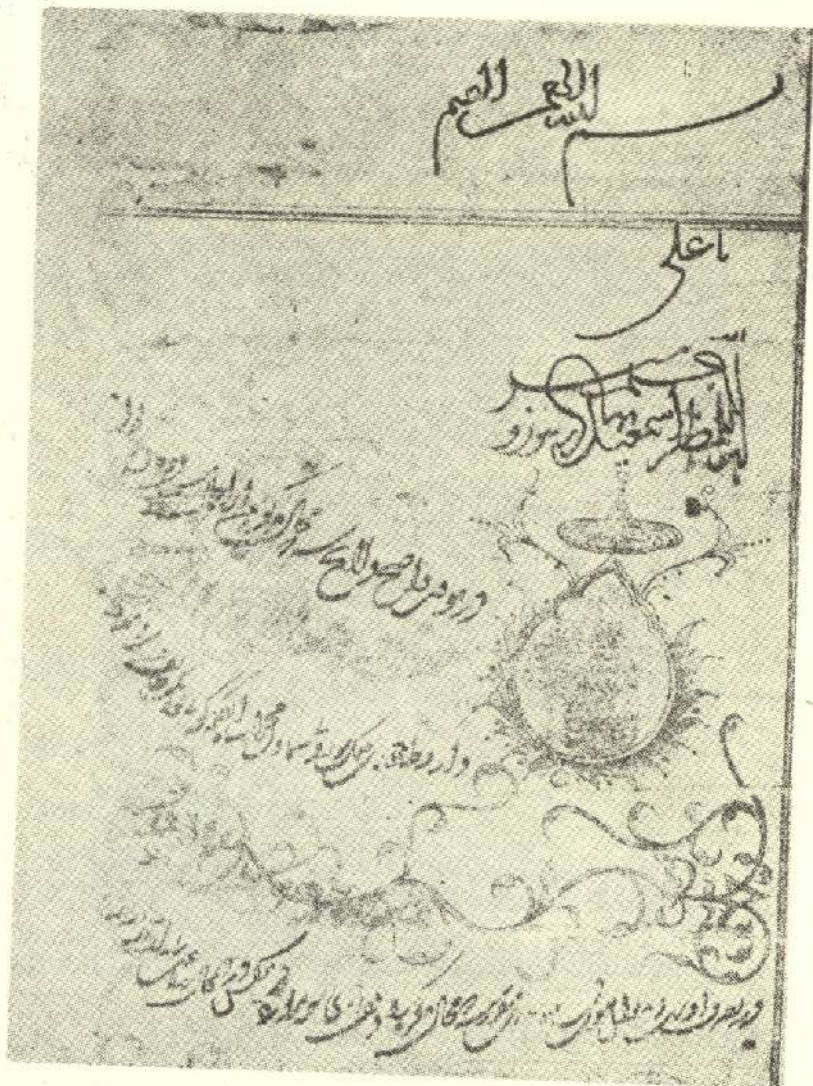
شکل ۵ - طغرای یعقوب بیگ آق قویونلو

و اما در همین سالها، پادشاهان و ملوک سلسله های دیگر هم که در نواحی مختلف ایران حکمرانی می کرده اند بی گمان دارای طغراهائی بوده اند که متأسفانه از وضع و نقش آنها اطلاعی نداریم جز اینکه حافظ در غزلی میگوید:

صاحب دیوان ما گوئی نمیداند حساب کاندرین طغرا نشان حسبتة الله نیست

و از اینجا معلوم میشود که ظاهراً سجع طغرای یکی از معاصران حافظ «حسبة الله» بوده و این حال چندان مستبعد نیست زیرا بطوریکه در مبحث توقیع

۸۳ - همان مقاله.



شکل ۶ - طغرای شاه اسماعیل صفوی

دیدیم در سجع طغرای پادشاهان سلجوقی هم عباراتی نظیر «ینصر بالله» و «تو کلت علی الله» و استنعت بالله و امثال آنها موجود بوده است. در دوره صفوی، از نظر فن طغرا کشی تنوع بیشتری دیده می شود زیرا پادشاهان این خاندان طغراهای گوناگون برای خود داشته اند. چنانکه شاه صفی و شاه عباس ثانی و شاه سلیمان طغرائی خاص بشکل مربع با خانه های شطرنجی (۱۲ خانه) داشتند و از جمله سجع طغرائی بدینگونه از شاه صفی شاه عباس چنین بوده است.

«الحکم لله للمؤید من عندالله، ابوالمظفر صفی شاه الصفوی الموسوی الحسینی سیوزومز» و در داخل دوازده خانه شطرنجی نام امامان: «علی، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، حسن و محمد نوشته میشود.^{۸۴} (شکل ۷)



شکل ۷ - طغرای ۱۲ خانه شاه صفی

درباره اینگونه طغراها در منشآت خطی که در زمان شاه سلیمان تألیف گردیده و مؤلف آن معلوم نیست، چنین نوشته شده است:

«واین طغرا ترکیبی نوشته میشود که دوازده خانه بهمرسد که اسم شریف دوازده امام علیهم السلام در آن نویسند. در زمان اعلیحضرت خاقان صاحب قران نواب گیتیستان^{۸۵} طغرا بدین طریق بوده که الحکم لله ابوالمظفر طهماسب بهادر سیوزومز و در زمان نواب گیتیستان دوازده خانه بطرزمذکور

۸۴- ر.ک به همان مقاله شکل ۳۸.

۸۵- منظور شاه طهماسب اول است.

قرار یافت و در زمان نواب خاقان خلداشیان^{۸۶} لفظ صاحب فرمان و سه‌دایره طولانی، و رنگ آمیزی طغرا در زمان نواب کامیاب اشرف صاحب دوران^{۸۷} اضافه شد»^{۸۸}

بنابراین معلوم میشود طغراهای شطرنجی از زمان شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴) مرسوم گردیده و تا زمان شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵) نیز معمول بوده است.

از طرفی، بطوریکه از فرمانهای دوره صفوی برمی آید از زمان شاه طهماسب اول نیز، (۹۳۰-۹۸۴ هـ ق) تحولی دیگر در شکل و مضمون طغراها پدید آمده است باین معنی که بر فرمانهای پادشاهان بجای ذکر نام و القاب آنها، طغراهائی با مضمون «حکم جهانمطاع شد»، «فرمان همایون شد» و «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» کشیده میشود^{۸۹} و هر یک از این طغراها مورد استعمال خاص و معینی داشته^{۹۰} و مؤلف تذکره الملوك موارد بکار بردن آنها را چنین ذکر نموده است:^{۹۱}

طغرای «حکم جهانمطاع شد» در حکم‌هائیکه دیوان بیگی میدهد.^{۹۲}

طغرای «فرمان همایون شد» بر احکام تنخواه و طلب ملازمان و تیولات و سیورغالات و همه سالجات عساکر.

۸۶- منظور شاه صفی است.

۸۷- منظور شاه سلیمان است.

۸۸- نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی ملک بشماره ۶۲۹۳

۸۹- ر.ک به مقاله مهرها و طغراها . . . از صفحه ۳۲ به بعد

۹۰- دستور الملوك در این باره می‌نویسد: «فرمانها و نشانها و غیر هم که به مسوده منشی الممالک، منشیان تلمی می‌نمودند با مشارالیه است و بقلم سرخی و آب طلا، مشارالیه به طغراهای مختلف که مخصوص هر حکمی و نشانی و فرمانی بود مزین و مجلی می‌ساخت» (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۶۵ ص ۸۰)

۹۱- ص ۲۴

۹۲- مینورسکی نوشته است: طغرای حکم جهانمطاع شد در صورتی بوده است که حکم بعنوان عموم صادر میشده است» (حواشی تذکره الملوك ص ۲۵۸)

طغرای «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» در جواب نامه‌ها و مثالهاییست که صدور میدهند^{۹۳}. (رک به شکل‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴)

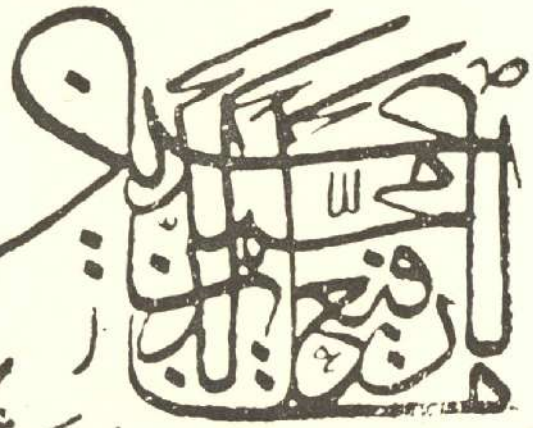
در خلال این احوال وزراء و صدور و مجتهدین نیز برای خود طغراهائی برگزیده بودند که نمونه یکی از آنها را در شکل شماره ۸ می‌بینیم و آن متعلق به صدر دیوان زمان شاه‌شاه عباس اول است که بر طبق معمول پس از صادر شدن حکم او که در اصطلاح دیوانی بآن مثال میگفته‌اند، از طرف شاه نیز در حاشیه آن، فرمانی مبنی بر تأیید مندرجات مثال صادر میشده است.

از بررسی فرمانها و رقمهائی که موجود است نکته دیگری نیز درباره رسم طغرا کشی مستفاد می‌گردد و آن تنوع مرکبی است که طغراها را با آن می‌نوشتند چنانکه طغراهای پادشاهان آق‌قویونلو و قراقویونلو به آب طلا نوشته میشد^{۹۴} (شکل‌های ۹ و ۱۰) و طغراهای شطرنجی را با ترکیب الوان سرخ و طلائی می‌نوشته‌اند (شکل ۱۱). مرکب سیاه برای طغراهای «حکم جهانمطاع شد» اختصاص داشت، طغرای «فرمان همایون شد» را بسرخ (باشنجرف) می‌نوشتند و طغرای دیگری یعنی «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» را بآب زرمی کشیدند^{۹۵} (شکل‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴) طغراهای پادشاهان افشاری و زندیه با مرکب سیاه و طغراهای شاهان قاجار بآب طلا کشیده میشد. (شکل‌های ۱۵ و ۱۶).

۹۳ - با آنکه مؤلف تذکره لملوک ترتیب مزبور را بصورتی قطعی ثبت نموده است معیناً این ترتیب قطعیت ندارد زیرا در اسناد و فرمانهائی که موجود است غالباً تضادهائی دیده میشود و ظاهراً بهمین سبب هم بوده است که در دستور الملوک از این ترتیب صحبتی نشده است.

۹۴ - خان ملک ساسانی: يك فرمان از ابوالنصر حسن بهادر (آثار ایران نسخه فرانسوی جلد سوم جزء دوم) و به شکل ۲ در همین مقاله نیز رجوع کنید.

۹۵ - مینورسکی در شرح فرمان شماره ۱۰ از مجموعه چرچیل که در موزه بریتانیا ضبط میباشد نوشته است طغرای آن، «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» بسرخ نوشته شده است و ما تصور میکنیم آن اشتباه مینورسکی باشد (ص ۲۶۴-۲۶۵ خاوشی تذکره الملوك)



چون مجلس تصفیه و تعلیم در آن
در آن

مجلس در پیکان حقیقی ملک کمال
در آن

تقریباً در آن جمیع علوم از مردم کمال
در آن
در آن
در آن



حسن آق قویونلو
فرمان اوزن حسن آق قویونلو

حسن آق قویونلو
فرمان اوزن حسن آق قویونلو

حسن آق قویونلو
فرمان اوزن حسن آق قویونلو

شکل ۹ - فرمان اوزن حسن آق قویونلو



حکم جهان مطاع شد
آنکه چون نام نادر خانم کند
سین و نود و شش ساله است
عکس از مضمون آن
بجای کس حلقه این طبعی
نیز در کتب آن
در کتب آن
در کتب آن

شکل ۱۲ - طغرای «حکم جهان مطاع شد»

الملک و نادر



شاهنامه نادر شاه

زبان سخن
آنکه چون نادر خانم کند
سین و نود و شش ساله است
عکس از مضمون آن
بجای کس حلقه این طبعی
نیز در کتب آن
در کتب آن
در کتب آن

شکل ۱۳ - طغرای فرمان همیون شد



شکل ۱۵- قسمتی از فرمان نادرشاه بامپه و طغرای او



شکل ۱۶- قسمتی از فرمان ناصرالدین شاه با طغرای طلائی او

در دستور الملوك از طغراهائی كه برنگهای «قرمز و لاجورد» كشیده میشود نیز سخن رفته است^{۹۶} ولی معلوم نیست مؤلف دستور الملوك بین رنگهای سرخ و قرمز چه تفاوتی قائل بوده و اگر در دوره صفوی میان این دو، تمایزی می‌شناخته‌اند متأسفانه فرمان و نامه‌ای كه طغراهای برنگ قرمز كه غیر از رنگ سرخ باشد بر آنها كشیده باشند هنوز ندیده‌ایم و همچنین از طغراهای برنگ لاجوردی نیز هنوز نشانی نیافته‌ایم.

در باره رسم طغرا كشی در دوره صفوی این موضوع را هم باید اضافه كرد كه كشیدن طغراهای بقلم سیاه مختص واقعه نویس^{۹۷} بود و طغراهای آب-طلا و سرخی را منشی الممالك می كشیده است.^{۹۸}

پس از انقراض سلسله صفوی (۱۱۴۸ هـ ق) رسم طغرا كشی با خطوط منحنی و شكل پیچیده باز معمول گردید و نمونه های آن را در فرمانهائی كه از پادشاهان افشاریه و زندیه و قاجاریه باقی مانده است^{۹۹} می‌یابیم منتهی اینكه سجع این طغراها، در این دوره تركیبی از سجع طغراهای پادشاهان صفوی با تحمیدیه‌هائی مشابه مضمون توقیع های پادشاهان سلجوقی بوده و از آن جمله است طغرای نادر شاه با سجع «بعون الله تعالی شأنه. فرمان همایون شد» (ر. ك. به شكل ۱۵) و طغرای پادشاهان قاجار با مضمون «الملك لله تعالی حكم همایون شد»^{۱۰۰} (ر. ك. به شكل های ۱۶ و ۱۷)

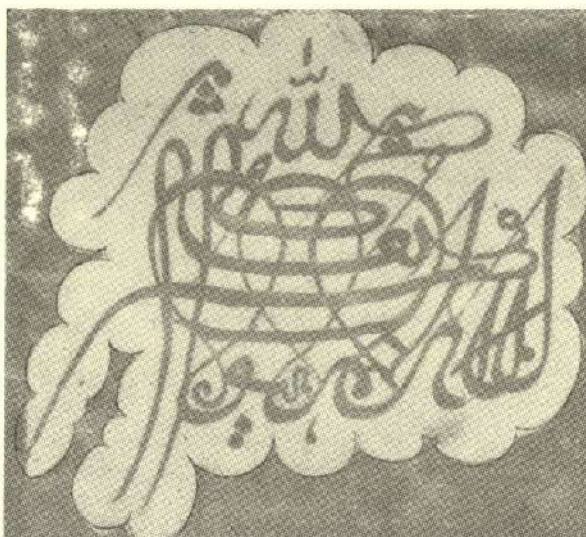
۹۶- این است عبارت دستور الملوك: «طغراهای آب طلا و سرخی و قرمز و لاجوردی كه در احكام و فرامین و شجرات و نشانها و نامها و غیرهم به الوان و انواع مختلف نوشته می شود . . . مختص منشی الممالك است.» ص ۸۰

۹۷- تذكرة الملوك ص ۱۵ و دستور الملوك ص ۶۱

۹۸- تذكرة الملوك ص ۲۴ و ۲۵ و دستور الملوك ص ۸۰

۹۹- ر. ك. به مقاله مهرها و طغراها قسمت دوم در شماره ۴ سال چهارم بررسیهای تاریخی

۱۰۰- همان مدرک .



شکل ۱۷ - طغرای محمد شاه قاجار

باز هم نکته دیگری را که درباره طغرا باید گفت جای طغراء در فرمانها و نامهها است. از این موضوع آنچه مربوط به دورههای پیش از ایلخانان است بعلت در دست نبودن عین اسناد آن دوره آگاهی نداریم و تنها از روی چند نامه و فرمان متعلق بدوره ایلخانان میدانیم که در این دوره طغراء را بالا و سمت راست کاغذ می کشیده اند و این وضع تا زمان شاه اسمعیل اول صفوی معمول بوده است.^{۱۰۱} در همین دوره در فرمانها و نامههایی که مهر میشود، جای طغرا بالای مهر قرار داشت.^{۱۰۲} و این شعر از سلمان ساوجی نیز که خود همزمان با این دوره بوده است (متوفی بسال ۷۷۸ هـ ق) اشاره باین موضوع میباشد.

بر مثال عید، گردون از شفق چون آل زر

شکل طغری بین که بر بالای آل آمد پدید

که در این بیت مثال بمعنی فرمان و مراد از آل مهر سرخ است و احتمال می رود اینکه بعضی از محققان، جای طغراء را «ما بین علامت هر سلطان و بسم الله» دانسته اند.^{۱۰۳} از این رو بوده است.

۱۰۱ - ر.ک به فرامین فارسی ماتناداران جلد یکم سندهای ۳ و ۴ و ۵ و ۸

۱۰۲ - همان کتاب سندهای ۶ و ۹ و ۱۰ و ۱۱

۱۰۳ - عباس اقبال در کتاب وزارت در دوره پادشاهان بزرگ سلجوقی ص ۲۹

ابن خلکان نیز درباره طغراها نکته‌ای دارد و آن چنین است که طغرا را بر بالای نامه پیش از بسمله می‌نوشته‌اند^{۱۰۴} ولی ما از طغرائی بدینگونه هنوز نشانی نیافتیم جز اینکه در دستور الکاتب سوادى از يك فرمان ابوسعید بهادر- خان (۷۱۶-۷۳۷) موجود است و بر بالای تحمیدیه آن (بسم الله الرحمن الرحيم) سجع طغرای ابوسعید که «العزة التعالی» بوده دیده میشود^{۱۰۵}

بعد از شاه اسماعیل اول صفوی در موضع و محل طغرا تغییری بدین گونه پدید آمد که طغراء را در آغاز سطر اول فرمان و یا نامه می‌نوشتند^{۱۰۶} و مهر را در بالای همان سطر نقش می‌کردند و این روش تا پایان دوره قاجاریه متداول بود^{۱۰۷} (شکل ۹)

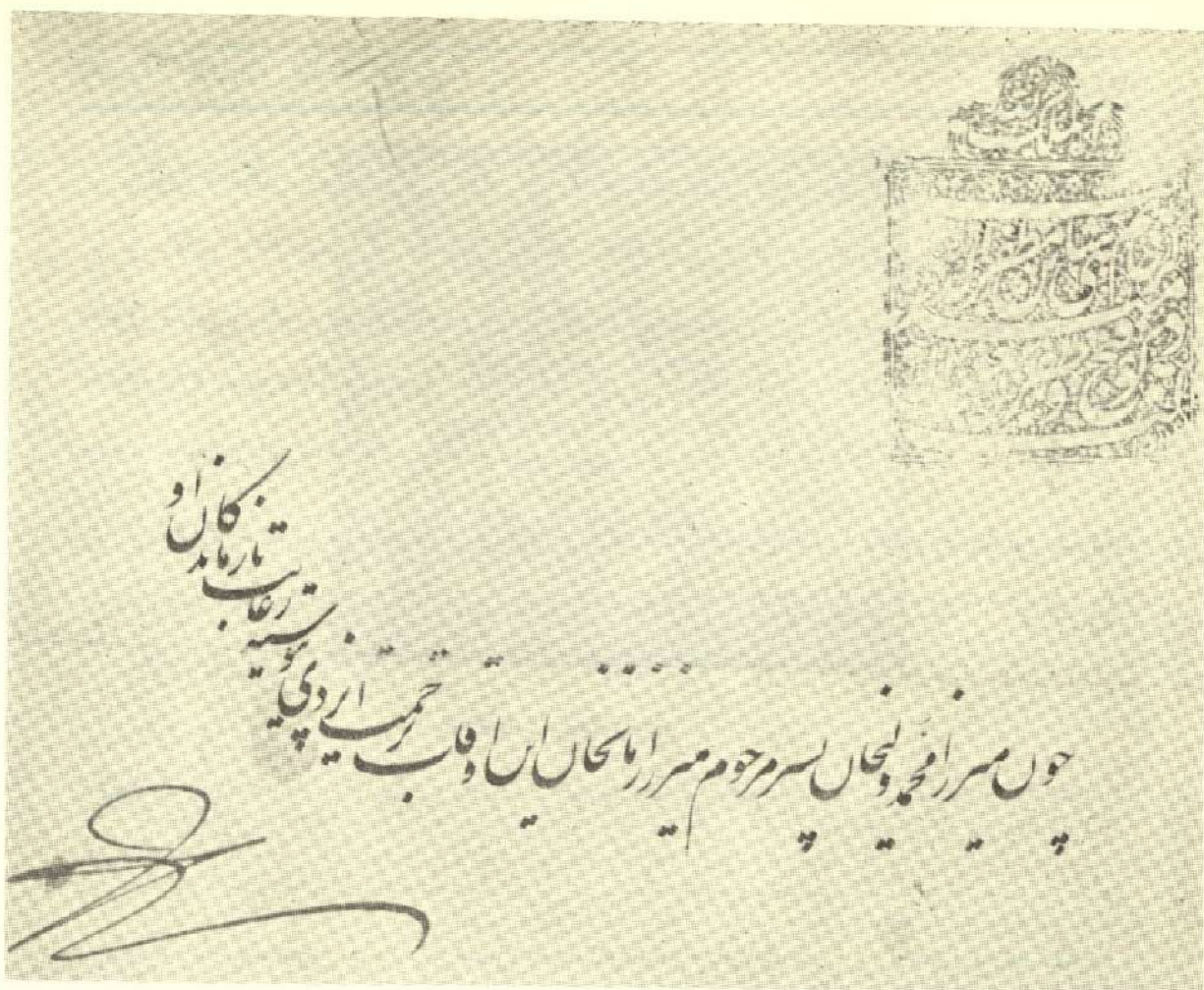
بنابر این، با مقایسه آنچه درباره توقیع و طغرا گفته شد میتوان دریافت که دو کلمه توقیع و طغرا در مصطلحات دیوانی بیک مفهوم و به معنی نشانه و علامت پادشاه بوده‌اند که بمنظور تأیید و قبول صحت مندرجات فرمان و نامه، بر نوشته‌ها می‌گذاشتند نهایت اینکه زمان استعمال لفظ توقیع مقدم بر طغرا بوده و تا مدت‌ها بعدهم که واژه طغرا پیدا شده بود باز توقیع رواج کامل داشته است تا اینکه رفته رفته استعمال توقیع در دیوانها متروک گشت و طغرا جای آنرا گرفت. ولی در زمان قاجاریه رسم تازه‌ای که «توشیح» باشد در فرمانها و مکاتیب رسمی معمول گردید (شکل‌های ۱۶ و ۱۸) و بتدریج جانشین طغرا شد و توشیح را که در مبحث توقیع دیدیم عبارت «صحیح است» بود پادشاه بخط خود

۱۰۴- ر.ک به لغت نامه دهخدا در ماده طغرا

۱۰۵- نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار

۱۰۶- طغرائی را که در آغاز سطر اول مینوشتند، طغراهای «حکم جهانمطاع شد»، «فرمان همایون شد» و «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» بوده است.

۱۰۷- ر.ک به فرمانها و نامه‌های این دوره در کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی و همچنین در مجله بررسیهای تاریخی شماره‌های ۶ و ۵ و ۴ سال چهارم



شکل ۱۸ - توشیح ناصرالدینشاه بصورت جدا خط پیچیده

بر بالایا پائین و یادر حاشیه فرم‌انها و نامه‌ها می‌نوشت. ۱۰۸ و این توشیح‌ها، رفته‌رفته شکل چند خط پیچ در پیچ و بی‌معنی بخود گرفتند ۱۰۹ و بتدریج عامه تحصیل کرده مردم نیز که فقط مهربکار می‌بردند، از آن پیروی و تقلید کردند تا آنکه بالاخره بصورت متداول امضاء درآمد و جای مهر را گرفت.

پایان

۱۰۸- ر.ک. به مقاله مهرها و طغراها ... شکل‌های ۹۱ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۶
 ۱۰۹- ر.ک. بهمان مدرک شکل‌های ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۷ و ۱۲۱

شصت و چهارسند

درباره

وقایع مهرات

از

اریج افشار

دانشیار دانشگاه تهران

= ۲۷ =

بخش سوم = مکتوبهای اعتمادالدوله به عضدالملک

بدسلوکی عثمانی - رنجش انگلیس

هو، مقرب الخاقانا مخدوما در باب بدسلوکی دولت عثمانی چون پای دولت بهیه انگلیس هم در میان است تنها شکایت به امپراطور کردن مایه رنجش دولت انگلیس خواهد بود و باعث لجبازی عثمانی. از این گذشته می ترسم دولت روس از راه رندی چنان وانمود نماید که مقصود از فرستادن آن جناب شکایت از دولت عثمانی میباشد.

به جهت رفع مرارت، آن جناب را زود به خفت برگردانند و در نظر دولت عثمانی و دولت انگلیس کلاه شرعی بر سر حرکت خود نهند. اعتقاد این است پایی کار عثمانی نشوید، والسلام.

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت صفحه)

= ۲۸ =

در باره محمودخان مصلحت گزار

مخدوم من مقرب الخاقان محمودخان که به رتبه مصلحت گذاری اینک روانه شد مترجم امین و قابل ضرور دارد. علی العجاله عالیجاه محمد علی آقا حسب الامر مأمور وبا او روانه شد. اگر مشارالیه صلاح دولت و پیشرفت کار خود را در این بدانند که عالیجاه یحیی خان را در آنجا نگاه بدارد و محمد علی آقا به کار خدمت دیوان نیاید البته در گذاشتن یحیی خان مضایقه ننمائید و عالیجاه یحیی خان هم از قرار همین نوشته باید بماند و از اطاعت مقرب الخاقان محمود خان بهیچوجه بیرون نرود که در صورت تخلف مؤاخذه خواهد دید و در صورت اطاعت محبت و رأفت. زیاده نمی نویسم. (بی تاریخ)

(با مهر بیضی صدراعظم دولت علیه ایران اعتمادالدوله میرزا آقاخان)

= ۲۹ =

تحویل دادن اسباب دیوانی به محمود خان

مخدوما موافق این تفصیل اسباب و اشیاء دیوانی نزد شما میباشد . چون مقرب الخاقان محمود خان در آنجا ماندنی است البته اسباب موافق شأن خود ضرور دارد از این اسبابها هر چه خودتان در عرض راه ضرور دارید با خود بیاورید، هر چه او ضرور دارد به او داده قبض بگیرید. مثلا سرغلیان مرصع او ضرور ندارد با خودتان بیاورید که تسلیم خزانه عامره بشود. البته مضایقه نکنید.. حررفی شهر رجب ۱۲۶۹

(بامهر بیضی اعتماد الدوله)

صورت اشیائی که به همراهی جناب مقرب الخاقان سفیر مخصوص فرستاده شد. تسبیح مروارید دورشته - شال رضائی: مشکى دو طاقه - زنگاری يك طاقه - سرقلیان مرصع ... - سرقلیان مینای طلا... - قلیان مینای چرمی...

نقره آلات

اسباب قهوه خوری... : قهوه جوش نقره... - زیر فنجان...

آفتابه لگن... - آفتابه... - لگن...

میان قلیان نقره میناکاری بانضمام سرنی و ته نی زلفک نی پیچ...

جای صافی و قند گیر...

مجموعه فرنگی ساز: بزرگ وسط کوچک

غوری و قندان... : مثقال: غوری قندان

شمعدان نقره و زیر شمعدان... : شمعدان زیر شمعدان

غاشق (کذا) چای خوری

نقره آلات از بابت اسباب میز غاشق بزرگ: ۱۲ نخود، کوچک. مثقال ۱۲ نخود

کوچک کارد ۶ نخود بزرگ مثقال ۱۸ نخود کوچک ۱۵ نخود

چنگال ۷ نخود بزرگ ۱۵ نخود، کوچک ۱۲ نخود

= ۳۰ =

اعزام دودسته هزار جریبی به کلات

نمره ۱۶۱

هو، مقرب الخاقانا مخدوما نوشته بودم که ابوالفتح خان را با دو دسته از نوکر هزار جریبی بکلات بفرستید. از قراری که نواب والا نوشته بودند او را بجای دیگر مأمور کرده اند. نوکر افشار بکشلو هم که باید بهرات برود نوکر هزار جریبی را با فوج عجم البته در شهر نگاهدارند. هر طور است عالیجاه میرزا ابراهیم خان سرتیپ با افواج خمسه باید تا شب عید آنجا بمانند. سیورسات آنها را هم از قراری که بتوچی داده اید حساب کرده بپردازید که تا عید باشند. بعد عوضشان را می فرستم می آیند. فی شهر ربیع الاخر ۱۲۷۰

(با مهر مربع صدراعظم دولت علیه ایران اعتمادالدوله میرزا آقاخان)

= ۳۱ =

اعزام آقاچماقلو و بیان وضع مشهد

نمره ۷۸

مخدوما از قراری که می شنوم حالت و اوضاع مشهد و رفتار مباشرین خیلی بد شده است و اکثر حرکات مردم را شما مطلع نمیشوید و بعضی را که مخبر میشوید از کثرت حجب و حیائی که دارید ممانعت نمی نمائید. حاجی شهباز مکاری تویسرکانی که از مشهد آمده بود تفصیلی از رفتار میرزا رضاقلی خان گمر کچی که مال کرایه کردن برای حمل قورخانه را باو محول داشته اید حکایت میکرد که مال مکاری و مترددین را میگیرد. اگر ضرور ندارد تعارفی از صاحب مال میگیرد و مالش را میدهد. مثل اینکه خود حاجی شهباز بیست و چهار مال داشته است میرزا رضاقلی گرفته است و سه روز

(۱۹)

نگاه داشته بعد بیست و چهار تومان از حاجی شهباز گرفته و مالهای او راداده است و هر کدام را برای حمل قورخانه لازم دارند مالی هفت هزار و پانصد کرایه قرار میدهند. هر اشرفی هزار دینار کسر دارد و هر تومانی هزار دینار صرف دارد. هر مالی پنج هزار و پانصد عاید مکاری بیچاره میشود و یازده روز باید راه برود. و در آن راهها هم که آذوقه نیست گاه و جومال خودشان را باید از مشهد بردارند و باین زحمت و مرارت بروند و برگشتن آنها هم تفصیلی دارد که خدمت نواب و الاحسام السلطنه نوشته ام. این يك راه مداخل و اسباب تاخت و تاز میرزا رضاقلی است و شما از روی عدم اطلاع بر میدارید مینویسید که امسال گمرک عمل نکرده است و ضرر دارد و همچنین کلانتر هم با میرزا رضاقلی شریک و رفیق است و اینگونه حرکات و تعدیات در شهر می کنند و الواط و اشرار و مفسدین که از شهر رفته بودند همینکه حلم و حوصله شما را شنیده اند و حجب و شرم حضور شما را دیده اند باز در شهر جمع شده اند و بنای هرزگی و شرابخوری را گذاشته اند و شما بهیچوجه در مقام تنبیه و سیاست اشرار بسر نمی آئید. اغتشاش راهها و حول و حوش شهر را هم که خودتان تفصیلی نوشته بودید که بطوری مغشوش است که محمد صالح خان سر کرده را با سوارهاش یکمرتبه اسیر کرده اند. باین جهات لازم دانستم یک نفر آدمی که جنبه نوکری داشته باشد و بتواند اشرار و مفسدین را تنبیه کند آنجا بفرستم که در خدمت شما باشد و بدستور العمل شما رفتار کند. فکر کردم اگر آدم بزرگی نفرستم شاید بطوری که باید تمکین از شما نکنند و اسباب سستی کار شما بشود. لهذا عالیجاه حاجی شکرالله خان سرهنگ توپخانه را که آدم خودم است و معروف شما هم هست فرستادم که در پهلوی شما باشد و در معنی آقا چماقلوی شما باشد و بفرمایش و دستور العمل شما راه برود و اشرار را تنبیه کند و راهها را نظم بدهد و نگذارد در راهها و شهر اغتشاش و بی نظمی روی بدهد. ان شاء الله تعالی میباید کمال اهتمام نمائید و رفع این اغتشاش شهر و راهها را

بکنید و هر کس را مستحق تنبیه و سیاست میدانید به عالیجاه مشارالیه دستور العمل بدهید تنبیه کند و تا هنگام مراجعت نواب و الامواظب باشید بی نظمی و اغتشاش در شهر و اطراف روی ندهد . فی شهر ذی حجه ۱۲۷۲
(با مهر بیضی اعتمادالدوله در پشت صفحه)

= ۳۲ =

عمله جات سرکار فیض آثار از روزگار سالار

نمبره ۸۷

هو ، مخدوما تفصیلی در که باب عمله جات سرکار فیض آثار نوشته بودید خواندم و از کیفیت مستحضر شدم . راه خیال آن مخدوم خیلی درست بوده است و از روی عقل و کاردانی رفتار کرده اید و در این موارد هم اعتماد اولیای دولت علیه بکاردانی و کار آگاهی آن مخدوم است و اینکه سابقاً شرحی در این خصوص بآن مخدوم نوشته بودم مقصودم نه این بود که بآن مخدوم حرفی زده باشم بلکه مقصودم استحضار آن مخدوم بود که از کیفیت مطلع شوند و اشخاصی را که در ایام سالار داخل عمله جات حضرت بوده اند حالا بکارهای حضرت دخیل ننمایند . البته بعد از این هم ملتفت بوده آن اشخاص را دخیل کار ننمایند و در این باب کمال مراقبت داشته باشند . شهر ذی حجه - الحرام ۱۲۷۲ .

(با مهر بیضی اعتمادالدوله در پشت صفحه)

= ۳۳ =

آزار رساندن حاجی محمد رحیم خان

نمبره ۱۱۳

هو ، مخدوما تفصیلاتی که در باب میرزا محمد رحیم نوشته بودید خواندم و از کیفیت مستحضر شدم . نظر بتفصیلاتی که در ماده مشارالیه

(۲۱)

نوشته بودید در روانه کردن او حرفی ندارم و اگر آنطور بوده است که آن مخدوم نوشته بودید روانه کردن او عیبی ندارد. اما از قراری که خود او از عرض راه نوشته بود یکصد تومان وجه نقد از او در ارض اقدس گرفته اند و اسب و قاطر و اسباب او را هم عالیجاه حاجی شکرالله خان ضبط کرده است و در بین راه هم محصلین او دو بیست تومان از او مطالبه کرده اند. نمیدانم جهت اخذ تنخواه و ضبط اموال او چه چیز است. حرف خود او از قراری که نوشته بود این است که من مصمم زیارت عتبات عالیات بودم و جمع تدارکات خود را دیده بودم. روزی مجلس آن مخدوم آمده بوده است مرخص شود، او رانزد حاجی شکرالله خان فرستاده اند. عالیجاه مشارالیه هم اسب و اسباب و قاطر او را گرفته خود او را روانه دارالخلافه کرده است. اگر خود او نمی بایست در آنجا بماند و مصلحت در روانه کردن او بوده است پس دیگر ضبط اموال او و گرفتن صد تومان وجه نقد چه مصلحتی داشته است. صریح بآن مخدوم مینویسم هر کس این صد تومان را از او گرفته است باید حکماً استرداد کرده در میان کیسه گذاشته بزودی نزد اینجانب بفرستد و اسب و اسباب و قاطر او را هم از عالیجاه حاجی شکرالله خان گرفته به کسان میرزا محمد رحیم که در آنجا باشند تسلیم کرده قبض رسیدگی گرفته برای من بفرستید و در این خصوص کمال اهتمام نمائید. زیاده چه تا کید شود. شهر صفر المظفر ۱۲۷۳.

(مهر بیضی اعتمادالدوله پشت صفحه)

= ۳۴ =

کتابچه خلاصه الاخبار چاپی

هو، مقرب الخاقانا مخدوما چون این اوقات کتابچه خلاصه الاخبار که فی الحقیقت روزنامه ملی است اخبار نویسان ملت نوشته در دارالخلافه طبع شده است و متضمن بعضی اخبار و وقایعی است که فواید آن بعد از ملاحظه معلوم میشود، لهذا چهل جلد از آن خلاصه الاخبار برای آن مخدوم به صحابت چاپار فرستادم

که مطالب آنرا خوانده مستحضر شوید و بعد از آن بھر کس از علماء واعیان و تجار ولایت مصلحت میدانند از این کتابچه‌ها بدهد که مطالب آن گوشزد عوام شده از وقایع و مطالب مندرجہ آن مطلع شوند. فی الحقیقه بسیار خوب نوشته شده ممارست و مذاکرہ مطالب آن خیلی فایده دارد. هر قدر لازم باشد آن مخدوم برای خراسان از این کتابچه‌ها بردارد مابقی را به هرات بنویسند و بفرستند. و همچنین بعضی از روزنامه‌های دولتی را که در ماه محرم و صفر و ربیع الاول چاپ شده متضمن بعضی مطالب دولتی است که برای هر یک از حکام در دقت سؤال و جواب خیلی بکار می‌آید البته بآن روزنامه‌ها رجوع کنند و در وقت ضرورت از آن قرار سؤال و جواب کنند. فی شهر ربیع الاول ۱۲۷۳.

(با مہربیضی اعتماد الدولہ در پشت صفحه)

= ۳۵ =

سرداران افغانی

نمره ۱۲۴

مقرب الخاقانا مخدوما نواب والامحمد صدیق خان و پسران سید محمد -
 خان را با چند نفر دیگر روانه دار الخلافه نموده اند. آمدن آنها باینجا حسنی
 ندارد. البته بعد از ورود آنها آنجا را بزبان خوشی در همانجا نگاه دارید
 بمانند نگذارید بیایند و سردار احمد خان و شاه دوله خان برادر زادگان
 امیر دوست محمد خان هم می‌آیند. البته نسبت بآنها منتهای مہربانی و حرمت
 را بعمل آورده و در توقیر و احترام آنها فرو گذاشت ننمایند. و حاجی غلام
 محمد خان را هم مرخص کنید هرات بخواهد برود، دار الخلافه می‌آید بیاید.
 نگاهداشتنش لازم نیست. آقامیرزا رفیع خان را در همانجا نگاه دارید تا نواب
 والا خودشان تشریف بیاورند. البته در فقرات مسطورہ کوتاهی ندارید. بنحوی
 که مسطوراست معمول دارند. تحریراً فی شهر ربیع الاول سنہ ۱۲۷۳.

در حاشیہ اعتماد الدولہ به خط خود نوشته است :

مخدوما اگر نواب والا هم بنویسند میرزا رفیع خان را این نوشته را خدمت ایشان بفرستید.... حکماً باید... باشد. سهل است آن دنیا باشد.
(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۳۶ =

نشان برای چهار نفر توپچی

نمبره ۱۲۷

هو ، مخدوما در باب چهار نفر توپچی که نوشته بودید در وقت بردن قورخانه خدمت کرده با تر کمانها دعوا کرده اند و قورخانه را صحیح و سالم رسانیده اند و از برای آنها استدعای نشان کرده بودید مرا تب بعرض خاکپای همایونی رسیده موافق حکم نظامی علیحده که صادر شده است در حق هر یک نشانی مرحمت شده، تفاوت موجب هم منظور شده است. البته نشان آنها را رسانیده بالتفات اولیای دولت علیه امیدوار نمائید.

= ۳۷ =

تقاضای مستمری برای ملا صادق شاهاندیزی

نمبره ۱۲۸

هو ، مخدوما در باب عالیجاه ملا صادق شاهاندیزی که بدان طریق نوشته بودید مستحضر شدم و مراسله جناب حاجی میرزا محمد حسن مجتهد را هم خواندم. اینکه خواهش کرده بود در حق او مستمری مرحمت و برقرار شود خود آن مخدوم میدانند با آن همه مخارجی که هر روز برای دولت اتفاق می افتد دیگر گنجایش آن نیست که مستمری برقرار شود. ولکن از بابت غایب و متوفی اگر چیزی پیدا شود اولیای دولت علیه مضایقه ندارند که مستمری در باره مشارالیه برقرار نمایند. می باید آن مخدوم خود مراقب بوده از بابت غایب و متوفی خراسان چیزی مشخص کرده مستمری هر کس را که متوفی شده است بنویسد تا حکم آن صادر شده در حق عالیجاه مشارالیه برقرار شود.

فی شهر ربیع الاول ۱۲۷۳

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۳۸ =

در باره مال کرایه و تعدیل نیشابور

نمره ۱۲۹

هو، مخدوما
 نوشته بودید خواندم و از کیفیت مستحضر شدم. ولی اعتقادم این است در خصوص این دو فقره تأملی داشته دست نگاه دارید تا مقرب الخاقان قوام الدوله هم از هرات مراجعت کند. و بعد از آن بایکدیگر حرف زده درست نفع و ضرر و صرفه و غبطه این کار را ملاحظه کنید. هر طوریکه مصلحت دانستید و صرفه دیوان را در آن دیدید مراتب را باینجانب بنویسید تا ان شاء الله تعالی در این مورد قراری صادر شود و بنحوی که مقتضای مصلحت است رفتار شود. فی شهر ربیع الاول ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

= ۳۹ =

در باره قتل نظر آقا

نمره ۱۳۰

هو، مخدوما
 بودید خواندم و از کیفیت مستحضر شدم. الخیر فیما وقع. در حقیقت قتل او بسیار بجا و بموقع اتفاق افتاده است. با آن حرکت و جسارتی که از او بظهور رسیده بود سزاوار این بود که اینطور بشود. اما حالاکاری که لازم است این است که آن مخدوم اهتمام بر مراقبت کلی در تقویت اللهیار آقا بکنند و او را در امر حکومت خودش مسلط نمایند که از عهده نظم امور دره جز بتواند بر آید و بعد از این عیب و نقصی در کار او بهم نرسد. خودتان میدانید که اللهیار آقا جوان فقیری است و قدری بی حال است. تا تقویتی از کار او بعمل نیاید

(۲۵)

امر او نظمی نخواهد گرفت. باید مادامی که نواب شاهزاده و مقرب الخاقان قوامالدوله مراقبت نکرده اند آن مخدوم کمال تقویت از اللهیار آقا بعمل آورده از کار او غفلت نداشته باشید و چند نفر مفسدینی که در دور دایره نظر آقا بودند و منشأ فتنه و فساد می شدند و باللهیار آقا مخالفت داشتند باید آنها را گرفته تنبیه کنند. اگر هم لازم میدانند بیاورید چندی در آنجا محبوساً نگاه دارید که امر دره جز نظمی داشته باشد. البته در تقویت اللهیار آقا کوتاهی نکنید. این روزها از جانب سنی الجوانب همایون نیز خلعتی به افتخار او مرحمت شده به صحابت ...^۱ فرستاده شده است که در کار خودش مسلط باشد. فی شهر ربیع الاول ۱۲۷۳

(با مهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= § =

وضع سیورسات افواج خمسه

نوره ۱۳۳

هو ، مخدوما در باب افواج خمسه که نوشته بودید دو هزار تومانی که حواله شده بود بآنها بدهید داده اید و لکن سرتیب آنها ایستادگی زیاد در باب قیمت سیورسات افواج دارد، اولاً افواج خمسه حسب الامر احضار شده اند و باید برکاب مبارک بیایند و خدمت نواب شاهزاده نوشته ام که افواج خمسه را مرخص کرده عالیجاه ابو الفتح خان را با فوجش بکلات بفرستند و حکومت آنجا را هم بعهده او واگذار نمایند و دو دسته هم از تفنگچی هزار جریبی که یکی دسته محمد رحیم خان و دیگری دسته نجفقلی خان باشد از مشهد احضار کرده بکلات بفرستند که نزد عالیجاه ابو الفتح خان مشغول خدمت ساخلوی آنجا باشد و دو دسته دیگر با فوج عجم در مشهد مقدس مشغول قراولی بمانند. ثانیاً در باب قیمت سیورسات آنها که نوشته بودید

۱ - در اصل محل نام سفید مانده است.

ایستادگی دارند معلوم است ولایت نرخی دارد و کمتر از نرخ ولایت نمی توان
 بآنها داد. مثلا نان يك من يك عباسی باشد نمی توان قیمت آنرا يك من سه
 شاهی بآنها داد که به عسرت گذران نمایند. اما اینکه نوشته بودید توپچی را
 از قرار خرواری شانزده هزار و ده شاهی داده اید و آنها راضی شده اند و افواج
 خمره می خواهند قیمت سیورسات را زیاده از توپچی بگیرند این عمل خلاف
 است. در هر حال خواه حالا یا افواجی که بعد ازین بیایند قیمت سیورسات را
 نمی باید زیاده از توپچی بگیرند. بهمان قرار آنها بدهید. اما ملاحظه نرخ
 ولایت را هم بکنید. فی ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۲۷۳.
 (بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= (۴) =

در باب ایل هزاره

نمره ۱۳۵

هو، مخدوما در باب ایل هزاره که نوشته بودید در حدود خراسان
 در هر جا که هستند بنای مردم آزاری و هرزگی گذاشته اند و خوب حرکت
 نمی کنند درین باب حق باشماست. این جانب هم به هرزگی و سوء رفتار آنها
 اطلاع دارم و می دانم برای دولت دشمن خانگی شده اند. اما با این حالت
 نمی توان چشم از آنها پوشید و با آن همه زحمتی که در آوردن آنها تحمل
 شده است يك دفعه از آنها دست کشید و آنها را از خاک خراسان بیرون کرد.
 بلکه باید قراری در امر آنها داد که رفع هرزگی آنها بشود و از عمل آنها
 اطمینان کلی حاصل شود. به مقرب الخاقان برادر مهربان قوام الدوله نوشته ام
 که بعد از انجام کارهای هرات معاودت به ارض اقدس کند. باید بعد از آنکه
 برادر مشارالیه آمد در باب قرار و مدار ایل هزاره بایکدیگر حرف بنزد و شور
 کنید و درست بسنجید که مقتضای مصلحت چه چیز است و در خصوص آنها
 چه باید کرد. باید متفرق کرد یا در داخله مملکت آنها را جرقه جرقه کرد.

هو طور که می دانید مصلحت دولت است از آن قرار رفتار شود. سابقاً در باب قرار و مدار امر اینها مکرر خدمت نواب شاهزاده نوشته تا کید کرده بودم که در ماده اینها قرار می بدهند. ولکن نواب معزی الیه از بابت گرفتاری که در محاصره هرات داشتند نتوانسته بودند به این کارها بپردازند. اما بعد از این نمی باید کار آنها را مهمل گذاشت و کم کم هرزگی آنها در داخله مملکت بیشتر بشود و جری بشوند. می باید در باب آنها هر طور به عقلمت می رسد و مصلحت میدانید بنویسید تا قراری در امر آنها داده شود. فی شهر ربیع الاول ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

= ۲ =

شایعه فوت حسام السلطنه

نمبره ۱۳۹

هو ، مخدوم ما داعی عمده بر روانه کردن این چاپار این است که دیروز روز پنجشنبه پنجم قاصدی مانند پیک غم از خراسان آمده بود که برای تجار کاغذ داشت. از جمله کاغذی از حاجی قاسم طهرانی داشت که به حاجی علی اکبر پسرش و نهم شهر ربیع الاول تاریخ داشت. نوشته بود نواب حسام السلطنه بعد از فتح هرات از لباس هستی و حیات خدانکرده عاری شده اند. حقیقت از این خبر هیچ هوش و حواسی برای احدی نماند و بعد از فتح هرات آمدن حسین خان هم نه از هرات و نه از شما کاغذی نرسیده و خبری نیامده بود. اگر بخواهم بنویسم که از استماع این خبر تا به چه حد پریشان خاطر شدم از حیز تحریر و حوصله تقریر بیرون است و در نتیجه این چاپار را مسرعاً روانه داشته همان حاشیه کاغذ حاجی قاسم را پاره کرده برای آن مخدوم فرستادم که ببینید. نمی دانم اگر خدانکرده راست است چرا شما آدم نفرستادید و کاغذ ننوشتید و چگونه شد که به حاجی قاسم خبر رسید به شما خبر نرسید؛ و اگر دروغ است از حاجی قاسم بپرسید این چه خبر است نوشته است؛ خلاصه این خبر تشریف فرمائی موکب همایون به سمت خراسان به این مناسبت است.

اگر خدا نکرده راست است این خبر را منتشر سازید که مردم بنای هرزگی و آشوب را نگذارند تا فکری بشود و قراری گذاشته شود. والا اگر ان شاء الله تعالی دروغ است هیچ ازین مقوله سخن بر زبان نیاورید و نشنیده انگارید. اما این چاپار برسبیل وجوب و حکم باید به هرات برود. در ساعت ورود اسبش بدهید و روانه هراتش کنید و همان ساعت زود یک نفر چاپار مخصوص که شش روزه خودش را به اینجا برساند بلا تأمل روانه کنید و کیفیت صدق و کذب این خبر را بنویسید. می دانید که تا رسیدن چاپار و خبر شما من چه حالتی دارم. یک ساعت زودتر چاپار را به اینجا برسانید بهتر است. زیاده ازین حاجت به تأکید نمی دانم. حررفی شهر ربیع الاول ۱۲۷۳.

اما چاپار هرات در هر حالت باید زود برود و او را معطل ندارید و روانه کنید برود. زیاده زیاد است.

پشت صفحه به خط خود اعتماد الدوله دارد :

مخدوما اگر چه بهزار قرینه و قاعده و دلیل این حرف انشاء الله، انشاء الله، انشاء الله دروغ است و بخت شاهنشاه و قوت طالع سلطنت که یقین با خواست خداوند متعال است نمی گذارد چنین عموی رشید خدمت گذار صادق دولتخواه در چنین وقتی با هزار دشمنی که یکی انگلیس است از میان برود، لکن احتیاط باید حکماً بزودی این چاپار به هرات برود. شهرت تشریف فرمائی شاهنشاه بخراسان و هرات در هر حال عیبی ندارد. البته مشهور کنید. این خبر هم ان شاء الله انشاء الله باز حسن دارد بجهت هرات. در کاغذ مطلب دیگر دارد واجب است هر چه چاپار زود برود دیر است. لکن بعد از ورود این چاپار و رفتن به هرات شما همان دقیقه چاپار خوب زود روانه کنید. لکن عجب است از حاجی قاسم و کاغذ او. با اینکه شنیدم مردم بسیار عاقل خوب است. تاریخ کاغذ حاجی قاسم نهم ماه ربیع الاول در مشهد نوشته است. ظهر روز هفتم ربیع الاول حسین خان از هرات از خدمت شاهزاده مرخص شده، سه روز فاصله. فرض شاهزاده

حسام السلطنه به مفاجاة مرده باشد خدا نکرده يك روزه کدام چاپار بجهت حاجی قاسم آمده از هرات تا مشهد. شما مگر مرده بودید يك چاپار بفرستید. يك روزه از هرات به مشهد آدم آمدن محال است. خلاصه البته دروغ است. لکن بی سبب مایه پریشانی خیال شد. چاپار زود بهرات برود واجب است.

= ۳ =

باز درباره شایعه فوت حسام السلطنه

نمبره ۱۴۰

مخدوما دیروز که پنجم شهر ربیع الثانی بود نزدیک به عصر موافق نوشته تجار تی که به پسر حاجی قاسم تاجر رسیده بود خبر وحشت اثری از طرف نواب مستطاب شاهزاده افخم و الاتبار حسام السلطنه مذکور افتاد که بتفصیل آن را در ورقه جدا گانه به آن مخدوم نوشته ام و بعد از آنکه این خبر به مسامع علیه سرکار اقدس اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنا فداه رسید زیاده از اندازه باعث ملالت خاطر خطیر همایون گردید قبل از آنکه کذب این خبر محقق و معلوم شود امروز صبح دستخط مبارکی از جانب سنی الجوانب همایون به افتخار این جانب شرف صدور یافته بود که خواب دیده اند از آن مخدوم و حاجی شکور خان کاغذی رسیده است و این خبر بی اصل و دروغ بوده است. بعد از آنکه دستخط مبارک را زیارت کردم به فاصله دو ساعت دیگر تفنگداران حامل تنخواه از خراسان مراجعت کرده وارد شدند و نوشته آن مخدوم و حاجی شکور خان را رساندند و معلوم شد که این خبر اصالی نداشته است و الحمد لله تعالی دروغ بوده است و حاجی قاسم تاجر نفهمیده نوشته است. همان دستخط مبارک را فرستادم که آن مخدوم هم زیارت کند. فی الحقیقه داخل الهامات غیبی است که به لوح خاطر خطیر همایون سلطانی روحنا فداه رسیده است و از رؤیای صادق هم گذشته است و یقین دارم آنچه در خصوص این خبر به مرآت ضمیر منیر همایونی اثر کرده در دستخط مبارک مرقوم فرموده اند

مطابق با واقع خواهد بود. چنانکه از ورود تفنگداران و تاریخ نوشته حاجی شکورخان و روزنامه مشهد که هیجدهم شهر ربیع الاول بود و نه روز بعد از کاغذ حاجی قاسم تاجر نوشته شده بود همینطور معلوم شد که الحمدلله تعالی این خبر بی اصل است. البته شما هم زود چاپار بفرستید و تفصیل احوال را بنویسید که مطلع شوم. شهر ربیع الثانی [۱۲۷۳].

(بامهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

= ❧ ❧ =

درباره وفات خان ملاخان هراتی

نمره ۱۴۴

هو، مقرب الخاقانا مخدوما از قراری که مذکور شد خان ملاخان هراتی در مشهد مقدس وفات کرده اسباب و اموالی که داشته است سپرده اند نگاه دارند که بکسانش برسد و حالا کسان و ورثه او آمده اند. البته قدغن نمائید اموال و اسبابی که از او مانده است تمام و کمال به کسان او رد و تسلیم نمایند. ظاهر است کوتاهی نخواهند کرد. زیاده مطلبی نیست. فی شهر ربیع الاخر ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

= ❧ ❧ =

درباره قتل دوسید در راه خراسان

نمره ۱۴۷

هو، مقرب الخاقانا مخدوما دونفر سید را که در راه خراسان بقتل رسانیده بودند عالیجاه نورچشمی عباس خان حاکم ترشیز قاتلین آنها را که دونفر بوده اند گرفته نگاه داشته است و خودشان هم اقرار کرده اند که در کجا و چطور هر دو سید را که پدر و پسر بوده اند بقتل رسانیدیم و اموال مقتولین را هم از آنها گرفته نگاه داشته. البته آن مخدوم فرستاده قاتلین را با اموال مقتولین بگیرد. اولاً قاتلین را بحکم و لکم فی التصاص حیات نواب

(۳۱)

امیرزاده در مشهد مقدس بسیاست برسانند تا عبرت دیگران شود و اموال مقتولین را هم درست بسپارند آدم امینی نگاه دارد. ورثه آنها را میفرستم آمده دریافت نمایند. زباده زحمتی نیست. فی شهر ربیع الاخر ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت صفحه)

= ۶ =

اصناف مشهد و پرداخت دوازده مال دیوان

ندره ۱۵۲

هو ، مخدوما خیال اولیای دولت علیه این است که روز بروز طوری نشر آثار رأفت و معدلت در آن صفحات بشود که امیدواری افغانه آنافاناً بالتفات و رأفت اولیای دولت علیه بیشتر شده همگی از روی کمال شوق بجان و دل طالب رعیتی و خدمت گذاری این دولت بشوند و این نمی شود مگر اینکه ببینند حالت رعیت خراسان از آنها بهتر است و با کمال انصاف و رأفت بارعیت آنجا رفتار میشود. اما بعد از آنکه ببینند هر روز بر تحمیلات رعیت خراسان افزوده میشود و بر خلاف معمول سابق با آنها رفتار میشود چگونه طالب رعیتی و خدمتگذاری میشوند. مثلاً از جمله شنیده ام معمول سابق این بوده است که از اصناف مشهد باصطلاح آنها سیزده وجوهی مطالبه می شده است که دوازده مالیه دیوان بوده است و یکی کلانتری. و لکن امسال سیزده وجوه را جمع کرده اند و علاوه بر معمول سابق قرار داده اند، پانصد تومان دیگر هم کلانتر بگیرد. و معلوم است بعد از آنکه بنامد بر خلاف سابق رفتار شود باین مبلغها قناعت نخواهند کرد و بر اصناف بیچاره تحمیلات مالایطاق وارد می آید و آوازه اینگونه بی اعتدالی که نسبت باصناف شهر مشهد می شود و خارج و داخل می شنوند بگوش مردم افغانستان میرسد و باعث وحشت آنها از اینگونه تحمیلات میشود و با مقصود اولیای دولت علیه منافات دارد. و انگهی این فقره معلوم است امسال بواسطه مقدمه هرات که راه آمد و شد بسته شده بود

چنین نیست به اصناف آنجا ضرر و خسارت نرسیده باشد. باین حالت اگر رعایتی از احوال آنها نمی شود چرا بر تحمیلات آنها می افزایند. خلاصه صریح می نویسم که حسب الامر باید قدغن کنید که کلانتر و غیره دیناری علاوه بر معمول سابق از اصناف آنجا مطالبه نکنند و همین نوشته مرا خدمت اشرف والا حسام السلطنه هم بفرستید که ایشان هم مستحضر شوند و بعینه سواد همین نوشته را برای برادر مهربان قوام الدوله هم بفرستید که رفع اینگونه زیادتیهها بشود. زیاده چه نویسد. فی ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۷ =

ارباب میرزا محمد رحیم و حاجی شکور خان

نمبره ۱۵۳

هو ، مخدوما در باب میرزا محمد رحیم کاغذی که بمقرب - الخاقان نورچشمی دبیر الملک و همچنین نورچشمی میرزا محمد علی نوشته بودید خواندم و از مسطورات آنها مستحضر شدم . اولاً نوشته بودید من از حاجی شکور خان سؤال احوال او را کرده ام و او از بی تقصیری میرزا عبدالرحیم نوشته است و در حق حاجی شکور خان بعضی الفاظ و عبارات مبنی بر سوء ظن در کاغذ نورچشمی میرزا محمد علی نوشته بودید. در اینجا ظن شما از قبیل «ان بعض الظن اثم» است. چرا که آن بیچاره در تائید نوشتجات شما نوشته بود و کاغذ او را فرستادم^۱ ببینید که او چه نوشته و شما سوء ظن بی جهت در حق او برده اید. لکن من به حاجی شکور خان در این باب چیزی نوشتم نه از جهت سؤال تقصیر او بود، بآنکه نوشتم چرا مال او را گرفتی و چرا توپچی مطالبه دویست تومان از او کرد. اگر نه تصدیق و تکذیب خدمت و خیانت میرزا محمد رحیم را از حاجی شکور خان نخواسته بودم. ثانیاً نوشته بود بعد از آنکه

۱ - به شماره ۶۴ مراجعه شود.

میرزا محمد رحیم را به دارالخلافه فرستاده اید با او با کمال احترام رفتار میشود و در بعضی اوقات احضار بمجلس نهار می شود و وعده مراجعت باو داده شده است و او هم کاغذ پرانی میکند. این فقره معلوم است که سادات و ملا و اینگونه اشخاص را مناسب نیست که بقراول و انبار بیندازند و محبوس کنند. بلکه همینقدر از بلدی احضار ببلدی شده رخصت مراجعت نمیدهند کفایت میکنند. اما اینکه نوشته اید نسبت باو احترام میشود و در مجلس شام و نهار من حاضر میشود «ان هذا بهتان عظیم». چنین چیزی اتفاق نیفتاده است و من او را ملاقات نکرده ام و از احتراماتی که باو میشود و آن مخدوم شنیده است همین است که گفته ام. در اطاقی منزل داده شام و نهار می باو میدهند. این هم نه از بابت این است که خواسته باشم باو محبت کنم بلکه اگر محبوس هم بود نمی شد او را گرسنه گذاشت و شام و نهار لازم داشت. ثالثاً اینکه نوشته بودید وعده مرخصی باو داده ام این هم خلاف است. چرا که امروز در حقیقت حکومت و پیشکاری خراسان همه بعهده کفایت شما محول است. اگر سایر اهالی خراسان را شما مقصر میدانستید و بدار الخلافه میفرستادید تا از شما استمزاج نکنم بی رضای شما از دار الخلافه مرخص نخواهم کرد. تا چه رسد بخدا حضرت که همه وقت مخصوصاً در تحت اختیار شما هستند. در اینصورت چگونه میشود که بی رضای شما وعده مرخصی باو بدهم. اگر خود او کاغذ پرانی کرده است همان کاغذ او را گرفته نزد اینجانب بفرستید تا باو ضرب بزنم، بلکه از اینجا هم نفی کنم چگونه می شود مادامی که رضای شما نباشد او را بمشهد بفرستم. . . . هر وقت هم خواست بعثیات عالیات برود مرخص می کنم. نخواست همین جا خواهد بود. تا هر وقت شما نوشتید و خواستید آنوقت مرخص شده بیاید. شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳.

(بامهر اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۴۸ =

در باره مصطفی قلی خان و عمل مالیات نیشابور

نمبره ۱۵۵

هو ، مخدوما در باب عمل نیشابور و مصطفی قلی خان که نوشته بودید نقطه مقابل یکدیگرند راست است . من هم از همه کس اینطور شنیده‌ام . لکن اینکه نوشته بودید بار ولایت سنگین است . صریح ننوشته بودید که بدانم سنگینی بار ولایت از مالیات آنجاست یا از زیادتی تعارفات و پیشکشی حکومتی است . اما گمان ندارم جمع آنجا زیاد باشد و از آنجا عمل نیاید مضایقه نیست . چنانکه خود شما هم نوشته بودید قدری تعدیل لازم داشته باشد ، بلکه اگر تعدیل شود مالیات دیوانی آنجا بکمال خوبی بعمل می آید و رعیت هم بهیچوجه حرفی نخواهد داشت . مثلا کسی که در سابق پانصد گوسفند داشته و بر او جمع دیوانی بسته شده بوده است حالا گوسفند ندارد و لکن از او همان جمع سابق را مطالبه می کنند . از آن طرف کسی که شش گوسفند نداشته و حالا پانصد رأس گوسفند به هم رسانیده است بعوض منافع حکومتی پیشکشی می رود ، اگر تعدیل شود هم مالیات دیوانی درست بعمل می آید و هم رعیت آسوده شود . اما اگر منافع حکومتی آنجا زیاد قرار شده است در این باب خدمت نواب والا نوشته‌ام که از منافع حکومتی آنجا بکلی صرف نظر نموده مطالبه نکنند . بلکه بدین واسطه رفع خرابی آن ولایت شده و ربه آبادی بگذارد . البته خود سید میرزا را که خواسته‌اید تا بحال بمشهد مقدس آمده است و در آنجا درست به حرف او و رعیت رسیده‌اید . هر چه فهمیدید و معلوم گردید بمن هم بنویسید . اما در باب تعدیل آنجا که نوشته بودید بخدمت نواب والا نوشته‌ام که تا تعدیل نشود پول سر گله را حواله نکنند قوام الدوله هم منتها تا یک ماه بعد از این خواهد آمد . بعد از آمدن انشاء الله تعالی آدم امین درستی که هر دو صدیق و امین و با دیانت و صاحب سر رشته بدانید مشخص کنید برود درست هم وجه سر گله آنجا را تعدیل کند ،

هم اصل مالیات را، هم تخفیفی که بآنجا داده شده است. هرچه را مردمان بغیر استحقاق بعوض مستمری میبرند بر گرداند و به شکسته و مخروبه برساند و بکلی مطالبه منافع حکومتی و پیشکش و بعضی صادرات را هم که غیر معمول دیوان است موقوف بکنید، بلکه آنجا آباد شود. اگر چه تاشب عید نوروز حا کمی از جانب دیوان عالی برای آنجا تعیین خواهد شد اما باید هر حا کمی باشد رفع عیب آنجا بشود. شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۹ =

درباره میرزا رفیع خان

نمبره ۱۵۶

هو، مخدوما از قراری که حاجی شکرالله خان نوشته بوده است شاهزاده حکمی نوشته میرزا رفیع خان را احضار بهرات کرده اند. هر چند سابقاً در باب مشارالیه به آن مخدوم نوشته بودم که اگر نواب معزی الیه او را احضار کنند آن مخدوم نفرستند و همان کاغذ مرا در جواب ایشان خدمت نواب معزی الیه بفرستد گمان دارم همان نوشته سابق من قبل از رفتن مشارالیه به آن مخدوم رسیده است و او را نگذاشته اند برود. ولکن اگر کاغذ این جاب دیر رسیده مشارالیه را خدمت نواب شاهزاده فرستاده باشید باید خدمت نواب معزی الیه بنویسید که دوباره او را روانه کنند بیاید در مشهد بماند یا بدار الخلافه بفرستید. لکن اگر در مشهد نگاه میدارید محبوس نباشد. و در این خصوص خودم هم خدمت نواب شاهزاده شرحی نوشته ام که او را روانه کنند بیاید. فی شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۵۰ =

در باره محمد صالح خان

نمره ۱۵۷

هو، مخدوما
 در باب محمد صالح خان ازقراری که نوشته بود
 تر کمانها بنادارند اورا به سیصد تومان بفروشد. کاری که لازم است آن مخدوم
 بکند این است که کردیهای سرخسی را که در مشهد مقدس هستند بخواهند و
 بآنها حالی کنند که از جانب دیوان اعلی حکم شده است که در عوض محمد صالح
 خان چند نفر از شما را بقتل برسانیم و چند نفر را هم بیای کشتن بیاورند که
 درست مطمئن بشوند آنها را خواهند کشت. همینکه اوضاع را اینطور دیدند
 یقیناً خود آنها متعهد میشوند که محمد صالح خان را بیاورند. آنوقت قرار
 بدهید که یکنفر آنها را بدهید محمد صالح خان را مستخلص کرده بیاورد و
 شرط کنید که اگر آن یک نفر رفت و محمد صالح خان را نیاورد بقیه سیاست
 برسند. اگر چنین کنید خیلی امید است که باین تدبیر بتوانید محمد صالح
 خان را مستخلص نمائید. تا محمد صالح خان را مستخلص ننمائید احدی را
 مرخص نکنید شما از هر طایفه کردی دارید ببینید محمد صالح خان را کدام
 طایفه دارند. از کردیهای همان طایفه زجر و سیاست کنید تا راضی شوند به
 اینکه یکی از آنها مرخص کنید اورا بگیریید. اگر نواب و الا اسیر داشته باشند
 از آنها بگیریید. خلاصه نگذارید آنها را بفروشد. همین رقعۀ مراد خدمت نواب و الا
 هم بفروستید. هر طور هست محمد صالح خان را باید بگیریید و مرخص کنید زیاده چه
 تا کید شود. فی ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۷۳.
 (بامهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

= ۵۱ =

در باره علی اصغر تاجر لنگرودی

نمره ۱۵۸

در باب تنخواه میر علی اصغر تاجر لنگرودی

هو، مخدوما

(۳۷)

تفصیلی که بمقرب الخاقان نورچشمی دبیر الملک نوشته بودید خواندم و از مطلب مستحضر شدم و در این خصوص قرار دادم که مقرب الخاقان سیف الملک و محمود خان میرزا محمد علی و میرزا عباس خان نشسته حساب طلب آن مخدوم را بکنند. اگر آن مخدوم طلبکار شده بمیر علی اصغر بدهند والا بدیهی است خود آن مخدوم باید طلب میر علی اصغر را برساند. میدانید که او تاجری است در ولایت غربت. اهمال در ادای طلب او نباید کرد و باید طلب او برسد. فی شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

= ۵۲ =

در بارة جیره افواج خمه

نمره ۱۵۹

هو، مخدوم ما در باب جیره افواج خمه سابقاً شما نوشته بودید که توپچی را خرواری داده اید و میرزا ابراهیم خان قبول نمی کند میرزا ابراهیم خان آدم فرستاده بود و نوشته بود که امسال هیچ سیورسات جواب باو نوشتم که از قراری که بتوپچی داده شده است آنها هم از همین قرار بگیرند. البته از قراری که بتوپچی داده شده با آنها هم بدهید. زیادتر مطالبه نمی کنند. اما آن افواج باید بیایند فوج ابو الفتح خان را نوشته ام نواب والا با خودش بکلات بفرستند. شما هم دسته محمد رحیم خان و دسته نجف علی خان را از نو کر هزار جریبی بکلات بفرستید. آن افواج مرخص شده بیایند بس است. زیاده از این ماندن آنها در سفر جایز نیست. البته کاری بکنید که افواج خمه زود بیایند. فی شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

= ۵۳ =

در باره ضبط تیولات و خانه های شاهزاده محمد یوسف خان

نوره ۱۴۹

هو، مخدوما، در باب خانه های شاهزاده محمد یوسف که نوشته بودید نواب مستطاب شاهزاده افخم و الاتبار حسام الساطنه به کریم دادخان و نایب مراد علی بخشیده اند در این باب حکم همایونی آنست که خانهای شاهزاده محمد یوسف را حتماً بکسان خود او واگذار کنید. آنکه کریم دادخان است البته پیشتر منزلی داشته است باز هم در منزل سابق خودش بنشیند و به نایب سردار علی هم نواب و الاجای دیگر بدهند. اگر ضبط کردن خانهای شاهزاده محمد یوسف برای این است که تقصیر کرده بود سایر افغانه که اکنون در هرات مورد التفات شده اند معلوم نیست از شاهزاده محمد یوسف تقصیرشان کمتر باشد، چنانکه به عفو و اغماض ملوکانه از تقصیرات و حرکات آنها گذشت فرموده اند از تقصیر شاهزاده محمد یوسف هم قطع نظر کرده گذشت فرموده اند البته خانه های او را بکسان خودش واگذار نمایند و اهمال نکنید. و همچنین تیولات سابق او را هم بکسان خود او واگذار کنید. نواب شاهزاده و مقرب الخاقان قوام الدوله بشما از جای دیگر تیول بدهند. البته تیولات او را هم بکسان خودش واگذار کرده همین نوشته مرا خدمت نواب شاهزاده هم بفرستید. شهر

ربیع الثانی ۱۲۷۳

حاشیه به خط اعتماد الدوله : رفتن سر تپ علی خان نوکر شاه را بیشتر معطل کرد و کشت. حالا بنای گذشت است شاهزاده محمد یوسف بیشتر است.

(با دو مهر بیضی اعتماد الدوله در پشت صفحه)

= ۵۴ =

در باره ارسال بیست هزار تومان تنخواه

نوره ۱۷۶

در باب بیست هزار تومان تنخواه که نوشته بودید

هو، مخدوما

(۳۹)

به صاحبیت عالیجاه بهادر خان روانه خدمت نواب والا کرده اطمینان داده بودید که از منازل خطرناک بی عیب و نقص گذشته است هر چند از نوشتجات نواب شاهزاده که این اوقات مرقوم داشته بودند چنان معلوم می شد که هنوز نرسیده بوده است و اکنون موافق نوشته آن مخدوم می بایست تا بحال رسیده باشد. در باب ملبوس هم که نوشته بودید هزار دست بجهت فوج رحمت الله خان فرستاده اید افواجی که در اردو هستند اکثرشان ملبوس لازم دارند و لباسشان پاره و مندرس شده است البته از پنج هزار دست سابق و پنج هزار دستی هم که تازه فرستاده شده است هر قدر نواب شاهزاده می نویسد و لازم دارند زود بفرستید بلکه همه را بفرستید که آن افواج در اردو برهنه نماند. و همچنین از دیوان اعلی حکم شده است که بجهت آن افواج بقدر هشت فوج چادر از سمنان تمام کرده بدفعات فوج بفوج چادرها را بارض اقدس بیاورند که از آنجا بهرات بفرستید. همه چادرها را ممکن نمی شود یکجا و یکدفعه تمام کرده بفرستید. باید هر قدر که می آورند آن مخدوم فوراً روانه خدمت نواب والا نماید که آن افواج در این زمستان بی چادر نمانند و اگر بنای حرکت بسمتی شد چادر داشته باشند. البته در فرستادن ملبوس هم زیاد اهتمام نمائید که بسر باز بردورانی هرات هم باید ملبوس بدهند. (بی تاریخ)

(بامهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

= ◎ ◎ =

در باره حاکم در جز

نمره ۱۶۸

هو، مخدوم
 در باب اللهیار آقای حاکم دره جز که نوشته بودید
 نواب اشرف و الاحسام السلطنه محمد ابراهیم خان جوینی را فرستاده اند که
 به دره جز رفته اللهیار آقارادر کارش مسلط نماید. اگر ما موریت او برای همین کار
 بوده است که رفته اللهیار آقارا در کارش مسلط نماید. عبث تا بحال او را نگاه

داشته و فرستاده‌اید. باز هم اعتقاد این است او را روانه کنید برود که از جانب نواب شاهزاده اللهیار آقا را در امر حکومت خودش مسلط کند و از مفسدین هم هر کس را که اللهیار آقا مخل نظم ولایت و منشأ فتنه و فساد میداند در جزوبه محمد ابراهیم خان حالی نماید تا گرفته بارض اقدس بی‌آورد و امر دره جز نظمی بگیرد. باری شما بصر و اعلم از من هستید و بلدیت دارید. اگر میدانید اسباب استقلالش میشود بفرستید. آنها را تنبیه کند عیب ندارد. و الا مصلحت نمیدانید آنرا هم اختیار دارید. حرره فی شهر جمادی الاولی ۱۲۷۳. (با مهر بیضی در پشت نامه)

= ۶ ۵ =

درباره میرزا ابراهیم مستوفی

نوره ۱۶۹

هو، مخدوما در باب میرزا رحیم مستوفی سرکار فیض آثار تفصیلی که نوشته بودید خواندم و صورت التزامات او را هم که فرستاده بودید دیدم. اگر چنانچه خود آن مخدوم نوشته بودید بهمان تفصیل التزام سپرده قرار داد که بعد از این همان قرار حرکت کرده تخلف نکند بعد از آنکه التزامش را داد موافق همان شفاعت نامه‌ای آن مخدوم نوشته بودند مشارالیه را دوباره بارض اقدس میفرستم که نزد آن مخدوم بیاید و اگر شرایط آن التزام را قبول نکرد در ثانی بآن مخدوم مینویسم که همان اصحاب و اشخاص را که خود آن مخدوم نوشته بودند بدار الخلاقه روانه نمائید تا در حضور آنها اگر نتوانست از عهده حرفی که زده بود برآید آن وقت من میدانم با او چه قسم رفتار کنم و چنان صدمه اش میزنم که بعد از این تنبیه شود. شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۷۳.

(با مهر بیضی اعتماد الدوله در پشت نامه)

(۴۱)

= ۵۷ =

درباره هرزگی میرزا اکبرخان

نمبره ۱۷۳

هو ، مخدوما

تفصیلی که در باب میرزا اکبرخان نوشته

بودید خواندم و رقعہ هم خود او بآن مخدوم نوشته اعتراف بر تقصیر خود کرده بود دیدم. حالا که خود او خواهش کرده است که اذن بدهید بی صدا از آن ولایت بیرون برود وقتی بهتر از این بدست نمی افتد. البته همانطور که خود او خواهش کرده است در پرده و بی صدا او را اذن بدهید از آنجا بیرون برود و در خصوص اسباب و اموال او قدغن نمائید مبادا کسی دست بزند و در آخر برای مامرات حاصل شده خسارت به اموال او راهم دولت انگلیس از ما مطالبه کند. البته قدغن نمائید بهیچوجه به اموال او دست نزنند و در وقتیکه او را اذن میدهید از آنجا بی صدا بیرون برود باو بگوئید یکنفر آدم درستی از خود که بامانت او اعتماد داشته باشید در آنجا بگذارد که اموال او را از عقب برده باو برساند و در میانه حیف و میل نشود. می باید در این خصوص کمال اهتمام نمائید و آن نوشته که ملاها در خصوص هرزگی میرزا اکبرخان و زخم دار کردن داروغه و آدمهای او نوشته بودند رقعہ مانند بود باید در جزو بداروغه بسپارید که استشهاد نامه معتبری در این خصوص تمام کرده بدهد جمیع علماء و اعیان آنجا مهر نمایند. همان استشهاد نامه را هم آن مخدوم بدارالخلافه بفرستد که بسیار لازم است.

شهر جمادی الاولی ۱۲۷۳.

(با مهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۵۸ =

در باره سیورسات قشون

نمبره ۱۷۴

هو، مخدوما در باب سیورسات قشون که بدان طریق نوشته بودید مستحضر شدم. سابقاً بآن مخدوم نوشته بودم که فوج افشار بکشلو را باید روانه اردو کنید. بعد از آنکه آنها بطرف اردو رفتند قشون ساخلو ارض اقدس کم میشود و سیورسات کمتر ضرور دارید و دستور العمل شما در باب سیورسات قشونی که در آنجا میماند این است. آنکه جیره قشون است باید قرار بدهید در هر ماه هر قدر جیره آنها می شود نصف آنرا موافق قیمت و تسعیری که غله ارض اقدس دارد وجه نقد بآنها کارسازی کنید که خودشان جنس خریده در آنجا گرسنه نمانند و نصف دیگر را جنس حواله کنید که خودشان بفرستند بیاورند تا بفروشند. و آنکه علیق است بدیهی است علیق مخصوص کسانی است که مال داشته باشند و هر کس هم که مال دارد و باید علیق داد علیق آنها را حواله نمائید که خودشان بفرستند بیاورند. دیگر از دیوان اعلی کرایه داده نمیشود. علیق و نصف جیره را که جنس حواله می کنید باید خودشان بفرستند بیاورند. فی شهر جمادی الاولی ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۵۹ =

در باره چهل چراغ

هو، مخدوما. تفصیلی که در باب چهل چراغ پیشکشی این جانب نوشته بودید خواندم. همه صحیح و درست بود. ولکن بفقره بر آورد مخارج شمع موم آن که پرسیده بودید جای آنرا باز گذاشته چیزی نوشته بودید که معلوم شود مخارج آن چقدر است. چون منظور دارم بقدر مخارج سالیانه و روشنائی آن چهل چراغ ملک مخصوصی خریده وقف نمایم که همیشه منافع آن صرف روشنائی آن چهل چراغ بشود البته از آن مخدوم میخواهم

(۴۳)

که این دفعه مخارج روشنائی آنرا برآورد کرده درست بنویسد که بدانم مخارج آن در عرض سال چه میشود تا از آن قرار ملکی برای صرف روشنائی آن خرید و وقف نمایم که دائماً منافع آن صرف به روشنائی آن چهل چراغ بشود. شهر رجب المرجب ۱۲۷۳.

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۶۰ =

درباره فوج سیستانی و ایل هزاره

مخدوما در باب فوج سیستانی و تفنک و ملبوس و اسباب لازمه آن که بدان طریق نوشته بودید مستحضر شدم. حالا که خود سردار علی خان بدار الخلافه می آید و در این مورد با خود او گفتگو شده هر طور که با او قرار داده شد. بعد از آن حکمی در باب تفنک و ملبوس و سایر اسباب خواهد شد. علی العجاله آن مخدوم دست نگاه دارد تا خود او بدار الخلافه آمده قراری در این مورد با او داده شود.

در باب ایل هزاره و تیموری هم تفصیلی به مقرب الخاقان قوام الدوله سابقاً شرحی نوشته ام که با آن مخدوم نشسته در باب آنها فکری بکنند. هر طور که مصلحت دانستند مراتب را بنویسند تا از آن قرار در باب آنها قراری داده شود که مردم از شر آنها آسوده باشند. البته در این خصوص به مشورت یکدیگر فکر درستی کرده کیفیت را باینجانب بنویسند مستحضر شوم.

شهر رجب المرجب ۱۲۷۳

(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۶۱ =

درباره تربت مطهره

هو، مخدوما مهربانا. تربت مطهره آستان ملائک پاسبان جناب امام ثامن علیه السلام با حبه و سایر چیزها که در روضه مبارک تبرک نموده ارسال

(۴۴)

داشته بودید رسید. بسیار زحمت کشیده بودید و بسیار راضی شدم که آن
مخدوم در آن روضه متبر که اینجانب را فراموش ننموده اید و تربت مطهره که
بهترین هدایا بود برای میمنت و مبارکی عید سعید انفاذ داشته بودید. زیاده
نمی نویسد. فی شهر رجب ۱۲۷۳ .
(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۶۲ =

در باره تحویل داری جنس

هو . مخدوما در باب حاجی نجفقلی خان که نوشته بودید مطالبه یک عشر
در تحویل داری جنس ولایات می کند و آن مخدوم عالیجاه یزدانوردی خان نوشته
است که بابت عشر تحویل داری چیزی بآدم او ندهد بسیار خوب کرده اید. در این
باب تفصیلی به مقرب الخاقان برادر مهربان قوام الدوله هم نوشته ام که قدغن نماید
مطالبه یک عشر را موقوف نماید. با آن صدماتی که امسال از تاخت و تاز تر کمان
و رساندن سیورسات قشون بخراسانی وارد آمده است دیگر از انصاف دور
است که مطالبه یک عشر هم از آنها بشود. البته آن مخدوم نیز مراقب باشد که
این عمل موقوف شود و همچنین در باب عمل اشرفی مشهد مقدس هم که تنزل
کرده یکی هشت هزار و ده شاهی شده است تفصیلی بقوام الدوله نوشته ام که
چاره این کار کرده قدغن نماید از اشرفی صرف کم نکنند و پول سفید را بخارج
نبرند. البته آن مخدوم نیز مراقب باشد که این چیزها موقوف شود و مردم
آسوده شوند. شهر رجب المر رجب ۱۲۷۳ .
(بامهر بیضی اعتمادالدوله در پشت نامه)

= ۶۳ =

بخش چهارم : اسناد متفرقه

سواد کاغذ جناب وزیر مختار روسیه به مرحوم میرزا تقی خان
شرح طولانی آنجناب که در باب قرارداد باشرت که دولت علیه ایران مناسب
دانسته در این مملکت جاری نموده است نوشته بودید رسید. شرح مذکور

جواب دوستدار است که حسب الامر اولیای دولت بیه در خصوص فقره مزبور با جناب نوشته است. اولیای دولت بیه و اضحاً معلوم کرده اند که این قرارداد آنچه دخل به درون ایران دارد منافات دارد با عهد نامجات. آنجناب میتوانند یقین داشته باشند که درین باب دیگر بآن جناب در هیچ گفتگو داخل نخواهد شد و دوستدار بدقت تمام مواظب خواهد بود که احکام دولت بیه روسیه که به دوستدار رسیده است مجری گردد. تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۸.

= ۶۴ =

عریضه‌ای به عضدالملک مربوط به نامه شماره ۴۷

هو. تصدقت شوم، از قراری که مذکور شد بعرض حضور مبارک رسانیده اند که فدوی به اهالی خراسان بعضی چیزها که منشأ فساد بوده خدا نخواسته والله وبالله وتالله که خلاف محض عرض کرده، به نمک با محک جناب جلالت مآب اجل اشرف امجد اعظم ادام الله تعالی شو کته که اگر بجز شکر گذاری التفات و مرحمتهای ولی نعمت چیزی نوشته باشم یکی از نوشته‌های خط فدوی را بنظر مبارک برساند و اگر از روز ورود بدار الخلافه غیر از این چیزی نوشته باشم هر نوع سیاستی که شایسته دانند بفرمایند. باقی امر کم مطاع.

تصدقت شوم از امروز که ۱۵ ربیع الثانی است اگر فدوی بجز شرح احوال که بعیالم بنویسم اگر برای احدی بخراسان چیزی بنویسم هر نوع سیاستی که مصلحت و شایسته دانند مقرر فرمایند، الامر منکم مطاع.

توضیح و تصحیح :

بیست و شش سند از مجموعه اسناد مربوط به خراسان و هرات متعلق به آقای سید علی کبیر و مربوط بدوره نایب التولیه بودن عضدالملک در مشهد در شماره گذشته درج شد. چون بعضی اغلاط چاپی در آنهاروی داده است از علاقمندان خواهشمند است به شرح زیر آنهارا تصحیح نمایند:

صفحات ذکر شده صفحات خود مقاله است نه صفحات ردیف در مجله
ص ۱- پس از «بخش اول فرمان ناصرالدین شاه» عدد ۱- باید الحاق شود.

ص ۲- پس از «بخش دوم دستورهای شاه» عدد ۲- باید الحاق شود

ص ۳- س ۶: «آمده» غلط و «آورده» درست است.

ص ۴- س ۱۶: «برسانند» به «نرسانید» اصلاح شود.

ص ۴- س ۱۷: «باشند» به «باشید» اصلاح شود.

ص ۵- س ۵: بعد از امر «قدر قدر» افتاده است.

ص ۶- س ۱۴: بعد از نیشابور «که» الحاق شود.

ص ۸- س ۶: می توانید به می تواند اصلاح شود.

ص ۸- س ۹: اظهاراتی به اظهاری اصلاح شود.

ص ۸ س ۱۰: پس از «یافته» البته الحاق و نگاشتن به نگارش اصلاح شود.

ص ۹- س ۱۶: پس از (حاشیه) هو، الحاق شود.

ص ۱۰- س ۳: ندادند به نداده اصلاح شود.

ص ۱۰- س ۱۹: که فرستاده به «فرستاده که» اصلاح شود.

ص ۱۱- س ۱۰: رسیدگی غلط و رسیده درست است.

ص ۱۳- س ۵: نمایند غلط و نمائید درست است.

ص ۱۴- س ۱۲: خودم غلط و مردم درست است.

ص ۱۴- س ۱۶: برساند غلط و برسانند درست است:

ص ۱۵- س ۱۸: برند غلط و بزند و نمایند غلط و نمائید درست است.

ص ۱۵- س ۱۶: وبهی و صوابدید درست است.

ص ۱۶- س ۱۹: صحیح است (از سطر ۲۱ به جلو) (صحۀ شاه) آورده شود.

سبب انجان جمرنا
دواب برآید از غمنا

بهرت همه کفیس هم در میان
شکایت نامرطور
باید بر سر
نشان

بصیرت خود بود و بهت لحن
از راه زرد
نشان

در نمودن و عرصه از فرسادن
شکایت از غمنا
نشان

رفع مرارت آنجا را از غمنا
کفیس
نشان

کند بر سر حرکت خوانند
نشان
نشان

مردم معرب الامامی محمودی که

مجلس گذار استخوانه روانه شد بترم ایلی

سرور دالو مع الجماله عامه، محرمه لا

ماورد و باد روانه شد اگر ما الله

دشمن کار جویند در اینج بام

بهر فانی سو در انجا کفایم الود

بکار فرست دیوانی نیام الیه

بهر فانی رضایه نهاییه دلا

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like "در اینج بام" and "بهر فانی".

نوب انما نمود
فته بود و اول مع

از دوازدهم هر یک است بنویسم در قدر که نوب

باید که در هر یک از کتف یکند و در هر یک

که در هر یک از کتف یکند و در هر یک

سند ابرام فاهرت با افروز غنم

ایمانت ابرام فاهرت با افروز غنم

درد و بی مس کرده بیدارم تا صبح
بدر غنم و بنویسم مرا که در هر یک

تقصیر که باب عدالت را کفایت در آنست

مردمان

و این گفتیم راه خیر آنست که در دست عدالت و در دست عدالت

و در این مقام اعلام اینست که عدالت را که با عدالت است

بآنکه در آنست هم مقصود است که با آنکه در آنست هم مقصود است

و که از اینست معلوم است که در اینست که در اینست که در اینست

و که با اینست که در اینست که در اینست که در اینست

و که با اینست که در اینست که در اینست که در اینست

مهر کون

حاج احمد صاحب

فخرت چار بن ...

بدر لکھ ...

سند ...

که مطاب ...

حاجت ...

کی کجا ...

درباب چهارم در هر دو

نمود

در وقت بودن قریب خدمت کرده با ترکها و کوفته

سجده لم یکنه انه را در این

دیده راضی کم نظر می کرد که مالک است در این

حضرت سر خدمت رجب هم نکرده است

بته نشانی آنها را بنامه ابغاث ادریس

در باب بیع صحیفه شایسته
نویس

محرره

دش بدیه نهم در باب بیع صحیفه شایسته
نویس

در باب بیع صحیفه شایسته
نویس

در باب بیع صحیفه شایسته
نویس

در باب بیع صحیفه شایسته
نویس

در باب بیع صحیفه شایسته
نویس

در باب بیع صحیفه شایسته
نویس

در باب بیع صحیفه شایسته
نویس

شخصی که در باب مال گایه و دیگر است

گرو

بریه خانم واریت حضرتش و لا اعلم است مخصوصاً در این باب

دست فدا داره با تقرب اهل قوام الدین از راه

بگیر حرف زده دست نفع خیر در نزد خطای

بر طریقه صفت نهی و مزه و نفع و حال در

ببین بزیه تا نشاء در این موارد

در جمله تقصیر صفت است در نزد

تقصیر در بدب نظراتان بفرموده

مردان

بفرموده

عزیزانم در کتب شکریم بفرمایید و حق قدر را در کتب اول

بفرموده

بنا بر آنست که از این بجز بفرموده

بفرموده

اما حاله که در کتاب است بفرموده

بفرموده

در توفیق الهی را بفرموده

بفرموده

از جمله نظم اور در بفرموده

بفرموده

بفرموده

بفرموده

بفرموده

بفرموده

بفرموده

Handwritten text in vertical columns on the right side of the page, likely bleed-through from the reverse side. The text is dense and appears to be a list or a series of entries.

دینداران و غیره
ازینکه در غم و اندوه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه

ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه

ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه

ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه

ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه

ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه

ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه

ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه
ازینکه ازینکه ازینکه ازینکه

منسوب الی امیر
از قزوین به کربلای معلی

در همه سادات کردها
در احوال و در

کتابخانه کائنات
در کتب و در

فرعیه احوال
در احوال و در

کتاب در
در احوال و در

۱۲۷۲
در احوال و در

ربیع الثانی ۱۲۷۵

Handwritten text in the right margin, likely a commentary or continuation of the main text.

Main body of handwritten text in Persian script, containing the primary content of the document.

۳۲

از دارنده جگر شکر من زنده بودم

مرد

مگر زنده بودم از این جان را بخت بد است که در هر چه با بجا با

زنده بودم مگر زاب سوزیدم او را بخت بد است که در هر چه با بجا با

در جواب این است زاب سوزیدم او را بخت بد است که در هر چه با بجا با

زنده باقی نماند قبر از زمین شایسته با بخت بد است که در هر چه با بجا با

بند دکن کوکانه نیز جانب در سینه شایسته با بخت بد است که در هر چه با بجا با

زنده باقی نماند زاب سوزیدم او را بخت بد است که در هر چه با بجا با

کند پایه در سینه با بخت بد است که در هر چه با بجا با
کند پایه در سینه با بخت بد است که در هر چه با بجا با

از دارنده جگر شکر من زنده بودم

۲۰

من دیاب مرصع خان از درگاه زر...

بنادانه اورا بصدق فرستند...

و گویا در وقت که در آن...

کس است که در حق مرصع خان...

چند نفر ام با یکدیگر...

یکدیگر اوضاع را بپوشید...

بافند از وقت در برید...

مجلس که بود در آن...

بافند بقیه بابت...

Handwritten notes in the right margin, including the number 400.

مرد
دیاب شفا بصرع مغز بجز کوردی - صبح

و توبه افغان در چشمه بر ملک فرستادیم خانم دارد
نقص در اول

و از دارم توبه افغان بفرستادیم و مخصوص مغز بصرع
نقص در اول

حاصل طلب انتم را بکنند لکن انتم طلبی است
مغز بصرع

و اندر بصرع انتم با طلب بصرع مغز بصرع

مرد بصرع مغز بصرع
طلب در بصرع

دیاب طلب ادب
۱۲۷۳
۲ در ربیع الثانی

مردمان
طالب حرمه از قبیل بنی قریظ

که در کربلا را فرود آورده و مسلمانان را کشتار کرده و کربلا را آتش زده است

لکن زینب که بعد از آن بود که کربلا را دید و در آنجا گریه کرد

جواب داد و فرمود که در کربلا کشته شد

از این کربلا که در آنجا کشته شد و کربلا را آتش زدند

زینب را کشته کردند و آن اوضاع را با کربلا پیوند دادند

نوشته آمد زینب را که با خودی بعد از آن کشته شد

دست محمد رحیم خان و دست کعبه خان را از کربلا جدا کردند

بعد از آن نوبت آن اوضاع مرخصی شده و بنام کربلا

زینب را کشته کردند و آن اوضاع را با کربلا پیوند دادند

عنه در اوضاع کربلا زینب را کشته کردند

در باب المبارقات حکم در روز که در شهر است

از طرف محکم المصلح مبارک انبیا چون بفرستند که بر روز که در شهر است

در کتابش سلطانیه کفر با دست آورده است که در شهر است

در کتابش سلطانیه جث بکابل اورانگاه و دست در شهر است

از باب اورانگاه کینه بعد که از جانب مبارک است

در حرکت خون سلطانیه در روزی که در شهر است

نظم مدتی است که در شهر است

حاصلیه تا آنکه در شهر است

اداره
۱۲۷۸
۱۲۷۹
۱۲۸۰
۱۲۸۱
۱۲۸۲
۱۲۸۳
۱۲۸۴
۱۲۸۵
۱۲۸۶
۱۲۸۷
۱۲۸۸
۱۲۸۹
۱۲۹۰
۱۲۹۱
۱۲۹۲
۱۲۹۳
۱۲۹۴
۱۲۹۵
۱۲۹۶
۱۲۹۷
۱۲۹۸
۱۲۹۹
۱۳۰۰

مسابیہ از جمہور سترہ فیصلہ

نور

خانم رحمت اثرات اور اہم کہ فرمایا ہو یہ ہم اہم کہ خود

ہیں نصیب شام سے قرار داد کہ ہر روز از ہا شام

اثرات اور اہم کہ فرمایا ہو یہ ہم اہم کہ خود

بعض ایسی چیزیں کہ ہر روز از ہا شام

بہتر ہم فرمایا کہ ہاں صاحب نہیں لادہ خود

روانہ نایب آ در حضور آہا لکھ شرف از عمر

ادبت فرمایا ہم با اہم کہ فرمایا ہو یہ ہم

۱۲۷۴

دبب بڑا تھیں کہ بہترین زینہ بہت تھیں

بہتر زینہ ہم کہ فتح مشہور ایسے روانہ ارکینہ ہمارا کہ انہا

قشر سفوارض آس کہ بڑا دریا ت کہ خرد دریاہ دگر اعلیٰ دبب

قشر کہ دریا کا پیمانہ بہت کہ عجزہ قشر بہت یہ قدر بہ

ہو قدر عجزہ انہا شہد نصف آقا راں قشر بہتر کہ غرض اول

دارد وجہ نصف بہت کلاہ نر کہ کہ خوشان جن فریدہ دریا کا کہ نہ

بغض کہ لڑا جن ۱۵۱۵ کہ کہ خوشان فرستہ سائیدہ ۱۵۱۵

بہتر عین قشر کہ نہت کہ مال رہتہ بہت کہ کہ مال

بہتر عین ۱۵۱۵ کہ کہ خوشان فرستہ سائیدہ

میرا در لفر ۱۵۱۵ کہ کہ خوشان فرستہ سائیدہ

۱۲۷۲ کہ کہ خوشان فرستہ سائیدہ

توضیح در باب عهد عریض که در کتاب آمده

مرد

عزائم همه صحیح در است و در کتب بقره بر آوردند و خارج که در آن آمده

باز که آئینه خبر از آنست که علم در خارج آن چه بود

باید احوال در آنست که عهد عریض که در آنست

آن حرف در آنست که عهد عریض بود لهذا از آنست

در آنست که بر آورد کرده است برید که به نام خارج آن

چه میرد تا از آنست که بر آورد کرده است

که در آنست که خارج آنست که عهد عریض بود لهذا

درباب نجات از بخت و مرگ در آن

مرد

چه بظن زشت بعد کفر شوم چنانکه خود را بخون برافکنم

نگوشتم هر طریقه با او قرار گشتم بعد از آن که در باب بخت و مرگ

خواهش معالجه آنتم دست نگاه دارد تا خود را برافکند

در این باره که در باب این باره دیگر درم

تو فرزند ام که با آنتم نشسته در باب آنها فکر کنید هر طریقه

مراتب بویزنده تا از انوار بخت آنها قرار گیرد

درباب نجات از بخت و مرگ در آن

مهر و خورشید
از تبت مطهره تبتان

جناب امام شیخ محمد باقر داماد حضرت امام رضا علیه السلام

مبارک که تبرک نموده از راه دستش آورده است
حکم کتبی

و بزرگوارم در خدمت شما در آن روز مبارک

انجام داد و در آن روز مبارک

بهرت می آید و در آن روز مبارک
۱۲۶۳

در باب غیر معضول که در شهر مطابقت

در کتاب خبرین است که در آنجا آمده که در آن روز که

فرمودند که در آن روز که در آنجا آمده که در آن روز که

برادرهای قم آمدند که در آنجا آمده که در آن روز که

با آن همه که اصل از آنجا آمده که در آن روز که

بخوانند و در آنجا آمده که در آن روز که

از آنجا آمده که در آنجا آمده که در آن روز که

بعضی بگویند که در آنجا آمده که در آن روز که

در آنجا آمده که در آنجا آمده که در آن روز که

سازمان قلمرویی در این است (۱۳۶۸)

شرح طلاق پنج در باره فراداد است

ایران مناسبت داشته و در مملکت
بسیار شرح مذکور است و در این است

در این است و در صورتی که پنج است

بسیار در این است که در این است

دارد مناسبت و در این است پنج است

بسیار در این است و در این است

در این است و در این است

بسیار در این است و در این است

عمر که در این است و در این است

تقدیراً
ذوق بزرگوار و صوفی بزرگوار

روزهای باغچه و صوفی بزرگوار
و در پیرویه که صوفی بزرگوار

صفت بزرگوار و صوفی بزرگوار
الفاتحه و صوفی بزرگوار

بظورت بزرگوار و صوفی بزرگوار
جزیره بزرگوار و صوفی بزرگوار

بظورت بزرگوار و صوفی بزرگوار
جزیره بزرگوار و صوفی بزرگوار

بظورت بزرگوار و صوفی بزرگوار
جزیره بزرگوار و صوفی بزرگوار

بظورت بزرگوار و صوفی بزرگوار
جزیره بزرگوار و صوفی بزرگوار

بظورت بزرگوار و صوفی بزرگوار
جزیره بزرگوار و صوفی بزرگوار
بظورت بزرگوار و صوفی بزرگوار
جزیره بزرگوار و صوفی بزرگوار



مهر بیضی اعتمادالدوله

مختصر دوم

آقای دکتر علاءالدین آذری استادیار رشته تاریخ در دانشگاه اصفهان طی نامه‌ای مهرآمیز نسبت به مجله بررسیهای تاریخی مطالبی در مورد مقاله آقای رکن‌الدین همایونفرخ نوشته‌اند که ما عیناً در اینجا نقل می‌کنیم و پاسخی را هم که آقای همایونفرخ نوشته‌اند متقابلاً درج می‌شود .

بررسی های تاریخی

« محقق محترم آقای همایون فرخ که نوشته ها و مقالات ایشان واقعاً جالب و آموزنده است در شماره ۵ سال ۵ مجله بررسیهای تاریخی صراحتاً سومری‌ها را آریائی دانسته اند و اینطور که پیداست سعی فرموده‌اند که هخامنشیان را با این ملت متمدن دنیای قدیم قوم و خویش بحساب آورند . با مطالعه نوشته های مورخان و باستان‌شناسان ایرانی و خارجی در مییابیم که هنوز در مورد سامی بودن یا آریائی بودن این قوم جای شک و تردید بسیار است تاریخ ایران باستان مرحوم حسن پیرنیا و تاریخ ملل قدیم آسیای غربی آقای دکتر بهممنش و تمدن های باستانی ژرژ کنتنو و غیره هیچکدام سومری‌ها را آریائی نمیدانند و این امر در مورد ایلامیها یا انزانیمها (انشان) هم صدق میکند . « ژرژ کنتنو » نویسنده فرانسوی مینویسد که « سومری‌ها - عیلامیها - هوریت‌ها و پروتوهیتیت‌ها از اقوام آسیائی میباشند . « آکادیها » و « آرامیها » و فنیقیها و اسرائیلیها و اعراب از اقوام سامی - هیتی‌ها و مدها (مادها) و پارسها از نژاد هند و اروپائی هستند .

در مورد آریائی بودن ایلامیها و سومریها شاید محقق محترم بنوشته‌ها و اسناد جدیدی دست یافته باشند که امیدوارم مارا بی اطلاع نگذارند .

و اینک پاسخی را که آقای همایونفرخ نوشته اند :

توضیحی مختصر درباره سومریان و انزانیان

از آقای دکتر علاءالدین آذری بسیار سپاسگزارم زیرا نوشته ایشان موجب و سبب گردید که همت سلسله جنبان شود تا توضیحی مختصر درباره آریائی بودن دوقوم سومری و انزانی باستحضار خوانندگان ارجمند برسانم .

پیش از اینکه وارد بحث و ارائه سند و مدرک شوم لازم است توجه آقای دکتر آذری را به نوشته دوتن از باستان شناسان نامی عصر حاضر جلب کنم .

هلن، جی، کانتور. استاد باستان شناسی دانشکده شرقی دانشگاه شیکاگو. و. پی ناس، دلوگار. استاد باستان شناسی در بخش زبانهای خاور نزدیک دانشگاه کالیفرنیا که ریاست حفاریهای باستان شناسی چغازنبیل را در ایران برعهده داشته است، در مجله پیام نشریه ماهانه وابسته به یونسکو مقاله ای درباره کشفیات چغازنبیل نوشته اند که در آغاز آن چنین افاده مرام شده است .

« سده بیستم افق دید تاریخی ما را به مقیاس وسیعی گسترش داده است، دیگر به هیچ رودوران باستانی کلاسیک و توراتی نمیتواند مرکز مطالعات بشری بشمار آیند، جایی که میتواند بسیاری از مسائل مربوط به ظهور تمدن را حل کند خوزستان ایران است »

بطوریکه ملاحظه میفرمایند این دوتن که هر دو بیگانه و باید گفت دور از تعصب ایرانی بودن هستند و ضمناً صاحب صلاحیت و واجد حق اظهار نظر می باشند نظری داده اند که در باره آن گفتگومی کنیم و ناگفته نگذاریم که :

نوشته این دوتن را بطور نمونه و مثال آوردیم و گرنه از

خاور شناسان و باستان شناسان عصر حاضر بسیارند کسانی که همین نظر و عقیده را اظهار و اعلام کرده اند و اگر بخواهیم نظرات و عقاید یکایک آنها را منعکس کنیم مطلب بدر از می کشد و از حوصله این پاسخ بدر میرود .

با توجه به نظری که اعلام شد میگوئیم که : تاریخ ایران باستان تألیف شادروان حسن پیرنیا یک اثر تحقیقی نیست بلکه مجموعه ایست از اقوال و نوشته های تاریخ نویسان یونانی و رومی و پاره ای از روایات توراتی و تلمودی و آن شادروان این گفته ها و نوشته ها را باریج فراوان و به هزینه شخصی ترجمه و برای اطلاع و آگاهی هم میهنان خود نشر داده اند و به همین علت آن را تألیف نامیده اند نه تحقیق .

مآخذ و مدارک و اسنادی که در تاریخ ایران باستان بآن استناد شده است مدارک و اسناد و مآخذی است که تاریخ نویسان یونانی و رومی همانند هرودوت، گزنفون، کتزیاس، پلوتارک و استرابون و . . . نوشته اند و یا نظرات تاریخ نویسانی است که پایه و اساس کار خود را بر نوشته های تورات منطبق کرده اند .

میدانیم که امروز نوشته های هرودوت و کتزیاس و امثال او را محققان مردود دانسته اند و در رد بر نوشته های آنها ده ها اثر تحقیقی نشر یافته است .

در جائیکه نوشته های کتزیاس که پزشک دربار اردشیر هخامنشی بوده بیشترش واهی و دور از حقیقت و بر مبنای افسانه پردازی از آب درآمد است تکلیف نوشته های هرودوت که مبتنی بر اقوال اسیران و آوارگان و رهگذران و مسافران بوده است معلوم و آشکار میگردد .

هرودوت آنچه را بنام تاریخ کشور های کهن و ملت های آنان برشته تحریر آورده از کسان شنیده و باید دید این کسان چگونه مردمی بوده اند ؟ اسیران جنگی آیا مردمی محقق و بصیر و آگاه بوده اند ؟ رهگذران و مسافران صلاحیت تاریخ نویسی و اظهار نظر

در باره معتقدات و سنن و آداب و علوم اجتماعی ملل راداشته اند ؟ ضمناً این نکته هم قابل توجه است که صحبت ما درباره مردم دوهزارسال قبل است نه امروز ، کسانیکه در آن روزگار بصورت مزدور سپاهی گری میکردند باید دانست چگونه مردمی بوده اند و سطح اطلاع و معلومات عمومی آنها نسبت به مردمی که در همجواری و همسایگی آنها زیست میکرده اند تاچه اندازه و حد میتوانسته است باشد تا اقوال آنان برای هرودوت و نویسندگانی نظیر او را بتوان مستند و معتبر دانست .

نوشته های توراتی و تلمودی نیز دست کمی از آنچه در مورد تاریخ نویسان دوران باستان گفتیم ندارد اینک بابدست آمدن کتیبه های از سومریان و انزانیان می بینیم بسیاری از روایات تورات حتی در مورد تولد حضرت موسی مطالبی است که با تحریف از منابع سومری به تورات راه یافته است امروز محقق است که قوم بنی اسرائیل پس از آمدن بایران و آشنا شدن با داستانهای باستانی و ملی ایران و نظرات و عقاید مذهبی آنان بسیاری از داستانهای ملی و باستانی ایرانی را با تغییر نام و نشان و پوشاندن جامه سامی بآن به تورات و ضمائم آن وارد ساخته اند ، فیرفیریوس معروف مینویسد « من دوتن یهودی بنام دانیال و ارمیا می شناسم که در ساختن و پرداختن وقایع مجعول تردستند اینان وقایعی می پردازند و از آن بصورت کهن یاد می کنند و نشر میدهند »

اگر به تحقیقات دیاکونف هادر تاریخ ماد و پارت بنگریم می بینیم که چگونه نظرات و نوشته های هرودوت و دیگران را در ترازوی نقد بی گذارند و بامدارك و اسناد آنها را رد می کنند و خط بطلان میکشند . بنا براین امروز شایسته نیست که تاریخ نویسان و کسانیکه گزارش های تاریخی را بررسی میکنند به این چنین مدارك و اقوال متکی شوند و آنچه را این دروغ پردازان تاریخ نوشته اند و حی منزل بشمارند .

در جائیکه تاریخ نویسان بیگانه در عصر حاضر درباره تاریخ ایران و وضع معاصر آن دچار لغزش های عجیب میشوند و مثلاً بحر خزر را در جنوب ایران می پندارند و جمعیت تهران را چهارصد و اندی هزار می شمرند بدیهی است میزان اعتبار گفته های تاریخ نویسان بیگانه عهد باستان بهتر و بیشتر خودنمایی میکند. مگر دو جلد تاریخ ایران که از طرف استادان کمبریج نوشته شده است و سراسر آن مشحون از این قبیل ناروایی ها و لغزش ها و خلاف هاست نمیتواند بهترین نمونه این گونه تاریخ ها و تحقیق ها باشد؟

آقای دکتر علاءالدین آذری را راهنمایی میکنم که نقد فاضلانۀ دانشمند ارجمند آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب را که برای دو جلد تاریخ مرقوم داشته اند مطالعه فرمایند تا بهتر دریابند که اقوال مورخان بیگانه نظیر زرژکنتنو تا چه حد میتواند ارزنده و قابل استناد باشد.

در مورد ارزش تحقیقی تاریخ ملل قدیم آسیای غربی که آقای دکتر بهممنش ترجمه فرموده اند این بنده نقدی در کتاب تاریخ کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران نوشته ام و در اینجا از تکرار آن پوزش میطلبیم. با این مقدمه باید عرض کنم تاریخ نویسی امروز باید به آثار مکشوفه از حفاریات باستان شناسی درباره ملل قدیم متکی باشد نه به اقوال فلان و بهمان. برای اینکه آقای دکتر آذری و احیاناً کسانیکه همانند ایشان می اندیشند توجه فرمایند که نوشته های مورخان گذشته درباره ایران دور از حقیقت و انصاف بوده است و امروز مسأله کاملاً آشکار گردیده و دولت شاهنشاهی ایران در پی رفع این نقص در سطح جهانی برآمده است نظرشان را باین قسمت از برنامه نشر یافته جشن های هفته کوروش بزرگ جلب می کنم، در این برنامه نوشته شده است که «بدنبال این جشن های شاهنشاهی مباحث تاریخ ایران کهن در کتب مدارس کشورهای جهان با توجه به آخرین اکتشافات باستان شناسی و انتشارات مورخان و باستان شناسان معاصر اصلاح خواهد شد.»

اینک توضیح مختصری درباره اینکه چرا این بنده کمترین سومر و ایلام یعنی (سونگری و انزان) راجزو ایران و مردمش را آریائی دانسته و نوشته ام و دلیل و مدرک و حجت چیست؟

بنده کمترین در این باره به تفصیل در شماره های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ سال دوم مجله بررسیهای تاریخی تحت عنوان «ایران مهد فرهنگ جهان» بحث کرده و اسناد و مدارک لازم ارائه داده است و آقای دکتر آذری می توانند به شماره های یادشده مراجعه و مطالعه فرمایند لیکن در اینجا هم اسناد و مدارک دیگر ارائه میدهد تا برای ایشان رفع تردید بشود.

استاد ویدل انگلیسی استاد پیشین دانشگاه لندن کتابی در دو جلد نوشته است بنام «فرهنگ سومر آریائی» و در این دو جمله نظرات نا صواب کسانی را می کوشیده اند این قوم را سامی یا از نژاد زرد بشمار آرند با سند و مدرک و دلیل رد کرده که اگر بخواهیم مستندات ایشان را در اینجا بیاوریم بدیهی خود دو جلد کتاب میشود. ایشان در آغاز همین کتاب مینویسند «نام سومر اکنون به کهن ترین ملت متمدن آریائی غیر سامی بین النهرین اطلاق میشود ولی تاکنون چیزی کشف نشده است که آن قوم را بدین نام خوانده باشد.»

بطوریکه ملاحظه میفرمایند حتی نام سومر را برای این قوم آریائی ساخته اند واضح تر عرض کنم این نام مجعول است و از آن جهت خاورشناسان سامی نژاد آنرا جعل کرده اند که با تورات همبستگی پیدا کند و بانام شنعار نزدیکی داشته باشد تا بتوانند از آن بنفع سامی نژادان تاریخ تراشی کنند و تمدن سامی ها و یهود را قدمت بخشند و مدنیت جهان را به این قوم بستگی دهند.

استاد وولی که در سرزمین سومر به حفاریهای دست یازیده و سرپرسی سایکس گزارش او را منعکس ساخته، معتقد است که این قوم آریائی است و با تمدن درخشان در حدود پنجم هزار سال پیش از میلاد مسیح و با اصطلاح قبل از واقعه توفان در آن سرزمین

سکنی داشته اند، کینگک در کتاب سومروا کدو هم چنین م. رستوت ریف در مجله آثار قدیم مصری شماره ۶ بخش نخست ژانویه ۱۹۲۰ درباره حفاری های پمپلی در اطراف عشق آباد (آناو) و حفاری های تورنگک تپه گرگان بحث کرده و به ثبوت رسانیده اند که تمدن و فرهنگ این قسمت شمالی همان فرهنگ و تمدنی است که در جنوب ایران بنام مجعول عیلام (?) خوانده شده است .

آثار مکشوفه وسیله پمپلی در تورنگک تپه رابطه مستقیم بین تمدن دره گز ، تپه انو ، عشق آباد و ایلام را به ثبوت رسانیده است . چنانکه گفتیم نام عیلام مجعول است و قومی که در خوزستان و شوش زندگی میکردند و تمدنی کهن و بارور داشته اند در کتیبه های بدست آمده کشورشان را بنام «هاتام تی» خوانده اند و در آثار دوره هخامنشی این سرزمین «انزان یا انشان» و پایتخت آن انزان سوسونکا نامیده و خوانده شده است اما این نام مجعول هم از کجا پیدا شده است ؟ تاریخ تراشان تلمودی چون در کتاب عزرا (که خود کتابی مجعول است) و اینک جزء تورات آمده است روایت شده که مردمی بنام قوم عیلام در اورشلیم سکنی داشته اند و آنها به اسارت بنوکدونذر درمی آیند و سپس کوروش بزرگ آنها را از بردگی آزادی می بخشد و روانه سرزمینشان اورشلیم می کند ، نفوس این قوم بطوری که در کتاب عزرا آمده بسیار اندک بوده است . وانگهی بنا بنوشته همین کتاب که پس از حضرت موسی نوشته شده است پس از رهایی به سرزمینشان اورشلیم میروند و در کتاب عزرا به صراحت سرزمین این قوم اورشلیم آمده است . معلوم نیست چطور و چگونه این قوم مقهور و اندک ناگهانی پس از کوروش کبیر از اورشلیم مفقود و در سرزمین انزان موجود میشوند ؟ و از شوش سردر می آورند و دارای مدنیت و فرهنگ چند هزار ساله میگردند؟ و از همه مهمتر اینکه پایه و اساس و بنیان شاهنشاهی هخامنشی را می گذارند ؟ واقعاً ننگین است که تاریخ نویسان ایرانی باز هم

بر روی يك قوم ایرانی و آریائی که بنیانگذار یکی از درخشانترین فرهنگهای جهان هستند نام مجعول یهودی عیلام را بگذارند و از همه ناهنجار تر اینکه بنویسند «عیلامی ها کشور خود را هاتام تی می نامیدند که به معنی کشور هاتام است» و باین یادآوری معذالك حاضر نشوند از بکار بردن يك نام مجعول خودداری کنند.

داریوش بزرگ خودش را از مردم انزان و نیاکانش را انزانی (انشانی) میخواند ولی شگفتی آور است که گزارشگر تاریخ امروز گفته داریوش را باور نداشته و آنرا مردود می‌شمارد ولی نظریه مجعول فلان بیگانه را که از قصد و غرضش بی خبر است در این مورد معتبر می‌شناسد.

لازم است یادآور شوم که خطوط مکشوفه از سومری ها و انزانی ها خطوط علائمی و نشانه‌ای است و بنابراین از روی خطوط علائمی و نشانه ای (ادئوگرام، یاهیراتیک) نمیتوان زبان و لهجه و تلفظ قومی که مطلب و نوشته از آنهاست دریافت، زیرا این خطوط الفبائی نیست که بشود با خواندن آن چگونگی بیان و تلفظ را درک کرد. بنابراین با خطوط بدست آمده از آنها بهیچوجه نمیتوان در مورد لهجه و زبانشان حکم کرد و هرچه در این مورد گفته شده است مغایله است. خود این جانب تعداد زیادی مهر استوانه‌ای بخطوط هیراتیک دارد و در این مورد مطالعاتی هم انجام داده‌ام. این خطوط را باید از روی علائم و نشانه خواند، حتی خطوط الفبائی میخی (پیکانی) هم که خوانده شده است هنوز در خواندن بسیاری کلمات آنها جای حرف است و اختلاف قرائت بسیار وجود دارد. میدانیم که خط میخی هخامنشی را که ۴۲ حرف برای آن شناخته‌اند از روی نام شاه شاهان و داریوش شاه که در کتیبه چندبار تکرار شده بود به حدس و قرینه خواندند. یعنی مفتاح الفبای این خط این دو نام بوده و از روی حروف این دو نام توانستند بقیه حروف را بشناسند و به قرینه دریابند بنابراین نمیتوان در باره

صحت مطالب خوانده شده این خط الفبائی هم صد در صد حکم کرد، با این مقایسه میتوان در مورد خطوط علائمی و نقشی قیاس کرد و مشکل کار را دریافت.

درباره آریائی بودن سومری ها و انزانی ها دو سند که بتازگی نشر یافته از نظر آقای دکتر آذری میگذرانم و به توضیح خود پایان میدهم.

در حفاری های علمی هیأت ایرانی و آمریکائی که در دروازه تپه در ۳۸ کیلومتری شمال تخت جمشید در مردشت انجام گرفته و گزارش این هیأت و عکس های اشیاء و ابزارها و اسکلت های بدست آمده نشر یافته مشعر بر آنست که پس از آزمایش های لازم با کاربن ۱۴ به ثبوت رسیده است که اشیاء کشف شده متعلق به دو هزار و یکصد سال پیش از میلاد مسیح یعنی چهار هزار سال قبل و این آثار متعلق به اجداد دولت هخامنشی هاست.

گزارش دیگر

سال گذشته در منطقه گروس کتیبه ای بخط هیراتیک کشف شد، اینک عین خبر رسمی این واقعه مهم باستان شناسی را که از طرف مقامات واجد صلاحیت علمی در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۴۸ نشر یافته در اینجا منعکس می کنم.

« در منطقه گروس کتیبه ای بخط هیراتیک (شبه خط هیروکلیف) که مدت آن به هزاره چهارم قبل از میلاد میرسد بدست آمده است. هیأت علمی بررسی های باستان شناسی به سرپرستی آقای محمود کردوانی این کتیبه با اهمیت را در قریه ای موسوم به قمچقا واقع در ۶۰ کیلومتری شمال بیجار کشف کرده است، این کتیبه در ارتفاع ده متری بر روی صخره ای حك شده و قسمتی از آن در نتیجه عوامل طبیعی فرو ریخته است و برخی علائم این کتیبه مانند، خدا، خورشید، معبد، آب خوانده شده و خواندن بقیه کلمات احتیاج به مطالعه بیشتری دارد.

این اولین بار است که در مغرب ایران کتیبه‌ای با این نوع خط کشف میشود و برای توضیح در مورد اهمیت این کتیبه باید باین نکته علمی اشاره کرد که برخی از باستان شناسان برجسته فرضیه‌ای دارند مبنی بر آنکه سومریان قبل از مهاجرت به شمال بین النهرین ساکن ایران بوده‌اند و تمدن اولیه آنان در غرب ایران پی ریزی شده و قبل از اختراع خط میخی سومریان با خط هیراتیك منظور خود را بیان میکرده‌اند نظیر خط کتیبه مکشوفه که بعد ها همین خط تکمیل و بخط میخی سومری تبدیل گردید . کتیبه مکشوفه در قریه قمچقا این فرضیه را تأیید خواهد کرد که سومریان از نژاد سامی نبوده و از کوهپایه های ایران به شمال بین النهرین مهاجرت کرده باشند »

لازم است یادآور شود که این بنده کمترین در مقالات تحقیقی (ایران مهد فرهنگ جهان) در شماره های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ سال دوم مجله بررسی های تاریخی یکی از کسانی است که قبل از کشف این کتیبه صریحاً اعلام داشته بود که سومری ها از ایران به بین النهرین مهاجرت کرده و خط را هم از مردم شمالی ایران فرا گرفته و با خود به بین النهرین برده اند ، و بخصوص متذکر شده بود که خط هیراتیك سومری مادر خط میخی است .

بدیهی است آن زمان نیز پس از نشر این تحقیق چون مطالب آن خلاف گفته و نوشته‌ی مورخان بیگانه بود به مذاق گروهی خوش نیامد لیکن فرضیه‌ای که مبتنی بر اساس بررسی و تحقیق باشد مسلم است که سرانجام به ثبوت میرسد هم چنانکه آثار مکشوفه پرده از روی این حقیقت برداشت و گواه صادق از غیب رسید .

دانشمند محترم آقای دکتر محمد محمدی استاد و رئیس دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران در نامه‌ای که برای مجله ارسال داشته‌اند، ضمن ابراز لطف نسبت به مجله بررسیهای تاریخی و مدیر آن، در باره مقاله « رفتار نامه انوشیروان بخامه خود او » ترجمه محقق و همکار گرامی ما آقای سید محمد علی امام شوشتری که در شماره ۵ و ۶ سال چهارم بچاپ رسیده بود توضیحاتی نوشته‌اند.

در نامه آقای دکتر محمدی چنین اظهار شده است که آقای امام شوشتری تصور کرده‌اند، ایشان نخستین کسی هستند که « کتاب التاج فی سیره انوشیروان » را بفارسی برگردانده‌اند و حال آنکه ترجمه فارسی آنرا آقای دکتر محمدی در سال ۱۳۴۰ یعنی ۹ سال پیش در مجله «الدراسات الادبیه»، نشریه کرسی ادبیات فارسی دانشگاه بیروت بچاپ رسانیده بوده‌اند و بسبب نایاب بودن مجله مزبور یک نسخه فتو کپی آنرا هم بضمیمه نامه خود فرستاده‌اند. ماضن سپاسگزاری از این توجه خاص آقای دکتر محمدی، متن نامه ایشان را که از نظر تحقیق، خود متضمن نکات جالبی است در اینجا درج می‌کنیم و پاسخ آنرا به آقای امام شوشتری واگذار می‌نمائیم ولی ذکر نکته دیگری را هم لازم میدانیم و آن این است که از قراری که شنیده‌ایم کتاب التاج فی سیره انوشیروان، بار دیگر و پیش از آنکه آقای دکتر محمدی آنرا ترجمه کنند توسط دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی بفارسی برگردانیده

شده است و چون مامتن این ترجمه را هنوز ندیده‌ایم از آقای محیط طباطبائی تقاضا می‌کنیم در یکی از شماره‌های آینده مجله بررسیهای تاریخی توضیحاتی درباره ترجمه خود مرقوم فرمایند.

اینک متن نامه آقای دکتر محمدی :

جناب سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی مدیرمسئول و سردبیر محترم
مجله بررسیهای تاریخی

باعرض ارادت در این ایام که فرصت مطالعه شماره‌های ۵ و ۶ سال چهارم نشریه بررسیهای تاریخی مورخ آذر- اسفند ۴۸ دست‌داد درباره یکی از مقالات آن مجله مطلبی بنظر رسید که لازم دانستم - از آنجا که مجله بررسیهای تاریخی مورد مراجعه فضلا و ارباب تحقیق است- درباره آن توضیحی بدهم.
این توضیح مربوط به مقاله دانشمند محترم آقای سید محمد علی امام شوشتری است که بنام « رفتار نامه انوشیروان به خامه خود او » در صفحات ۲۳۷-۲۵۴ آن شماره چاپ شده و علت اینکه لازم دانستم این توضیح را عرض کنم این است که جناب ایشان چنانکه در مقدمه مقاله خود مرقوم داشته اند این رفتار نامه را از نسخه‌ای که اینجانب با عنوان « کتاب التاج فی سیره انوشیروان » در کتاب خود « الروا فدر الفارسیة فی الادب العربی » به دست داده‌ام ترجمه کرده‌اند و این توضیح درباره این مطلب است که در مقدمه ترجمه خود ذکر کرده‌اند مشعر بر اینکه « چون این سند تاریخی با همه ارجحی که از دید گاه تاریخ ایران داراست تا کنون بفارسی بر گردانیده نشده است » ، از این رو بجا دیده‌اند که آنرا ترجمه کنند و آن توضیح این است که آن سند تاریخی قبل از این تاریخ بفارسی ترجمه و چاپ شده است . آن را خود من در سال ۱۳۴۰ به فارسی برگرداندم و در شماره چهارم سال سوم مجله « الدراسات الادبیه »

نشریه کرسی ادبیات فارسی دانشگاه لبنان مؤرخ زمستان سال ۱۳۴۰ منتشر ساختم که البته آقای امام از آن بی اطلاع بوده اند و این امر به هیچوجه از ارزش کار ایشان و زحماتی که برای ترجمه مجدد این سند تاریخی متحمل شده اند نمی‌کاهد و چون نسخه مکرر از آن مجله در دسترس نیست یک فتو کپی از آن ترجمه چاپ شده را بضمیمه ارسال میدارد.

یک توضیح دیگر هم درباره مطلب دیگری که در مقدمه این ترجمه آمده شاید بی فایده نباشد و آن این است که در مقدمه این ترجمه ذکر شد: « از کتابهای بزرگی که در دوره ترجمه از کتابهای فارسی روزگار ساسانی بزبان عربی برگردانیده شده کتابهایی بوده زیر نام « کتاب التاج فی سیره انوشیروان » که از فارسی به عربی ترجمه شده بوده است و محمد بن اسحاق معروف به ابن الندیم الوراق در کتاب الفهرست خود از آن کتابها به همین عنوان یک جا نام برده است » در صورتی که آنچه با عنوان « کتاب التاج فی سیره انوشیروان » وجود داشته و به عربی ترجمه شده فقط یک کتاب بوده نه کتابهای متعدد و این عنوان هم فقط در الفهرست ابن ندیم آمده نه جای دیگر و بهمین جهت هم بوده که برخی از محققان و خاورشناسانی که چنین عنوانی در جای دیگر ندیده بودند و اثری هم از آن نیافته بودند اصولاً وجود چنین کتابی را مورد تردید قرار داده بودند. داستان این کتاب و دست یافتن به قطعاتی از ترجمه عربی آن مفصل است که چون آنرا در طی یک مقاله در شماره دیگری از مجله «الدراسات الادبیه» (سال سوم شماره سوم) به تفصیل شرح داده ام یک فتو کپی از آن را نیز برای اطلاع جنابعالی که باین گونه مباحث علاقه مندید ارسال می‌دارم و چون ظاهر این مقاله که در خارج از ایران چاپ شده در دسترس فضلا و ارباب تحقیق قرار نگرفته و آن

مجله هم فعلاً نایاب است در صورتی که از لحاظ اهمیت موضوع صلاح بدانند که این مقاله مجدداً در مجله بررسیهای تاریخی به چاپ برسد شاید بمورد و مناسب باشد.

بادرود فراوان . محمد محمدی

نخستین کنگره ایران شناسی

دانشگاه تهران

در شهریور ماه امسال ، دانشگاه تهران اقدام به تشکیل کنگره‌ای بنام «کنگره ایران شناسی» نمود و آن، نخستین کنگره ایران شناسی ملی و دانشگاهی بود که تا کنون در ایران تشکیل گردیده است .

هدف دانشگاه تهران از تشکیل کنگره مزبور که با تشریک مساعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و کتابخانه و مرکز اسناد آن دانشگاه بنیاد گرفت این بود که محققان ایرانی را که در گوشه و کنار کشور پراکنده بودند بیکدیگر نزدیک و آشنا سازد و این جمع زحمت کش ، سایر همکاران خود را در جریان تحقیقات جدید و تازه خویش بگذارند و از فعالیت‌های یکدیگر مطلع شوند . بدین جهت ، این اقدام دانشگاه تهران را یکی از اساسی‌ترین اقداماتی باید بشمار آورد که با الهام گرفتن از منشور انقلاب آموزشی ، در طول عمر دانشگاه تهران صورت گرفته است .

کنگره ایران شناسی دانشگاه تهران که در آینده به «کنگره تحقیقات

ایرانی» خوانده خواهد شد با پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران ، که در حقیقت خط مشی کنگره تحقیقات ایرانی و دانشگاهها و بالاخص محققان و متتبعان ایرانی را به بهترین وجهی مشخص

می نمود و به وسیله جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی قراءت شد^۱، در روز چهارشنبه یازدهم شهریور در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران گشایش یافت.

شاهنشاه آریامهر در پیام خود به لزوم تشکیل کنگره‌هایی مشابه کنگره مزبور اشاره فرمودند و با اظهار این نکته که:

« پس از کنگره جهانی ایران شناسان که تحت سرپرستی خودما در سال ۱۳۴۵ در تهران تشکیل گردید و در آن مسائل ایران شناسی در سطح بین‌المللی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، طبعاً شایسته بود که محافل علمی دانشگاهی ایران از جنبه‌های مختلف تحقیقی این مطالعات را بصورت دقیق‌تر ادامه دهند.....»

ضمن اینکه لزوم تشکیل کنگره‌هایی مشابه کنگره تحقیقات ایرانی را که در آینده باید تشکیل شوند تأکید فرموده‌اند به‌قصور مؤسسات فرهنگی در دائر نشدن کنگره‌ها و مجامع علمی و تحقیقی در ظرف چهار سال گذشته نیز اشاره فرمودند.

در پیام شاهنشاه آریامهر، نکات خردمندانه زیر نیز بسمع حاضران رسید:

« تشکیل کنگره ایران شناسی کنونی از طرف دانشگاه تهران نشان می‌دهد که دانشگاهها و سایر مؤسسات علمی ایران و نیز محققان و فضلاء برجسته کشور بوظیفه خود در این مورد بخوبی توجه دارند و آگاهانه میکوشند تا در زمینه‌های مختلف مطالعات ایران شناسی پژوهشهایی نوین عرضه کنند و بسیاری از مباحث تحقیقی مربوط به فرهنگ و تمدن کهن ایرانی را خود مورد بررسی قرار دهند و از نتایج این پژوهشها، دیگر محافل علمی جهان را نیز بهره‌مند سازند.»

۱ - متن پیام شاهنشاه آریامهر در آغاز مجله درج شده است.

هنگامی که منویات شاهنشاه آریامهر بدینگونه در تالار فردوسی طنین- انداز شد، محققان و فضای ایرانی دریافتند که فرمان مطاع شاهنشاه دائر براین است که مباحث تحقیقی مربوط به فرهنگ و تمدن کهن ایرانی، در آینده باید بوسیلهٔ محققان و فضای ایرانی مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد و این هشدار، خاطرهٔ فرمایشات دیگر شاهنشاه را که سالها پیش دربارهٔ تاریخ و تاریخ نویسی ایران بیان فرموده بودند در ذهن محققان بدینگونه بیدار نمود:

« تا کنون تاریخ کشور ما با رعایت اصل حقیقت طلبی نوشته نشده است، زیرا تقریباً مایهٔ همهٔ آنچه تدوین شده، نوشته‌ها و روایات مؤرخانی بوده است که هر چند مابهمقام علمی آنان احترام می‌گذاریم ولی میدانیم که در مورد ما غالباً بی طرف نبوده‌اند..»

پس از پایان قرائت پیام شاهنشاه آریامهر، آقای عالی‌خان رئیس دانشگاه تهران، طی سخنانی از اینکه بیش از ۲۵۰ نفر از دانشمندان و فضای ایران و خارج و نیز دانشجویان علاقمند به منظور ایراد خطابه‌های تحقیقی و مباحثات علمی در زمینهٔ ایران شناسی در کنگره گرد آمده‌اند ابراز خوشوقتی کرد و اظهار امیدواری نمود که نتایج مذاکرات شرکت کنندگان در کنگره مورد توجه سایر دانشمندان ایران شناس در سراسر جهان قرار گیرد.

رئیس دانشگاه تهران ضمن تشریح اهمیت وظایف دانشمندان و محققان کشور در شناخت نکته‌های پوشیده و نادانسته در قسمت‌های تاریخ-جغرافیا- ادب - دین - جامعه و هنر ایران، گفت:

وظیفهٔ هر دانشگاهی است که ضمن تدریس و تعلیم راه‌های تحقیق را بر- خواستاران بگشاید و وسائل و لوازم کار آنها را فراهم کند و یکی از مقاصد و هدف‌های عالی انقلاب آموزشی پیشرفت دادن فعالیت‌های تحقیقی است و طبعاً پژوهش‌هایی که در رشتهٔ ایران‌شناسی توسط دانشمندان و دانشگاهیان عرضه

میشود از نمودهای برجسته و اصیل در عرضه کارهای تحقیقی کشور و مورد استفاده و سنجش دانشمندان ممالک دیگر نیز واقع خواهد شد زیرا شناخت ایران و مسائل قدیم و جدید آن از زاویه دید و بررسی ایرانیان در صورتی که مبتنی بر - روش علمی صحیح و دور از تعصب و هر نوع پیرایه باشد راه‌های نوینی به افق تحقیق و بررسی خارجیان می‌نمایاند.

رئیس دانشگاه در خاتمه افزود در این کنگره با افرادی جوان و نام‌های جدید آشنا می‌شویم و مجال آن پیدا شده است که چهره‌های نو دانش‌بان‌یروی جوان و شوق و شور بسیار در دنبال خدمات در گذشتگان و استادان باارزش کنونی تحقیقات و تجسسات خود را در معرض بررسی و سنجش قرار دهند. آنگاه آقای حسین نصر رئیس کنگره و معاون آموزشی دانشگاه تهران اظهار داشت - هدف کنگره کنونی که بدنبال یک سلسله مجامع علمی و تحقیقی گشایش مییابد، پدید آوردن هماهنگی و رابطه بیشتر علمی بین استادان - محققان و دانشجویان ایرانی است که در دانشگاهها و سایر مراکز علمی کشور به پژوهش و تدریس و تعلیم اشتغال دارند و تا کنون در این مقیاس کمتر فرصت تماس نزدیک و تبادل نظر بایکدیگر را داشته‌اند.

وی اضافه کرد - حسن توجه دانشمندان و مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی خارج نسبت باین مجمع نشانه آنست که کوششهای مستمر دانشمندان ایرانی در رشته‌های مربوط به تمدن و فرهنگ ملی خود اهمیت و حیثیتی جهانی مییابد و ایران بتدریج بصورت مرکز جهانی اینگونه مطالعات ایران‌شناسی در میآید. سپس پیام‌های رؤسای دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی آموزش کشور بوسیله دبیر کنگره خوانده شد.

بدین ترتیب نخستین کنگره ایران‌شناسی دانشگاه تهران بریاست آقای دکتر سید حسین نصر رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی و معاون آموزشی دانشگاه تهران، بمدت پنج روز از صبح روز پنجشنبه ۱۲ تا دوشنبه ۱۶ شهریور در یازده شعبه تشکیل جلسات داد و ۱۴۷ تن از محققان در آن سخنرانی کردند:

شعبه های کنگره :

شعبه	رئیس	دبیر
۱ - ادبیات معاصر ایران	ذبیح الله صفا	مظاهر مصفا
۲ - باستان شناسی و هنر	عزت الله نگهبان	رضا مستوفی
۳ - تاریخ و جغرافیای پیش از اسلام	عباس زریاب خوئی	بهرام فره وشی
۴ - تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی	محمد حسن گنجی	محمد اسمعیل رضوانی
۵ - تحقیقات ادبی مربوط به ایران دوره اسلامی	ذبیح الله صفا	حسن سادات ناصری
۶ - دستور زبان فارسی	پرویز ناتل خانلری	مصطفی مقربی
۷ - دین و عرفان و فلسفه	یحیی مهدوی	رضا داوری
۸ - زبان شناسی و لهجه های ایرانی	یحیی ماهیارنوابی	احمد تفضلی
۹ - علوم ایرانی	سید حسین نصر	مظفر بختیار
۱۰ - کتاب شناسی و نسخه شناسی	محمد تقی مدرس رضوی	محمد تقی دانش پژوه
۱۱ - مردم شناسی و فرهنگ عامه	محمد جعفر محجوب	-

شعبه ادبیات معاصر

- ۱ - ارژنگ (غلامرضا) : تحول وزن عروضی در شعر فارسی معاصر
- ۲ - اسلامی ندوشن (محمد علی) : اخلاق و ادبیات
- ۳ - اوحدی (یکتا) (مجید) : مقایسه شعر قدیم و معاصر
- ۴ - حکیمیان (ابوالفتح) : نقدی بر اشعار اجتماعی معاصر
- ۵ - حیدری (امیر عباس) : از منشآت قائم مقام تا خسی در میقات
- ۶ - رویایی (یداله) : تحريك تصوير در فاصله ديروز و فردا
- ۷ - سعدانی (عبدالطیف) : التجديد في الشعر الفارسي
- ۸ - فرشیدورد (خسرو) : تسبیه و استعاره و صور خیال در آثار چند شاعر معاصر
- ۹ - نورانی وصال (عبدالوهاب) : ویژگیهای فکری در سروده های قرن چهاردهم
- ۱۰ - یغمائی (حبیب) : شعر فارسی پنجاه سال پیش

شعبه باستانشناسی و هنر

- ۱ - استروناخ (داوید) : باستانشناسی نوشی جان نزدیک ملایر
- ۲ - اقتداری (احمد) : سبک میلهای مفرس در ساختمانهای قدیمی جنوب ایران
- ۳ - باقرزاده (فیروز) : شهادتی از مثنوی درباره یک مأخذ بزرگ سرامیک ایران
- ۴ - بیانی (ملکزاده) : ضرابخانههای شاهنشاهی ساسانی
- ۵ - ذکاء (یحیی) : تصویر جدیدی از نقش حلقه بالدار هخامنشی و مفهوم آن
- ۶ - زمانی (عباس) : آثار تاریخی مهم گناباد در قرون وسطی
- ۷ - ستوده (منوچهر) : بررسی آثار باستانی گیلان و مازندران چگونه انجام شد
- ۸ - فرای (ریچارد) : کاوشهای قصر ابونصر (شیراز قدیم)
- ۹ - گروپ (گیرد) : درباره زندگی در تخت جمشید
- ۱۰ - گلزاری (مسعود) : تازگیهای باستانشناسی کرمانشاهان
- ۱۱ - مستوفی (رضا) : باستانشناسی سکز آباد قزوین
- ۱۲ - مصطفوی (محمد تقی) : گوناگونی کاشیکاری معرق در معماری ایران
- ۱۳ - ملکزاده (فرخ) : مشربه شاه اسماعیل صفوی
- ۱۴ - مولوی (عبد الحمید) : بنای رادکان در چهار فرسنگی مشهد
- ۱۵ - نگهبان (عزت الله) : حفاری هفت تپه
- ۱۶ - هنر فر (لطف الله) : اطلاعاتی نو از ابنیه دوره سلجوقی در اصفهان

شعبه تاریخ و جغرافیای پیش از اسلام

- ۱ - آبادانی (فرهاد) : دین مادها
- ۲ - خورشیدیان (واروژ) : باستانشناسی و تمدن اورارتو
- ۳ - رضا (عنایت الله) : اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در روزگار ساسانی
- ۴ - سامی (علی) : در اطراف فرهنگ و هنر ایران باستان
- ۵ - صبا (محسن) : نظرهای اقتصادی زردشت
- ۶ - فرهوشی (بهرام) : پایان دوره ساسانی
- ۷ - نیرنوری (حمید) : منشاء خط و سهم ایرانیان

شعبه تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی

- ۱ - امانی (مهدی) : وضع جمعیت کنونی ایران
- ۲ - باستانی پاریزی (محمد ابراهیمی) : اثر راه ابریشم در تاریخ اقتصاد ایران
- ۳ - برادران (سیروس) : تاریخچه روزنامه نگاری در تبریز
- ۴ - بینش (تقی) : جغرافیای تاریخی مشهد
- ۵ - پایدار (منوچهر) : انتقادی از نظریه مستشرقان درباره اقطاع
- ۶ - تهرانیان (مجید) : تکامل سیاسی ایران از زاویه نظریه‌های معاصر
- ۷ - دهقان (ابوالحسن) : نفوذ تمدن و فرهنگ ایرانی در شبه‌قاره هند
- ۸ - رضوانی (محمد اسمعیل) : تاریخ ایران چگونه باید تدوین شود
- ۹ - ستوده (حسینقلی) : نقش مردم ایران در مدافعه از تهاجم مغولان
- ۱۰ - شهابی (علی اکبر) : خاندان بلعمیان و بحثی درباره ترجمه تاریخ طبری
- ۱۱ - صفائی (ابراهیم) : خاندان عمید
- ۱۲ - فرمانفرمائیان (حافظ) : جنبه‌های تاریخ نویسی دوران معاصر
- ۱۳ - قائم مقامی (جهانگیر) : اصول تدوین تاریخ قاجاریه
- ۱۴ - کدی (نیکی) : مسائل تاریخ اجتماعی ایران
- ۱۵ - مشکور (محمد جواد) : موقوفات مسجد کبود تبریز
- ۱۶ - میردامادی (مهدی) : بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال اسرار التوحید
- ۱۷ - ناطق (هما) : سید جمال الدین اسدآبادی و مطبوعات فرانسه
- ۱۸ - نبوی (حسن) : لئون هوم فرانسوی
- ۱۹ - نیکجو (مهوش) : اطلاعاتی درباره مشروطیت ایران مذکور در سفرنامه خطی
- نخستین اقدامات سیاسی و استعماری دولت انگلیس

شعبه تحقیقات ادبی مربوط به دوره اسلامی

- ۱ - احمد (نذیر) : بدیع الزمان تر کوسیستانی
- ۲ - امیری (منوچهر) : تحقیقات جدید در باره کتاب الابنیه
- ۳ - امین ریاحی (محمد) : مفتاح المعاملات قدیمترین متن ریاضی فارسی
- ۴ - بحر العلومی (حسین) : سهم اصفهانی در ادب فارسی
- ۵ - حاکمی (اسدعیل) : جهان بینی حافظ
- ۶ - حریرچی (فیروز) : نکاتی چند در باره سبک اشعار عربی هاتف اصفهانی
- ۷ - حقوقی (عسگر) : ارش ادبی تفسیر ابوالفتوح
- ۸ - خزائلی (محمد) : تجدد ادبی در گلستان و بوستان سعدی
- ۹ - سادات ناصری (حسن) : ترکیب آفرینی در طرز تازه
- ۱۰ - سجادی (سیدضیاءالدین) : شرح اشعار خاقانی شیروانی
- ۱۱ - شعار (جعفر) : سیری در متنهای تاریخی فارسی
- ۱۲ - شهیدی (سید جعفر) : محتویات اشعار انوری ابیوردی
- ۱۳ - صراف (مرتضی) : قلندر
- ۱۴ - صفا (ذبیح الله) : امین الدین بلیانی
- ۱۵ - علی رضا (حکمت) : اوضاع اجتماعی و ادبی ایران از دیدگاه ابن یمین
- ۱۶ - غروی (علی) : بازنامه نویسی و بازنامه های موجود به پارسی
- ۱۷ - فرزاد (مسعود) : حافظ
- ۱۸ - کور (فوشه) : اخلاق در ادبیات فارسی تا قرن هفتم
- ۱۹ - گلشنی (عبدالکریم) : تأثیر ادبیات فارسی در آلبانی (بالکان) و اشعار فارسی
- ۲۰ - متینی (جلال) : معرفی يك نسخه خطی فارسی

- ۲۱- محقق (مهدی) : تصحیح دیوان ناصر خسرو
 ۲۲- موسوی بهبهانی (سیدعلی) : اطلاعاتی در باره صائین الدین ترکه خجندی
 ۲۳- نشاط (سید محمود) : نقش واژه‌ها و ترکیب‌ها در آثار سعدی
 ۲۴- هیلمن (مایکل) : حافظ شناسی در آینده
 ۲۵- یوسفی (غلامحسن) : شوخ طبعی آگاه (عبید زاکانی)

شعبه دستور زبان فارسی

- ۱ - اختیار (منصور) : طبقه‌بندی ساختمان فعل فارسی امروز به شیوه تأویلی
 ۲ - ارژنگ (غلامرضا) : صفت و نقش دستوری آن
 ۳ - بدره‌ای (فریدون) : ابهامات ساختمانی در زبان فارسی
 ۴ - خراسانی (سید احمد) : موافقت رابطه فعل در شخص و عدد با مسند یا وابسته مسند الیه نه با خود مسند الیه
 ۵ - خطیب رهبر (خلیل) : افعال معین و فعلهای دو گانه
 ۶ - فرید (احمد) : پژوهش در زمینه مقایسه زبان فارسی با مخصوصاً زبان یونانی
 ۷ - فرشیدورد (خسرو) : افزایش حرف اضافه
 ۸ - کشاورز (کریم) : برخی ویژگیهای دستوری گویش گیللی
 ۹ - مقربی (مصطفی) : «اگر» و ترکیبات و کاربرد آن در گلستان
 ۱۰- مینوی (مجتبی) : تدوین دستور زبان فارسی
 ۱۱- ناتل خانلری (پرویز) : ساختمان فعل در زبان فارسی
 ۱۲- نیساری (سلیم) : یکسان کردن املا فارسی

شعبهٔ دین و عرفان و فلسفه

- ۱ - آشتیانی (جلال) : سیر فلسفه و عرفان اسلامی در ایران در چهار قرن اخیر
- ۲ - جلالی نائینی (محمد رضا) : کتاب الاضنام
- ۳ - حاجتی (سید محمد باقر) : قائنی فیلسوف و عارف
- ۴ - دانش پژوه (محمد تقی) : کتابداری فیلسوف
- ۵ - داوری (رضا) : انسان شناسی فلسفی در اسلام
- ۶ - سجادی (سید جعفر) : فلسفهٔ اسلامی کلام اسلامی است
- ۷ - شاه حسینی (ناصرالدین) : نور بخشیه
- ۸ - فردید (احمد) : حکمت اسلامی و اقسام آن با توجه به صورت شناسی تاریخی
- ۹ - فرزام (حمید) : مبانی عقاید عرفانی و ارزش اجتماعی و تربیتی و دعاوی صوفیانهٔ شاه ولی
- ۱۰ - گرجی (ابوالقاسم) : ایرانیان و علوم دینی
- ۱۱ - مجتهدزاده (سید علی رضا) : افکار اسماعیلی در اشعار نزاری قهستانی
- ۱۲ - محجوب (محمد جعفر) : اصول و رسوم فتوت از نظر کاشفی
- ۱۳ - مشکوه الدینی (عبدالمحسن) : مبانی فلسفهٔ معتزله و اثر آن در فلسفهٔ ملا صدرا
- ۱۴ - نصر (سید حسین) : مطالعات فلسفی در ایران و اهمیت آن در آینده
- ۱۵ - واعظ جوادی (جواد) : دورهٔ شارحان در فلسفهٔ اسلامی

پینس : Paulus Persa and MiskaWayh

شعبه زبانشناسی و زبانهای ایرانی

- ۱ - آبادانی (فرهاد) : تحقیق دربارهٔ يك واژه پهلوی
- ۲ - اعلم (هوشنگ) : واژه « پتیشهورش » در فارسی باستان و تحول بعدی آن
- ۳ - باطنی (محمد رضا) : چند معنائی وهم معنائی در واژه های فارسی
- ۴ - تفضلی (احمد) : اطلاعاتی در بارهٔ لهجهٔ قدیم اصفهانی
- ۵ - ثمره (یدالله) : ساختمان فونولوژیکی سیلاب در فارسی لهجهٔ تهران
- ۶ - جعفری (علی اکبر) : لهجه های فارسی پاکستان
- ۷ - حسام زاده حقیقی (چنگیز) : لهجه روستای دوان کازرون
- ۸ - رضائی (جمال) : گویش بیرجند
- ۹ - رواقی (علی) : چند واژه ناشناختهٔ فارسی
- ۱۰ - زمردیان (رضا) : ویژگیهای گویش قایق
- ۱۱ - صادقی (علی اشرف) : حذف گروه صامت از آغاز کلمات فارسی
- ۱۲ - قریب (معصومه) : نکاتی چند دربارهٔ بسوایجهای زبان فارسی
- ۱۳ - کیوان (مصطفی) : اعلام باستانی و معانی آن در زبان کردی
- ۱۴ - میلانیان (هرمز) : چند نکته در بارهٔ مصوتهای فارسی در گذشته و حال
- ۱۵ - نخعی (حسین) : نرین و مادین در گویش اشتهاردو گویشهای تاتی مرکزی
- ۱۶ - وثوقی (حسین) : رابطهٔ امروزی زبان فارسی و اردو
- ۱۷ - یار محمدی (لطف الله) : محدودیت زبانشناسی مقابله ای در آموزش زبان خارجی
- ۱۸ - یمینی (عبدالعظیم) : معانی مختلف «هنر» در شاهنامهٔ فردوسی

شعبه علوم قدیم ایرانی

- ۱ - بر کشلی (مهدی) : اصالت موسیقی ایرانی
- ۲ - حبیب الهی نوید (ابوالقاسم) : سهم ایرانیان در بنیانگذاری علوم اسلامی
- ۳ - خدابخشی (دکتر سهراب) : پزشکی و تأثیر آن در ادبیات ایران
- ۴ - زریاب خوئی (عباس) : کتاب الصیدنه ابوریحان بیرونی
- ۵ - شیبانی (حسنعلی) : کتابهای کیمیائی رازی
- ۶ - عبادی (عبدالرحمن) : گاه شماری کهن دیلمی
- ۷ - علیمی (نصرالله) : رباعیات خیام و معادلات درجه دوم کامل
- ۸ - قربانی (ابوالقاسم) : بحثی در آثار ریاضی نسوی
- ۹ - میرمطهری (هوشنگ) : رابطه هندسه کنونی و هندسه شفا

شعبه کتابشناسی و نسخه شناسی

- ۱ - احمد (نذیر) : معرفی نسخه مجموعه محمد بن یعمور
- ۲ - اذکائی (پرویز) : تواریخ گمشده همدان
- ۳ - افشار شیرازی (احمد) : زاد آخرت غزالی
- ۴ - جلیلی (محمدحسن) : نسخه خطی فرهنگ ایتالیائی به فارسی از سده ۱۷
- ۵ - دانش پروه (محمدتقی) : نسخ آثار عمادالدین محمود شیرازی
- ۶ - رعنا حسینی (کرامت) : نسخه جدید قصص الانبیاء
- ۷ - شیروانی (محمد) : نسخه های آثار عبدالله انصاری
- ۸ - همایون فرخ (رکن الدین) : نسخه های نادر
- ۹ - منزوی (احمد) : منحنی و آمار نسخه های خطی فارسی

شعبه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

- ۱ - اذکائی (پرویز) : فرهنگ عامه همدان
 - ۲ - انجوی شیرازی (سید ابوالقاسم) : گردآوری مواد فرهنگ عامه یا مردم
 - ۳ - حاتمی (حسن) : فرهنگ عامه نشانه پایداری مردم ایران
 - ۴ - روح‌الامینی (محمود) : مردم‌نگاری و نقش آن در تحقیقات مردم - شناسی ایران
 - ۵ - گورگین (تیمور) : سرگذشت ترانه‌های روستائی گیلان
 - ۶ - محجوب (محمدجعفر) : فرهنگ حرفه‌ها و روش تدوین آن
 - ۷ - صفارزاده (جعفر) : معرفی روستای مغان
- پس از پایان جلسات سخنرانی‌ها، در جلسه هیأت مدیره کنگره گزارشهای شعب کنگره مورد بررسی قرار گرفت و تصمیمات زیر اتخاذ شد :

تصمیمات کنگره :

نخستین کنگره ایران‌شناسی که به عنایت پرورد گاریکتا و با پیام مؤثر و تشویق آمیز شاهنشاه آریامهر در دانشگاه تهران آغاز شد و از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ به ابتکار دانشگاه تهران و اهتمام دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آن دانشگاه برگزار گردید از کوششهای اساسی و لازمی بود که در راه پیشرفت تحقیقات ایرانی و ایجاد ارتباط دائم میان دانشمندان و محققان این رشته به حصول پیوست و طبعاً با انعقاد اجلاس‌هایی که در سالهای آینده تشکیل خواهد شد موجبات آن فراهم شده است که میان محققان داخلی و خارجی در رشته‌های ایران‌شناسی تبادل افکار و اطلاعات علمی بیش از پیش ایجاد شود.

در این کنگره که دارای یازده شعبه بود جمعاً ۲۲۷ دانشمند و محقق حضور داشتند و از این عده ۱۷ نفر از کشورهای دیگر شرکت کرده بودند و

جمعاً در شعبات مذکور ۱۴۴ خطابه قرائت گردید. در هر يك از شعبه‌ها بجز اعضای رسمی کنگره عده‌ای از علاقه‌مندان و مخصوصاً دانشجویان حضور یافتند.

اینک که کار کنگره پایان پذیرفته است تصمیمات و توصیه‌های مذکور در زیر به منظور تأیید اعضای کنگره و اعلام شدن به اطلاع رسانیده میشود.

۱- به پیشنهاد رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و به منظور تمایز عنوان نام کنگره ازین پس کنگره تحقیقات ایرانی خواهد بود که اولین اجلاس به نام نخستین کنگره ایرانشناسی در تهران برگزار گردید.

۲- به منظور آنکه محققان رشته‌های ایرانشناسی منظمأ از فعالیتهای یکدیگر مطلع شوند و تحقیقات جدید عرضه گردد همانطور که در پیام شاهنشاه- آریامهر مقرر شده است این کنگره در هر سال تشکیل میگردد.

۳- برای پیش‌بینی کارهای مربوط به کنگره در آینده و بررسی نحوه تأسیس اتحادیه داخلی ایرانشناسان و نیز تحقق بخشیدن به تشکیل انجمنهای مربوط به رشته‌های مختلف ایرانشناسی کمیته‌ای مرکب از افراد مذکور در ذیل به نام کمیته مرکزی انتخاب میشود.

اعضای مقیم تهران :

جمشید بهنام- پرویز ناتل خانلری- غلامعلی رعدی آذرخشی- ذبیح‌الله صفا- مجتبی مینوی- سید حسین نصر- حبیب یغمائی و ایرج افشار.

اعضای مقیم شهرهای دیگر :

اصفهان	دکتر عبدالباقی نواب
تبریز	منوچهر مرتضوی
شیراز	عبد الوهاب نورانی وصال
مشهد	جلال متینی

محل دبیرخانه ثابت کنگره در دانشگاه تهران و در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آن خواهد بود.

۴- اعضای کنگره که همه به میل شخصی و با هزینه خود درین مجمع شرکت کرده‌اند ادامه این روش را که مرسوم کنگره‌های ملی است مناسب میدانند.

۵- توصیه میشود که علاوه بر شعب مختلف کنگره یک یا چند مجلس علمی همراه با هر کنگره و در کنار جلسات آنها تشکیل گردد تا متخصصان خطابه‌هایی در آن موضوع معین تهیه کنند.

۶- توصیه میشود که شعبه‌ای برای مطالعات اجتماعی مربوط به ایران در کنگره آینده ایجاد شود.

۷- توصیه میشود که انجمنهای خاص در زمینه‌های تاریخ، تحقیقات ادبی، باستانشناسی، فلسفه و علوم و نظایر آنها توسط محققان و متخصصان تأسیس شود. ضمناً اعلام میشود که عده‌ای از زبان‌شناسان تأسیس انجمن زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی ایرانی را پایه‌گذاری کردند.

۸- توصیه میشود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و دانشگاهی با همکاری یکدیگر و بر اساس برنامه‌های منظم نسبت به تصحیح و چاپ متون مربوط به علوم و فلسفه در ایران اقدام کنند.

۹- توصیه میشود که گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران هر چه زودتر وسیله ترجمه مجموعه کتیبه‌های ایرانی پیش از اسلام را بزبان فارسی فراهم سازد.

۱۰- توصیه میشود که با تصویب قانون مربوط به سازمان اسناد ملی هر چه زودتر اوراق و اسنادی که در وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی موجود است و طبق قانون استفاده از آنها مجاز خواهد بود در دسترس محققان قرار گیرد و تا وقتی که قانون مذکور بمرحله اجرا در نیامد ترتیبی داده شود که اسناد و مدارک تحقیقاتی که در بایگانیها و کتابخانه‌های دولتی قرار دارد در دسترس محققان گذارده شود. ضمناً چون تهیه عکس و میکروفیلم از کتب و اوراق و

اسناد پراکنده در خارج و داخل از لوازم حتمی کار تحقیق است پیشنهاد میشود که دانشگاه تهران حداکثر کوشش را در تکمیل مجموعههای کتابخانه مرکزی خود در زمینههای ایرانشناسی انجام دهد.

۱۱- توصیه میشود که در کنگره‌های بعد وسایل بازدید از آثار تاریخی و حفاریهای جدید که نزدیک به شهر محل تشکیل کنگره قرار دارد همزمان با تشکیل کنگره فراهم گردد.

۱۲- توصیه میشود که در کنگره‌های آینده نمایشگاههای کتب خطی و اسناد و اوراق قدیمی مخصوصاً آنچه در خانواده‌ها و مجموعه‌های خصوصی در آن ناحیه وجود دارد تشکیل شود.

۱۳- توصیه میشود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و آموزشی کشور به تعلیم زمینه‌های مختلف معارف ایرانی و زبان فارسی توجه خاصی مبذول دارند.

۱۴- توصیه میشود که شورای هماهنگی دانشگاهها و ساینلی ایجاد کنند که استادان و متخصصان هر يك از رشته‌های تحقیقات ایرانی که در سطح دانشگاهی تدریس میشود برای تبادل اطلاعات و افکار و استفاده از تجربیات یکدیگر هر چند یکبار مجامع علمی تشکیل دهند.

۱۵- توصیه می‌شود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و کتابخانه‌های کشور در خریداری و حفظ نسخ خطی و معرفی و فهرست نویسی و عکسبرداری آنها بیش از پیش اقدام کنند.

۱۶- دعوت دانشگاه مشهد به منظور آنکه دومین کنگره تحقیقات ایرانی در مشهد توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی آن دانشگاه تشکیل شود با حسن قبول و تشکر پذیرفته میشود و کمیته مرکزی مأموریت دارد که در بر گذاری کنگره دوم با دانشگاه مشهد همکاری کند.

مجلس بزرگداشت

ابوالفضل بیهقی، دردانشگاه مشهد

این مجلس که بمنظور بزرگداشت ابوالفضل بیهقی مورخ و نویسنده بزرگ ایرانی قرن چهارم هجری تشکیل شده بود باپیام شاهنشاه^۱ درروز ۲۱ شهریور دردانشگاه مشهد گشایش یافت.

جلسات مجلس بمدت پنج روز (۲۱-۲۵ شهریور) دایر بود و بطوریکه برنامه طبع شده آن نشان میدهد قاعدتاً میبایستی ۴۰ تن از محققان در جلسات مجلس، سخنرانی هائی ایراد کرده باشند [؟] و حال آنکه بااهمیت و مقام علمی که بیهقی در رشته تاریخ نویسی ایران دارد انتظار میرفت تعداد سخنرانان، خیلی بیشتر از این عده باشد واستقبال بیشتری در این زمینه از طرف محققان بعمل آید ولی ظاهراً بسبب آنکه دانشگاه مشهد بسیاری از فضلا و محققان را از تصمیم خود بی خبر گذاشته و یا دیرخبر کرده بود آنگونه که میباید استقبال نشد اما بهر صورت تشکیل چنین مجالسی که حاکی از حق شناسی و قدردانی از بزرگان علم و ادب وتجلیل از خدمات فرهنگی ومقام علمی آنان است بسیار بجا وشایسته میباشد.

۱- متن پیام شاهنشاه آریامهر درآغاز مجله درج شده است.

سیزدهمین کنگره جهانی علوم تاریخ

سیزدهمین کنگره جهانی علوم تاریخ از ۲۵ مهر ماه تا دوم شهریور ماه سال جاری (۱۶ تا ۲۳ اوت) در شهر مسکو تشکیل یافت .

نخستین کنگره با آئین خاص و حضور چهار هزار نفر از اعضای کنگره و دعوت شدگان از سراسر جهان در تالار کنفرانسهای کرملین تشکیل شد .

هیأت رئیسه

ریاست جلسه بعهده آقای پل هارسن دانشمند و مؤرخ بلژیکی بود و نایب رئیس کنگره یکی م. باری شافر از امریکا و دیگری م. آ. آ. گوبر آکادمیسین روسیه شوروی بودند .

دبیر کل کنگره میشل فرانسوا از فرانسه و خزانه دار ژان شارل بیوده از سوئیس بود . تعداد شرکت کنندگان از ایران یکنفر از هندوستان ۴ نفر از ترکیه ۱۲ نفر از فرانسه ۱۶۸ از آلمان غربی ۱۱۶ ژاپن ۷۶ اسپانیا ۸۵ سوئد ۶۸ امریکا ۲۱۹ یوگوسلاوی ۱۱۴ هلند ۵۰ انگلستان ۱۹ مجارستان ۱۰۶ لهستان ۱۷۰ چکوسلواکی ۱۳۵ از ایتالیا ۱۲۹ باین ترتیب بزرگترین اجتماع مؤرخان جهان در این کنگره گرد آمده بودند در میان هیأتها شخصیت های بزرگ و مؤرخان و آکادمیسینها و نویسندگان معروفی بودند از جمله فانفانی نخست وزیر سابق ایتالیا جزو هیأت بود .

جلسات بعدی کنگره در دانشگاه دولتی مسکو که ساختمان بسیار بزرگی است تشکیل یافت و در تمام مدت تشکیل جلسات پرچمهای کشورهای شرکت کنندگان در جلسات در میدان جلودانشگاه باهتزاز بود کنگره دارای چندین شعبه بود از جمله شعبه تاریخ قدیم شرق ، تاریخ ادیان ، تاریخ معاصر ، تاریخ اروپا ، تاریخ امریکای لاتین و غیره .

نماینده ایران در کنگره ، آقای مجید یکتائی بودند که در شعبه تاریخ

قدیم شرق شرت نموده و درباره اشتباهات تاریخی در تاریخ شرق سخنرانی نمودند. از سخنرانیهای جالب در کنگره سخنرانی ا. دوپرون نماینده فرانسه در باره زبان و تاریخ، سخنرانی آلفرد دو برك از کانادا درباره تاریخ در چهار راه علوم انسانی، سخنرانی تئودور پاپا دو پولوس از قبرس درباره روش علوم اجتماعی در تحقیقات تاریخی، سخنرانی و. دبلاواتسکی از روسیه شوروی در باره جهان قدیم و شرق باستان، سخنرانی خانم م. ر. آرونووا از روسیه در باره فرمانی از نادر شاه، سخنرانی دورنیک فرانسیس از امریکای مرکزی درباره مبلغان مذهبی یونان و کلیساهای غربی در مشرق در قرون وسطی، سخنرانی ویلن آلن از کانادا در باره شرح حال از نظر تاریخی، سخنرانی او بو کتسکی از انگلستان درباره روابط بیزانسها و روسیه بین قرنهای ۱۱ تا ۱۵، سخنرانی تروز-پیرو از ایتالیا درباره سنجش قدرتهای سیاسی از ادبیات باستانی، سخنرانی لیتویسکی از روسیه در باره تاریخ نگاری در تاجیکستان در سالهای ۱۹۶۹-۱۹۱۷، سخنرانی اوفیمووا. وی از روسیه شوروی در باره تمایلات عمومی به تاریخ ایالات متحده امریکا، سخنرانی کاسپرازاك از هلند درباره تاریخ کتاب شناسی و فهرست نگاری در هلند و مانند آن.

در نخستین جلسه پس از ایراد نطق افتتاحیه هیأت های ایتالیا، ژاپن، رومانی، بلغارستان، مغولستان کتابهایی را که در فاصله دوازدهمین کنگره جهانی تاریخ تا سیزدهمین کنگره درباره تاریخ و کتابشناسی در کشورشان چاپ شده بود تقدیم رئیس کنگره نمودند.

در مدت تشکیل کنگره نمایشگاه کتابهای تاریخی درباره شرق و اروپا و امریکا در دانشگاه مسکو بر پا بود و برنامه های علمی و بازدید از آرشیو دولتی و کتابخانه ها و موزه ها در جریان بود.

سخنرانیها در جلسات کنگره بزبانهای فرانسه، انگلیسی، روسی و آلمانی بود که در حین سخنرانی سخنرانان با گوشی مخصوص ترجمه هر يك از زبانها را می شنیدند.

جلسه و اجتماع بزرگ تاریخدانان جهان با ضیافتی که در شب دوم شهریورماه در مهمانسرای بزرگ آربات نو از طرف آکادمی علوم و ترو کف ریاست انستیتو تاریخ شناسی برپا شد پایان رسید .

چهاردهمین جلسه عمومی کنگره جهانی علوم تاریخ بموجب قطعنامه صادره از واشنگتن تشکیل خواهد شد .

هنر معماری در سرزمینهای اسلامی

نوشته ج. هوگ - ترجمه دکتر پرویز ورجاوند

۹۹ص - ۱۳۷ گراور و کلیشه - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸

در آخرین لحظاتی که مجله در زیر چاپ بود کتاب « هنر معماری در سرزمینهای اسلامی » بدست ما رسید. نثر روان و ساده این کتاب که در آن از هنر معماری بعضی از کشورهای اسلامی گفتگو شده حاکی از تسلط مترجم بر دو زبان فارسی و فرانسوی است. اگرچه موضوع کتاب کاملاً فنی است و قضاوت در صحت و سقم مطالب آن حق استادان باستانشناسی است ولی بطوری که از مقدمه کتاب برمی آید « کلیه نوشته‌های این کتاب و همه نظرات نویسنده آن نمی‌تواند بی‌چون و چرا مورد قبول قرار گیرد » و مترجم فاضل آن نسبت به کلیه نظرات و عقاید نویسنده کتاب، نظر موافق ندارد»

پیشگفتار مترجم با این اظهار نظر قاطع و صریح علاوه بر اینکه قسمتی از مندرجات و مطالب کتاب را رد میکند و در نتیجه احاطه مترجم را هم بر موضوع کتاب میرساند، اصلی را نیز در روش کار ترجمه ارائه می‌نماید و آن چنین است که برخلاف اکثر مترجمان که سعی میکنند بجهت از محتویات کتابی که ترجمه کرده‌اند و عقاید و نظریات نویسنده آن دفاع کنند، مترجم کتاب حاضر، مندرجات و مطالب کتاب مورد ترجمه خود را با قبول محض و نظر تسلیم نمی‌پذیرد...

از محسنات کتاب حاضر وجود مجموعه‌ای از عکسها، نقشه‌ها و پلانهای مناسبی است که در پایان کتاب افزوده شد (۱۳۷ قطعه) و این مجموعه در روشن کردن بسیاری از جزئیات و تفصیلات که در متن کتاب آمده است کمک بسیاری کند اما یک نکته را هم باید گفت که متأسفانه کتاب، فهرست اعلام ندارد و بعلاوه خوب بود مترجم دانشمند آن، فهرستی هم از اصطلاحات معماری و باستانشناسی که بفارسی در کتاب بکار رفته و همچنین معادل فرانسوی آنها، در پایان کتاب می‌افزودند و بعقیده ما این نقیصه بزرگ است که متأسفانه در اکثر نشریات علمی و تحقیقی فارسی هنوز باقیست.

این مجلات نیز بطور منظم در ارتش شاهنشاهی انتشار مییابد :

- | | |
|---------|---|
| یکماهه | ۱ - مهنامه ارتش |
| « | ۲ - مهنامه نیروی زمینی شاهنشاهی |
| « | ۳ - مهنامه نیروی هوایی شاهنشاهی |
| « | ۴ - مهنامه نیروی دریائی شاهنشاهی (پیک دریا) |
| « | ۵ - مجله دادرسی ارتش (مهنامه قضائی) |
| سه ماهه | ۶ - نشریه اداره کنترلر |
| | ۷ - مجله کانون باز نشستگان |



مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

میرد اخلی. ستوان یکم مجید و بهرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران
بخش تحقیقات تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارک

نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »

تلفن ۲۲۴۲۲

برای نظامیان و دانشجویان	۳۰ ریال	} بهای هر شماره مجله
برای غیر نظامیان	۶۰ ریال	
برای نظامیان و دانشجویان	۱۸۰ ریال	} بهای اشتراك سالانه ۶ شماره در ایران
برای غیر نظامیان	۳۶۰ ریال	

بهای اشتراك در خارج از کشور : ۶ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذكر جمله « بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را با نشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری - شعبات امیرکبیر - نیل

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران

Barrasihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES



PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL DR. DJAHANGUIR GHAÏMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.